هو العزيز

هذا

رساله شريفه منتخب ارشاد

حجة الاسلام مرحوم حاجى محمد كريم خان

كرمانى قدس الله سره العزيز كه حضرت مستطاب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عالم شريف مطبوعه [illegible]

[illegible] سلطان آقا ميرزا على آقا [illegible]

[illegible]

[illegible] رساله

شريفه [illegible] فرمودند

[illegible]

۱۳۴۳



هو العزیز

هذا

رسالهٔ شریفهٔ منهج الرشاد

حجة الاسلام مرحوم حاجی شیخ جعفر

شوشتری قدس الله سره العزیز که جناب مستطاب

عمدة المحققین ونخبة المجتهدین وملاذ المسلمین اقای

حاجی سید اسمعیل الصدر العاملی مدظله العالی

محشی فرموده و بدستخط مبارك مزین و

بخاتم شریف مختوم فرموده اند لهذا

جنابان مستطابان آقامیرزا علی آقای تاجر

حریرفروش وحاجی محمد تقی ناظر

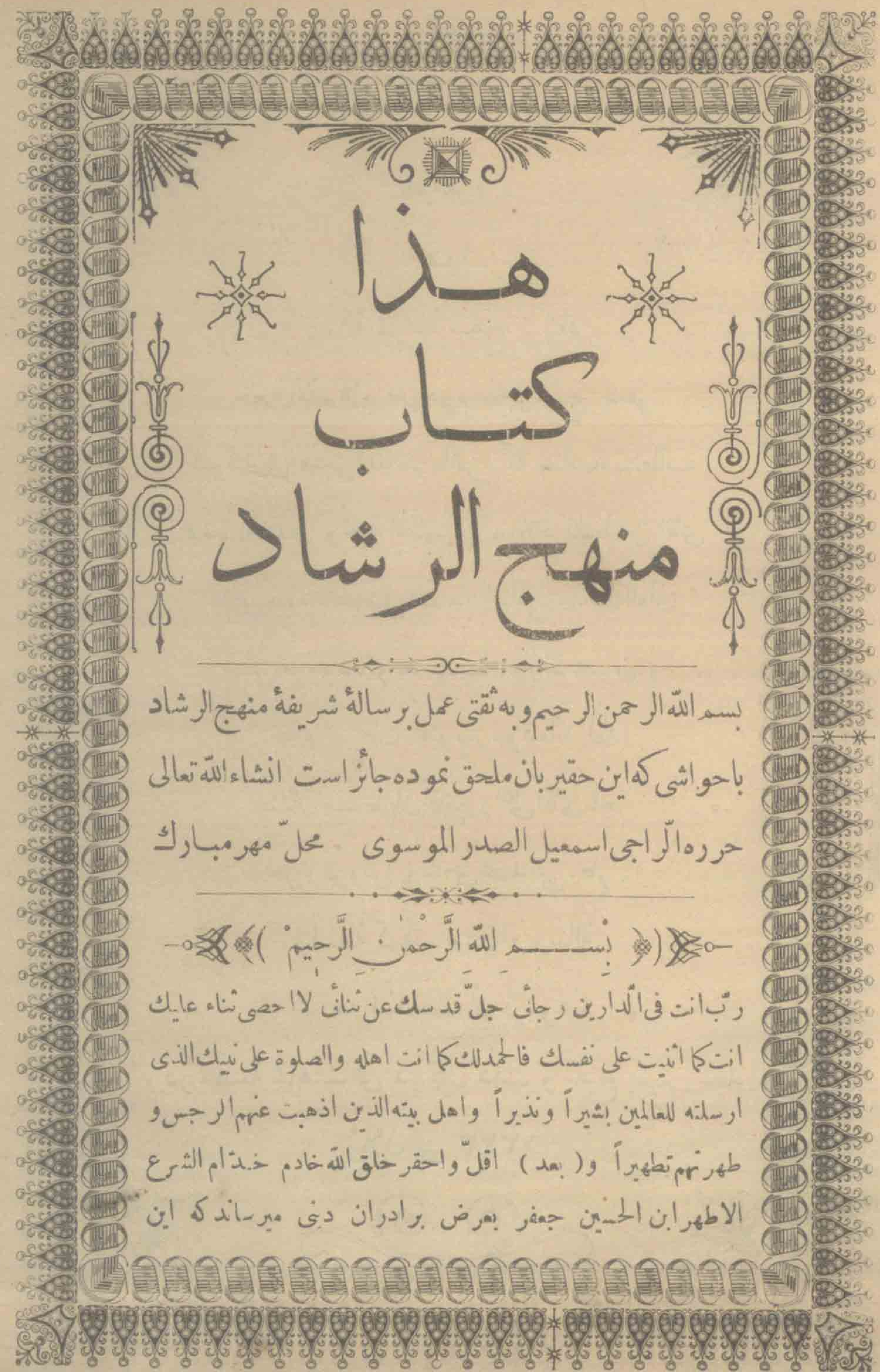
بواسطهٔ کمیاب بودن این رسالهٔ

شریفه اقدام بطبع آن فرمودند

و در مطبعهٔ شاهنشاهی در کمال دقت و تنقیح بطبع رسید

ئیلان ئیل ۱۳۲۳





هذا کتاب منهج الرشاد

بسم الله الرحمن الرحیم وبه ثقتی عمل برسالهٔ شریفهٔ منهج الرشاد باحواشی که این حقیر بان ملحق نموده جائز است انشاء الله تعالی حرره الرّاجی اسمعیل الصدر الموسوی محلّ مهر مبارك

((بِسْــــمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ))

ربّ انت فی الدّارین رجائی جلّ قدسك عن ثنائی لا احصی ثناء علیك انت کما اثنیت علی نفسك فالحمدلك کما انت اهله والصلوة علی نبیك الذی ارسلته للعالمین بشیراً ونذیراً واهل بیته الذین اذهبت عنهم الرجس و طهرتهم تطهیراً و (بعد) اقلّ واحقر خلق الله خادم خدّام الشرع الاطهر ابن الحسین جعفر بعرض برادران دینی میرساند که این



رساله ایست در مهمات مسائل دینیه مسمی (بمنهج الرّشاد) مرتب بر مقدمهٔ مهمه وچند مقصد وخاتمه (مقدّمه) در بیان حکمت خلقت انسان واینکه خلقت او عبث وبی فایده نیست قال الله تعالی افحسبتم انّما خلقناكم عبثا وانكم الینا لا ترجعون یعنی آیا گمان کرده اید که شمارا عبث آفریده ام واینکه بازگشت بسوی ما نخواهید کرد یعنی اگر منظور از خلقت شما همین زندگانی چند روزه در مخلوقات بامرارت ومردن بحسرت بود خلقت شما عبث وبازیچه بود واز خدای خالق حکیم که آثار حکمت او در مخلوقات ظاهر است کار عبث وبازیچه محال است پس باید خلقت بجهة ثمرهٔ بزرگی باشد که بیان فرموده در کلام خود که وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِيَعْبُدُونِ پس بر هر مکلفی لازم است که سعی در تحصیل ثمرهٔ وجود خود نماید بعبادت پروردگار ومعنی عبادت تعظیم وتذلل است برای خالق بکیفیات مخصوصه که بقصد فرمان برداری او بجا بیاورند واز ارسال انبیا ونصب اوصیا وتنزیل کتب همه بجهة بیان آنها است وکیفیت توجه آنها بر شخص مختلف است باختلاف حالات او لکن پیش از عروض همه تکالیف همینکه پسر داخل سال پانزدهم شد[1] یاقبل از آن محتلم شد ودختر داخل سال دهم شد ابتدا لازم است در همان روز بلوغ بلکه ساعت اوّل بلوغ که در صدد شش امر باشد (اوّل) نظر در اصول دین (دویم) تعلم صورت نماز (سیم) تعلم مسائل[2] واجبه نماز (چهارم) ملاحظهٔ اسباب موجبهٔ غسل که در ایام نابالغی از او بعمل آمده باشد مثل انکه در ایّام طفولیت مس میت مثلا کرده باشد یا جنب شده باشد که بمجرد بلوغ غسل آنها بر او واجب است اگرچه در ایام نابالغی هم غسل کرده باشد (پنجم) ملاحظه اسباب اشتغال ذمّه بحقوق ناس که در ایّام نابالغی بسبب آنها مشغول الذّمه شده حال که بالغ شد مکلف است ببرأة ذمّه از آن حقوق (ششم) تعلم احکام بعض معاملات که مشغول آنها است تا بر وجه صحت عمل نماید وبعض محرمات تا ترك آنها نماید وبجهة هریك ازاین شش امر در کیفیت و مقدار تفصیلی هست که اگر بان طور عمل نکرد احکامی چند برای هریك بر او بار میشود که امر او بسیار مشکل

[1] بسم الله الرحمن الرحیم وبه ثقتی مراد شانزدهم است زیرا که مجرد دخول در پانزدهم بلوغ نیست صدر دام عمره

[2] وغیر نماز از واجباتی که در معرض تکلیف بان است صدر مد ظله العالی

میشود لهذا این تفاصیل را در شش مقام بیان مینمائیم (مقام اوّل) در مقدار واجب از معرفة اصول دین و کیفیت تحصیل آن در اوّل بلوغ و احکامی که مترتب بر ترك آن میشوند بدانکه اطفال قبل از بلوغ متصف بصفت اسلام و کفر [1] نمیشوند لکن بر اطفال کفار احکام کفار بتبعیت جاری است و بر اطفال مسلمین احکام مسلمین بتبعیت جاری است واما بعد از بلوغ و عقل تبعیت ایشان منقطع میشود و باید ملاحظهٔ خود ایشان بشود که هر گاه معتقد بعقائد حقه شدند وصف اسلام در ایشان حاصل و احکام مسلمین بر ایشان جاری میشود بنابراین هر گاه پسر یا دختر بالغ شد و معرفة اصول دین را بمقدار کفایت در اسلام تحصیل نکرد و ندانست یا در شك ماند امر بسیار مشکل میشود از بابت نجاست ایشان و از بابت میراث و نکاح و این حکم در دختران بسیار مشکل میشود زیرا که بعد از اتمام نه سال باید اصول اسلام را معتقد شوند بلکه بعضی از اعاظم علماء مثل شیخ طوسی ره قائل شده که تکلیف باصول دین نسبت به پسران بعد از اتمام ده سال است و این دخلی ندارد باحکام دیگر که بلوغ در آنها شرط است و ملاحظهٔ این قول احوط است و بدانکه تکلیف بمعرفة عقاید اهم تکالیف است یعنی در احکام خدا از او مهم تر نیست چونکه ندانستن باعث مخلد بودن در عذاب است و اوّل تکالیف است یعنی پیش از همه واجبات باید تحصیل آن کرد حتی اینکه تا آنرا درست نکرده اگر نماز کرد باطل است و اشکل تکالیف است از اینجهت که گاهی بی تقصیر در آن احکام نجاست بر شخص مترتب میشود هر گاه خلاف واقع را معتقد باشد مثل بسیاری از مردان یا زنان که از بابت غفلت و بی معرفتی خدا را تصور جسم نموده یا در آسمان میدانند حکم بطهارت ایشان مشکل است هر چند مستضعف باشند و مقصر نباشند و باید دانست که معرفة اصول دین چند مرحله دارد (مرحلهٔ اولی) از بابت تقسیم آن باصول اسلام و اصول ایمان اصول اسلام سه است (اوّل) توحید دویم نبوت سوم معاد و اصول ایمان پنج است همین سه و عدل و امامت و بر عدم اعتقاد باصول اسلام چند حکم مترتب است

[1] مطلقا معلوم نیست بلکه در بعض مقامات معلوم العدم است صدر

اوّل نجس بودن دوم عدم صحة عقد مسلمه برای او اگر مرد باشد و عدم صحة عقد او برای مسلم اگر زن باشد سیم میراث نبردن او از مسلم اگر چه پدر او باشد چهارم مالك نشدن کنیز و غلامیکه مسلم باشد پنجم حلال نبودن ذبیحه یعنی حیوانی را که ذبح کند ششم واجب نبودن تغسیل و تکفین و نماز بر او هفتم میته بودن هر چیزیکه از اجزاء حیوانات در دست او باشد از قبیل کفش و پوستین و پیه و نحو اینها و غیر اینها از احکام و بر ندانستن اصول ایمان هم چند حکم مترتب است مثل عدم صحت عبادات کلاً و مثل جایز نبودن دادن ذکوة و خمس و فطره و رد مظالم و کفاره و غیر اینها از احکامیکه بیان خواهد شد (مرحلهٔ دویم) در تشخیص اینکه از هر یك چه قدر ضرور است (مرحلهٔ سیم) اینکه اصول دین لفظ تنها نیستند و اعتقاد قلبی ضرور است در مقدار واجب از هر یك (مرحلهٔ چهارم) انکه علماء حکم نموده اند باینکه تحصیل اینها باید از دلیل بطریق یقین باشد نه شك و نه مظنه و نه تقلید که اینها در ان ثمر ندارند از این بابتها کار صعب میشود و در اطفال در اوّل بلوغ بلکه در بسیاری از مردم که مدتی از عمر ایشان گذشته پس اهمّ امور تحقیق این مراحل است و مقصود از تحقیق این است که شخص احوالات خود را ملاحظه کند که از اوایل بلوغ بچه قسم بوده یا اینکه اگر علم بحال کسی رسانید حکم انرا بداند والاّ شبهه نیست که در بلاد مسلمین هر کس را که شخص به بیند و حال او را نداند باید احکام مسلمین را بر او جاری کند هر چند که اوّل بلوغ او باشد و هر چند که شهادتین را از او نشنیده باشد پس اوّلاً بعون الله تع بیان میکنیم اقسام مردم را در این خصوص و احکام هر قسم را که هر کسی تکلیف خود را درباره خود و دربارهٔ دیگران بداند انشاء الله تعالی و الله المستعان پس میگوئیم که مردم نسبت بمعرفة اصول دین بر چهارده قسمند (قسم اوّل) اینکه قبل از بلوغ معرفت باصول اسلام و ایمان حاصل نموده باشد بدلیل و یقین بواقع برای او حاصل شده این بی خلاف و بی شبهه بمجرد بلوغ همهٔ احکام اسلام و ایمان بر او جاری است و شبههٔ در آن نیست چه تقریر دلیل خود را بتواند بکند یا نه

(قسم دویم) اینکه از تقلید پدر و مادر یا غیر ایشان از کسانیکه اعتماد بر ایشان دارد قبل از بلوغ یقین بجهة او حاصل شده باشد بواقع و در وقت حصول بلوغ بهمان طریق برقرار باشد اقوی اینست که این عیبی ندارد بلکه اگر علاوه بر این اگر در همهٔ عمر خود بهمین یقین بماند و شبههٔ نکند و احتمال خلاف راندهد کفایت در احکام ایمان او هم در دنیا و هم در آخرت خواهد کرد انشاءالله تعالی (قسم سیم) اینکه در اول بلوغ در صدد تحصیل دین و طریقه حق افتاده باشد و بعد از چند وقت انرا تحصیل کند بنحو یقین از تقلیدی که دیگر شبهه نداشته باشد و احتمال خلاف ندهد در این صورت بعد از حصول یقین حکم او معلوم است کلامی که هست در آن مدت است که در صدد تحصیل حق بوده آیا حکم او بچه نحو است ظاهر اینست که اگر در آن مدت تحصیل که هنوز بدست نیاورده است بمیرد مؤاخذه بر او نیست و معاقب نیست لکن در طهارت او و در جریان احکام مسلمین بر او تأملی هست (م) هرگاه تحصیل طریقه حق موقوف باشد بر اینکه یک روز یا چند روز ملاحظه کند آیا در آن روزها نماز بر او واجب است یا نه حکم بوجوب مشکل است [1] لکن قضای انها بعد از تحصیل حق باید کرد (قسم چهارم) اینکه در اول بلوغ ملتفت باین مرحلهٔ اختیار دین نشود و در این صدد نباشد مثل اکثر دختران در اول بلوغ در اینصورت احکام مسلمین بر او جاری نیست و پاک بودن او مشکل است ولازم است که پدر و مادر یا غیر ایشان او را متنبه نموده اولا او را حالی نمایند که خالق داری تو را خلق کرده است و همهٔ این مخلوقات را خلق کرده است و جامع جمیع صفات کمال است و منزه از صفات نقص است و مکان ندارد و تغیری بر او روا نیست و او را پیغمبری هست که محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله میباشد و آنچه از جانب او آورده است حق است همین دو مطلب را حالی او نموده که بفهمد و بزبان لا اله الا الله و محمد رسول الله را بگوید که بدن او پاک بشود بعد از آن کم کم امامت و عدد ائمه و معاد و تفاصیل انرا باو بفهمانند که باقی احکام ایمان بر او مترتب بشود و اگر تسامحی در این بشود حتی اینکه اگر یک روز

[1] نماز و مثل ان بر او واجب است ولی بقصد احتیاط بجای آورد و بعد از تبصر قضا نماید صدر دام عمره

از اول بلوغ تاخیر شد کار بسیار مشکل میشود (قسم پنجم) اینکه کسی باشد که همه عقاید حقه در ذهن او ثابت هستند و انها را میداند در دل خود ولکن اگر از او بپرسند بعبارت نمیتواند تقریر بکند مثل بسیاری از اهل صحرا در خصوص توحید و بسیاری از مردم شهر در خصوص دانستن صفات ثبوتیه و سلبیه که اگر بایشان بگوئی که انها چنداند نمیتوانند حساب کنند ولکن اگر بپرسی خدا عالم است اثبات میکنند و اگر بگوئی مکان دارد یا مرئی است نفی میکنند و همچنین باقی صفات را و حکم در این صورت اینست که همین قدر کفایت میکند (قسم ششم) اینکه شخص بحسب ظاهر همین قدر می بینیم که شهادتین را میگوید و ندانسته باشیم که قلبا معتقد هست یا نه در اینجا بلاشک باید حکم باسلام او بکنیم و مکلف بتفتیش قلب او نیستیم بلکه درباره او میتوان گفت اللهم انا لانعلم منه الا خیراً و این نسبت بتکلیف دیگران است با او و اما خودش بنفسه پس باید حکم خود را از اعتقاد خودش ملاحظه کند و اگر اعتقادش قلبی نیست باید سعی کند و اعتقادش را درست نماید (قسم هفتم) [1] انکه شخص شهادتین را بگوید ولکن میبیند که قلب او در مضمون انها یا در امر معاد شک دارد حکم مردم نسبت باین شخص این است که هرگاه خود ظاهر کرد و شک خود بروز داد که او را کافر و نجس بدانند کلامی که هست این است که هرگاه شک خود را ظاهر نکرد و اقرار بشهادتین و معاد هم می کند لکن از احوال و اعمال او دستگیر شد که باطناً شک دارد در توحید یا نبوت خاصه یا معاد اقوی اینست که عقد کردن زن مسلمه از برای او جایز نیست و اما در اینکه پاکست یا نجس و حیوانی که ذبح کند حلال است یا حرام تاملی هست و احوط اجتناب است از او (مسئله) هرگاه کسی بگوید که اگر خدائی باشد فلان کار میکند یا اینکه بگوید اگر خدائی چه خواهی کرد یا بگوید اگر خدائی دارم چنان خواهد کرد یا اگر قیامتی هست بهم میرسیم چنانچه در زبان عوام اینها متداول اند آیا بمجرد مثل این سخنان حکم بکفر این شخص میشود از بابت اینکه این عبارت

[1] این قسم هفتم حاجت ببیان زیاد از انچه فرموده اند دارد موضوعاً و حکما صدر دام عمره العالی

دلالت برشك او در اینها میکنند که حالا بروز داده یانه تحقیق کلام اینست که این الفاظ بدو قسم استعمال میشوند یکی انکه مرادا و این است که بعدازانکه خدائی هست چنان میکند یاقیامتی که هست لامحاله بهم میرسیم و همچنین در باقی این الفاظ نظیر اینکه کسی چیزی در آتش یقینی بیندازد وبگوید اگر آتش باشد میسوزاند این قسم عیبی ندارد و حکم بکفر او نمیشود یکی دیگر انکه مراد او اینست که اگر خدائی هست چنین خواهد کرد واگر نیست نمیشود یا اگر قیامتی باشد بهم میرسیم والا نمیرسیم مثل اینکه چیزیرا در جائیکه نمیداند آتش است یانه بیندازد وبگوید اگر آتش است میسوزاند این کفر است و گویندهٔ او کافر است [1] (قسم هشتم) انکه مظنه داشته باشد بحقیقهٔ مضمون شهادتین یا مظنه بمعاد داشته باشد در اینجا اولا باید بیان کرد که حکم خود این شخص چه چیز است وثانیاً حکم او نسبت بدیگران که آیا احکام مسلمین را براو باید جاری کرد یانه پس میگوئیم اما حکم او نسبت بخود اینست که هر گاه متمکن نست از تحصیل یقین و تحصیل نمیکند و بمظنه مانده است حکم او حکم شاك است ودر آخرت نجاتی برای او نیست واگر متمکن نشود که ازاین بالاتر تحصیل کند ونهایة سعی او اینست پس در آخرت معذور است یعنی اورا عقاب براین نمیکنند واما در دنیا اجراء احکام مسلمین براو نمیتوان کرد واحوط نیز اجتناب است ازاو (قسم نهم) اینکه شخص تحصیل معرفة باصول دین نمود و معتقد بعقاید کما هو حقه بوده باشد لکن در قلب او بعض خیالات ووسواس هست وبعض احتمالات مخالفه در دل او میگذرد لکن اورا ازانها خوش نمی آید و متأذی ازانها میشود یاانکه بعض کلمات کفرآمیز در ذهن او می آید ولکن کراهت ازانها دارد حتی راضی اینکه الهی میشود باینکه خودرا هلاك کند واینها در قلب او نباشد حکم این شخص اینست که اصلا وابدا عیبی ونقصی در ایمان او نیست و متأذی بودن او دلیل قوّة ایمان اوست و هرچند خیالات او بدتراند وکراهیت ازانها بیشتر ایمان او قوی تراست وعلاج این وسواس وناخوشی در احادیث صحیحه از حضرت رسالت پناه وائمه طاهرین صلوات الله علیهم

[1] واکرشنونده ندانست مراد گوینده را حکم بکفر نیز نمیشود صدر دام عمره

وارد شده است که هروقت درخواطراو بیاید بگوید لااله الّاالله آمنا بالله ورسوله ولا حول ولا قوّة الّا بالله (قسم دهم) اینکه بی اعتقادی شخص ازبابت دیوانه بودن او باشد چه متصل باشد دیوانگی با ایّام نابالغی واصلا درآن ایّام تحصیل اعتقادات نکرده باشد لکن بتبعیت حکم باسلام او شده باشد یاتحصیل کرده باشد یا اینکه بالغ شد و معتقد شد وبعد دیوانه شد درهمهٔ اینصورتها احکام مسلمین براو جاری است اگرچه هیچ اعتقادی برای او نیست واّما هرگاه بالغ شده بود و تحصیل اعتقاد نکرده وبعد دیوانه شد اجراء حکم مسلم نمیتوان کرد ونجاست او خالی ازوجه نیست واّما هرگاه درصدد تحصیل اعتقادات بود وهنوز بجائی نرسیده بود وبعد دیوانه شد اجراء حکم مسلم نمیتوان کرد وطهارت او خالی ازوجه نیست (قسم یازدهم) مستضعفین کفار وسنیان وایشان بردوقسم اند غافلین وابلهان ومراد ازغافلین کسانی هستند که اصلا وابدا ملتفت نشده اند باینکه باید اصلاح عقاید نمود ونشنیده اند وابلهان کسانی هستند که دیوانه نیستند وعقل کامل هم ندارند و نمیتوان ایشانرا مطلب حالی کرد تفصیل حکم اینها اینست که گفته شود اّما مستضعفین کفار مثل دختران فرنگ مثلاً یاغیر انها که اصلا وابداً نام اسلام نشنیده اند وخیال میکنند که غیرازپادشاهی فرنگ پادشاهی نیست وغیرازدین او دینی نیست پس دردنیا احکام کفار برایشان جاری است واّمادرآخرت ازعدالت خداوند عالم عذاب کردن ایشان دوراست پس ایشانرا درجهنم عذاب نمیکنند ولکن در بهشت نیزداخل نمیشوند یادراعراف هستند و زجری برایشان نیست یادرقیامت تکلیفی بایشان میکنند والله اعلم واّما مستضعفین که درمیان سنیان هستند حکم اینها نیزدرآخرت حکم مستضعفین کفاراست بنحویکه گفته شد که دردنیا احکام مسلمین کلا وعلاوه براین بعض احکام شیعیان نیزبرایشان ترتیب داده میشود مثلاً بنا برقول باینکه شوهر کردن زن شیعه بسنّی حرام است بمستضعف ایشان چندان اشکال ندارد و

همچنین هرگاه شیعه زن سنیه بگیرد جایزاست امّا خلاف احتیاط است لکن در مستضعفات ایشان احتیاط هم نیست (قسم دوازدهم) مستضعفین شیعه یعنی کسانیکه اعتقادی بخدا ورسول دارند واختیار دین شیعه فی الجمله نموده‌اند وحضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را وصی میدانند لکن ائمه را بتفصیل یابترتیب نمیشناسند یا انکه معنی امام را نمیفهمند وکلام درصورتی است که ازبابت غفلة یاابله بودن ایشان باشد نه تقصیر وحکم این اشخاص اینست که احکام اسلام ازطهارت وغیرها برایشان جاری است کلا وعقاب ندارند وبعید نیست که داخل بهشت شوند لکن کلام دراینست که آیا بعض احکام ایمان برایشان جاری است مثل دادن زکوة وفطرة و ردّ مظالم بایشان صحیح است یانه (مسئله) محل خلاف است درفطره خالی ازوجهی نیست ودر زکوة ازسهم فقراو مساکین مشکلست لکن ازبابت سهم فی سبیل الله میتوان داد وامّا کفاره احوط ندادن بایشان است ودر ردّ مظالم فی الجمله احتیاطی هست (قسم سیزدهم) اینکه شخص اختیار طریقهٔ شیعه نموده وغافل وابله نیست ولکن درمعرفة بحق دوازده امام واسم ایشان وترتیب ایشان وبعض صفات ایشان کوتاهی میکنند حکم اینجور اشخاص ازبابت طهارت بدن اشکالی ندارد چونکه شهادتین دران کافیست لکن ازبابت احکام ایشان خصوصاً درآخرت کار ایشان مشکل میشود خصوصاً هرگاه امام زمان را نشناسند ومعتقد بحیات او وغیبت او واینکه امروز حجة خداست برمردم نباشند یا اینکه ازبابت تسامح ملتفت باین مرحله نشوند ومیتوان گفت که اعتقاد بتوحید ونبوّت پیغمبر آخرالزمان صلی الله علیه وآله وصدق او در معاد واعتقاد خلافت امیرالمؤمنین علیّ بن ابیطالب وفرزندان او باین عدد مخصوص که اسامی ایشان معین است وشناختن امام عصر بخصوصه کفایت درایمان میکندا گرچه بالاسم والترتیب یك یك را نداند لکن خالی از اشکال نیست (قسم چهاردهم) اشخاصیکه امر ایشان از همه

اشد وکار ایشان ازکفار مشکل تر یعنی کسانیکه اختیار طریقهٔ حق نموده اند وبعد ارتدادی برای ایشان حاصل شود وچون این مسئله اهمّ مسائل است لهذا بعون الله تفصیل ان درسه مقام بیان میشود (اول) دراسباب ارتداد (دوم) دراقسام ارتداد (سوّم) دراحکام ارتداد اما اسباب ان بدانکه ارتداد حاصل میشود بیکی ازسه چیز اول بدل دوم بزبان سوم باعضا وجوارح اما بدل مثل اینکه درقلب منکر شود بعداز ایمان یاشك کند بعداز یقین یادردل قرار بدهد که کافر شود بعدازاین یااینکه اگر فلان امر اتفاق شد کافر شود وهرچند که هنوز نشده باشد واما بزبان مثل اینکه نفی صانع کند یانفی توحید او یانفی حکمت او یانفی علم او یانفی عدالت یااثبات خلاف حکمت در کارهای او یااثبات عبث درانها یانفی نبوت یانفی معاد چه ازروی اعتقاد باشد یاجحود یاعناد یا استهزاء یاشوخی ومطایبه وهمچنین انکار ضروریات دین مثل وجوب نماز وروزه وزکوة وحج یاانکار حرام بودن مال مردم یااستخفاف باصل شرع ومذهب ودین ومعاد وقرآن واحادیث باینکه بگوید اینها چه چیزند وگاهی که ازراه طعن واستخفاف شخص میگوید که قربان خدایاپیغمبر یاقرآن یاحدیث بشوم مرتد میشود واما اعضاو جوارح مثل اینکه قرآن رابرزمین زند یااستخفافاً پاره کند ودور بیندازد یالگد بزند یادرقاذورات عمداً بیندازد وهمچنین ادعیه واسماء خدا وکتب احادیث ونحوانها ودر اینجا سه مطلب مهم هست (مطلب اوّل) اینکه این چیزهائیکه گفته شد که بقول یافعل باعث ارتداداند تفاوت نمیکند درانها باقی بودن اعتقاد درقلب وباقی نبودن ان (مطلب دوم) بدانکه ارتدادی که ازگفتن حاصل میشود یك قسم ان حکم خاصی دارد غیراز احکام باقی اقسام ارتداد وآن قسم اینست که العیاذ بالله ناسزاکه سب ودشنام باشد بخدا یارسول او بگوید بهرلفظیکه باشد وحکم خاص او اینست که لازم است برکسیکه شنید آنرا ازاو که اورا قتل نماید بمجرد شنیدن آن ازاو مادامیکه خوف برجان خود یاجان کسی دیگر نداشته باشد پس درصورت عدم خوف هرگاه اورا نکشت معصیت نموده ودرحدیث

از حضرت موسی ابن جعفر صلوات الله علیه وارد شده است که بعد از بیان این حکم راوی عرض کرد بخدمت انحضرت اَرَاَیْتَ اِنْ اَنَا لَمْ اَخَفْ ثُمَّ لَمْ اَفْعَلْ وَلَمْ اَقْتُلْهُ مَاعَلَیَّ مِنَ الْوِزْرِ یعنی اگر خوفی نداشته باشم و باوجود این او را بقتل نرسانم چه قدر گناه بر من هست حضرت فرمودند یَکُونُ عَلَیْكَ وِزْرُهُ اَضْعَافًا مُضَاعَفَةً مِنْ غَیْرِ اَنْ یَنْقُصَ مِنْ وِزْرِهِ شَیْءٌ اَمَا عَلِمْتَ مِنْ اَفْضَلِ الشُّهَدَاءِ دَرَجَةً یَوْمَ الْقِیٰمَةِ مَنْ نَصَرَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ بِظَهْرِ الْغَیْبِ وَرَدَّ عَنِ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ یعنی میباشد بر تو گناه او چند مضاعف بی انکه از گناه او چیزی کم بشود آیا نمیدانی که از افضل شهداء ان کسی است که یاری کرده باشد خدا و رسول را غایبانه و نصرت کرده باشد و حرف بد را دربارهٔ ایشان رد نموده باشد (مطلب سیم) بدانکه سبب شدن این عمل ارتداد را شروط چند دارد اوّل بلوغ پس هرگاه از نابالغ صادر شدند حکم قتل و ارتداد جاری نمیشود لکن در سب خدا و رسول و ائمه علیهم السلام و افعال موجبهٔ ارتداد تعزیر او لازم است هرگاه ممیز باشد و هرگاه توبه کند احوط است دوم عقل پس بر دیوانه اصلا و ابداً چیزی نیست سوم اختیار پس بر مکره چیزی نیست یعنی هرگاه کفار یا نواصب کسی را اجبار کردند بر تلفظ بکلمهٔ کفر حتی سب پیغمبر صلی الله علیه و آله عیبی ندارد همچنانکه عمار ابن یاسر را اکراه کردند در مکه بر کلمات کفر وانها را گفت بعد از ان گریه کنان بخدمت رسول صلی الله علیه و آله آمد و بسیار مضطرب بود آیهٔ شریفهٔ اِلَّا مَنْ اُکْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِیْمَانِ در حق او نازل شد انوقت مطمئن شد و حضرت باو فرمود ان عادوا علیك فعد یعنی هروقت ترا اکراه کردند بر گفتن بعد از این نیز بگو (مسئله) آیا وقت اکراه که شخص این حرفها را بگوید توریه واجب است یعنی باید یك معنی دیگر قصد کند یا نه وجوب آن معلوم نیست و شاید[1]

[1] باالتفات بتوریه ونبودن عسر وجوب آن خالی از قوه و رجحان نیست صدر دام عمره

احوط باشد (چهارم) شعور پس هرگاه کلمهٔ کفر غفلة[1] یا بی قصد صادر شود عیبی ندارد[2] واما غیظ و غضب آیا باعث رفع حکم هستند یا نه تفصیلی دارد باین طریق که اگر غضب او بحدی باشد که بالمره از شعور افتاده باشد که اگر خود را در چاه یا از بام بیندازد مشعور به او نمیشود حکم مترتب بر حرف او نمیشود و خصوصاً هرگاه خود نداند که گفته است و مشخص شود که گفتن او بی قصد بوده و اما هرگاه غضب او باین حد نرسید و از حد تمیز اشیاء نیفتاده است احکام بر او جاری میشود (مسئله) هرگاه کلمهٔ از کلمات ارتداد گفت و بعداً ادعا میکند که این حرف غفلة و بی قصد صادر شد هرگاه احتمال بدهیم که راست بگوید ظاهر اینست که حکم مرتد بر او جاری نشود[3] و این حکم کار را بر بعض مردم آسان می کند (پنجم) دانستن معنی کفر و قصد آن پس هرگاه کلام را گفت و معنی آن را نمیدانست یا قصد آن نکرد یا منظور لازم آن معنی بود عیبی ندارد مثلا شخص عامی گاهی میگوید خدا یا تصدق سرت شوم و منظور او لازم اینست که ثناء خداوند و حمد اوست نه اینکه اثبات سر برای خدا بکند این عیبی ندارد و همچنین در افعال مثلاً هرگاه نمیدانست که این چیز را که اهانت کرد قرآن بود عیبی ندارد واما جاهل بحکم مسئله ارتداد پس معذور نخواهد بود هرگاه مثلاً معنی کلام را دانست ولکن نمیدانست که اگر این را گفت نجس میشود یا واجب القتل میشود[4] و این ندانستن باعث رفع حکم نمیشود (مسئله) در زبان بعض عوام متعارف است که میگویند امام حسین عمرت را زیاد بکند یا حضرت عباس روزی ترا زیاد بکند یا ترا اولاد بدهد یا فلان امام زاده ترا نگاه بدارد اگر منظور اینست که از برکت اینها بشود یا اینکه ایشان شفیع بشوند در خصوص اولاد و زیادتی رزق و طول عمر بسیار خوبست و اگر منظور حقیقت رازق و معطی و خالق باشد مشکلست واما اقسام ارتداد بحسب شخصی که از او حاصل میشوند منقسم اند بچند قسم (اول) نابالغی که در حکم اسلام بوده بتبعیت والدین و هنوز خود ادعا بهم نرسانیده (دوم)

[1] تعبیر بغفلة یا بی قصد در این عبارت خالی از تشویش نیست صدر

[2] گفتن کلمه که ظاهرش کفر است ولی قصد معنی بر آن نکند محل اشکال است صدر دام ظله

[3] محل تامل واشکال است صدر دام عمره

[4] مسئله جاهل محتاج بمراجعه است صدر مدظله العالی

نابالغی است که وصف اسلام بجهة خوداو حاصل شده بنا برقول باینکه برای نابالغ درصورت زیادتی معرفة وتمیز وعلم بادلّه عقاید اصل اسلام استقلالا حاصل میشود سوم بالغی است که دروقت تولد محکوم باسلام او شده ازبابت اسلام والدین او یایکی ازانها دروقت انعقاد نطفهٔ او یاوقت تولّد او ولکن خود بعداز بلوغ قبل از وصف اسلام واقرار بان اسباب ارتداد برای او حاصل شود (چهارم) بالغی است که بر اسلام متولّد شده ودروقت بلوغ باسلام اقرار نموده وبعد سبب ارتداد او یافت شود و اورا مرتدّ فطری میگویند (پنجم) کسیکه برحکم اسلام متولّد نشده وبعداز بلوغ اسلام آورده وبعد مرتدّ شده واین را مرتدّ ملّی گویند (مقام سوم) دراحکام این اقسام امّا قسم اوّل پس حکم براو مترتّب نمیشود همچنانکه گذشت وامّا قسم ثانی پس اظهر اینست که حکم براو جاری نیست ولکن بعضی [1] قائل بان شده‌اند وامّا قسم ثالث پس محل خلافست که آیا داخل است درقسم مرتدّ فطری یانه و امّا قسم رابع که مرتدّ فطری است وغالب اقسام است پس حکم دران نسبت بمرد وزن تفاوت دارد امّا درصورتیکه مرد باشد چند حکم براو مترتب است (اوّل) نجاست عینیه یعنی بدن او مثل سایر کفار ازاعیان نجاسات میشود (دوم) حرام شدن زوجهٔ او براو وباید عدّه بگیرد بعدّهٔ وفات وبعد جایز است که شوهر بکند بکسی دیگر وهرگاه زن نزداو بماند هرنزدیکی که حاصل شود داخل زنا میباشد (سیم) اینکه قتل او لازم است برامام یا نائب او (چهارم) اینکه اموال او ازملکیت او بیرون میروند باین طریق که دیون اورا ازانها ادا میکنند وباقی ازورثهٔ او میشوند پس هرگاه خود بانها معامله کند حرام است وباطل (پنجم) اینکه توبهٔ او دیگر قبول نمیشود ودردنیا کاراو چاره ندارد بنا برمشهور وثمرهٔ بخشیدن توبه او نسبت باخرت نیز محل خلافست والله اعلم (ششم) اینکه ذبیحهٔ او میته است (هفتم) اینکه حرام است داخل مسجد بشود وبیرون کردن او واجبست (هشتم) اینکه تزویج او بمسلمه وکافره هردو

[1] این قول در بعض مقامات احوط است صدر دام ظله

باطل است (نهم) اینکه اگر بمیرد تغسیل وتکفین ونمازاو مشروع نیست (دهم) اینکه دفن او درمقابر مسلمین جایز نیست (یازدهم) اینکه ولایت او براولاد خود ساقط است (دوازدهم) اینکه هرگاه مسلمانی اورا بکشد نه قصاص دارد ونه دیه [1] سیزدهم اینکه هرگاه بعدازارتداد نطفهٔ ازاو منعقد شد وزن مسلمه باشد ومسئله نمیدانست که این زنا است ولد بزن ملحق است وامّا هرگاه میدانست باو نیز ملحق نمیشود واگر زوجه نیز مرتدّه باشد ولد حکم اسلام را ندارد وبعضی جایز دانسته‌اند دراینصورت که مانند اطفال کفار حکم بملکیت او شود وبیع براو واقع شود (چهاردهم) اینکه علاّمه حکم فرموده که مرتد بعد از ردّه نیز مالك نمیشود چیزیرا که جدید تحصیل کند مثلاً هرگاه چیزی بخرد یاصحرا برود هیمه یا علف بیاورد یاکسی چیزی باو ببخشد مالك انها نیز نمیشود (پانزدهم) اینکه میراث باو منتقل نمیشود مثلاً هرگاه کسی بمیرد که پسری دارد که ردّه گفته است وپسر پسر عموئی یاپسر دختر خالهٔ نیز دارد ارث به پسر او نمیرسد وبانها میرسد که ازاو دوراند ودراینجا مطلب مهمّی است بدانکه این احکام که بیان شدند همه درصورتیست که قائل باشیم بانکه توبهٔ او قبول نمیشود یا اینکه توبه نکند ولکن اقوی درنظر اینست که هرگاه حقیقة توبه کرد توبهٔ او بجهت آخرت مقبولست وهمچنین ازبابت بعض احکام دنیویه نیز ثمر میکند پس بدن او پاك میشود وهرگاه زن راضی بشود بعقد جدید ومهر جدید براو حلال میشود واحوط اینست که بعداز چهار ماه و ده روز اورا عقد کند ودیگر بعدازاین احکام مسلمین براو جاری میشود لکن اموال او برنمیگردد مگر اینکه ورثه باو ببخشند وحکم قتل او که کار امام یانائب خاص است نیز مرتفع نمیشود (مه) هرگاه ارتداد دراثناء عبادت مثل صلوة یاصوم اتّفاق شد ان عبادت باطل است واگر توبه او مقبول شد باید اعاده ان کند وآیا طهارت او نقض میشود پس هرگاه وضوء یا غسل داشت و مرتد شد بعد توبه کرد آیا

[1] ولی کشتن او بدون اذن حاکم شرع حرام است صدر دام ظله

ارتداد وضو وغسل اورا باطل نموده یا نه قول بعدم بطلان خالی ازوجه نیست (مسئله) اولاد شخص مرتدّ فطری که هنوز نابالغ اند درحکم اسلام اند وارتداد پدر یا مادر یا هردو تغییر حکم ایشان نمیکند واما هرگاه زن باشد بمجرد اینکه مرتده شد نجس میشود ولکن اموال او از ملکیت او بیرون نمیروند وقتل او لازم نمیشود واگر زن کسی باشد که عقد شده وتصرف نشده عقد باطل میشود ومهررا طلب ندارد وهرگاه عقد وتصرف شده بمجرد رده گفتن حرام میشود بر شوهر نزدیکی باو ومهلت دارد تاوقتیکه زمان عده بگذرد اگر درزمان عده توبه کرد حلال میشود والاّ عقد منفسخ میشود ولکن مهررا بسبب تصرف سابق طلب دارد (مسئله) هرگاه برمرده مشخص شد که زن اورده گفته سابقا دراین مدت که مرد ندانسته است برای او عیبی ندارد وحال حکم توبه دادن وملاحظهٔ عده نگذشتن نماید واگر مشخص شد که عده گذشته حالا توبه نماید وعقدرا جدید واقع سازند وبدانکه واجب است برهرکس که قادراست امر نمودن زن بتوبه وهرگاه توبه کرد توبه او مقبول است واگر قبول نمیکند لازم است که اورا درزندان حبس کنند بقدر قوت لا یموت باو دادتا اجل او برسد وبمیرد (مسئلة) هرگاه زن توبه کرد بعد هم ردهٔ گفت بازهم توبه او قبول میشود ودرمرتبه چهارم [1] امام یانایب امام حکم بقتل او مینماید (قسم پنجم) یعنی مرتد ملی پس او عبارت است ازکسیکه براسلام تولدّ نشده ولکن خود بعداز بلوغ اختیار اسلام نموده وبعد ازاختیار اسلام مرتد بشود وازبرای او پنج حکم است اوّل اینست که اورا امر بتوبه میکنند اگر قبول کرد وتوبه نمود توبهٔ او قبولست اگرچه یقین نکنیم که درقلب معتقد است واگر قبول نکرد اوراقتل باید کرد دوم اینکه مدت مهلت او برای توبه سه روز است بنابراقرب سیم اینکه عقد که مابین او وزوجهٔ او بوده منفسخ میشود وزن باید عدهٔ طلاق بگیرد ولکن اگر دربین عده توبه کند زن ثانیا زن او میشود واحتیاج بعقد جدید ندارد چهارم اینکه اموال او برملکیت او هستند لکن ممنوع است ازتصرف درآنها اگر توبه نمود

1 هرگاه مرتد ملی باشد واگر فطری بوده جریان این حکم دراو محتاج بمراجعه است صدر دام ظله

بتصرف او میدهند والا همین طریق هستند نفقه او ونفقه واجبه براورا ازانها میدهند تاوقت کشتن یامردن او اگرچیزی مانده ورثه مسلمین او علی مافرض الله تقسیم میکنند (خاتمه) مطلب دربیان بعض اقسام کفر که محل اتفاق اند یامحل اختلاف اند که دخلی باصل اعتقادات دراصول اسلام ندارند وانها چند چیزاند اول انکار ضروریات دین مثل وجوب نماز وروزه یا استحباب جماعت یاحرمت پول دیوان که ازاصناف وکسبه جبراً میگیرند ونحو ذلك دوم اعتراض درحکمی که خداوند عالم کرده است وازاین بابت ابلیس کافر شده والاقائل بتوحید ونبوت ومعاد وهمهٔ احکام بود وانهارا بطریق یقین میدانست ومدرس ملائکه بوده است ودورکعت نمازرا درچهار هزار سال یاشش هزار سال نموده همین یك اعتراض برخداوند عالم کرد کافر ومردود درگاه شد که گفت چرا امر کردی که سجدهٔ آدم کنم وحال انکه من ازاو بهترم سوم استخفاف بحکم خدا که بگوید این چه چیز است حتی استخفاف بمستحبات مثل اینکه بشارب گرفتن یعنی باصل استحباب ان استخفاف کند واین سه قسم باتفاق علماء موجب کفرند چهارم ولد الزنارا بعضی ازعلماء کافر میدانند ونجس اگرچه بعداز بلوغ شهادتین بگوید وبحسب ظاهر عابد ومقدس شود ولکن اقوی اینستکه هرگاه اظهار اسلام کرد مسلم وطاهر است وهمهٔ احکام ایمان براو جاری میشود بلی دربعض احادیث هست که اگر خوب باشد اورا درجهنم میبرند ولکن عذاب ندارد واینها چندان ثمر واشکال ندارند اشکالی که هست درزمان قبل ازبلوغ او است درصورتی که ازدوطرف ولدزنا باشد که آیاپاك است یانه هرچند تابع بودن او کسی راکه تربیت او میکند خالی ازوجه نیست پنجم مخالفانرا بعضی حکم بنجاست ایشان نموده اند ومشهور واقوی طهارت ایشان است بلی نواصب وخوارج محکوم بنجاستند ششم نسبت بتارك الصلوة بعضی ازعلماء بسبب ظاهر بعض احادیث حکم بکفر ونجاست نموده اند اگرچه منکر وجوب آن نباشد زیرا که منکر وجوب آن منکر ضروری دین وداخل دوقسم اول است وبی شبهه نجس است لکن این قول خلاف

مشهور ومستلزم عسر و حرج است چونكه مراد از تارك الصلوة كسی است كه هيچ نماز نكند يا نماز باطل بكند پس كار طهارت درا كثر مردم بسيار مشكل ميشود واقوی اينست كه هرگاه شخص انكار وجوب نماز كرد كافر است ونجس وهرگاه استخفاف بان نمود يعنی استخفاف باصل قرار دادن او كرد مرتد است وهرگاه معتقد وجوب آن هست لكن از اسبك برداشته وسهل انگاری در آن ميكند ازبابت ترك آن يا باطل جا آوردن آن يا درست نكردن مسائل آن يا تضييع ان ازبابت تاخير ازبی مبالاتی درهمهٔ اينصور شخص اگرچه كافر نيست وپاكست لكن فاصله با كفر ندارد ودر احاديث وارد شده كه شفاعت حضرت پيغمبر وائمه صلی الله عليهم باو نميرسد وبر حوض كوثر برايشان وارد نخواهد شد ودر وقت مردن بردين پيغمبر از عالم نخواهد رفت واينها كه گفتيم نيز جاريست در ترك نماز قضا كه بر ذمهٔ شخص ثابت است وتاخير ميكند بحد تهاون وتوسعه را عذر قرار ميدهد (مقام دوم) از اموری كه در اول بلوغ لازم ميشوند تعلم كيفيت نماز بمعرفت افعال وياد گرفتن اقوال آنست بدانكه نماز كيفيت معينهٔ ندارد كه نسبت بهمه علی السويه باشد بلكه نسبة بهر قسمی از مكلفين كيفتی دارد مثلا نماز گاهی از اوقات منحصر است بگذرانيدن در دل ديگر نه خواندن دارد ونه فعل وگاهی اقوال دارد وافعال ندارد وگاهی افعال دارد و اقوال ندارد وگاهی همه را دارد مثل نماز غالب مردم پس هر كس بحسب حال خود بايد صورت نماز واجبه خود را ياد بگيرد وبجا آورد وملخص صورت نماز بعد از نيت كه شرط است در هر نماز وعوض ندارد اينست كه افعال ان در حالت امكان قيام است وركوع وسجود وجلوس واقوال آن هم در حال امكان تكبير است وقرائت وذكر ركوع وسجود وتشهد وسلام وهريك ازاينهارا در حالت عدم امكان عوضی هست باين تفصيل عوض قيام يكی از چهار چيز است بترتيب اول جلوس دوم بر پهلوی راست خوابيدن كه صورت وپيش رو بقبله باشند سوم بر پهلوی چپ خوابيدن بهمان نحو چهارم برقفا خوابيدن كه صورت وكف پاها رو بقبله باشند وعوض ركوع يكی از

چهار چيز است بترتيب اول انحناء بقدر امكان دويم ايماء بسر سيم ايماء بچشم چهارم گذرانيدن در دل وعوض سجود همين چهار چيز است لكن در هريك ازاينها گذاشتن پيشانی بر مايصح السجود عليه يا گذاشتن مايصح السجود عليه بر پيشانی احوط است وعوض جلوس قيام است وگاهی خوابيده بودن عوض ميشود واما اقوال واجبه پس در صورتيكه شخص در اول بلوغ يا بعد از آن انهارا ياد نگرفت هريكی نيز عوض دارند عوض تكبير ترجمهٔ آن است بفارسی يا لغت ديگر پس بعد از نيت مثلا بگويد خدا بزرگتر يا بزرگتر است واگر بگويد يزدان بزرگتر است شايد بهتر (۱) باشد واگر براين هم قادر نيست در دل بگذراند انرا واما عوض حمد گاهی حمد غلط عوض صحيح ميشود وگاهی قدری از حمد عوض مجموع ميشود وگاهی قدری از حمد وقدری از جای ديگر قرآن را بايد عوض قرار داد وگاهی قدری از جای ديگر قرآن عوض حمد ميشود وگاهی تسبيحات اربعه عوض حمد ميشوند وگاهی سبحان الله گفتن تنها عوض ميشود وگاهی گذرانيدن در دل عوض ميشود بلی در اينجا ترجمه عوض نميشود واينها همه در منفرد است ودر جماعت غالباً حمد ساقط است وتفصيل بيان حكم مكلفی كه حمد صحيح را نداند بر چند قسم است (اول) اينكه حمد را ميداند لكن غلط ميخواند در اعراب يا در مخارج حروف بطريقی كه زبان او بهتر از اين نميگردد وعلاج پذير نيست در اينجا تكليف او خواندن همان است كه ميداند ونماز جماعت بر او واجب نيست (۲) قطعاً ودر سعهٔ وقت نماز ميتوان بكند (دوم) اينكه حمد را غلط بحسب اعراب وحروف ميخواند وعلاج پذير هست ومشغول درست كردن او شده لكن حال كه وقت نماز است هنوز درست نشده در اين صورت در سعهٔ وقت نماز نكند ودر آخر وقت نماز بكند بهمين نحو وديگر قضا بر او لازم نيست واقوی اينست كه نماز جماعت هم بر او لازم نيست هرچند (۳) احوط است (سوم) اينكه در فكر درست كردن ان نشده در اينصورت در اول وقت نماز منفرد نميتواند كرد واقوی وجوب

۱ بلكه ترك انرا نمايند صدر دام ظله

۲ خالی از كفتكو نيست پس با سهولت جماعت ترك احتياط ننمايند صدر دام ظله

۳ اين احتياط ترك نشود صدر دام ظله

نماز جماعت است براو واگر وقت تنگ شده وجماعت ممکن او نشد باز بهمان طریق نماز بکند لکن لزوم قضا براو خالی از وجهی نیست (چهارم) اینکه قدری از حمد میداند مثل یك آیه یا بیشتر در اینصورت بعضی گفته‌اند همان کافی است و بعضی برانند که تکرار ان کند بقدر حمد واحوط آنست که بعد از تکرار اگر از جائی دیگر بداند بقدر باقی مانده حمد بر آن اضافه کند (۱) بنیت قربة مطلقه واین در صورتیست که وقت تنگ شده یا موسع است و نمیتوان یاد گرفت و نماز جماعت هم براو واجب نیست هر چند احوط است (پنجم) انکه از حمد هیچ نداند ولکن از جای دیگر میداند در اینجا ملاحظهٔ مقدار حمد نموده بحسب حروف از آن که میداند عوض او بخواند واگر زیادتر (۲) باشد ظاهر اینست که عیب ندارد (ششم) اینکه این راهم نمیداند در اینصورت ملاحظهٔ مقدار حروف حمد نموده عوض ان بگوید سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَكْبَرْ واگر اینرا نیز نمیداند تسبیح تنها کافی است بهمان طریق واگر بر هیچ قادر نیست حمد را در دل گذرانیده یعنی در خیال خود بخواند یا اشاره بان در دل خود نماید و بمقدار ان بایستد واین سه (۳) صورت آخری در وقتی است که نتواند متابعهٔ کسی که او کلمه کلمه بگوید واین در نماز بخواند واما سوره اقوی اینست که در اینصورت ساقط است واحوط اجزاء حکم حمد است واما ذکر رکوع وسجود چون در هریك سه سبحان الله کافی است فرض ندانستن بعید است واگر فرض شد عوض انها ترجمه بفارسی یا غیر ان نماید واگر ممکن نیست اصل نطق در دل بگذراند وعوض تشهد ترجمهٔ آن است لکن عربی غلط بر آن مقدم است بنحویکه در حمد گفته شد واگر قدری بداند وباقی را ترجمه کند مثلا بگوید اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاحِدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ ومحمد بنده

وفرستادهٔ اوست و بعد صلوات را بگوید واگر نداند در دل بگذراند واما سلام پس بعوض آن ترجمهٔ آنست و بعد در دل گذراندن وتفصیل مسائل در محل خود خواهد آمد

(۱) وتکرار آنیز به نیت قربة مطلقه کند احوط است صدر دام ظله

(۲) اولی زیادتر خواندن ومجموع بقصد قربة مطلقه آوردن احوط است صدر دام عمره

(۳) در این سه صورت نیز جماعت را ترك نکند واگر جماعت نشود ظاهراً متعین است متابعت کسی نماید صدر دام ظله

انشاالله تم منظور اجمال صورت اقسام نماز است (مقام سوم) از مقاماتیکه در اول بلوغ باید ملاحظه بشوند کیفیت اخذ و تعلم مسائل واحکام است از طریق شرعی بدانکه مسائل بر چند قسم اند اول مسائل واضحه که از بدیهیات دین ومذهب شده‌اند مثل وجوب نماز و چهار رکعت بودن نماز ظهر اینها اجتهاد نمیخواهد وتقلید هم در اینها جایز نیست دوم مسائل یقینیه که میتوان در آنها تحصیل یقین کرد از اتفاق علماء یا از آیات قرانیه واحادیث متواتره قطعیه در اینها نیز هرگاه عامی تحصیل یقین کرد از راهی که علماء تحصیل یقین میکنند عمل بان میکند واجتهاد وتقلید در اینها نیز جاری نیست ۱ سیم مسائلی که شخص حکم اینها را بطریق یقین نمیتواند تحصیل کند ولکن احتیاط در انها ممکن است وطریق احتیاط را بنحوی میداند که از راه دیگر در خلاف احتیاط دیگر نمی افتد در اینجا اقوی این است که اجتهاد وتقلید در این واجب نیست وعمل باحتیاط کفایت میکند بلکه ارجح است واینکه گفتیم احتیاط ممکن باشد چونکه در بعض جاها هست که احتیاط ممکن نیست مثل اینکه چیزی باشد که ندانیم واجب است یا حرام البته در انجا باید اجتهاد کرد یا تقلید ودیگر گفتیم باید بطریقی باشد که در خلاف احتیاط از بابت دیگر نیفتد چونکه بسیار جاها هست که شخص خیال میکند که احتیاط نموده وحال انکه از راه دیگر خلاف احتیاط است مثلاً هرگاه شخص شك کند که آب مستعمل در غسل را میتوان با او وضو گرفت یا نه احوط بحسب ظاهر ترك آن است لکن اگر غیر از آن آب نباشد که امر دایر مابین آن وتیمم بشود ترك آن خلاف احتیاط است واحتیاط بحسب ظاهر در جمع است لکن بعض اوقات جمع نیز خلاف احتیاط است هرگاه وقت تنگ باشد پس در حکم باحتیاط باید ملاحظهٔ همه اطراف کرد که مبادا خلاف احتیاط بشود واز این قبیل است احتیاط هائی که تکرار یکنماز در انها بشود شاید خلاف احتیاط باشند از بابت اینکه بعضی واجب دانسته‌اند که بخصوصه بداند که این یکنماز معین را خداوند عالم از او میخواهد و از انیت میکند واین در تکرار حاصل نمیشود پس لازم است که شخص باجتهاد یا تقلید حکم اصل مسئله را دست بیاورد ۲ بعد

(۱) مادامیکه عالم است صدر دام ظله

(۲) وعمل مطابق ان بجای آورد صدر

ازآن اگراحتیاط بخواهد بکند فَهُوَ نُورٌ عَلَی نُورٍ چهارم مسائلی که احتیاط درانها مشخص نیست یاممکن نیست یااینکه بنای احتیاطرا درانها ندارد دراینها بر کسی که قوهٔ اجتهاددراندارد لازم است تقلیدو چون مسائل تقلید ازمهمات مسائل اند لهذا چندمطلب دربیان انهاعنوان میشود (مطلب اول) بدانکه اصل مسئله لزوم تقلید مسئله ایست که همه کس باید خودانرا بفهمد ویقین بان حاصل کند چونکه بعدازفی الجمله تاملی عقل هرعاقلی حکم میکند باینکه خداوندعالم را احکامی هست که هرمکلفی مأمور است بدانستن انها ودست اوازرسیدن بخدمت پیغبر صلی الله علیه وآله وائمه علیهم السلام کوتاه است پس باید ازکلام خدا واحادیث حجتهای خدا انرا بفهمد وخودقدرت برفهم ازانها ندارد پس چاره نیست مگررجوع بعالم عادلی که ازاو یادبگیرد همچنانکه درهرکاری که شخص سررشته ازان ندارد رجوع باهل خبره میکند مثل انکه ریال رابصراف نشان میدهدوقول اوراحجت میداند همچنین دراحکام بایدرجوع باهل خبره بانها نمود واین معنی تقلیداست (مطلب دوم) بدانکه تقلید مجتهد جامع الشرایط لازم است ومراداز جامع الشرایط کسیست که حجت خداوندجهان وامام این وقت واوان خلیفة الله فی عباده وبلاده صاحب العصروالزمان قائم آل محمد عجل الله فرجه وجعل الله روحنافداه اذن داده باشد که باورجوع نمایند چونکه امروز انحضرت حجت خداست برماوباید اموربإذن وحکم انحضرت باشند بطریق خصوص یابطریق عموم ودرایام غیبت صغرای آنحضرترا نواب مخصوص بوده وبعدازان که مصلحت الهی تعلق بغیبت کبری گرفت نائب مخصوص ندارد ولکن درتوقیع رفیع بطریق عموم بیان فرموده است صفات انکس را که باید مردم باورجوع کنندواورا پیشوای دین بدانند وکسانیکه انصفات راداشته باشند درحق ایشان فرموده است فَاِنَّهُمْ حُجَّتِی عَلَیْکُمْ وَاَنَا حُجَّةُ اللهِ عَلَیْهِمْ ودراحادیث دیگر درحق صاحب این صفات فرموده اند اَلرّادُ عَلَیْهِ کَالرّادِ عَلَیْنَا وَالرّادُ عَلَیْنَا

کَالرّادِ عَلَی اللهِ پس برمکلفین لازم است که صفات انکسی را که امام زمان اذن برجوع باو داده بشناسند که درروزقیامت عذری داشته باشندومتابعت هرمدعی ننمایند که گمراه خواهندشدومجمل ازصفات این است که آنحضرت عجل الله فرجه درتوقیع رفیع میفرماید وَاَمّامَنْ کانَ مِنَ الْفُقَهاءِ صائِناً لِدِینِهِ مُخالِفاً لِهَواهُ مُطِیعاً لِاَمْرِ مَوْلاهُ فَلِلْعَوامِ اَنْ یُقَلِّدُوهُ وحاصل آنچه ازاین توقیع شریف وغیرآن ازاحادیث باقی ائمه طاهرین صلوات الله علیهم فهمیده میشود این است که کسی که نایب ایشان وحاکم شرع ومرجع دراخذمسائل است باید جامع چندصفت باشد اول ایمان یعنی تصحیح عقاید بطریقی که ازتزلزل وتشکیك سالم باشد دوم فقاهت ومعرفت باحکام اهل بیت ونظار درحلال وحرام ایشان واین صفت حاصل نمیشود دراین زمان مگر بده امر که نه امر ازانها بتحصیل حاصل میشود وانها دانستن لغت عرب وعلم نحو وعلم صرف وعلم منطق وعلم رجال وعلم اصول فقه وعلم تفسیر وعلم احادیث درهریك بقدر احتیاج واطلاع برکلام علماء بجهت معرفة اجماعیات ویکی ازانها امریست موهوبی ازجانب خداوند عالم که بتحصیل تنها نیست وان عبارتست ازقوهٔ قدسیه که باعث تمکن ردّ فروع است باصول انها واستقامت سلیقه است دراستنباط مطالب از اشارات وکلمات اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم (سوّم) اینکه مجتهد مطلق باشد نه متجزّی یعنی باید قوّة استنباط ١ اغلب احکام را داشته باشد پس اگر در یك مسئله یاچند مسئله قوّهٔ دارد وقوّهٔ باقی را ندارد تقلیداو جایز نیست (چهارم) عدالت وان عبارت ازصفتیست که حاصلست درقلب شخص حاصل ازمعرفة و خوف ازخداوند عالم مانع ازارتکاب کبائر وبعض امورکه تفصیل انها درمقام خود خواهد آمد انشاءالله تعالی (پنجم) بلوغ پس هرگاه نابالغ بدرجهٔ اجتهاد رسید مثل علاّمه وپسراو وفاضل هندی درایّام عدم بلوغ تقلیداو جایز نیست لکن بجهة

١ مجتهد مطلق آنستکه قوه استنباط تمام احکام را داشته باشد نه اغلب آنرا صدر دام ظله العالی

اعمال خود عمل باجتهادخود میکند اگرچه عبادات اورا شرعی بدانیم (ششم) ذکوریت یعنی مرد بودن پس هرگاه زن مجتهد بشود تقلیداو جایزنیست بنابرانچه شهید ثانی ادّعای اتّفاق بران نموده‌است هرچند دلیـل دیگر برآن معلوم نیست (هفتم) اینکه حافظ وصاحب ضبط باشد یعنی کثیرالسهو والنسیان نباشدکه تقلید او دراینصورت مشکلست (هشتم) اینکه ان عالم مقبـل بر دنیای خود نباشد یعنی همت او مصروف درجمع اوضاع دنیویه زائده برمتعارف نباشد وحواس او مشغول باموری نباشدکه محض دنیاداری هستند وضرور درامر معاد ومعاش او نیستند ودل او درپی اموری که مصلحت دینیه برانها مترتّب نمیشود نباشد ومحبت دنیا وعشق ان من حیث هی درقلب او محـکم نباشد (نهم) حرّیت بنا برقول بعضی که تقلید عبد مملوك را جائز نمیدانند اگرچه مجتهد شده باشد (دهم) حیات یعنی مجتهدی راکه شخص ابتداء میخواهد باو رجوع کند باید زنده باشد پس ازاول امر جائزنیست تقلید میت بکند واّما هرگاه تقلید مجتهد حیّ کرد وبعدازآن مجتهد ازعالم رفت جواز بقاء برتقلیداو محل خلافست واقوی اینست ٢ که جائزاست وفی الحقیقه این تقلید حیّ است ازبابت اینکه مأمور برجوع است درامردین بمرجعی ودرآن روزکه باو رجوع کرد حی بود پس اخذکم ازحی وصفت تقلید حیّ همان روز برای او ثابت شد وحکم خدا ازانجهت دربارهٔ او ثابت شده دیگرهمه اوقات بعدازآن رجوع وتقلیدی متحقق نیست که حال اسم این تقلید میت بشود بنابراین احکام فرعیه که اخذ نموده همه بتقلید حیّ حکم او شده‌اند ودراین زمان نیزباقی‌اند بران صفت ودرخصوص این حکم تازه که مسئله بقاء برتقلیداست هم البته باید حالا رجوع بمجتهد حی کنـدکه اورا فتوی بجوازدهد پس همهٔ اموراو بعدازتأمّل دقیق بتقلید حیّ میباشند (مسئله) هرگاه ان مجتهد که فوت شده‌است رأی او جواز بقاء برتقلید میت بود وتقلیداو دراین مسئله هم کرده‌بود نمیتواند حالا بقول

٢ بلکه احوط عمل نمودن بان فتوائی است که موافق بااحتیاطست از فتوای میت که مقلد او بود در حیات او ومجتهد حی موجود مثلا هریك ازاین دو نفر که غساله را نجس میدانند عمل بان نماشدنه دیگری که غساله را طاهر میداند واین است مراد باحوط القولین صدر دام عمره

(او)

او برتقلیداو بماند بلکه چنانچه گفتیم باید درانمسئله رجوع بمجتهد حی نماید (مسئله) هرگاه رأی ان مجتهد میت این بود که جائزنیست بقاء برتقلید میت وتقلیداوهم دراین خصوص کرده بود حال که رجوع بحیّ کرد اورا فتوی داد باینکه جائزاست باقی ماندن باقی بماند درهمه مسائل مگردران مسئله (مسئله) هرگاه تقلید مجتهدی کرده وبعداز فوت او تقلید کسی کردکـه عدول را براو واجب کرد وعدول کرد بعدازان اوهم فوت شد وتقلید مجتهد سوم کردکه باقی ماندن برتقلید میت را لازم می داند آیاباقی بدارند اورا برتقلید مجتهد اول یابرتقلید مجتهد دوم مشایخ حقیر دراین مسئله خلاف کرده‌اند مرحوم شیخ صاحب جواهرالکلام اعلی الله مقامه فرموده بودندکه برتقلید ثانی بماند وباقی دیگرتقلید اول را لازم میدانند واین اقوی است واحوط (١) جمع است مابین هردو هرجاکه ممکن است والّا احتیاط ان مسئله را ملاحظه کنـد ولازم نیست دراینصورت اعادهٔ عباداتی که دروقت رجوع بثانی نموده‌است (مسئله) هرگاه نابالغی تقلیـد مجتهدی کرد وآن مجتهد فوت شد آیا تقلیداو مجزیست که میشود باقی بماند یا اینکه مجزی نیست درمسئله دووجه‌است و تحقیق اینست که هرگاه نابالغ مسائل خودرا یادگرفت وتقلید مجتهدی درانها کرد و تا زمان اوّل بلوغ او مجتهد درحیات ماند وقرار داد که تقلید او بکنـد بعد از این که فوت شد برتقلیداو بماند (٢) ولکن هرگاه دران وقت از عالم رفته باشد یااینکه دران وقت قرار دادکه تقلید دیگری بکند یامتردّدشد که تقلیداو بکنم یانه ودراین بین فوت شد دیگر تقلیداو نمیتواند کرد وباید تقلید مجتهد حیّ بکند وازاینجامشخص شدکه تقلید درایام نابالغی وقتی مجزی است که دراول ایام بلوغ قرار انرابهم نزند واینکه اگر بخواهد عدول بمجتهد دیگر بکند دراول بلوغ نیز میتواند اگرچه آن مجتهد اوّل هنوز حی باشد ولکن دربالغ این عدول اشکال دارد چنانچه خواهد آمد انشاءالله تعالی واگردر ٣ ایام بلوغ تقلید کسی کرد که تقلید

١ این احتیاط ترك نشود صدر دام عمره

٢ دراین مسئله نیز احوط القولین احوط است صدر

٣ این تقلید بی ثمر است بلی اگر تقلید کسی کردکه فرمود تقلیدایام نابالغ را درزمان بلوغ باقی بدار ثمرخواهد داشت ولی درغایة اشکالست والله العالم صدر دام عمره

(ایام)

ایام نابالغی راشرعی بداند احکام تقلید صحیح بر آن جاری کند (مسئله) هرگاه تقلید مجتهدی کرده بود درمسائل وحال که فوت شده نمیداند که کدام مسائل بوده‌اند که درآنها باقی بماند اقوی ۱ اینست که در همه مسائل باید رجوع بحی کند یازدهم از شرایط اعلم بودن است معنی اعلم این است که استادتر باشد درفهمیدن حکم خدا و این شرط محل خلاف است جمعی قائل شده‌اند که لازم نیست وهمین قدر که مجتهد باشد کفایت میکند وبعضی تفصیل داده‌اند وتحقیق این مسئله بطریقیکه مطلب قائلین بلزوم اعلم وطریق احتیاط مشخص شود اینست که در اینجا چندصورت هست (صورت اولی) اینکه دربلدی یادرچند بلد چند مجتهد باشد ومقلد تفحص کرده وبراو مشخص نشده که اعلمی دارند یانه دراینجا خلافی نیست که مخیر است درتقلید هریك (صورت دویم) اینکه میداند که اعلم دارند وتفحص کرده دستگیر نمیشود که کدام است دراینصورت نیز خلافی نیست دراینکه مخیر است (صورت سوم) اینکه تشخیص اعلم نموده ولکن باغیر اعلم درمسائل اختلافی ندارد یادر بعض مسائل دراینجا نیز درآن مسائل که موافق اند تقلید هر کدام که خواهد بکند واحتیاطی چندان ندارد (صورت چهارم) اینکه تشخیص اعلم کرده لکن نمیداند که در مسائل باغیر اعلم اختلافی دارد یانه دراینجا نیز مخیر است درتقلید هر کدام که میخواهد واکثر علماء عصر که تقلید اعلم را لازم میدانند دراین دو صورت حکم بمخیر بودن هم نموده‌اند (صورت پنجم) اینکه اعلم را میداند لکن اعلم در مسئله فتوائی ندارد یااینکه اگر داشته باشد اورا بنحو شرعی بدست نمیتواند بیاورد دراین صورت هم اشکالی در تقلید غیر اعلم نیست (صورت ششم) اینکه چند مجتهد هست ومیتواند که تشخیص کند که اعلم دارند یانه ومیتواند که اورا هم تعیین کند لکن نمیداند که درمسائل باهم خلاف دارند یانه دراینجا نیز مخیر است (۲) وتفحص وتشخیص اعلم ضرور نیست (صورت هفتم) اینکه تشخیص اعلم نموده باشد یااینکه بتواند تشخیص

۱ محل تامل است عمل باحوط القولین را ترک نمایند صدر دام ظله العالی

۲ ولی ترک احتیاط را دراین صورت و چهارم و سیم برجوع باعلم را ترک نمایند صدر دام ظله

کند ورای او مخالف باغیر اعلم باشد که تفصیلا اورا بداند درفلان مسئله اختلاف دارند یا مجملاً بداند که در بعض مسائل اختلاف دارند دراینجا کثیری از علماء قائلند بلزوم تقلید اعلم دران مسائل که باغیر اعلم خلاف دارد واین قول اقرب باحتیاط است اگرچه لزوم ان محل تامل است (۱) (صورت هشتم) اینکه بخیال عدم مخالفت تقلید غیر اعلم نمود بعد مشخص شد که رای اعلم مخالف است بااو در این صورت عدول باعلم شاید احوط باشد ولزوم ان معلوم نیست دوازدهم ازشرائط بعضی لازم دانسته‌اند تقلید اورع را یعنی هرگاه دو مجتهد مطلق که هردو عادل اند یکی از ایشان بیشتر پرهیز کار باشد لازم است تقلید او ومراعات این قول احوط است مسئله هرگاه دو مجتهد یکی از ایشان اعلم باشد ویکی اورع آیا کدام مقدم است ظاهر اینست که اعلم مقدم است درمرحلهٔ تقلید (مسئلة) بدانکه کلامی که هست درتعیین رجوع باعلم درخصوص اخذ مسائل است وآما در امور دیگر که حرام است رجوع درآنها بغیر تقلید مثل مرافعات (۲) ونصب قیم وتعزیرات شرعیه پس ظاهر اینست که قائلی نباشد بلزوم رجوع دراینها باعلم خصوصاً هرگاه ان اعلم دربلد نباشد (مطلب سوم) درکیفیت اثبات این شرأیط اما اجتهاد مطلق پس ثابت میشود بدانستن خود شخص اگر که ازاهل خبره باشد وثابت میشود بشهادت دوعادل ازاهل خبره وثابت میشود بشیاع (۳) مابین اهل علم اگرچه عادل نباشند وثابت شدن ان بحکم حاکم مسلم الاجتهاد خالی از وجهی نیست وآیا ثابت میشود بمظنه که از غیر از اینها باشد اظهر عدم آنست خصوصاً باتمکن ازانها واما باعدم تمکن مگر از مظنه یعنی هرگاه غیر مجرد مظنه باجتهاد دیگر راهی در دست ندارد آیا تقلید آن مجتهد حی که مظنه باجتهاد او دارد مقدم است یاتقلید اموات که یقین الاجتهادند قول باوّل اگرچه بعید نیست لکن احوط ملاحظهٔ احتیاطست بجمع بین التقلیدین درصورت امکان واگر احتیاط (٤) در خود مسائل نماید بهتر است (مسئلة) آیا ثابت میشود اجتهاد بادعای خود

۱ ظاهراً لزوم آن محل تامل نیست بلکه لزوم عدول در صورت هشتم نیز صدر دام ظله

۲ مشهور درقضا رجوع باعلم است صدر دام ظله

۳ باحصول علم از ان شیاع صدر دام ظله

٤ این احتیاط ترک نشود صدر دام ظله

شخص هرگاه عادل باشد ویقین باشتباه او نباشد محل اشکال (۱) است ولکن این مانع اقتداء باو نیست درصورت عدالت وتحقق احتمال دربارهٔ او واما اعلمیت واورع بودن پس ثابت میشوند بان چیزهائی که اصل اجتهاد بانها ثابت میشود و علاوه بر این بمجرد مظنه مطلقه نیز ثابت میشود واما عدالت پس ثابت میشود بعلم حاصل از معاشرت وبشیاع واقوی اینست که هرگاه از افعالی که از شخص ظاهر شده بغیر از خوبی چیزی ندیده و از این بابت مظنه حاصل شده باینکه در قلب او خوفی از خداوند عالم هست که مانع است او را از ارتکاب کبایر همین کفایت میکند وظاهر اینست (۲) که خلافی در این نباشد چونکه تحصیل یقین بامور قلبیه برای غیر علام الغیوب حاصل نمیشود وهمچنین است کلام در اثبات عدم تعشق بدنیا که سابقاً گفته شد واما باقی صفات پس طریق ثبوت انها معلوم است (مطلب چهارم) در کیفیت اخذ مسائل بدانکه کیفیت اخذ مسائل اینست که از خود مجتهد لساناً بشنود یا اینکه دو عادل از او نقل کنند وشاید یك عادل هم کافی باشد یا اینکه در رساله فتوی که اطمینان داشته باشد از اوست واطمینان بصحة نسخه داشته باشد به بیند پس هرگاه رساله غلط داشته باشد وهرچند در یك جای ازان باشد که نداند کجاست بهمهٔ ان عمل نمیتوان کرد وباید عبارت او ظاهر در مطلب باشد پس بمجمل عمل نمیتواند کرد وباید که از عبارت او فتوی مشخص باشد پس اگر مجتهد بگوید یا بنویسد که در مسئله اشکال است یا بگوید خالی از اشکال نیست یا بگوید تاملی هست یا بگوید ترددی هست یا بگوید شاید احوط باشد یا شاید چنین باشد یا بگوید مشهور اینست یا بگوید خالی از وجهی نیست اینها فتوی (۳) نیستند واما اگر حکم را بیان کرد بی تقید یا گفت اقوی یا اظهر یا اقرب یا ظاهر اینست یا خالی از قوة نیست اینها همه فتوی هستند واما هرگاه بگوید احوط اینست پس هرگاه قبل ازان یا بعد ازان لفظ دال بر فتوی باشد ان احوط مستحب است واگر نباشد وتصریح نکند که فتوای من این احتیاط است این فتوی نیست ومحض بیان احتیاط در آن مسئله است وفتوی در این مسئله

۱ بلکه منع است و اقتدا باو در صورت عدالت او مانع ندارد اگر چه قطع بعدم اجتهاد او بوده باشد صدر دام ظله

۲ اگر مفید علم بوده باشد صدر

۳ مگر قرائنی بوده باشد که دلالت بر فتوای بودن آنها یا بعض آنها نماید چنانچه در خصوص مواردی دیده شده است صدر دام ظله

ندارد وتقلید در او جاری نیست وبمجتهد دیگر همه وقت میتواند رجوع کند اگرچه عمل باین احتیاط کرده باشد (مسئله) هرگاه شخص بداند که اگر مجتهد فتوی بدهد چنین خواهد گفت این اکتفا در تقلید او نمیکند (۱) (مسئله) هرگاه مابین عبارت مجتهدی وزبانی او اختلاف شود زبانی مقدم است وهرگاه ناقل عبارت رساله با ناقل زبانی مجتهد مختلف شوند ناقل زبانی او مقدم است واگر عبارت رساله با نقل زبانی بطریق یقین تعارض کنند بازهم نقل زبانی قطعی بر عبارت مقدم است واگر دو فتوای زبانی یا دو عبارت رساله تعارض کنند هرکدام آخر است انرا بگیرند واگر معلوم نباشد هردو از اعتبار ساقط اند واگر دو ناقل عادل مختلف شوند هرگاه جمع ممکن است فبها والا ملاحظهٔ رجحان بشود مثل اعدلیة واضبطیة ونحو اینها (مطلب پنجم) در تشخیص مسائلی که لازم است تحصیل انها بدانکه در هرکاری از کارهای نوع انسان حکمی از احکام قرار داده شده وازاین بابت از باقی حیوانات امتیاز داده شده اند وهیچ فعلی از افعال مکلفین خالی از حکمی از احکام خداوند عالم نیست پس باید شخص مکلف که خود را متدین بدین نموده در مجموع حرکات وسکنات خود از جزئی وکلی ملاحظه نماید حلیت وحرمت را در افعالی که میخواهد آثار برانها ترتیب دهد از معاملات وعقود وغیر اینها ملاحظه نماید که شارع ترتیب داده یا نه ودر چیزهائیکه میخواهد بانها قصد ونیت عبادت خداوند عالم کند باید ملاحظه نماید که انهارا خداوند عالم قرار داده یا نه وهرچند که دو کلمه دعا باشد یا چشم بهم زدن باشد یا دست بصورت مالیدنی باشد که بقصد ثواب بجا بیاورد واگر ندانسته بجا آورد تشریع است وبدعت است وافتراء است مگر اینکه مضمون حدیثی باشد یا قول عالمی واورا بقصد ثواب بجا بیاورد چنانچه خواهد آمد پس تحصیل کردن سه جوره از مسائل واجب است (۲) مسائل مباحات ومحرمات ومسائل معاملات ومسائل عبادات وتحصیل هرکدام کیفیتی دارند ومقداری ازانهارا یاد گرفتن واجب است ومقداری ازانهارا یاد گرفتن شرط صحت عبادات یا معاملات است

۱ اگر میداند که فعلا فتوای ندارد ولی اگر استنباط کند وفتوی دهد چنین خواهد گفت چنانچه فرموده اند اکتفا نمیکند واگر میداند فتوی فعلا دارد وبر فرض اظهار ان فتوی چنین خواهد گفت ظاهراً کافیست حاجت بگفتن نخواهد بود صدر دام ظله

۲ باید واجبات باشد صدر دام عمره

وتفصيل اينها بعون الله بيان ميشود (مطلب ششم) دربيان اينكه درهر عبادات واجبه چه قدر از مسائل ان بايد تحصيل كرد بدانكه هر عبادت واجبه بعدازانكه وجوب انرا دانست بايد اولا صورت واجزاء انرا معلوم كند چنانكه در نماز فى الجمله اشاره شد ومعرفة مقدمات آن نيز لازم است ودانستن شرائط مقارنه ان نيز لازم است ومعرفت موانع ومبطلات ان نيز لازم است ودر اينجا چند مسئله است (مسئلهٔ اول) هرگاه مجملا دانست كه همه شرائط ومقدمات دراو جمع اند واز موانع ومبطلات چيزى دراو موجود نيست لكن تفصيل انهارا نميداند ظاهر اينست كه در صحت عمل همين كافى است ولكن وجوب يادگرفتن برقرار است (مسئلهٔ ثانيه) اينكه هرگاه مقدمات وشرائط را نميدانست لكن اتفاق شد كه در عبادت همه بجا آمدند آيا صحيح است يا باطل ظاهر اينست كه اگر مقدمات وشرائط از چيزهائى باشند كه نيت نخواهند مثل ستر عورت وطهارت جامه وبدن نسبت بنماز عيبى ندارد ولكن اين در صورتيست كه در وقت نماز در شك نيفتاده باشد كه آيا شرائط جمع اند يا نه (مسئلهٔ ثالثه) آنكه اصل صورت نماز وواجبات وشرائط انرا دانسته ونماز كرد لكن موانع ومبطلات انرا نميدانست مثلاً نميدانست كه حيض از موانع است يا نميدانست كه حرف زدن مبطل است يا اينكه تكفير يعنى دست بالاى دست گذاشتن يا آمين گفتن بعداز حمد يا مطلقا مبطل نماز است لكن اتفاق شد كه نه از موانع چيزى حاصل بود ونه از مبطلات چيزى بعمل آورده آيا عمل او صحيح است يا باطل اقوى صحت است بلى در عبادتى كه اصل حقيقت وجنس انها ترك بعض چيزهااست مثل صوم واحرام واعتكاف البته بايد ان چيزهارا تفصيلاً يا اجمالاً بداند لكن اينجوره عبادات نيز موانع چند دارند كه دخلى بحقيقت انها ندارد انها نيز حكم موانع نمازرا دارند مثلاً هرگاه مفطرات صوم را بداند ولكن نداند كه ناخوشى يا سفر يا حيض مانع صوم است واينها از براى او اتفاق نشدند روزهٔ او صحيح است (مسئلهٔ رابعه) آيا تفرقه مابين اجزاء واجبه ومستحبه كه در عبادات واجبه مثل نماز هست ضروراست يانه مسئله محلّ اشكالست

هرچند كه ضرور نبودن اقوى است (۱) لكن تعيين اقل واجب ضروراست بجهة بعضى اوقات كه زياده ازاقل واجب ممكن نيست بجهة مضيق بودن وقت كه در اين صورت مستحب بجا آوردن باعث ابطال ميشود (مسئلهٔ خامسه) آيا دانستن مسائلى كه گاهى اتّفاق ميشوند وگاهى اتّفاق نميشوند مثل مسائل شك ونسيان لازم است يانه اقوى اينست كه انچه غالب اتفاق ميشود يادگرفتن انها واجب است و انچه كم اتفاق ميشود (۲) يادگرفتن ان واجب نيست كلاميكه هست در اينستكه انهارا كه واجب است يادبگيرد هرگاه يادنگرفت ودر نماز هم اتفاق نشدند نماز اشكال دارد يانه اينمسئله محل خلافست بعضى قائلند بانكه واجبست يادگرفتن انها لكن شرط صحت نماز نيست پس اگر سهويات ومسائل متداوله شكيات را نداند ونماز كرد وشك وسهوى نكرد نماز او صحيح است وبعضى گفته اند صحيح نيست وقول اول خالى از قوهٔ نيست لكن ترك احتياط نبايد كرد (مسئلهٔ سادسه) هرگاه از مسائلى كه نميدانست در نماز از براى او اتفاق شد ودربين نماز نميداند كه نماز او باطل شده كه بايد بهم بزند يا صحيح است ظاهر اينست كه اگر قرار بدهد كه حال نمازرا تمام ميكنم (۳) وبعداز نماز سؤال ميكنم اگر خوبست فبها والّا اعاده ميكنم همين قدر كفايت ميكند در اتمام نماز ونماز صحيح است هرگاه بعداز سؤال معلوم شد كه صحيح بوده ودر اينمسئله وجه ديگر هست باين طريق كه گفته شود كه اگر انمسئله از مسائلى است كه يادگرفتن انها واجب بوده است وتقصير نموده وحال در نماز اتفاق شده نماز او باطل است ومسئله پرسيدن بعداز نماز براى صحت او ثمر ندارد واگر از مسائلى بوده كه واجب نبوده تحصيل ان باو بهمان كيفيت كه گفته شد خوبست (مطلب هفتم) در كيفيت تحصيل مسائل مستحباتست بدانكه مسائل مستحبات برشش نوع اند (اوّل) چيزهائيكه استحباب انهارا از جملهٔ يقينياتست نزد هركس مثل استحباب دعا وذكر وتصدق و قرآن ونحو اينها پس دراصل اينها تقليد ضرور نيست واَمّا هرگاه خصوصيتى باينها

۱ بلكه بى شبهه صحت عمل توقف بتفرقه ندارد اگرچه وقتى محل كلام بود صدر دام ظله

۲ واز اين جمله است تعيين اقل واجب صدر دام ظله

۳ و اگر مظنونى دارد مطابق آن اتمام نمايد صدر دام ظله

ملاحظه شود مثل خواندن دعای کمیل درشب جمعه مثلاً وذکر کردن مخصوصی
بطریق تسبیح حضرت فاطمه ؑ وتصدق در روز عید غدیر که قصد خصوصیت
درانها ملاحظه میشود آیاتقلید درانها بخصوص ضروراست یانه ظاهر اینست که
ضرورنباشد وبمحض اینکه شنید یادید درکتاب حدیث ودعا مثل زادالمعاد واعمال
سنه وغیرانها اکتفا میشود ازاین بابت که احتمال نفع را هست بی احتمال ضرر و
حسن چنین چیزی ازبدیهیات عقلست (۱) (نوع دویم) چیزهائیکه اگر مستحب
نباشند یقیناً مباح اند مثل بعض آداب مانند مستحب بودن دست شستن برای اکل
وانگشتر عقیق دردست کردن وبوی خوش مطلقا یابرای نماز بکاربردن ونحو اینها
بمجرد شنیدن یادر کتابی مثل حلیة المتقین وغیران دیدن کفایت درانها میکند و
بعداز تأمل حکم برجحان اینها تقلید نمیخواهد چونکه عقل هرکس یقین میکند
که جا آوردن انها خوبست (۲) ازاین بابت که گفته شد واگراین یقین را نکرد در
اینمسئله کلیه تقلید بکند که در احادیث بسیار وارد شده است که هرکس حدیثی
شنید که فلان عمل ثوابی دارد وبامیدان ثواب انعمل را کرد خداوند عالم ان ثوابرا
باومیدهد اگرچه انحدیث که شنید بی اصل باشد (نوع سوم) مستحباتیکه جزء
عبادتی باشند مثل مستحب بودن تکبیر رکوع وسجود مثلاً ومستحب بودن سمع الله
لمن حمده ومثل اینها ظاهر اینست که درانها تقلید بخصوصه ضروراست (۳) هرگاه
ازاهل اجتهاد نباشد وباید دانست که دراینجوره مستحبات هرگاه جزء نماز واجب
باشند دقتی هست چونکه همینکه برخلاف وضع خود عمل آمدند نمازرا باطل میکنند
بعداز انکه بقصد خصوصیت باشند مثل تکبیرات نمازراکه درحال خم شدن راست
شدن بگویند بقصد استحباب خاص صحت نماز خالی ازاشکال نیست (نوع چهارم)
نماز مستحبی که دران بعض خصوصیات باشد که مخالف قاعدهٔ نمازهای دیگراست
مثلاً هرگاه عددان یاوقت ان برخلاف قاعده نماز های مستحب است جایز نیست

۱ اگر برجاء ان نفع محتمل بجای آورد صدر دام ظله

۲ اگر برجاء استحباب محتمل انهارا بعمل آورد صدر دام ظله

۳ اگر بقصد استحباب بخواهد انها را بعمل آورد والا رجاء دراینمقام نیز کافی است صدر دام ظله

جا آوردن ان مگر بتقلید کسی که انرا بخصوص تجویز کند پس نماز مستحب دروقت
نماز واجب اشکال دارد مثل نماز غفیله ونماز عمل ام داود که دروقت نماز واجبی
اند یانماز اعرابی که دورکعت بیك سلام نیست دراینجا رجوع بمجتهد ضروراست
واما سورهٔ متعدده داشتن یا اذکار خاصه انها عیبی ندارد وبدانکه نمازهای مستحبی
یانماز واجبی دربعض احکام دیگر فرق دارند انهارا البته باید بتقلید اخذ کرد وانها
قریب به بیست امرند که درمحل خود انشاءالله بیان خواهند شد (نوع پنجم)
بعض مستحبات که درکیفیت انها خلاف شده مثل زیارت عاشوراونحوان ظاهر آنست
که بهریك ازکیفیات که بجاآورد خوبست دیگر بخصوصه تقلید حی دران ضرورنیست ۱ اگر
چه احوطست (نوع ششم) بعض چیزها که احتمال دارد که داخل باشند درامر مستحبی و
لکن خوب معلوم نیست وبطریق یقین مشخص نباشد که اینها داخل اند درآن یانه مثل
شبیه درآوردن درتعزیه ووضع شهداء درست کردن بقصد قربت ومثل اینها ظاهر اینست
که دراینها نیز تسامح جاری نباشد وباید باجتهاد یاتقلید تحقیق انها کرد (مطلب هشتم) در
تحقیق تقلید بدانکه تقلید عبارت است ازیاد گرفتن مسئله بقصد عمل کردن چه عمل ۲ بکنند
وچه نکنند پس هرگاه نیت تقلید مجتهدی کرد تقلید بهمین تنها محقق نمیشود وهرگاه
رساله مجتهدرا گرفت بقصد عمل کردن بهمه آن باز هم تقلید حاصل نمیشود وهرگاه مسئله
یادگرفت بقصد اینکه بمردم یاد بدهد یااینکه ملاحظه کند که بنای عمل رابگذارد یانه این هم
تقلید نیست بلکه باید یاد بگیرد بقصد عمل کردن واگر نیت تقلید مجتهدی کرد درهمه مسائل
درهمین قدر که یاد گرفته بقصد عمل تقلید او نموده است (۳) (مسئله) بدانکه نیت تقلید در
عمل شرط صحت عمل نیست یعنی همین قدر که موافق مسئله که یاد گرفته عمل کرد کفایت
میکند اگرچه وقت عمل همیشه بخواطر او نباشد که این را بتقلید ان مجتهد بجامیاورم
(مطلب نهم) دراحکام تقلید ودرآن چند مسئله است (مسئلهٔ اولی) اینکه هرگاه
تقلید مجتهدی کرد عدول بمجتهد دیگر نمیتواند (٤) بکند دویم اینکه تقلید چند مجتهد

۱ اگر برجاء بعمل بیاورد چنانچه گذشت صدر دام عمره

۲ اگر اخذ مسئله بقصد عمل نمود وعمل نکرد البته ترك احتیاط را نمایند صدر دام ظله

۳ گذشت احتیاط در آن صدر دام ظله

٤ مطلقا چنین نیست وهم چنین در مسئله دویم صدر دام ظله

باینطریق که در هر چند مسئله تقلید یك مجتهد بکند عیب ندارد سوم ایا تقلید چند مجتهد موافق در حکم جایز است یانه یعنی اگر قرار بدهد که در مسئله که همهٔ ایشان قائلند تقلید همه را میکنم جایز است یا اینکه باید تعیین یکیرا بکند اظهر جواز است باین طریق که قرار بدهد که هریك را تقلید میکنم نه اینکه مجموع من حیث المجموع را چهارم اگر تقلید یکی کرد بخصوصه و احتیاطاً ملاحظهٔ تقلید کسانی دیگر که موافق هستند در حکم نیز بکرد اصلا شبههٔ ندارد (پنجم) اگر بداند که یکی از مجتهدین احیاء جایز التقلید در مسئلهٔ فتوای خاصی دارد ولکن نمیداند کیست ظاهر این است که عمل بقول او میتواند بکند (ششم) تقلید یکی از مجتهدین لا علی التعیین که در حکم موافقند مجزی نیست (هفتم) هر گاه شخص مسئله را بتقلید مجتهد یاد گرفت هر وقت که از او بپرسند میتواند جواب بگوید و ضرور نیست که تصریح بکند که بفتوای کیست بلی لازم است که در دل اینرا نیت کند در وقت گفتن و امّا انکسی که از او میپرسد نمیتواند عمل بکند تا انکه تحقیق کند که این رای کیست (مطلب دهم) در مسائل ترك تقلید و انچه بر او مترتب میشود (مسئله اولی) هر گاه شخص ترك تقلید نموده باوجود اینکه میدانست که لازم است و ملاحظهٔ احتیاط هم نکرده همین تشکیك و تسامح نماز کرد یا عبادت دیگر کرد همهٔ اعمال و عبادات او فاسدند قطعاً اگر چه همه مطابق واقع ۱ بجا آمده باشند (مسئله دوم) هر گاه ملتفت بلزوم تقلید نشد و غافل بوده و عبادات را موافق انچه از پدر و مادر یا معلم شنیده یا در کتاب غیر مجتهد حی خوانده بجا اورده و بعد که بنای تقلید را گذاشت ملاحظه میکند که مطابق بوداند اقوی صحت عبادات اوست و اینکه دیگر نماز قضا یا غیر آن بذمهٔ او ثابت نمیشود (مسئله سیم) هر گاه در اینصورت که غافل بوده حال که ملاحظه میکند معلوم شد که عبادات او مخالف بوده اند بعضی از متاخرین علما حکم فرموده اند که بعد از انکه سعی خود در ادر انوقت نموده و منتهای سعی او و نهایت آنچه در ذهن او آمده همین مقدار بوده و اصلا التفات باحتمال خلاف نداشته عمل او صحیح است اگر چه مخالف واقع باشد و این قول اگر چه بحسب دلیل خالی از وجهی

۱ فساد با تحقیق نیت قربت از او معلوم و الاحتیاط سبیل النجات صدردام ظله

نیست لکن اطمینانی که باعث فتوای بان باشد (۱) حاصل نشد (مسئله چهارم) هر گاه بر شخص مدتی گذشته که غافل بوده از تحصیل مسائل بطریق حقیقت و بحسب اعتقاد خود نماز کرده بی تقلید درست یا اینکه تشخیص مجتهد درست نکرده یا اینکه مسائل را درست تحصیل نکرده ولکن انها همه از این باب بوده که ملتفت نبوده و نزد خود احتمال نمیداد که حکم خدا غیر از این باشد حال که در صدد درست کردن شده نمیداند که اعمال سابقهٔ او بر طبق حقیقت بوده اند یا نه آیا لازمست قضای انها یا نه اقوی اینست که لازم نیست و همچنین اگر فوت شده و وارث او میداند که موافق قاعده تقلید نکرده ولکن میداند که از اعمال خود خاطر جمع بوده از بابت غفلت و حالا ولی نمی داند که اعمال او مطابق انفاق شده اند یا نه در اینجاهم قضای نمازهای او بر ولی او واجب نیست و هم چنین استیجار از مال او برای عبادت لازم نیست مگر در صورتی که وصیت نموده باشد (مطلب پانزدهم) در مسائل شك در تقلید (مسئلهٔ اولی) هر گاه مدتی از بلوغ شخص گذشته باشد و حال شك میکند که آیا تقلید صحیح در ان مدت در مسائل خود نموده یا نه عبادات گذشتهٔ او محکوم بصحت اند و قضا بر او واجب نیست ولکن واجبست که حالا امور تقلید را درست نماید (مسئلهٔ دویم) هر گاه میداند که بعد از بلوغ مدتی تقصیر در تحصیل مسائل کرده و بعد تحصیل کرده است لکن نمیداند که از چه وقت بوده و اینکه چه قدر باید قضا نماید اقوی اینست که لازم است قضا کند آنقدری را که یقین دارد که قبل از تحصیل بجا آمده اند پس هر گاه نداند که یکسال از این بابت نماز قضا بذمهٔ او هست یا دوسال واجب همان یکسال است و راه احتیاط نیز معلوم است (مسئلهٔ سوم) هر گاه شخص ملاحظه کند که در مسئلهٔ مخصوصی حکم مسئله را بطریق خاصی میداند ولکن حال شك میکند که این دانستن از کجاست و از چه راه بدست آمده لازم است که حال تقلید را ملاحظه کند و اخذ حکم ان مسئله نماید اگر چه بر خلاف حکم سابق باشد ولکن اعادهٔ عبادات ضرور نیست (مطلب دوازدهم) در بیان مسائل مهمه متعلقه بدو شخص که در تکلیف مختلف

۱ پس اعاده و قضا لازم خواهد بود صدردام ظله

وعمل مکلف به‌ایشان بهمه مرتبط باشد هرگاه دو مکلف در مسائل مختلف باشند بسبب اینکه هریکی تقلید یك مجتهد میکنند آیا احکام ایشان نسبت بهمدیگر بچه نحواست مثلا اگر بخواهند بهم اقتدا کنند یایکی ازایشان وکیل دیگری شود یاوصی دیگر بشود یامعامله باهم کنند یااینکه ازایشان بخواهند تصرف کنند آنچه را که دیگری بتقلید مجتهد خود بصیغهٔ فارسی خریده یاچیزی را که تطهیر کرده یاچیزی را که طبخ کرده یاحیوانی را که تذکیه کرده که موافق تقلید دیگری درست نیستند یااینکه بخواهد کسی را اجیر کند در نماز که میداند مسائل تقلیداو برخلاف مسائل او هستند آیا حکم دراینها بچه نحواست تفصیل کلام محتاج بیان چند مسئله است (مسئله اولی) هرگاه امام ومأموم درمسائل مختلف باشند پس اختلاف ایشان یادرمسائل قرائت است یادرغیرانها اگر اختلاف درمسائل قرائت است وآن محل اختلاف راامام بکار برده باشد حکم بجواز اقتدا خالی ازاشکال نیست مثل اینکه امام سوره‌راواجب نداند پس بقصد استحباب خواند یاازاصل نخواند (١) ومأموم واجب دانسته باشد واگردر مقدمات باشد مثل تطهیر رخت وبدن یاپوشیدن بعض انواع لباس ونحو اینها یادر افعال دیگر باشد جواز اقتدا خالی ازقوت نیست (٢) واحوط ترکست واگراختلاف در(٣) موانع باشد خصوصاً درچیزهائی که اصل وجود انهارا مانع بداند مثل غیرمأ کول اللحم درلباس اقتداء خالی ازاشکال نیست واگردر مسائل عارضه دراثنا باشد اقتدا عیبی ندارد واگردرصورت عروض قصد انفراد بکند بهتراست (مسئلهٔ دویم) هرگاه وکیل وموکل درمسائلی که دخل دارند درآن امری که اورا وکیل کرده مختلف باشند ظاهراینست که وکیل نمیتواند بقول مجتهد خود درآن مسئله عمل کند واین دروقتی است که اختلاف را بداندواما هرگاه نداند یااینکه نداند که موکل او تقلید دراین مسائل نموده دراینجا موافق تکلیف خود عمل میکند (مسئلهٔ سوم) هرگاه وصی کسی باشد که بااو در اموری که دخل بوصیت دارند اختلاف داشته

١ اگر امام ازاصل نخواندوبرماموم واجب باشدوبداند که امام نمیخواند اقتداجائز نیست صدردام ظله

٢ اگرمثل طهارت بدن ولباس بوده باشداگرچه در ان نیز ترك احتیاط نکندواما درغیران اقتدا جائز نیست صدردام عمره

٣ حال موانع ومسائل عارضه نیز حال مقدمات است پس احتیاط رادرهمه رعایت نمایداگر چه بقصد انفراد بوده باشد صدردام ظله

باشد دررای خودش یارای مجتهدش دراینجاوصی موافق رای خود یامجتهد خود باید عمل کند (مسئلهٔ چهارم) هرگاه بخواهد شخص ازکسی چیزی بخرد یاتصرف دیگر کند که انکس انراموافق تقلید خود بنحو صحیح خریده است لکن موافق رای مجتهد این شخص صحیح نبوده قول بجواز خریدن ازاویا خوردن ازان خالی ازقوة نیست (١) (مسئلهٔ پنجم) هرگاه دریك معامله بخصوصه حکم دو نفر مختلف باشد که یکی صحیح بداند ویکی فاسد معامله فاسداست حتی برای کسیکه صحیح بداند واین بامسئلهٔ چهارم فرق دارد (مسئلهٔ ششم) هرگاه درنماز جماعت در کیفیت دخول درآن یاغیرآن حکم مامومین مختلف باشد مثل اینکه بعضی ازاهل صف تقلید کسی بکنند که میگوید مهیاشدن کسانی که پیش روی هستند کفایت میکند درنیت کردن کسیکه پشت سر ایشان است وازاین بابت نیت کردند وبعضی که عقب ایشانند رای مجتهد ایشان اینست که باید پیشتریها تکبیر بگویند ومهیاشدن تنها کافی نیست دراین صورت ظاهر اینست که دخول اینها درنماز کفایت (٢) می کند در اینکه کسانیکه عقب ایشان هستند داخل شوند درنمازوازاین مسئله مسئلهٔ دیگر حاصل میشود که بسیار فائده دارد وان مسئله اینست که اگر معلوم شد برمأموم که کسانیکه مابین او وامام هستند نیت کرده‌اند پیش ازانها که بر ایشان مقدم‌اند همین قدر که احتمال داشته باشد که تقلید کسی را کرده‌اند که جائز میداند کفایت (٣) میکند درحکم بصحت دخول ایشان درنماز اگرچه رای مجتهد ایشان جواز دخول انها نباشد (مسئلهٔ هفتم) هرگاه بحسب اجتهاد یاتقلید حکم بنجاست چیزی شد ومجتهد دیگر یامقلداو انرانجس نمیداند در صورت علم باینکه ان قائل بطهارت مباشرت ان نموده اجتناب ازملاقات اولازم است (مسئلهٔ هشتم) هرگاه نجس را تطهیر نمود بحسب اجتهاد یاتقلید ومجتهد دیگر این طریق رادر تطهیر ان کافی نمیداند دراینجا حکم بعدم لزوم بصحتند قضابراو واجب ترتیب بعض احکام نجاست بران خالی ازوجه نیست مثال بجهت

١ محتاج بتامل است صدردام ظله

٢ کفایت مشکل است بلی اگر نداندکه پیشتریها تکبیر گفته‌اند یانه یابچه طریق گفته‌اند بتکبیر گفتن کسانیکه پیش روی یا طرف راست یاچپ او هستند میتواند تکبیر بگوید صدر دام ظله

٣ محل اشکال است صدر دام عمره العالی

این دو مسئله اینکه هر گاه یکی از ایشان عرق جنب از حرام را پاك میداند و در رخت او
هست لازم است بر دیگری که انرا نجس میداند اجتناب از ملاقات آن هر چند برای ان صاحب
رخت پاکست و اما هر گاه (۱) یکی از ایشان در تطهیر باب کثیر مثلا تعدد را شرط میداند
و یکی نمیداند هر گاه تطهیر بیك دفعه نموده لزوم ترتیب همه احکام نجاست بر آن چندان
مشخص نیست بلی در صورتی که در تصرف این کس بیاید البته باید تمام تطهیر انرا بعمل
بیاورد (مسئلهٔ نهم) هر گاه در حلال و حرام بودن طعامی مثل عصیر خرما و کشمش جوش
خورده مختلف باشند بلاشبهه اجتناب قائل بتحریم از طعامیکه دیگری باین نحو طبخ
نموده لازم است و هم چنین اگر در مسئلهٔ از مسائل تذکیهٔ حیوانات مختلف باشند مثل
اینکه هر گاه یکی از ایشان شکار کشته گلوله را مثل کشتهٔ تیر کمان حلال بداند بان شروطی
که دارد و بهمان طریق شکار کرد بلاشبهه باعث حلیت بر دیگری که حرام میداند نمیشود
و در اینجا مسئله مهمه هست که هر گاه طعامی که عصیر خرما مثلاً داشته باشد و شك در او
شود که آیا جوش خورده یا نه یا اینکه بدانی که جوش خورده و نمیدانی ذهاب ثلثین شده
یا نه و در دست کسی باشد که بی ذهاب ثلثین انرا پاك بداند یا مسئله را هیچ نداند ظاهر
اینست که همین قدر که علم نداشته باشد بجوش خوردن و ذهاب ثلثین نشدن و هر دو را
احتمال بدهد کفایت در پاکی آن میکند و احتمال نجاست ضرر ندارد و همچنین هر گاه
گوشت یا پوست از دست مسلمانی گرفته شود که حلیت انرا بطریقی میداند که دیگری
حلال نمیداند و لکن علم نداشته باشد که بچه طریق است کفایت در طهارت و حلیت
میکند و لکن این فی الجمله احتیاطی شاید داشته باشد همچنانکه در صورت علم بجوش
خوردن و شك در ذهاب ثلثین نیز فی الجمله احتیاطی هست (۲) (مسئلهٔ دهم) هر گاه
ولی میت یا اجیر نمازهای او در مسائل با میت مختلف باشند مناط حکم نماز گذار است
و اما هر گاه وصی با اجیر نماز در خصوص مسئله ترتیب نماز قضا مختلف باشند که اجیر
ترتیب را شرط نداند و وصی شرط بداند لازم است بر وصی هر گاه دو اجیر گرفت

(۱) فرقی میان این مثال و مثال اول بنظر نمیرسد بلکه دوم با اول در حکم بلزوم اجتناب شریکند والله هو العالم صدر دام ظله

(۲) احتیاطی ندارد انشاءالله تعالی احتمال صحت واقعی در فعل مسلم کافی در ترتیب احکام صحت است چه موافق در اجتهاد و تقلید باشند چه مخالف صد دام ظله العالی

که ترتیب را با ایشان شرط نماید که مبادا در یك زمان مشغول شوند (مقام چهارم) از
مقاماتیکه در اول بلوغ ملاحظهٔ انها لازمست ملاحظهٔ اسباب غسل است که در ایام نابالغی
حاصل شده اند بدانکه هر گاه بجهة شخص در ایام طفولیت سببی از اسباب غسل حاصل
شود حکم ان سبب بر او مترتب است پس هر گاه در همان ایام نابالغی غسل انرا کرده باشد
لازم است که حال رجوع در مسئله بکند اگر اجتهاد یا تقلید کسی کرد که میگوید غسل
در آن وقت مجزی است دیگر تکلیفی در این خصوص ندارد مگر اینکه احتیاطاً غسل نماید
و اگر در آن اوقات غسل نکرده یا اینکه غسل کرده و حال رجوع میکند بمجتهدی که
انرا مجزی نمیداند لازم است که بجهت نماز اولی خود غسل را نماید و اگر تاخیر شد همه
نمازهای او باطل اند و هر چند فراموش کرده باشد و در اینجا چند مسئله است (مسئلهٔ اولی)
اینکه هر گاه در اول بلوغ همان سبب غسل برای او حاصل شود که سابقاً حاصل شده همینکه
بجهة ان غسل کرده کفایت میکند اگر چه اولی را فراموش کرده باشد و نیت آنرا نکرده
باشد مثلاً هر گاه پیش از بلوغ جنب شده و اول بلوغ او نیز باحتلام بود همینکه این غسلرا
بطریق صحیح بجهة این جنابت احتلامی بعمل آورد رفع ان اولی هم میشود اگر چه اصلا در
او نباشد ا (مسئلهٔ دوم) هر گاه حصول جنابت در زمان عدم بلوغ شد و از بلوغ قدری
گذشت و جنب شد و غسل نمود همان نماز و روزه که مابین اول بلوغ و وقت غسل کرد باید
اعاده کند (مسئلهٔ سوم) هر گاه در اول بلوغ سبب دیگری برای غسل حاصل شود
غیر از انچه در ایام نابالغی بوده و غسل کند بنیت دویمی و ان سابق را در نظر نیاورده باشد
که در نیت ملاحظه کند کفایت نمیکند از سبب سابق مگر انکه این غسل اول بلوغ از جنابت
باشد که نیت ان تنها کفایت (۱) میکند از اسباب دیگر پس هر گاه سابقاً جنب شده و بعد
از بلوغ مس میت کرده و غسل به نیت ثانی کرده بجهة اول کفایت نمیکند و هر گاه اولا مس
میت مثلاً کرده و خواطر او نبوده و در اول بلوغ محتلم شد و غسل جنابت کرده کفایت
(۲) میکند از بلوغ و وقت غسل را اعاده کند (مسئلهٔ چهارم) هر گاه قبل از بلوغ غسل

(۱) رعایت احتیاط را نمایند صدر دام ظله العالی

(۲) رعایت احتیاط را نمایند چنانچه گذشت صدر دام ظله

کرده باشد لکن شرائط واحکام غسلرا موافق اجتهاد یاتقلید نیاورده باشد بلاشبهه بی ثمراست واما هرگاه غسل نموده بطریق صحیح ازبابت دانستن مسائل وجمیع شرائط پس قول باکتفا بان غسل اگرچه خالی ازوجهی نیست لکن احتیاط را باعاده غسل دراول بلوغ ترك نباید کرد (مسئلهٔ پنجم) هرگاه قائل شدیم که غسل در ایام نابالغی مجزی نیست یالازم است بر ولی نابالغ منع او ازماندن در مساجد ومس کلمات قرآن ونحو اینها ظاهر عدم (۱) وجوبست (مسئلهٔ ششم) هرگاه قائل شدیم که غسل نابالغ صحیح است ظاهر اینست که درصحت ان اجتماع همهٔ شروط ضرور نیست مثلاً غسل کردن بالغ درخانهٔ غصبی یامشترك بدون اذن شرکاء باطلست امّا هرگاه نابالغ درچنین خانه غسل کرده باشد حکم بصحت غسل او خالی ازقوّة نیست (۲) (مسئلهٔ هفتم) هرگاه شك کند که در ایّام نابالغی سبب غسل ازاو بعمل آمده یانه چیزی براو نیست وامّا هرگاه یقین بداند ولکن شك کند که غسل کرده دران زمان یانه درایّام بلوغ غسل براو واجب است (مقام پنجم) ازاموریکه دراول بلوغ ملاحظهٔ انها لازمست بر نظر آوردن اشتغال ذمّه است بحقوق مردم که درایّام نابالغی حاصل شده‌اند بدانکه تاثیر نمودن اسباب شغل ذمّة بحق الناس دخلی ببلوغ وعدم بلوغ و دانستن و ندانستن وعمد وسهو واختیار واضطرار ورضا واکراه وغیر اینها ندارد مثلاً میشود که نابالغی سهواً وجاهلاً ومضطراً ومکرهاً کاری بکند ولکن باعث اشتغال ذمّه بشود که دروقت بلوغ مؤاخذه برانها بشود ودانستن این مسائل بسیار مهم است و بسیاری ازمردم ازبابت عدم اهتمام بمسائل اشتغال ذمّه امرایشان درقیامت ضایع میشود چون اسباب ان منحصر بظلم وغصب وخیانت ودزدی نیستند بلکه پارهٔ اسباب مخفیه مباحه دارد مثلاً شخص غفلةً پوست خربزه در راه می‌اندازد گاه میشود که دیه قتلی بذمّهٔ او میاید مثال دیگر درکوچهٔ راه میروی پای تو بی قصد در کفش کسی گذاشته میشود وپاره میشود بسبب پاگذاشتن تو یاکفش تو پاره میشود

۱ مطلقا معلوم نیست صدر دام عمره

۲ مشکلست صدر

بسبب قدم برداشتن او دراینصورت تفصیلی درحکم مسئله هست ومطالبه نکردن ایشان ازهمدیگر باعث رفع حکم نمیشود مثال دیگر سقائی یك پول سیاه مطالبه کند باو بگوئی تایکساعت دیگر ریالرا خورده کنم وبی رضا برود یکساعت دیگر بیاید پول اورا بدهی بازهم حقی ازاو درذمّهٔ توهست که چارهٔ ان ابراء ذمّه است و مسائل اینها بسیارند درآخر رساله انشاءالله بیان میشوند لکن در اینمقام چند مسئله بیان میشود که دخل باشتغال ذمّهٔ نابالغ دارند وان مسائل سه قسم اند (قسم اول) درانچه دخل باموال دارد ودران چهارده مسئله است (مسئله اولی) هرگاه نابالغ چیزیرا ازمال مردم تلف نمود یاخورد بدون اذن مالك یادزدی از باغها ونحو ان نمود پس هرگاه ممیز بوده است لازم است براو دراول بلوغ که از عهدهٔ ان برآید باین طریق که اگرصاحب انرا میشناسد مثل یاقیمت انرا باید باو یا وارث او برساند وهرگاه نمیشناسد باید مثل یاقیمت انرا بنیت صاحب تصدق نماید (۱) واحوط درتعیین مافی الذمّه اینست که بحاکم شرع برسد که ازاو برفقیر بنیت صاحب ان تصدّق شود وتفاوتی دراین حکم مابین پدر ومادر وغیرایشان نیست پس هرگاه ازپدر ومادر خود چیزی دزدیده باشد لازم است بایشان رسانیدن یا حلیت طلبیدن واگرازعالم رفته باشند بقدر حصهٔ خود ازان کم نماید وباقی را بدهد بورثه اگرداشته باشد واگرمیراثی نداشته اند ومدیون بوده اند لازم است که انمقدار بصاحب طلب ازایشان برساند وهرگاه طفل ممیز نباشد مثل یکساله یادوسه ساله درتحقق ضمان نسبت باو فی الجمله تأمّلی هست (مسئلهٔ دوم) هرگاه طفل ممیّز چیزیرا بی اذن مالك ان برداشت وازدست او تلف شده بی تفریط ظاهر دراینجا نیزحکم بضمانست (مسئلهٔ سوم) هرگاه کسی چیزی ازخود بدست نابالغ داد و ازدست او تلف شد ضمان برنابالغ نیست (مسئلهٔ چهارم) هرگاه کسی چیزنابالغ را بدست او داد وان چیز ازدست ان نابالغ تلف شد ان کس بالغ ضامن ان مالست اگر

۱ این مسئله مثل مسئله دوازدهم حکم مجهول المالك را دارد صدردام ظله العالی

چه ازدست صاحب ان تلف شده است (مسئلهٔ پنجم) هرگاه ازدست نابالغ چیزی گرفت وبعد باو داد ضامن او چیز است چه از بالغی باشد وچه ازخود نابالغ باشد پس اگر در دست نابالغ تلف شد ضامن ان کیست که ازاو گرفته است وباو پس داده است مثلاً نابالغی ریالی نشان بدهد بصرّاف که این ببین ازاو گرفت وباز باو داد صرّاف ضامن ان ریالست (مسئلهٔ ششم) هرگاه ولی نابالغی بگوید بکسیکه مال ان بالغ نزد اوست که انرا بدست او بده وانرا بدست او داد باذن ولیّ بازهم ظاهر اینست که ضامن باشد (۱) (مسئلهٔ هفتم) هرگاه چیز معینی ازکسی نزد دیگری باشد صاحب ان اذن بدهد که انرا بدست نابالغ بدهد وان را باو داد ازعهدهٔ ان بیرون آمده است دیگر ضمانی براو نیست واگر ازدست نابالغ تلف شد بر نابالغ نیز ضمانی نیست (مسئلهٔ هشتم) هرگاه شخصی ازدیگری طلبی داشته باشد صاحب طلب اذن بدهد که انرا بدست نابالغی بدهد برای او ببرد هرگاه انرا بان نابالغ داد که بصاحب برساند بری الذّمه نمیشود (۲) واگر تلف شد ثانیاً باید بدهد وبر نابالغ نیز ضمانی نیست (مسئلهٔ نهم) هرگاه کسی ازکسی پولی قرض بخواهد نابالغی را همراه او بفرستد که باو بده بیاورد پس هرگاه در راه تلف شد از کیسه صاحب اول رفته است (۳) وبذمهٔ انکه خواهش قرض کرده نمیاید تا اینکه بدست او برسد (مسئلهٔ دهم) هرگاه شخصی در ایام نابالغ بودن معامله کرده است معاملات او محکوم ببطلان اند کلامیکه هست که آیا اشتغال ذمه برای او حاصل شده است یانه ظاهر اینست که اگر معامله با بالغین بوده انچه را بدست او داده اند مشغول الذّمه انها نیست ولکن انها مشغول الذّمه بچیزی هستند که ازدست او گرفته اند (مسئله یازدهم) هرگاه دو نابالغ باهم معامله کنند وانچه را ازهمدیگر گرفته تلف نموده اگر معامله باذن اولیاء ایشان است اولیاء ضامن هستند ۱ واگر بی اذن بوده هریکی از ایشان ضامن انچیز است که ازدیگری گرفته ودر ایام بلوغ ازعهدهٔ ان باید براید (مسئله دوازدهم هرگاه نابالغی قمار بازی کند مثل تخم بازی یاغیران وازاین بابت چیزی بدست بیاورد

۱
مطلقا معلوم نیست
صدر دام ظله

۲
مطلقا معلوم
نیست
صدر

۳
مطلقا معلوم
نیست
صدر

۴
مطلقا نیست
بلکه در ولی
اجباری وشرعی
ومصاحت ومفسد
متفاوت خواهد
بود صدر دام
ظله

مشغول الذّمه بان میشر گود وهاه ولی مطلع شد بر ولی او لازم است ردان بصاحب وهرگاه صاحب اصلا معلوم نباشد حکم بمجهول المالك دارد واگر ولی انرا نداد یاندانست ودردست نابالغ تلف شد در اوّل بلوغ واجب است که ازعهدهٔ ان براید وخودرا بری الذّمه کند (مسئله سیزدهم) هرگاه پدر یاکسی دیگر که انفاق بر نابالغ کرده است اموال او حرام بوده اند یا حرام داشته اند وحال که بالغ شده اینرا یقین کرده ولکن یقین نمیداند که بخصوصه عین حرام را بمصرف او رسانیده اند چیزی براو نیست (مسئله چهاردهم) هرگاه این یقین را کرد ویقین کرد که پدر او مثلاً ازمال حرام بمصرف خوردن یاپوشیدن او رسانیده تفصیل در این مسئله اینست که در اینکه پدر ضامن است حرفی نیست کلامی که هست در این مسئله اینست که بر طفل چیزی لازم میاید یانه وتحقیق این است که انچه در ایام غیر ممیز بودن باو داده اند که بمصرف برساند چیزی براو نیست و هرچند که خود اتلاف انها نموده باشد وامّا انچه باو داده اند بمصرف برساند در اوقاتی که ممیز بوده وتشخیص حلال ازحرام نموده پس ضمان او اگرچه خالی ازوجهی نیست خصوصاً درصورتیکه دانسته که این حرام است لکن اقوی عدم ضمان است ۱ بلی اگر از مال حرام که نزد پدر او مثلا بوده لکن بی اینکه باو بدهد خود برداشته واتلاف نموده عدم ضمان اگرچه راهی دارد لکن اقوی ضمانست (قسم دویم) ازمسائلی که دخل باشتغال ذمهٔ نابالغ دارند مسائل متعلقه بتعدیات ۲ او در قتل وجرح یاعضوی جدا کردن یازدن یاسر شکستن یاسیلی یامشت زدن ونحو اینها ودر این دوازده مسئله است (مسئله اولی) هرگاه نابالغ کسی را عمداً کشت یاشبه عمد یاخطا درهمه این صور قصاص براو نیست و دیه ثابت میشود بر اقوام پدری او مثل عموها وبرادران واولاد ایشان واینهارا عاقله میگویند ودر کیفیت تقسیم دیه بر اینها وقسط قرار دادن وتفرقه مابین فقیر وغنی از اینها تفصیلی هست ودر اینکه پدر باید با اینها بدهد یانه خلافی هست وهرگاه این عاقله نباشد یاممکن ایشان نباشد عاقله امام علیه السلام میباشد ومقام تفصیل این مسائل نیست چون که

۱
محل تاملست
صدر

۲
حکم در تعدیاب
نابالغ اعم از ممیز
وغیر ممیز است
با تقصیل است
محتاج بمراجعه تامه
است اگرچه ظاهر
بعض ادله وکلمات
علما رضوان الله
علیهم مثل متن
اطلاقست صدر
دام ظله

کلام در چیزی است که بذمه خود نابالغ ثابت میشود واینهادر مقام خود خواهند آمد انشاءالله تم (مسئله دویم) ایا کفاره قتل بر نابالغ ثابت میشود که در اول بلوغ براو لازم شود یانه وبر فرض ثبوت ایا بر عمداو کفارهٔ عمد ثابت میشود یا بر عمداو کفارهٔ خطا ثابت میشود مسئله محل خلافست توضیح مسئله این است که هر گاه بالغ عمداً کسی را کشت علاوه بر قصاص کفاره جمع براو لازم است یعنی باید بندهٔ آزاد کند ودو ماه متوالی روزه بگیرد وشصت مسکین را اطعام کند وهر گاه خطاء کشت کفاره مخیره براو لازم است واما نابالغ ایا حکم او باین نحو است که در ایام بلوغ براو لازم شوند یا در عمداو همان کفاره مخیره است یا هیچ براو نیست اخیر خالی از قوت نیست واحوط کفاره مخیره است بعداز بلوغ واحوط ازان دادن کفاره جمع است در عمد ومخیره در خطا مثل بالغ (مسئله سوم) هر گاه نابالغ قطع عضو کسی کرد یا زخمی زد که باعث شکشتن استخوان شد یا ابطال منفعتی کرد مثل اینکه باعث کری یا کوری شد ظاهر این است که این هم حکم اصل قتل را دارد در حمل دیهٔ ان بر عاقله (مسئلهٔ چهارم) هر گاه نابالغ زخمی بر سر کسی زد که در پرده روی استخوان تاثیر کرد یا بسر استخوان رسید لکن تاثیر نکرد یا انکه بگوشت قدری تاثیر کرد چه قلیل وچه کثیر یا اینکه پوست را تنها خراشید اقوی در اینها همه اینست که دیهٔ انها ثابت میشود بر خود نابالغ پس در اولی که انرا موضحه ۱ گویند پنج شتر ودر دوم که سمحاق گویند چهار شتر ودر سیم که بسیار در گوشت تاثیر کرده وانرا متلاحمه گویند سه شتر ودر چهارم که اندکی تاثیر کرده وانرا دامیه گویند دو شتر ودر پنجم که پوست را تنها خراشیده وانرا خارصه گویند یکشتر (مسئله پنجم) هر گاه دو نابالغ یا بالغی ونابالغی با همدیگر دعوا کردند چه بنحو شوخی و بازی یا جدّی سر همدیگر را بیکی ازاین نحوها مجروح کردند ملاحظهٔ تساوی دو زخم وزیادتی یکی بر دیگری باید بشود (مسئله ششم) هر گاه یکی ازاین پنج قسم جراحت مذکور در سر بر عضو دیگر کسی زدند ملاحظه دیهٔ آن جراحت بدیه اصل عضو میشود نظیر ملاحظهٔ دیه جراحت بر سر بدیه اصل سر مثلا زخم خارصه در

۱ در موضحه ظاهر انست که دیه بر عاقله است ندردام ظله

سر دیه ان صدیك دیهٔ سر است که یك شتر است ودر انگشت صدیك دیه انگشتست (مسئلهٔ هفتم) هر گاه نابالغ بچوب یا سنگ یا دست بر صورت یا سر نابالغ دیگر ویا بالغی زده باشد ولکن مجروح نشده باشد بلکه جای ان سرخ یا کبود یا سیاه شده باشد بحیثیتی که قدری باین رنگ بماند در سرخی یك اشرفی ونیم ودر کبودی سه اشرفی ودر سیاهی شش اشرفی براو ثابت میشود (مسئلهٔ هشتم) هر گاه بر بدن یکی ازاینها حاصل شود بی انکه قدری بماند در سرخی سه ربع اشرفی ودر کبودی یك ونیم ودر سیاهی سه اشرفی ثابت میشود و مجموع اینها که گفتیم ثابت میشود بذمهٔ خود طفل ظاهراً (مسئلهٔ نهم) هر گاه نابالغ جنایت رسانید بر حملی که در شکم است که اورا جنین گویند ظاهر این است که این نیز بر عاقلهٔ او حمل میشود هر چند عمداً باشد (مسئلهٔ دهم) هر گاه جنایت او بر میت شد مثل اینکه قطع رأس او نمود که در بالغ صد اشرفی دیهٔ اواست ظاهر اینست که بر طفل چیزی نیست حتی در صورت عمد (مسئلهٔ یازدهم) هر گاه نابالغی (۱) مملوك کسی را از کنیز یا غلام کشت یا زخمی زد قیمت یا تفاوت قیمت بذمهٔ او می آید و دخلی بعاقله ندارد (مسئلهٔ دوازدهم) هر گاه طفل در حالت احرام کاری کرد که موجب کفاره است مثل صید حیوانات در انجبار ذمهٔ ولی او ثابت میشود (مقام ششم از اموریکه در اول بلوغ ملاحظهٔ انها لازم است تحصیل مسائل معاملات است یعنی شخصی که در دائره تکلیف داخل شد باید در آنچه کسب معاش بان میکند وآنچه معامله وعقد از بیع واجاره ونکاح وغیر اینها جاری میسازند بداند که موافق رضای خداوند عالم هستند ودانستن اینها هر گاه بطریق یقین باشد مثل بعض اقسام بیع واکتساب تقلید نمیخواهد واگر صحت آنها باینطریق نباشد لازمست اجتهاد یا تقلید وتصرف بدون دانستن حرامست شرعا بلی تفاوتی که هست مابین این مسائل ومسائل عبادات این است که در عبادات هر گاه باوجود تشکیك عبادت کرد (۲) باطل است واما اگر معامله بکند با تشکیك در صحت وبعد ظاهر شد که صحیح است کفایت

۱ محتاج بمراجعه است صدر دام ظله

۲ گذشت تفصیل دران صدر دام عمره

میکنند تمام شد مقدمه واما مقاصد پس مقصد اول در عبادات است بدانکه عبادات بر
چند قسم اند (قسم اول) عبادات تکلیفیه که باید بقصد واختیار بجا بیایند وشرط
صحت انها قصد قربت است ومعنی او بیان خواهد شد واصول این قسم از عبادات
پنج است صلوة و زکوة که خمس تابع اوست وصوم که اعتکاف تابع اوست وحج که عمره
تابع اوست وجهاد که امر بمعروف ونهی از منکر تابع اوست وغیر ازینها قریب به پنجاه
قسم عبادات خاصه در شریعت هست مثل مرابطه فی سبیل الله ووفاء بنذر وعهد ویمین
وطهارت ثلث یعنی وضوء وغسل وتیمم وتلاوة قرآن وذکر ودعا کردن و زیارات
نبی صلی علیه وآله وائمه طاهرین علیهم السلام وگریه کردن در مصائب ایشان خصوص
بر سید الشهداء ابی عبدالله علیه السلام وشادشدن بشادی ایشان وزیارت مؤمنین و
عیادت ایشان وزیارت قبور مؤمنین وادخال سرور در قلب مؤمن وبجا آوردن احکامی
که بجهة اموات مقرر شده از شارع از واجب ومستحب وسلام کردن وجواب سلام
دادن وصله ارحام وسعی در حوائج مؤمنین واخراج حقوق واحسان بوالدین و
اشتغال بعلوم دینیه وفتوی دادن وحکم کردن مابین مردم از کسیکه اهلیت دارد و
انتظار نماز قبل از دخول وقت وکتمان ناخوشی وفرونشانیدن غیظ وعفو از مردم
وعتق وتدبیر مملوك ووقف وتحبیس در سبل خیر وصدقات باقسامها وتخلق باخلاق
حمیده واکتساب از حلال بجهة عیال (قسم دویم) مجموع مباحات که بقصد ونیت
میتوان انهارا عبادت قرار داد مثلا در خوردن وخوابیدن میتوان نیت حصول
قوت ورفع کسالت بجهة عبادت نمود خود اینها همه عبادت میشوند (قسم سوم)
چیزهائی چند که عادات اند وعبادت محسوب شده اند مثل سحور خوردن در ماه مبارك
رمضان ومجامعت باحلال در بعض اوقات مثل شب اول ماه رمضان (قسم چهارم)
چیزهائی چند که شارع ثواب عبادت بر انها مترتب فرموده هر چند بی قصد یابی اختیار
شخص از او صادر شوند مثل خواب در ماه مبارك رمضان ونفس زدن مؤمن دران

لکن اصل عبادات تکلیفیه کارهائی چندند که باید بقصد واختیار بجا بیایند بانیت قربت
که شرط صحت انها است ومعنی نیت قربت که صحت عبادت مشروط باوست این است
که باید جا آوردن ان عمل بجهة اطاعت وسبب عمل آوردن وداعی ان بندگی خدا
باشد واو باعث کردن این کار باشد یعنی باعث این حرکات وسکنات وافعال واقوال یا
مثل ترك اکل وشرب در روزه باید محض فرمان برداری خداوند باشد یعنی محرك شخص
وداعی او وآن چیزی که اورا واداشته است در این عمل خاص ومحرك قلب که اعضارا
تحریك نموده همان فرمان برداری باشد در این عمل معین ونیت همین است ومعنی قربت
اینست دیگر زبان دخل ندارد وگذراندن الفاظ نیت در دل کلمه بکلمه دخل ندارد
واول عمل واثناء ان تفاوت ندارد واجب و مستحب تفاوت ندارد هم چنانکه در
اذان وتعقیب نماز ودعا بمحض اینکه شنید که اذان مستحب است یا تعقیب نماز یا دعا
مستحب است بدون تأمل وتلفظ وگذرانیدن تفصیل در دل باینکه بگوید اذان میگویم
قربة الی الله یا دعا میخوانم قربة الی الله مشغول میشود بان عبادت هم چنین است نماز و
وضو وغسل دیگر بزبان گفتن وتامل ووسواس در نیت ودقت زیاد در گذرانیدن الفاظ
بترتیب فکری هیچ یك در کار نیست وهم چنانکه شخص عزیزی که در
مجلس داخل میشود بمحض نظر باو از بابت اینکه میدانی بر خواستن تعظیم اوست
فوراً بر میخیزی وتعظیم او حاصل میشود هر چند بزبان نگوئی وکلمه کلمه در دل نمیگذرانی
که بر میخیزم برای اینشخص بقصد تعظیم او وبرای اینکه خوشحال بشود همچنین نماز
وروزه وزکوة وغیرها بمحض اینکه بسبب دانستن این عمل خاص بنحو خاص صادر شد
کفایت (۱) میکند حتی اینکه نیت وجوب یا ندب هم ضرور نیست هرگاه مکلف
بیکی باشد وهمان نیت فرمان بردن کفایت میکند در اصل صحت بلی درجات مکلفین مختلف
میشود باختلاف قصد ایشان در سبب فرمان بردن ومطیعین در این مقام چند قسم اند
اعلای ایشان کسی است که فرمان خداوند را میبرد از این جهت که مستحق عبادت

۱. مگر در حج که احتیاط گذرانیدن در دل است و بزبان جاری ساختن مستحب و بعضی از اساطین در اعتکاف نیز بزبان گفتن را مستحب دانسته اند صدر دام ظله

وتعظیم است همچنانکه مولای متقیان امیرالمؤمنین علیه السلام عرض میکرد اِلهی ماعَبَدْتُكَ خَوْفاً مِنْ نارِكَ وَلا طَمَعاً فی جَنَّتِكَ وَلٰکِنْ وَجَدْتُكَ اَهْلاً لِلعِبادَةِ فَعَبَدْتُكَ واوسط ایشان عبادت بجهة شکر نعمتهای او وادنای همه درجات عبادت است بجهة طمع در بهشت وخوف از جهنم وبعضی این قسم را باطل میدانند وتحقیق اینست که اگر بندگی اورا هیچ ملاحظه نکنند همان برای حور وقصور بطریق معاوضه این کار را بکنند مثل فعله وبنایان که منظور ایشان مزد است وکاری بصاحب خانه ندارند وابداً ملاحظهٔ اورا نمیکنند که کیست ان عبادت باطل است واگر بندگی اورا ملاحظه میکنند لکن بطمع بهشت بردن مثل بعض نوکرهای حکام عیب ندارد اگرچه نازل الدرجه است وچون افضل همه عبادات واهم انها بعد از معرفة الله نماز است وابتدا باهم لازم است لهذا ابتدا بنماز میشود (کتاب الصلوة) ودر آن دوازده مقام است (مقام اول) در حقیقت نماز (دویم) در صفات نماز (سوم) در حکم تارك آن (چهارم) در تعیین وقتی که سزاوار است اطفال را تعلیم دادن آن (پنجم) در مقدمات نماز (ششم) در کیفیات نماز وتشخیص ارکان وافعال (هفتم) در مستحبات نماز (هشتم) در احکام نمازهای مستحب (نهم) در اقسام نماز غیر یومیه (دهم) در منافیات وقواطع وموانع نماز (یازدهم) در توابع مثل شکیات وسهویات (دوازدهم) در مسائل متفرقه متعلقه بنماز امید از لطف خداوند عالم اینست که اعانت کند بر اتمام انشاءالله تعالی (مقام اول) در حقیقت نماز است بدانکه نماز حقیقت معینه ندارد بلکه نسبت باحوال مکلف مختلف است اول واکمل اقسام از آنستکه مشتمل باشد بر نیت وجمیع ارکان وافعال وشرایط ومستحبات وآخر اقسام ان منتهی میشود بچشم برهم زدن عوض رکوع وسجود وبتکبیر عوض یکرکعت (مقام دوم) در صفات نماز است بدانکه نماز در میان واجبات ده صفت مخصوصه دارد که قرآن مجید واحادیث صحیحه بر انها دلالت دارند صفة اولی اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهی

عَنِ الْفَحْشاءِ وَالْمُنْكَرِ یعنی نماز صحیح که مقبول درگاه باشد البته مکلف را از معاصی وکار بد باز میدارد پس هرگاه شخص کثرت معاصی وگناهان را در خود ملاحظه کند مشخص میشود که نماز او خالی از نقص نیست (دوم) ان الصلوة معراج المؤمن پس در هر نماز صحیح البته باید ترقی در مرتبه قرب بخداوند عالم حاصل شود (سوم) الصلوة عمود الدین پس اهتمام در او باید زیاده بر اهتمام در همهٔ امور دین باشد (چهارم) الصلوة ان قبلت قبل ماسواها وان ردت رد ماسواها یعنی اگر نماز قبول شد غیر ان از طاعات هم قبول میشود واگر رد شد غیر او هم رد میشود وبدانکه معنی این احادیث که دلالت دارند که اگر نماز قبول نشد غیر او نیز قبول نمیشود نه اینست که اگر نماز قبول نشد باقی اعمال باطلند که محتاج بقضا یا اعاده باشند بلکه معنی انها اینست که هرگاه نماز مقبول نشد اعمال دیگر که بطریق صحیح بجا آمده اند اگرچه تکلیف باعادهٔ انها نباشد ثمرات انها بر انها مترتب نخواهد شد وشرط اجر وثواب باقی اعمال قبول شدن نماز است بدانکه هرگاه شخص در مدتی از عمر خود نمازهای او صحیح یا مقبول نباشند وبعد از ان سعی کند در تلافی وتدارك انها ظاهر اینست که آنچه اعمال نامقبول در آن مدت بجا آورده بعد از قبول نماز مقبول درگاه میشوند (پنجم) اول مایحاسب به العبد الصلوة واول ماینظر فیه من عمل ابن آدم الصلوة یعنی اول چیزی که در نامهٔ اعمال ملاحظه میشود نماز است اگر نماز صحیح نیست نظر بباقی اعمال او نمیکنند که در میزان ملاحظه شوند (ششم انکه حضرت پیغمبر وائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین در هنگام وصیت فرموده اند من استخف بالصلوة لاتناله شفاعتنا ولیس منا یعنی هرکس سبك بردارد نماز را شفاعت ما باو نمیرسد واز ما محسوب نیست بدانکه سبك برداشتن نماز بر چند قسم است (اول) انکه انرا چیزی نداند واین باعث کفر است (دوم) انکه ترك کند (سوم) انکه مسائل انرا درست نکند ودر فکر صحت وبطلان ان نباشد (چهارم) در بند وقت ان نباشد (پنجم)

انکه نماز قضا بذمهٔ او باشد و درصدد جا آوردن انها نباشد و سال بسال تاخیر بیندازد تا انکه قدری از عمر او بگذرد و هنوز در ذمهٔ او باشند و ظاهر اینست که بر فرض قول باینکه قضا موسع است توسعهٔ ان باین مقدار نیست که بحد تهاون و سهل انکاری برسد (مسئلة) هرگاه شخص از عالم رفت و نماز های او صحیح نبودند یا نماز نکرد یا نماز قضا نکرد وصیت بان نمود داخل مستخف بالصلوة است واما هرگاه وصیت نموده آیا باعث این میشود که داخل آن عنوان نباشد حکم باین درنهایت اشکال است (هفتم) از صفات نماز اینکه هرگاه شخص بمیرد و نماز خود را درست نکرده باشد بردین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی میرد همچنانکه حضرت رسالت پناهی اشاره فرمودند بشخصی که نماز کرد و طمأنینه رکوع و سجود را بعمل نیاورد و فرمودند لئن مات هذا وهکذا صلوته لیموتنّ علی غیر دینی یعنی اگر این شخص بمیرد و نماز او باین طریق باشد بردین من نمی میرد و مراد ازاین انست که ایمان او دروقت مردن سلب میشود یا اینکه عذاب او دروقت مردن عذاب کفار است (مسئله) بدانکه نماز ازمیت تارك الصلوة بجا آوردن باعث رفع این تأثیر نمیشود اگرچه باعث تخفیف بشود بعد از جا آمدن (هشتم) انکه در نماز جمع شده است مجموع انچه عبادت هست و همه مطلوبات خداوند عالم از اقرار باعتقادات و مکارم اخلاق و واجبات قلبیه و بدنیه و مالیه و مستحبات و اینمقام جای تفصیل ان نیست (نهم) انکه یك نماز بهتر است از بیست حج و هر حجی بهتر است از خانهٔ که پر باشد از طلا وانرا درراه خدا تصدق کند (دهم) اینکه نمازهای پنجگانه مثل نهر جاری هستند بجهة پاك کردن از گناهان هر نمازی کفارهٔ گناهانی است که مابین ان نماز و نماز دیگر باشد (مقام سوم) در حکم تارك نماز بدانکه ترك نماز برسه قسم است (اول) ترك بانکار یا استخفاف براصل مشروعیه ان واین باعث کفر و نجاست و ارتداد است و حکم زن و مرد دران مختلفست همچنانکه در احکام ارتداد گفته شد (دویم) ترك ازروی

معصیت با اعتقاد بوجوب ان و ایرا بعضی حکم کفر دران نیز جاری نموده اند ومشهور واقوی آنستکه حکم بکفر ونجاست نمیشود امّا بمحض اسم اورا کافر میتوان گفت ولازم است برهرکس امر بمعروف بگفتن او واعراض نمودن و بد سلوکی نمودن و زدن وحکم او تعزیر است تاسه مرتبه ودرمرتبه چهارم قتل او لازمست وبخصوص نسبت باهل خانه که این تکلیف اشدّ است پس هرگاه زن نماز نکند لازمست برشوهر اینکه اورا نصیحت نماید بمهربانی وا گرفایده نکرد بخشونت و تندی وا گرفایده نکرد لازمست انواع بد سلوکی و بدرفتاری را با او نماید و زدن او واجب است که اگر مرد ترك اینها کرد گناه کبیرهٔ درهر زمانی از اوقات ترك نموده است (سوم) انکه نماز را باطل بجا بیاورد واین قسم هرگاه قاصر باشد احکام گذشته براو جاری نیستند لکن ارشاد او لازمست وهرگاه بطلان نمازش اجماعی علماء نباشد میشود که نماز قضا براو یا ولی او ثابت نشود (۱) وهرگاه مقصرّ باشد احکام تارك براو جاری هستند (۲) قطعاً وعلاوه براین معصیت تشریع را هم مرتکب شده (۳) پس حال او از حال تارك الصلوة ازاصل بدتر خواهد بود (مقام چهارم) دروقت عادت دادن اطفال بنماز بدانکه اطفال قبل ازبلوغ اگرچه برایشان تکلیفی نیست ازبابت وجوب و حرمت لکن بر ولی ایشان نسبت بکارهای ایشان بعض چیزها لازم است درخصوص بعض معاصی و بعض چیزها مستحب است در خصوص عبادات وتفصیل کلام در تکلیف نسبت باطفال اینست که حکمی دارند نسبت بولی از بابت محرمات وحکمی نسبت بواجبات وحکمی نسبت بکارهای دنیویه ازبابت خلاف آداب وقواعد امّا محرمات پس انها بردو قسم اند محرماتیکه باعث ضرر مردم وفساد میشوند مثل دزدی و زنا و لواط و شرب و قذف ونحو اینها و در اینها لازم است (٤) بر ولی ایشان منع ایشان وازبرای اطفال در شریعت تعزیری هست ومحرماتیکه ضرر وفساد ندارند مثل حریر پوشیدن ونحو ان در اینها لزوم

۱ ولی عمل بفرمایش علمای اعلام را که اکر مطابق با رای مجتهدکه تکلیفش رجوع باوست نبوده اعاده وقضا کند ترك ننماید صدر دام ظله العالی

۲ فی الجمله صدر دام ظله العالی

۳ تقصیر ملازم با تشریع نیست صدر دام عمره

٤ یا محرماتی که شارع مقدس وجود انها را درخارج نخواسته است صدر دام ظله العالی

منع بر ولی مشخص نیست ولزوم منع ازغیبت وغنا خالی ازوجهی نیست واستماع انها ازاوحرامست قطعاً واما واجبات پس مستحب است بر ولی که عادت بدهد اطفالرا بر نماز کردن باشرائطان واحادیث نسبت بتعیین سن طفل دروقت استحباب تعلیم مختلف است بعض روایات شش ساله وبعضی هفت ساله وبعضی هشت ساله دارند ودرروزه نیز تعلیم دادن اطفال قبل از بلوغ مستحبست دروقتیکه طاقت انرا داشته باشند وضرری بران مترتّب نشود واّما مستحبات پس تعلیم دادن برهریك مستحبست وبدانکه براصل تعلیم دادن ثواب بجهة ولی حاصل میشود واّما بجهة خود اطفال آیاثوابی هست براین عبادات که بجامیاورند پس عبادات ایشان شرعی هستند یا اینکه محض عادت ومشق نمودنست محل خلافست (۲) وقول اول خالی ازوجهی نیست (مسئله) آیااطفال قبل ازبلوغ هرگاه بمیرند امور خیر بجهة ایشان مشروعیت دارد وصحت دارد وثمر دارد یانه مسئله محل تأمّلست خصوصاً نسبت بطفل که دهسال نداشته باشد وحکم بمشروعیت مشکلست (۳) چه نیابت وچه هدیه (م) هرگاه طفل نابالغ سلام بکند پس اگر ممیز نیست جواب سلام او واجب نیست و هرگاه ممیز است واجبست اگرچه اصل سلام کردن او مستحب شرعی نباشد (مسئله) هرگاه طفل نابالغ جواب سلام داد آیااز دیگران ساقط میشود اقوی عدم سقوطست اگرچه ممیز باشد واما درخصوص کارفرمودن اطفال نسبت بغیر واجبات ومستحبات پس هرگاه بقصد تأدیب وملاحظهٔ مصلحت طفل باشد جایز است وزدن ایشان باینقصد جایزاست بنحویکه مضر ببدن نباشد واما هرگاه کار فرمودن وزدن بجهة مصلحت خود شخص وتشفی غیظ خود باشد جایز نیست دراطفال یتیم قطعاً واّما غیر ایشان ازاطفال که پدر دارند آیا استخدام پدر ایشان رادر اموری که مصلحت بجهت خود ایشان ندارد جایزاست یا نه طریقهٔ مستمرهٔ مسلمین ظاهراً براین جاریست واّما زدن ایشان برترك این امور حتی ازپدر ایشان محل تامل است (مقام پنجم) در مقدمات نماز است

۲ بیان ان محتاج بتفصیلی است که مجال ذکر ان در حاشیه نیست صدر دام ظله

۳ اگر برجاء نفع محتمل باشد ضرری نخواهد داشت صدر دام ظله

بدانکه بعداز حصول شرط صحت نمازازمعرفت اصول دین ودانستن (۱) مسائل واجبه لازم است قبل ازدخول در نماز ملاحظه کردن اموری چند که انهارا مقدمات نماز میگویند و انها پنج اند اول طهارت ازحدث است بدانکه شارع اقدس قرار داده که بعض حالات که برای شخص اتفاق شد صفت باطنیه پستی ازبرای او حاصل میشود که مانع است ازنماز وامور دیگر واسم ان صفت حاصله حدث است وازبرای وجودان احکامی قرار داده است وازبرای برداشتن ان یابرداشتن حکم ان سه کار مقرر فرموده وضو وغسل وتیمم وطهارت حدثیه اسم این سه میباشد لکن بعضی جایها ان صفت را وضؤ تنها برمیدارد وبعضی جایها غسل تنها وبعض جاها وضو وغسل هردو واّما تیمم پس ان بدل یکی ازغسل ووضواست و بیان این سه درسه مقصد میشود (مقصد اوّل) دروضواست ودران چند مطلب است (مطلب اول) درحالات عارضه که باعث خطاب بوضؤ میشوند ابتداء وازاین جهة انهارا موجبات وضؤ گویند واگر وضؤ داشته باشد ویکی ازانحالات عارض شود وضورا می شکند انهارا نواقص گویند وانها شش چیزاست اول ودویم بیرون آمدن بول وغایط چه قلیل وچه کثیر ازمخرج اصلی معتاد یاغیر اصلی که معتاد باشد یااینکه ازپائین معده باشد وکیفیت بیرون آمدن ان مثل معتاد باشد چه خود انها بیرون بیاید یاچیز دیگر بیرون بیاید که آلوده بیکی ازانها باشد مثل هسته خرما باریك که بیرون آید باا وغایط باشد واّما بیرون آمدن هسته باریک یاشیاف یاکرم بی انکه آلوده بغائط باشد موجب حدث وباعث نقض طهارت نمیشود ونجس هم نیست هرچند درباطن ملاقات نجس نموده باشد (مسئله) بیرون آمدن آب اماله که اصلاتغیر نشده وچیزی بااو نباشد باعث نقض طهارت نمیشود وخودش هم پاکست واستنجاءهم ضرور ندارد (۲ مسئلة) هرگاه برسر شیشهٔ اماله چیزی از غایط بیرون بیاید نجس است واگر اطراف مخرج راآلوده کند شستن میخواهد اگرچه آب او آب استنجا محسوب نشود واّما درنقض نمودن طهارت تأملی هست (مسئلة) هرگاه از مخرج بول خون بیرون بیاید اگر بطریقی است که گفته میشود بول او خون میاید یاخون

۱ بطریق که سابقاً بیان شد صدر دام ظله

۲ اظهر حصول نقض است صدر دام ظله

داردناقص هست واگر خونست حقیقة تنها نه بدل بول است ونه با بول است ناقض نیست ومثل
این است چرك وریم كه ازمخرج بیرون بیاید (مسئلة) خون بواسیر كه ازمخرج بیاید ناقض
طهارت نیست ونجس است وغساله او حكم آب استنجارادرپاكی ندارد واما اسهال خون ممزوج
با بلغم ناقض طهارت می باشد هرگاه بطریق (۱) دفع شدن غایط باشد (مسئلة) مذی ابیست بعد
ازتقبیل وملاعبه بسبب حركت شهوت بیرون میاید ودی ابیست سفید بعداز بول
خارج میشود وذی آبیست بعداز انزال منی خارج میشود اینها همه پاك كند و ناقض
طهارت نیستند سیم ریح كه ازموضع معتاد بیرون اید كه ازمعده حاصل شده باشد واگراز
حلقه بین الیتین باشد یاازقبل باشد ناقض نیست وانچه شیطان درخیال می آورد وعلم بان
حاصل نیست اعتبار ندارد چهارم خواب كه درعرف صدق خواب رفتن بشود در
هرحالت كه باشد هرچند درحال راه رفتن باشد وعلامت حصول انرا قرار داده اند اینكه
گوش نشنود واصل مناط اینست كه درحالت خود طعم خواب را ادراك كند ومحض
چرت وپینكی وكسالت وچشم بهم آمدن وگردن كج شدن ودیدن بعض چیزهای شبیه
بخواب دیدن ونفس بلند كشیدن وحرف بیمعنی زدن دلیل خواب نیستند هرگاه غلبه
تامه برحواس نشده باشد پس مناط زوال حواس است (۲) نه اینكه اثرانها زایل بشود بسبب
مشغول بودن دل كه دربیداری هم بسیار اتفاق میشود پنجم هرچیزی كه عقل رازایل كند
مثل دیوانگی ومستی وبیهوشی وگاهی میشود كه شدت خوف ومرض ووجع وغم و
فرح باین حد میرسد واما مبهوت بودن وخفیف شدن عقل ومدهوش شدن داخل
نیستند ششم استحاضه قلیله كه باعث وضو تنها میشود برای هرنمازی ومتوسطه كه باعث
میشود برای چهار نماز وكثیره كه باعث وضو تنها میشود برای دو نمازی كه درنماز قبل
ازآن غسل كرده باشد وتفصیل اینها دراغسال بیان میشود انشاء الله اینها چیزهائی بودند
كه وضورا بعدازانها میخواهند (مطلب دوم) دربیان چیزهائی است كه وضورا
برای انها میخواهند واصل وضو بنسبت بان چیزها برچهار قسم است اول شرط صحت با

۱ شاید مراد اینست كه غایط بصورت خون ممزوج با بلغم باشد والله العالم صدر دام ظله العالی

۲ وعلامت زوال حواس نشنیدن گوش است صدر دام ظله

صفت وجوب مثل وضو بجهة نماز واجب دویم شرط صحت بدون صفت وجوب مثل وضو
بجهة نماز مستحب سیم شرط جواز مثل وضو بجهة مس كتابت قرآن چهارم شرط كمال
مثل وضو بجهة قراءت قرآن ودربیان اقسام وضؤ چند فصل است (فصل اوّل) دربیان
وضوآت واجبه بدانكه وضؤ واجب میشود برای چند چیز اوّل بجهة نماز واجب چه یومیه
وچه غیرآن وبرای نماز احتیاط واجزای فراموش شدهٔ نماز پس هركه نماز واجب بر ذمهٔ
او ثابت باشد چه بسبب دخول وقت نماز اداوچه بسبب مشغول الذّمه بودن بقضا چه
برای خود چه ازبابت تحمل ازپدر ومادر چه ازبابت اجیر شدن چه ازبابت نذر یا عهد یا قسم
وضو براو واجبست مادامیكه ان نماز در ذمه اوست ونسبت باو سه مسئله مهم است اوّل اینكه
باید ارادهٔ نماز واجب را داشته باشد كه قصد وجوب كند یا همینكه در ذمّه او هست
كافی است جمعی ازعلماء قائل شده اند باینكه همین قدر كه نماز واجبی در ذمّه باشد
وضو بقصد وجوب صحیح است وهرچند ارادهٔ ان نماز رانداشته باشد یا ملتفت بان نباشد
وتحقیق اینست كه اگر در وضوئی كه میسازد باینكه ارادهٔ ان نماز را ندارد ملاحظه
كند كه اگر بخواهد بكند صحیح باشد لكن بالفعل بنای انرا ندارد یا اینكه قصد وجوب
برای جا آوردن نماز دیگر كند كه ان نماز براو واجب نبوده وایرا كه براو واجب بوده
غافل ازان بوده یا بنای ان نداشته وضو مجزیست (۱) مثل اینكه كسی كه نماز قضا بگردن
او باشد بخیال صبح شدن وضوی واجب گرفت بعد معلوم شد صبح نبوده واما اگر
نیت وجوب كرده بی بنای نماز وبی ملاحظهٔ تحصیل حالت صحت نماز واجبی بان وضو
باطل است (۲) (مسئلهٔ دویم) آیا میتواند این شخص كه وضو براو واجب شده
وضو مستحب بگیرد یا نه مثلاً دروقت نماز اداء واجب یا درحالتی كه نماز قضا بذمّه اش
باشد میتواند وضو بجهة قرائت قرآن یا غیر آن بگیرد یا نه بعضی گفته اند هرگاه بگیرد
باطل است وبعضی گفته اند صحیح است وواقع میشود مستحب ولكن نماز واجب
بان نكند وبعضی گفته اند واقع میشود بصفت مستحب وواجب چونكه مقدّمه نماز

۱ احوط عدم اكتفاء باین وضو است در واجب مشروط بوضو صدر دام عمره

۲ معلوم نیست ولی احتیاط را ترك ننمایند صدر دام عمره

واجب هم هست ونماز باان صحیح است واحوط اینست که اگر چنین وضوئی بگیرد قصد قربت مطلقه کند واگر قصد استحباب کند هم خوبست ودر هردو صورت واقع میشود واجب هر چند نیت استحباب (۳) کرده باشد (مسئلهٔ سوم) آیا میتواند نیت واجب ومستحب هردو بکند مثل اینکه وضو بگیرد بجهة نماز وقراءت قرآن ظاهر اینست که عیب ندارد دویم وضوء بجهة طواف واجب که جزء حج یا عمره باشد هر چند حج وعمره مستحب باشند سوم وضوء بجهة مس کتابت قرآن هرگاه براو واجب شده باشد که مس کلمات قرآن کند او زبابت عهد یا قسم یا اینکه اصلاح قرآن مثل صحافی یا مقابلهٔ ان براو واجب شده باشد وبعضی ملحق کرده اند باینکه اگر ورق قرآن درجای نامناسبی باشد که بیرون آوردن آن واجب باشد لکن حق اینست که دراین صورت باید (۴) بی وضو انرا فوراً بردارد بلکه در جواز وضو هم تأملی هست و بدانکه درجائی که مس کتابت قرآن فوراً واجب نشد بدون طهارت حرام است چه مس واجب باشد که وضو واجب باشد یا مس واجب نباشد پس هر وقت میخواهد مس بکند باید باطهارت باشد مگر در جای نامناسب که گفتیم اخراج آن فوراً لازمست ودراینجا چند مطلب است اول در معنی مس است مراد از مس رسانیدن جزء بدنست چه دست وچه صورت وچه غیر اینها چه اثر بر کتابت بگذارد یا کتابت را بر ان وناخن حکم باقی بدن را دارد لکن در موی تأملی هست اقوی اینست که عیب ندارد وتفاوتی مابین ظاهر وباطن نیست پس گذاشتن زبان یا باطن لب بر قرآن ومحو کلمه قرآن بزبان بی وضو حرام است (مطلب دویم) در تحقیق آنچه مس آن حرام است بدانکه حروف قرآن که نوشته وخوانده میشوند بی شبهه داخل اند ولکن در دخول مد وتشدید واعراب تأملی هست ودر تشدید احتیاطی هست واما حروفی که نوشته میشوند وخوانده نمیشوند مثل الف که در واو قالوا وآمنوا رسم شده است وحروفی که خوانده میشوند اما در رسم نوشته نمیشوند هرگاه نوشته شدند مثل واو داود

۳ خالی از اشکال نیست پس رعایت احتیاط را نمایند صدر دام ظله

٤ اگر گذشتن بمقدار زمان وضوء نیز اهانت باشد والا واجب است وضوء صدر دام عمره العالی

اقوی آنست که عیب ندارد اما در ثانی احتیاطی هست وتفاوتی نیست در نوشتهٔ قرآن مابین خط متعارف وخط عبرانی وسریانی وخط فرنگی وخط متداول وخط محجور ومثل خط کوفی وراست نوشته وچپ نوشته وقلمی وچهاپی وحروف مقطعه وکندهٔ راست یا مثل مهر ثبت وبریده با کاغذ که فضای ان خوانده میشود یا شبکه که مشبك آیهٔ قرآن خوانده شود ودراین سه قسم این مسئله هست که آیا مس اطراف انها نباید کرد یا قضاء مابین را احوط ملاحظهٔ هردو است (مطلب سوم) دربیان آنچیزی که بر آن نوشته میشود قرآن بدانکه فرقی نیست مابین کاغذ یا چوب یا دیوار یا زمین یا رخت بطریق چکن یا بخیه بسوزن یا بدن بطریق کوبیدن بانیل که در بدن ثابت میماند بلکه خود نوشتن بر بدن محدث اشکال دارد وهم چنین دقه کوبیدن وبعد از نوشتن یا کوبیدن مس کردن غیر ومس کردن خود انرا حرام است بلکه لازم میاید که همیشه متطهر باشد وعمداً محدث نشود مگر در حالت اضطرار ولازم میاید که حرام باشد بر او که خودرا جنب بکند وازاین بابت میگوئیم که هرگاه بر بدن کسی دقه باشد که آیهٔ قرآن یا اسم الله باشد واجبست انرا محو کند یعنی در اطراف انهم رنك آنرا مثل ان باو متصل کند که صورت آیه محو شود وآیا نوشتن بانگشت بی وضو جایز است یا نه اگر از ان نوشتن اثر بماند دائماً مثل بر کاغذ نوشتن یا قلیلی میماند وزائل میشود مثل بر شیرهٔ سخت نوشتن فی الجمله احتیاط دارد واما اگر زایل میشود فوراً مثل نوشتن بر آب عیب ندارد واگر اثر او بخود نوشتن ظاهر نمیشود مثل نوشتن باب پیاز که بعد از گرفتن باتش ظاهر میشود آیا مس محدث او را قبل از ظهور جایز است یا نه احوط اجتناب است (مطلب چهارم) انکه این حکم مختص مکلفین است وبر نابالغ تکلیفی نیست کلامی که هست اینست که آیا بر بالغ مثل معلم یا والدین واجبست که طفل را منع کنند از مس کلمات قرآن یا نه اقوی اینستکه واجب نیست (۱) واگر بنا بر منع شد هرگاه وضو بگیرند هم مشکلست ارتفاع حدث ایشان (مسئله) هرگاه کلمهٔ مشترك مابین قرآن وغیر آن باشد مثل قال ومثل یا ایها الناس مدار قصد کاتبست

۱ بلکه احوط وجوب است صدر دام ظله

و اگر معلوم نباشد تکلیفی نیست (۱) مسئلة) بسم الله الرّحمن الرّحیم که جائی نوشته شد چون مختص قرآن است یعنی آیهٔ از آیات اوست مس او حرامست و دیگر قصد کاتب نمیخواهد بنا بر این هر گاه کسی او را بی قصد سورهٔ نوشت باز مس او حرام است اگر چه از هیچ سورهٔ حساب نشود (چهارم) از وضوهای واجب شمرده اند وضوئی را که بنذر یا عهد یا قسم واجب شده باشد اگر مراد ایشان اینست که نذر وضوء بجهة یکی از چیزهائیکه وضو بجهة آنها خواسته اند بکند خوبست و اگر مراد نذر خود وضو است نه برای چیزی حتی حالت باطهارت بودن در آن تامل هست (فصل دوم) در بیان وضوهای مستحبه و بیان اینکه با کدام یك میتوان داخل نماز واجب شد و انها سه نوع اند یك نوع مستحب است در حال وضو نداشتن و انها هیجده قسم اند و یك نوع مستحب است با وجود وضو داشتن و انها دوازده قسم اند و یکنوع محض صورت وضو هستند یعنی باعث استباحهٔ عبادت نیستند و انها هشت قسم اند پس مجموع وضوهای مستحبه قریب بچهل قسم اند اما نوع اول پس اول انها وضو بجهة نماز مستحب است که اصل وضو مستحب است اگر چه نماز بی وضو باطل و حرامست (دوم) وضو بجهة طواف مستحب (سیم) وضو بجهة (۲) مهیا شدن از برای نماز واجب یعنی نزدیك داخل شدن وقت وضو میگیرد بقصد اینکه در اول وقت مشغول نماز بشود و اما هر گاه بداند که در اول وقت نماز میسر نخواهد شد ظاهر اینستکه اگر قبل از وقت وضو بگیرد بجهة مهیا بودن از برای اینکه اول اوقات امکان نماز بکند هر چند اول وقت نشود باز وضوء تهیا حساب میشود (چهارم) وضو بجهة اصل داخل شدن در مسجد هر چند ارادهٔ نماز نداشته باشد و اما هر گاه بخواهد عبور از مسجد نماید در استحباب وضو بجهة آن تامل هست (پنجم) وضو بجهة دخول در مشاهد مشرفه علی الاقوی (ششم) وضو بجهة طلب حوائج بدعا یا بمقدمات و سعی و توجه بسوی کارها (هفتم) وضو بجهة هر یك از اعمال حج و اعمال عمره مگر طواف و نماز طواف که وضوی آنها واجب است هر چند که حج و عمره مستحب باشند چون که طواف و نماز ان که در

(۱) و در حکم مس کتابت قرآن است اسماء الله تعم و صفات خاصه او و انبیاء و اوصیا و حضرت زهرا سلام الله علیهم علی الاحوط صدر دام ظله

(۲) محل منع و اشکال است خصوصاً قسم اخیری که فرموده اند اشکال خواهد بود صدر دام ظله العالی

حج و عمره مستحب اند واجب میباشند (هشتم) بجهة زیارت قبور (نهم) بجهة نماز میت (دهم) بجهة قرآن نوشتن یا حمل ان یا لمس حواشی ان (یازدهم) بجهة باطهارت (۱) بودن که اینحالت مطلوب شارعست و هر چند که اراده نماز یا چیز دیگر از انها که طهارت میخواهند نداشته باشد (دوازدهم) وضو بجهة زفاف که بجهة مرد و زن هر دو مستحبست (سیزدهم) وضوی مسافر که از سفر بر گشته و میخواهد داخل خانه بشود (چهار دهم) وضو بجهة حکم بین الناس از اهل آن (پانزدهم) وضو بجهة سجدة شکر و سجدهٔ تلاوت (شانزدهم) بجهة دعا و بجهة زیارت از دور (هفدهم) بجهة مقاربت با زوجهٔ خود که حامله باشد (هیجدهم) وضو بجهة خوابیدن و حکم این هیجده قسم اینست که میتواند با اینها نماز واجب بعمل آوردن لکن در اینجا دقیقی است که ملاحظهٔ ان لازم است و ان اینستکه این وضوها را در وقت جا آوردن باید حقیقه نیت ثمرات اینها را بکند و بعد از صحت اینها نماز با اینها صحیح است پس هر گاه بسبب اینکه زحمت او میشود در وقت نماز وضو گرفتن و از این جهت قبل از وقت وضو بجهة باطهارت بودن میگیرد که وقت نماز از زحمت وضو فارغ باشد صحت آن مشکلست و اما هر گاه حقیقه میخواهد باطهارت باشد قبل از وقت و وضو بجهة این گرفت در وقت نماز با او بکند عیب ندارد اگر چه نیت او هم این باشد که بعد از دخول وقت نماز با آن بکند بلکه بعضی از اساطین علما فرموده اند که این نیت بکند احوطست (مسئلة) هر گاه از این وضوها بعمل آورد لکن ان کاری که این وضوها بجهة آن بود عمل نیامد باز هم نماز واجب میتوان بان کرد یا نه مثلاً هر گاه وضو گرفت بقصد نماز مستحب یا قرآن خواندن و نماز مستحب نکرد یا قرآن نخواند می تواند نماز واجب بان بکند ظاهر اینستکه همینکه بقصد انها وضو گرفت کفایت میکند هر چند که آنها عمل نیایند و بعضی از مشایخ عصر تأملی در این فرموده اند و بعضی از علماء در هفدهم و هیجدهم ۲ تأملی دارند چونکه بقصد ایجاد حدث ان وضو را میگیرد و اقوی در همه جواز نماز است با انها نوع دوم وضوهائیکه مستحبه هستند که با وجود انکه وضو بجهة نماز دارد مستحبست که بجهة نماز ثانیاً

(۱) بعضی از علماء اعلام در این قسم اشکال فرموده و بعض دیگر منع نموده اند پس اکتفا بان نکنند و وضوء بگیرند که طهارت حاصل شود بجهة خواندن آیه از قران مثلا یا غایات دیگر ترك کنند نیت وجوب و ندب را اگر در ذمه وضو گیرنده واجب مشروط بوضوء باشد و فعلا نخواهد انرا بعمل آورد چه اگر وضو بلکه غسل را چنین بعمل اورند موافق با احتیاط و صحت اعمال مشروط با نها خالی از اشکال خواهد بود چه در وقت یا خارج وقت اگر چه در وقت اولی بقصد صاحب وقت است صدر دام ظله

(۲) اگر بکیفیتی که در حاشیه سابقه ذکر شد وضو گرفت مورد تامل نخواهد بود صدر دام ظله العالی

وضو بگیرند وانها دوازده قسم اند اول وضوء تجدیدی یعنی هر گاه وضو دارد و قدری از زمان گذشت یا یك نماز کرد مستحب است تجدید ثانیاً و در تجدید وضو ثالثاً و رابعاً تأملی هست دوم وضوء احتیاطی یعنی هر گاه احتمال خللی یا مظنهٔ حدث باشد مستحبست بقصد احتیاط ثانیاً وضو بگیرد سیم وضو بعداز خروج مذی چهارم بعداز خروج ودی پنجم اینکه هر گاه بعد از وضوء دروغی گفت وضوء دیگر مستحب است ششم اینکه بعد از وضوء ظلم کرد وضوی دیگر مستحب است هفتم انکه بعد ازوضو شعر باطل بسیار بخواند هشتم اینکه قی بکند نهم اینکه رعاف عارض او بشود دهم انکه مسّ عورت خود یا غیر نماید محرم باشد یا نامحرم زن یا مرد (یازدهم) اینکه استنجارا فراموش نمود و وضو ساخت وضو صحیح است ولکن بعداز استنجاء وضوی دیگر مستحب است (دوازدهم) هر گاه دندان خلال کرد و خون آمد اعادهٔ وضو مستحبست و بدانکه اصل دخول در نماز بااین دوازده قسم شبهه ندارد ازاین بابت که اینها وضوء بعداز وضو صحیح اند پس بسبب همان وضوء اول داخل نماز میشود لکن کلامیکه دراینها هست اینست که هر گاه وضوئی به نیت یکی ازاقسام بجاآورد بعد معلوم شد که وضوء اول را نداشته مثلاً بقصد تجدید وضو ساخت بعد معلوم شد که وضو نداشته یا بقصد تکمیل بعداز خروج مذی یا رعاف مثلا وضو ساخت بعد معلوم شد که وضوء اوّل را نداشته آیا این وضوء باوجودانکه قصد رفع حدث دران نشده میتوان نماز بان کرد یا نه مسئله محل اشکالست لکن دریك قسم ازاینها که وضوء احتیاطی باشد اشکالی در نظر نیست در جواز دخول در نماز هر چند یقین بشود که وضوء اول را نداشته و درباقی اقوی نیز جواز است واحوط اینستکه بعداز محدث شدن وضو بگیرد وجوباً بجهة نماز یا اینکه وضوی بگیرد بقصد احتیاط وقربت مطلقه که قصد وجوب وندب نکند (نوع سیم) وضوهائی هستند که برای محدث بحدث اکبر مستحب اند واصلا ثمری بجهة رفع حدث نداوند وانها هشت

قسم اند (اول) وضوء جنب بجهة خوابیدن (دویم) وضوء جنب بجهة اکل شرب (سیم) وضوء جنب که بخواهد غسل میت بدهد (چهارم) وضوء جنب یا بمجامعت هر گاه بخواهد تکرار بکند (پنجم) وضوء جنب باحتلام هر گاه بخواهد باحلال خود مقاربت کند (ششم) وضوء غاسل میت که غسل مسّ نکرده بخواهد مقاربت کند (هفتم) وضوء حائض. دروقت هر نماز بجهة ذکر خدا بقدر نماز (هشتم) وضوء غاسل میت که غسل مس نکرده هر گاه بخواهد میت را تکفین کند یا بخواهد درقبر بسپارد واین محض صورت وضوء اند وثمر نداشتن اینها برای اباحهٔ نماز وغیران معلوم است کلامیکه هست در اینست که اگر باین عنوان وضو گرفت بعد معلوم شد که نبوده مثل اینکه باین خیال که هنوز غسل جنابت نکرده وضو گرفت بجهة اکل وشرب بعد معلوم شد که غسل جنابت کرده بود و بعدازاو هم محدث شده آیا این وضو ثمری بجهة رفع حدث دارد یا نه هر چند ثمر داشتن خالی ازوجه نیست لکن احتیاط شدید دراکتفا نکردنست (مسئله) هر گاه بر کسی چند وضو ازوضوهای واجبه باشد مثل اینکه کسیکه مس کتابت قران براو واجب شده دروقت نماز واجب طواف هم براو واجب باشد باید اکتفا بیك وضو کند چه نیت همهرا کرده باشد یا نیت یکی ازانهارا وتعدّد وضو جایز نیست (مسئلة) هر گاه قصد دارد چند کار ازان کارهائیکه وضو بجهة انها مستحبست مثل اینکه میخواهد قران بخواند ومسجد برود ومهیا بجهة نماز واجب قبل از وقت بشود و زیارت قبور بکند پس هر گاه یك وضو بنیت همه اینها بجابیاورد کفایت میکند درحصول اجر وثواب همه وهر گاه یکیرا نیت کرد وضوی دیگری بجهة غیراو گرفتن مادامی که ان اولی شکسته نشده مشکلست (مسئلة) هر گاه ازان چیزهائیکه وضو ازانها وبعدانها مستحبست متعدد بعمل آمد مثل انکه بعداز وضو قی ورعاف ومذی و خلال کردن همه از برای او اتفاق شدند ظاهر اینست که یك وضو برای همه کافیست

واگر یك وضو برای یکی گرفت برای یکی دیگرمیشود وضوی دیگر بگیرد (١)
لکن احوط ترکست واما اگر یکی ازانها حاصل شد ووضوی برای ان گرفت بعد
دیگری حاصل شد وضوی دیگر بجهةاو میتواند بگیرد پس ممکنست دوازده وضو
عقب همدیگر عـلاوه بروضوء اول بگیرد (مسئلة) هرگاه چیزهائیکه صورت
وضو برای انها مستحبست جمع شده‌اند برای هریك یکوضوء بگیرد وکفایت یك
وضوبرای همه محل تأملست (مسئلة) هرگاه اراده دارد جاآوردن چیزی ازان
چیزهاکه وضو برای‌انها واجبست وچیزی ازانهـاکه وضو ازبرای‌او مستحبست
یکوضو بنیت همه میتوان بجاآورد اما اگربجهة واجب تنهـایامستحب (٢) تنها بجا
بیاورد برای دیگری ثانیاً جاآوردن محل اشکالست (فصل سیم) دربیان کیفیت
وضو وافعال اصلیه واجبه آنست بعدازانکه نیت یکی ازوضوهارا بطریقیکه گفته
شده نمود واجب اول وضوشستن رواست وکیفیت‌او اینست که آب‌را از رستنگاه
(٣) موی سر بریزد وبشوید بحسب طول ازحد محـل روئیدن موی سر تازنخ
دیگر موی ریش که اززنخ بپائین‌است شستن‌ان لازم‌نیست اما بحسب عرض پس
مابین انگشت بزرگ وانگشت‌میانه‌را بقدریکه ممکنست جدا نموده وانماید ازهمان
رستنگاه تازنخ کشیده شود هرچه مابین سراندو انگشت احاطه نمود واجب‌است
شستن‌ان هرچه ازسرهای‌اندو انگشت خارج‌ماند شستن‌ان لازم‌نیست پس هرقدر
ازشقیقه وازموئیکه ازآخر شقیقه میروید تا آخر نرمه گوش وازانچـه دراطراف
روی میروید داخـل این حد شد شستن ان واجبست وانچه بیرون ماند واجب
نیست پس‌ان دوسفیدی که دردوطرف پیش‌سرند دردوجانب پیشانی وموی ندارند
ازصورت‌خارجند وشستن‌انها واجب‌نیست ولازمست درشستن‌روی چندملاحظه
ودقت بشود اول اینکه ازاین حد که گفته شد اندکی زیادتر بشوید که یقین
بشستن مقدار واجب حاصل‌شود دویم ملاحظه‌نماید که همیشه انچه بالاتراست اول

١ محل اشکالست صدر دام ظله

٢ ولی ترك نماید نیت استحباب‌را زیراکه باوجوب وضؤنیت استحباب نمودن‌مشکل‌است صدردام ظله

٣ اگرقاصد شستن بریختن آب باشد والالازم‌نیست ریختن آب از رستنگاه‌بلکه شستن‌ازانجا واجب‌است صدردام ظله

شسته شودتاآخر صورت‌جز پائین ترپیش‌ازبالاتران‌شسته نشود لکن‌چون‌ازاول
تاآخر ملاحظهٔ این‌نحو حقیقت مشکلست چونکه دست راکه‌بر صورت کشیدتمام
بالای صورت شسته‌نمیشود قدری ازپائین قبل‌ازبالا البته شسته میشود لـکن (١)
میگوئیم که‌دربالا وپائین ملاحظهٔ هرجزئی نسبت بمقابل‌خود بشودکه پائین‌پیشتراز
مقابل‌خودازبالاشسته نشودواما اگر یك‌سمت تمام‌ازبالا بپائین شسته‌وسمت دیگر
مانده پس‌پائین سمت‌اول قبل ازبالای سمت ثانی شسته شده این‌عیب ندارد (٢)
وتصویر این‌ملاحظهٔ دست کشیدن دروقت‌شستن‌خوب‌ظاهرمیشودملاحظهٔ‌سوم
انکه‌سرموئی ازبشره رووظاهرموی ابرو ومژگان‌راریش وشارب بی‌شستن‌نماند
وملاحظهٔ برداشتن مانع‌ازرسیدن آب‌ببشره کندمثل قی‌چشم وآب‌بینی خشك‌شده
وبار که‌در ظاهر لب حاصل میشود واثری که‌ازوسمه وخطاط زنها عمل می‌آید
وجرمیکه ازقهوه‌خوردن وسرمه کشیدن بسیار حاصل‌میشود هرچندکه‌شك کند
که‌اینهامانع‌اند یانه‌باز واجبست رفع‌انها وهم‌چنین بایددقت کنددرگوشهای چشم
که‌دروقت‌دست کشیدن دست‌ازرسیدن بانهاردمیشود بایدبخصوص‌ابرابانهابرساند
وهم‌چنین محل بهم‌آمدن لبها که‌از ظاهر محسوب است واطراف سوراخهای بینی که
ازظاهرند باید بخصوصه دست برآنهامالد که‌شسته‌شوند ملاحظهٔ چهارم دراقسام
موهای‌صورتست وحکم‌انها بدانکه‌موئیکه‌در صورت روئیده شده برچهارنوع‌است
اول‌اینکه درهمان مکان که‌دراو روئیده احاطه نموده واورامستور نموده که‌درنظر
ابتدائی بشرهٔ صورت‌پیدا نیست مثل‌ابروها غالباً وموی‌ریش که‌انبوه‌باشددراین
قسم‌همین ظاهرموی‌را بایدشست دیگر موی که‌زیر آنست وبشره که‌مستوربانست
شستن نمیخواهدبلکه شستن‌انهم بمجزی‌نیست (٣) (دویم) انکه‌درآن‌محل‌روئیدن
موی که‌نگاه‌میکنی بشره پیداست مثل بعض ریشها که‌نازك میباشند بنحویکه پوست
روی دروقت نگاه بان پیداست درایخااگر بسیارمویها ازهم دور باشند شستن

١ زیاده از انکه عرفاً بگویندازبالاپپایین‌میشوید دقت لازم نیست صدر دام عمره

٢ محل اشکال‌است بلی‌دست کشیدن دروقت‌شستن که ذکر فرموده‌اند بطریقی‌که‌متعارف است‌عیب ندارد صدر دام اجلاله

٣ بلکه‌بایدموی انراشست‌چه‌انرا بشوید یانشود صدر دام ظله

اصل بشره واجب است واگر بطريقی است كه صدق احاطه موی ميشود اقوی اكتفا
بشستن موی و احوط شستن (١) موی و بشره است (سوم) انكه موئی كه از جای ديگر
روئيده بلند شده باشد وجای ديگررا بپوشاند مثل شارب بلند كه بر اطراف دهن
بسبب بلندی افتاده باشد وانرا ستر كند ومثل موی زير اب ياكه بسبب بلندی بالای
ذنخ را بپوشند در اينها اگر ان مو مستقر باشد كه هميشه انوضع را پوشيده دارد شستن خود
آن كافی است واگر گاهی ميپوشاند وگاهی جدا ميشود شستن زير ان لازم است و
احوط در هر دو قسم شستن هر دو است (چهارم) انكه درميان ريش جائی باشد خالی
از مو بسبب دملی يا سوختگی لكن پيدا نباشد بسبب بلندی موهای دور او در اينجا
هم اقوی اكتفا بشستن موی محيط واحتياط (٢) شديد در اينجا در شستن هر دو است
(مسئلة) در تفصيل حكم شارب در وضو بدانكه موی شارب اگر بشره از ان نمايان
است بايد بشره را بشويد واگر بقدری بلند شده كه همان بشره را پوشيده همين ظاهر
موی را بشويد واگر بسيار بلند شده كه از حد عرض صورت گذشته شستن انمقدار
كه گذشته لازم نيست واگر بلند شده وآويخته است بدرعرض صورت اما اگر كشيده
شود ميگذرد پس در مسئله آن شش ملاحظه است (اول) نسبت بان مقدار كه اگر
كشيده شود از عرض صورت ميگذرد ظاهر اينست كه شستن ان لازم است (دويم)
ظاهر ان از سمت بالا وشستن ان بلا شبهه لازم است (سوم) ظاهر از سمت پائين كه
بصورت گذاشته شده اين هم ظاهر لزوم شستن آن است (چهارم) موی وسطان
بی شبهه شستن نميخواهد (پنجم) بشره كه بسبب آويخته شدن شارب بر آن مستور است
شستن ان لازم است (ششم) موی ظاهر محاسن كه شارب بر آن آويخته ظاهرا شستن
آن لازمست وواجب (دويم) شستن دست راست است بعد از ان دست چپ وحد شستن
از مرفق است تا سر انگشتان ومرفق محل جمع شدن استخوان بازو وساق دست است
پس آخر استخوان بازو را بايد اول شستن قرار دهد كه بالاصاله شسته شود واحاطه

(١) اين احتياط ترك نشود صدر دام اجلاله

(٢) اين احتياط ترك نشود صدر دام ظله

كند شستن همه عضو را تا سر انگشتان بقسمی كه بقدر سر موئی بی شستن نماند وبايد
ازالهٔ مانع ومشكوك المانعيه كند وبايد اب را بزير موی دست برساند و احوط شستن
موی وبشره است ودر اينمقام چند ملاحظه بتدقيق لازم است اول اينكه ابتدا باعلی
بشود تا آخر شستن يعنی جزء پائين قبل از بالا شسته نشود هر جزئی نسبت بمقابل خود
(١) واما جزء پائين كه بعد از بالاتر مقابل خود شسته وهنوز بالاتری كه مقابل او نيست
شسته نشده باشد عيب ندارد والبته همين كه دست را بكشی بجهة شستن از بالا بپائين چنين
خواهد شد ملاحظهٔ دويم اينكه بسياری از عوام دست را ميشويند تا بند دست چونكه
از بند دست بپائين شسته شده در وقت شستن هر دو دست تر ميباشد واين غلط است
چراكه شسته شدن سابق وتری اعتبار ندارد بايد بعد از شستن بالا شسته شود ملاحظهٔ
سوم اينكه بند انگشتان بسبب چروك داشتن وبهم آمدن پوست بالای انها دست كه
ميكشد مابين چروكها را اين تری آب تازه وشستن وضوئی فرا نميگيرد پس بايد قدری
انگشتان را بست يا زياده تخليل كرد وهمچنين سر خود انگشتان را هم بايد
بشستن تازه بعد از همهٔ دست اب برساند ملاحظهٔ چهارم چرك زير
ناخن چند قسمست اول اينكه بعد از گرفتن ناخن ميماند ٢ اين بی شبهه برداشتن
ان واجب وبا بودن آن وضو باطلست دوم انكه ناخن زياده از متعارف غالب
مردم بلند شده وچرك در زير انها باشد خود ان ناخن را بقدريكه از حد دست زياد نشده
يقيناً بايد شست واما انقدر كه از حد دست گذشته ميتوان گفت كه لازم نيست لكن اظهر
لزوم است واما چرك زير انرا تا بحدی كه ظاهر است وبچشم ديده ميشود ٣ برداشتن واجب
است كه زير آن شسته شود سيم انكه ناخن از متعارف بلند تر نشده لكن چركی در زير ان
متصل بان هست وبشره خالی است ظاهر اينست كه ازالهٔ ان لازم نيست چهارم انكه
چرك زير ان ناخن متعارف حايل بشرهٔ زير انست در اينجا احتياط شديد ازالهٔ آنست
هر گاه در ابتداء نگاه ديده ميشود بلكه لزوم ان خالی از وجه نيست واجب سيم مسح

(١) زياده بر انكه عرفا بگويند از بالا بپائين شست وقت لازم نيست چنانچه گذشت صدر دام ظله العالی

(٢) يعنی پس از انكه ناخن را گرفت وچرك ماند صدر دام ظله

(٣) بچشم ديده نشود نيز واجبست برداشتن واگر مراد تشخيص ظاهر بان است بچشم ديدن ميزان ظاهر بودن نيست صدر دام ظله العالی

پيش سراست ومراد از مسح كشيدن دست است بران برطوبتى كه دارد بطريقى كه تاثير
در محل نمايد وكفايت ميكند مسمى در آن يعنى گفته بشود كه مسح نمودن سررا وافضل
واحوط آنست كه طول سه انگشت بر عرض سر گذاشته شود وبقدر يك انگشت پائين
بكشد كه بسه انگشت محل سه انگشت از عرض وطول مسح شده باشد ودرجا آوردن اين
افضل كه مستحب است قصد وجوب بايد نمود ١ ودراين مقام چند دقت ملاحظه بايد بشود
اوّل اينكه دراين مسح بايد سر آرام وبرقرار باشد ودست كشيده شود پس اگر دست را
گذاشت وسر را حركت داد مثل بسيارى از عوام وضو باطل است چونكه سر دست را
مسح نموده واگر هر دو حركت كنند باز هم صحت مسح مشكل است دويم اينكه ترى در پيش
سر بسبب شستن روى يا بسبب ديگر باقى باشد اگر قليل است كه رطوبت دست بر آن غالب
ميشود واو در دست تاثير نميكند عيب ندارد واگر رطوبت زياد است دو اشكال بهم ميرسد
يكى عدم تاثير مسح يكى مسح باب تازه پس بايد انرا خشك كند يا كم نمايد بعد مسح
بكشد سيم اينكه هر گاه بر دست در وقت مسح بان آب زياد باشد بطريقى كه انرا كه بر
ممسوح ميگذارد آب جارى ميشود مثل شستن در اينجا چون قصد نمايد مسح را كفايت
ميكند هر چند شستن عمل آمده باشد لكن احوط ٢ آنستكه دست را تكان بدهد كه زيادتى
آن آب برود وترى باقى بماند كه بان مسح نمايد چهارم انكه پيش سر اگر موى ندارد بران
مسح بكند واگر دارد وبر بشره مسح بكند واگر دارد وبر بشره مسح كند هم مجزى است
واگر موى دارد وبخواهد بر موى مسح كند پس ان بر چهار قسم ميشود باشد اوّل
اينكه موئى كه در همان محل روئيده وبلند نشده لكن بشره را پوشانيده مسح بران موى
جايز است دويم انكه موئى است كه از بالا روئيده وبپيش سر افتاده مسح بران جايز نيست
بى شبهه سيم انكه در انجا روئيده وبلند شده بحديكه از حد سر ميگذرد وبران مقدار كه
گذشته است از حد سر مسح كند اين هم مجزى نيست چهارم انكه حد ان مو از سر ميگذرد
لكن بران مقداريكه از حد سر نگذشته است مسح ميكند واين نيز كفايت ميكند (مسئلة)

١ لازم نيست صدر دام اجلاله

٢ رعايت اين احتياط را نمايند صدر دام ظله

دراين مسح تفاوت نميكند از بالا بپائين يا بعكس واوّل احوط است ١ وتفاوت نميكند كه
بطريق استقامت يا كجى باشد وتفاوت نميكند كه مسح بطول سر باشد يا بعرض ان واحوط همين
طريق متعارف است واجب چهارم مسح روى هر دو پا است از سر انگشتان تا كعب بحسب
طول ومراد از كعب برامدگى است كه از همهٔ روى پا بلندتر است وبعضى گفته اند ان
گوديست كه بالاتر از اين برامدگى است در مفصل يعنى انجا كه استخوان ساق تمام ميشود و
متصل باصل قدم ميشود ومراعات اين قول احوط است وبايد خود كعب هم مسح بشود
واما در عرض همين قدر لازم است كه خط متصلى از سر انگشتان تا كعب مسح شود لكن ٢
احوط اينست كه تمام پشت پا بتمام كف دست مسح شود تا مفصل ساق وبايد همان ملاحظات
كه در مسح سر گفته شد در اينجا هم بشود پس بايد پا برقرار باشد نه اينكه دست را بر پا گذارد
وپا را حركت دهد وبايد اب بر پا غالب بر آب دست نباشد لكن در اينجا اگر موى بر پا
باشد هر گاه موى نازك متفرق باشند همين طور مسح كند واگر انبوه وزياد باشند كه
ساتر قدرى از روى پا باشند در اينجا اگر ممكن باشد ازالهٔ انها واجب است ازاله زير كه
تخليل غير ممكن يا مشكلست واگر ازاله ممكن نيست بر انها مسح كند وقول بجواز مسح بر
ان مطلقا خالى از وجه نيست ٣ لكن خلاف احتياط است البته احتياط بازالهٔ ان مو ترك نشود
(مسئلة) مسح پاى راست بدست راست وپاى چپ بدست چپ افضل است ولازم نيست ٤
وهر دو را بيك دست هم مسح ميتوان نمود اينها اصل افعال واجبه وضوء اند ودرجا
آوردن اين افعال چهارده شرط هست كه در سيزده شرط از انها غسل با وضو شريك است
چهاردهم تنها مختص وضوست اوّل مصاحبت همهٔ اين افعال با نيت باين معنى كه از اوّل
عمل تا آخر در ذهن او مركوز باشد كه چه ميكند وبراى چه ميكند وحقيقت همين
استدامهٔ حقيقيهٔ نيت است ودو چيز انرا بر هم ميزند اوّل غفلت بالكليه كه بالمره از خزانهٔ
ذهن محو بشود كه چه ميكند بنحويكه اگر از او بپرسند دفعة ملتفت باين نشود ومتفرع
ميشود براين مسئله كه هر گاه كسى را در نماز بينكى يا جرت عارض شد بنحويكه از

١ اين احتياط واحتياط بعد را نيز رعايت نمايند صدر دام اجلاله

٢ چون آسان است اين احتياط را ترك نمايند صدر دام ظله

٣ ازالهٔ مو با امكان اوجه است صدر دام ظله

٤ بلكه احوط صدر دام ظله

التفات بداعی غفلت کرد لکن گوش او میشنود یا چشم تنهامی بیند درا ینجا میگوئیم وضوی او بهم نخورد لکن فعلی که در انحالت بجا آمده یا قرائتی که خوانده از نماز محسوب نمیشود و باید اعادهٔ آنها بکند و گاهی ازاین بابت نماز باطل میشود (دویم) انکه نیت خلاف کند یعنی نیت قطع یا نیت قاطع نماید دراثناء ودرا ینحالت هرجزئی که بعمل آورد باطل است لکن هرگاه رجوع کرد بنیت وهنوز موالات بهم نخورده اقوی در وضو وغسل اینست که عیب ندارد هرچند نماز وروزه دراین مسئله حکم دیگردارند (دویم) ازشروط خلوص نیت است یعنی باید چیزی غیراز قربت باو منضم نشود تفصیل کلام اینست که منضم کردن چیزی یاقصد قربت بر چند قسم میشود (اوّل) انکه درمحل رؤیت مردم قصد ریا ودرمحل سماع قصد سمعه نماید هرچند بالتبع باشد دراین ضمیمه عبادت باطل است هرگاه ریا دخیل دراصل عمل حقیقت باشد چه ازاول وچه دراثنا ولکن هرگاه بخیال او بگذرد لکن دراصل ابداً باعث عمل نبوده عیب ندارد همچنانکه اگر دراصل او محرك بوده وقربت وخلوص رادردل بگذراند اصلا ثمری ندارد وعمل باطل است (مسئلة) هرگاه بداند که قصد قربت وریاء هردو درخیال او هستند درعملی که بان مشغول است ولکن شك میکند که آیا حقیقت داعی ومحرك او دراین عمل قربت بوده یاریا وکدام یك اصلی وکدام یك بالتبع بوده صحت این عمل مشکل است بلی هرگاه عملی کردو بعداز آن دراواین شك رانمود آنعمل راحمل بر صحت نماید (مسئلة) هرگاه شخصی مشغول عبادتست وازاطلاع مردم براو درحال آنعبادت خوشحالی بجهة او حاصل میشود عیبی ندارد هرگاه آنعمل را از اول بجهة ان اطلاع بعمل نیاورده (دویم) انکه قصد امر مباحی منضم بقربت بشود مثل انکه درهوای گرم باب سرد وضو یاغسل بجاآورد وقصد خنك شدن را هم دارد وحکم دراینست که اگر مقصود اصلی عبادتست واین را بالتبع ملاحظه نموده عیب ندارد واما اگر عکس باشد باطل است یقیناً وهمچنین اگراین واو هردو روی

هم رفته باعث شدند نیز باطل است (سیم) انکه قصد امر راجحی دیگر کند مثل انکه در تکبیر نماز قصد اعلام کند هرگاه قصد امتثال امر نمازی کند عیب ندارد (سیم) ازشروط مباح بودن ایست بسبب ملکیت آن یا اذن مالك براو بصریح یا شاهد حال یااباحهٔ شارع هرچند که مالك اذن نداده واین قسم (سوم) درنهرهای مملوکه است که آب آنها از رودخانه ها یا چشمه وقنات باشد که بدون اذن مالك خوردن ووضو وغسل ازانها جایز است باذن مالك الملك حقیقی هرچند نابالغ هم درانها دخیل باشد لکن ازبرای حوض بردن وزرع بانها آب دادن بدون اذن مالك حرامست (مسئلة) هرگاه نهررا غاصبی غصب نموده ظاهر اینست که همان حکم رای غیرغاصب برقرار است اما برای او واتباع او که معین درغصب بوده اند جایز نیست وبدانکه مباح بودن از جمله شروط علیه است یعنی اگر میداند که آب مباح نیست ووضو یاغسل بعمل آورد باطل است واگر نداند مثل انکه باین خیال که ازخودش میباشد یا از زید است وعلم برضای او دارد ووضو گرفت بعد معلوم شد ازکسی بوده که راضی نبوده عیب ندارد هرچند مثل آن بذمه او بیاید (مسئلة) هرگاه دراثناء وضو معلوم شد که آب مباح نبوده است تتمهٔ آنرا باب مباح بجابیاورد صحیح است (مسئلة) هرگاه روی ودستهارا باب غصبی ندانسته شست بعد معلوم اوشد که غصب است آیا مسح بان تری دست میتواند بکند یانه اقوی جواز است واحوط (۱) اعاده است (مسئلة) هرگاه باب غصبی وضوی باطل گرفت وبعد میخواهد وضوی صحیح بگیرد لازم است که آن آبرا بخشکاند بعد وضو بگیرد ومیشود گفت باید بگذارد تاخود بخود بخشکد وقول بجواز وضوی ثانی وهرچند که اعضا ازوضوی اول خشك نشده باشد نیز خالی (۲) ازوجه نیست (مسئلة) هرگاه جاهل مسئله وضو یاغسل باب غیرمباح بجابیاورد باطل است هرگاه تقصیر درتحصیل مسئله نموده واما جاهل غیرمقصر پس قول بصحت وضوی او خالی ازقوه نیست (مسئلة) هرگاه میدانست که این

۱ این احتیاط را ترك نمایند صدر دام ظله

۲ در اینمقام نیز احتیاط را ترك نمایند صدر دام ظله

آب غصب است لكن دروقت وضو فراموش كرد وبان وضو گرفت صحت محل اشكال
است خصوصاً هرگاه اين فراموشی ازبابت بی باكی باشد كه اغلب غاصبين دروقت
تصرفات غالباً غافلند از غصبيت (م) هرگاه دو ظرف آب در نزداو باشد كه
ميداند يكی ازانها مباح است ويكی غصبی لازم است اجتناب ازهردو واگر آب منحصر
است بان دو بايد تيمم بگيرد مگر درصورتی كه شارع اذن بدهد كه تشخيص مال خود
كند بقرعه يانحو آن درانجا بايد تعيين نمايد وطهارت بجا آورد (چهارم) مطلق
بودن آبست پس باب مضاف مثل گلاب وعرق طهارت جايز نيست واگر آب وگلاب
ممزوج شدند پس گلاب درآب مستهلك شده وهمان اسم آبرا براو مگويند وضو
بان عيب ندارد هرچند بوی گلاب داشته باشد بلكه ميتوان گفت كه اگر درجائی
آب بقدر كفايت وضو يافت نشد لكن قليلی آب دارد كه اگر قليلی گلاب براو اضافه
نمايد بازاورا آب ميگويند وكفايت وضوميكند واجبست كه چنين كند بلی اگراسم
گلاب غالب شد طهارت باو جايز نيست واگرنه اورا آب گويند ونه گلاب بازهم
جايز نيست واگر گلاب ضايع شده باشد كه بوی وطعم آن بالمره رفته باشد بازطهارت
باو جايز نيست (مسئلة) هرگاه آبی درظرفی بيند نميداند آبست ياعرق بيد
مثلاً استعمال آن درطهارات جايز نيست (مسئلة) هرگاه درصورت ممزوج شدن
شك بكنند كه كدام غالب است باز هم جايز نيست (مسئلة) گاهی آب
مطلق درحال استعمال مضاف ميشود مثل اينكه دست رنگ حنای زياد
داشته باشد ياچرك بسيارداشته باشد كه دروقت شستن خصوصاً درآخرعضو كه قليلی
ميماندوبايد باجراء آن باقی رابشويد مضاف ميشود وبايد ملاحظهٔ اين رانمود لكن قسمی نشود
كه باعث وسواس بشود چونكه گاهی فی الجمله تغييری ميشود كه بحد اضافه نميرسد وعيب
ندارد (مسئلة) هرگاه دوآب باشد يكی مطلق ويكی مضاف ومشتبه بشوند وآبی غيراز
انهانباشد لازم است دووضو بگيرد واين مثل مشتبه بمغصوب نيست كه آنجا گفتيم حكم

تيمم است واگر يكی ازاين دوآب ريخته شد بيكی ديگر وضو بگيرد وتيمم نيز بكند (مسئلة)
شبنم داخل آب مطلق است مگر دربعض اقسام كه طعمی پيدا ميكند مثل شبنم نخود كه
خصوصيتی بجهة تغيير طعم دران حاصل ميشود وعرق آب مطلق هم آب مطلقست (پنجم)
انكه مكانی كه درآن وضو ميگيرد ياغسل ميكند مباح باشد يعنی درآن فضائيكه شستن روی
ودستها درآن ميشود غصبی نباشد واما مكان استقرار پادروقت مسح مثل اينكه كفش
غصبی درپايش باشد يافرش غصبی وپا رادرآن كفش گذاشته مسح كند بعضی گفته اند
كه عيب ندارد لكن احوط اينست كه ملاحظهٔ اينهم بشود كه پايش دروقت مسح دركفش
نباشد واگرازاول وضوانرا بيرون آورد احوط است (مسئلة) (۱) محبوس درمكان
مغصوب وضو ونمازاو درآن مكان صحيح است واجرت هم بذمهٔ او نمی آيد (مسئلة)
حمام غصبی غسل درآن باطل است واگرچه ازبابت اجرت ندادن بحمامی ياعدم رضای او
برفتن اين شخص باشد (مسئلة) حمام (۲) ياخانه كه زمين ياعين گچ وآجر وآهك آن
غصبی باشد بطلان وضو وغسل درآن معلوم است واما هرگاه عين اينها همه مباح باشند
وفعلهٔ انرا مزدنداده باشند مكان غصبی نميشود واجرت عمله درذمهٔ صاحب است (مسئلة)
هرگاه اعيان گچ وآجر وآهك راخريده لكن پول ازحرام داده آيا اصل خانه وحمام غصبی
ميشوند يانه ميگوئيم كه اگر معامله بعين پول شده وبايع نميدانست كه حرام است معامله باطل
ومكان وبنيان همه درحكم مغصوبند واگر بذمه فروخته ونميدانست كه پول حرام خواهد
داد حليت محل اشكال است واما اگر بايع ميدانست كه پول حرام ميدهد وبذمه معامله شد
مبيع ملك مشتری شده وحلالست بلكه اگر بعين نيز معامله كرده احتمال حليت هست لكن
مشكلست (ششم) انكه ظرفی كه ازآن اب استعمال ميكند مباح باشد پس هرگاه آب مباح
مثلاً درآفتابه باشد كه علم نداشته باشد كه صاحب آفتابه راضی بتصرف است جايز نيست
دست زدن بافتابه بجهة وضو گرفتن بان ونه خالی كردن ان درظرف ديگر واگر آب
منحصر باشد باين بايد تيمم بگيرد بلی اگر معصيت نمود وآب را درظرف ديگر خالی كرد

۱
تفصيل اين مسئله
درمكان مصلی
خواهد آمد
صدردام
ظله

۲
مراد ازاين مسـ ـر
ومسئله بعد ازآن
خوب واضح نيست
و بيان شقوق
و محتملات ان
منافی باوضع حاشيه
است صدردام
ظله

انوقت تکلیف او بو تیمم میشود واگر صاحب آفتابه بدون اذن صاحب آب آبرا در آفتابه
گذاشت در اینوقت صاحب آب یاماذون از او میتواند که بدون رضای او تصرف در آفتابه
بخالی کردن آب از او نماید وتوضیح مسئله اینست که وضو گرفتن باب مباح که در ظرف
غصبی است بر چند قسم تصویر میشود اول انکه در وقت ارادهٔ وضو انرا خالی کند در
ظرف دیگر ووضو بگیرد واین اشکال ندارد وهر چندان خالی کردن هم معصیت باشد
دوم انکه بان ظرف آب بر اعضا جاری کند واین باطل است بی شبهه چونکه اصل استعمال
تصرف است سیم انکه دست در آن ظرف برده آب بر دارد وبشوید چهارم انکه
باان ظرف آبرا در کف دست ریخته وبشوید ظاهر اینست که در این دو قسم نیز باطل است
چونکه عین تصرفند وتفاوتی در بطلان در اینها ما بین اینکه آب منحصر باشد (۱) یا نباشد
نیست پنجم وششم وهفتم همین سه صورتند لکن در حالتیکه قصد او خالی کردن ان
بجهة رد بصاحب باشد در این سه صورت صحت خالی از قوة نیست هفتم از شروط اینکه
ظرفی که بان وضو میگیرد طلا یا نقره نباشد که تصرف در آن ونگاه داشتن آن حرام است
وهمان هفت صورت آن مسئلهٔ اباحه در این مسئله میاید لکن در سه صورت اخیره باید
قصد او خالی کردن وشکستن انها باشد هشتم انکه محلی که آب در آن ریخته میشود
مباح باشد پس هر گاه وضو بگیرد بنحویکه آب وضو در حین شستن ریخته شود در ظرف
غصبی یا زمین غصبی جمعی از علماء حکم ببطلان نموده اند بلکه بعضی از محققین حکم کرده اند
باینکه اگر آب غسل مثلاً جاری شود در جائیکه بعد از طی مسافتی بزمین غصبی برسد غسل
باطلست لکن در اینشرط (۲) تاملی هست اگر چه احتیاط در دین مطلوب است نهم
انکه محل شستن ومسح در حین شستن ومسح پاك باشد پس هر گاه محل یکی از انها نجس باشد
در حال شستن یا مسح بیشبهه آن وضو وآن غسل باطلست اما هر گاه اورا قبل از شروع در
عمل پاك نمود بی اشکالست وهمچنین هر گاه در بین عمل اورا تطهیر نمود نیز خوبست لکن
در غسل بعضی قائلند که باید قبل از شروع پاك نماید اما هر گاه بخواهد که بیك جاری کردن

۱ بطلان دو سیم و چهارم عدم انحصار معلوم نیست صدر دام ظله

۳ باعلم بریختن آب وضوٗ در محل غصبی اگرچه بعد از طی مسافتی بوده باشد یا قصد انرا نماید ظاهراً حکم ببطلان وضوٗ بموقع باشد صدر دام ظله

آبهم تطهیر نماید وهم عمل وضو جا بیاید مثل انکه دست نجس را در حوض بزند که هم پاك شود
وهم آب وضو یا غسل حساب شود محل اشکالست اقوی آنستکه اگر قصد کند که شستن
وضوئی یا غسلی در آن (۱) بعد از فرو بردن حاصل شود عیب ندارد (مسئله) هر گاه بعد از
شستن عضو نجاست عارض او شود در اثناء عمل عیب ندارد وبعد از وضو بجهة نماز اورا
تطهیر کند (مسئلة) هر گاه از محل وضو یا غسل خون میاید ومنقطع نمیشود همینکه انرا در آب
کثیر فرو برد ودست مالید که یك آنی منقطع بشود ویك سطح آب بر او جاری بشود کفایت
میکند (دهم) انکه در محلّ شستن ومسح حائل نباشد که مانع تأثیر آب غسل یا رطوبت
مسح بشود هر چند بقدر نقطه باشد ورنگ وچربی که نازك باشند حایل نیستند لکن هر گاه
غلیظ شدند حایل میشوند واگر شك شود در چیزیکه بر بدن هست که آیا حائلست
یا نه واجبست ازالهٔ ان (مسئلة) هر گاه حائل بطریقیست که آب زیر ان میرسد نه
بطریق جریان آیا لازمست برداشتن ان یا همان رسیدن آب کافیست ظاهر ثانی است
لکن احتیاط کردن ببرداشتن ان بهتر است (مسئلة) اگر شك دارد که بر بدن حائلی
هست یا نه اقوی اینست که تفحص لازم نیست لکن مرحوم شیخ استاد اعلی الله
مقامه حکم میفرمود بوجوب تفحصّ وملاحظه خصوصاً هر گاه شك معتنی به
باشد (۲) واحتیاط شدید همین است (یازدهم) اینکه آب مستعمل در رفع خبث
نشده باشد هر چند پاك باشد ومستعمل در رفع حدث اکبر نباشد بنا بر احوط واما
مستعمل در وضو ودر اغسال مندوبه عیب ندارد ومراد از مستعمل در غسل و
وضو آبی است که بر بدن جاری شود بقصد غسل پس آبی که در وقت غسل قبل از
اجراء بان طرف واینطرف ریخته میشود یا انکه ببدن میرسد لکن قصد او اجراء
آب غسلست بدست ان آب داخل مستعمل در حدث نیست واشکال ندارد وآبیکه
دست میان ان زده وآب برداشته داخل مستعمل نیست (دوازدهم) ترتیب ما بین
اعضا بنحویکه مقرر است پس اگر در وضو ویا غسل ترتیبی تقدیم مؤخر نمود یا دو

۱ اگر در حال فرو بردن قصد شستن نجس را نماید ودر حال بیرون آوردن قصد وضو یا غسل کند مثلا صدر دام ظله

۲ واگر مظنه بعدم مانع دارد یا بعد از فحص مظنه پیدا کند کفایت میکند صدر دام ظله

عضو باهم شست باطلست کلامیکه هست دراینست که هرگاه مثلاً دست راست و
چپ را باهم شست بطریق فروبردن یااینکه دست چپ را اول شست و بعد راسترا
آیا شستن دست راست مجزیست باین معنی که هرگاه ثانیاً دست چپ را بشوید
وضو صحیح است یا نه اقوی صحت است لکن درصورت مخصوصه (۱) که هرگاه
بعدازشستن روی اول چپ را شست بعد راست را احوط اینست که ثانیاً هم دست
راست را بشوید بعد چپ را وبدانکه دروضو ترتیب مابین مسح دوپا واجب نیست
پس هردو پارا باهم میتوان مسح کند بلکه تقدیم پای چپ برراست هم عیب ندارد
لکن (۲) احتیاط شدید در ترتیب است (سیزدهم) مباشرت افعال یعنی بخودی
خود اصل واجبات را بجا بیاورد پس هرگاه باتمکن خود کسی دیگر روی یا
دستهای اورا بشوید یا مسح برسر وپای او بکشند هرچند بادست خودش باشد
باطل است واما مقدمات اینها پس چند قسم اند (اول) مقدمات بعیده مثل آب
آوردن وحاضر نمودن وگرم کردن ونحوان اگر این قسم را کسی دیگر جابیاورد
اصلا اشکال ندارد (دوم) مقدمات ۳ قریبه مثل آب در دست ریختن یعنی کسی در
دست او آب ریزد خود شستن را بعمل بیاورد واین باعث بطلان وضو نیست لکن
مکروه هست (سوم) انکه کسی بردست وروی او بریزد وخود بقصد شستن انرا
استعمال نماید اینقسم نیز ظاهراً عیب ندارد ولکن خالی ازاشکال نیست (چهارم)
انکه آب ازجائی ریخته میشود مثل شیر پیچ و ناودان ودست راز یران بگیرد بقصد
شسته شدن بهمین ریخته شدن این هم عیب ندارد (پنجم) کسی آب میریزد از
آفتابه مثلاً نه بقصد شستن عضو متوضی لکن او خود دست را زیران میگیرد بقصد
شسته شدن بهمین ریختن این هم ظاهراً عیب ندارد (چهاردهم) وان مختص وضو
است موالات است وموالات سه معنی دارد (معنی اول) اینکه مابین افعال اینقدر
فاصلهٔ طولانی قرار ندهد که صورت ان محو بشود بطریقیکه بگویند مشغول ان

۱
ظاهراً مراو ازاین عبارت ملاحظه سابق خالی از تشویش نیست وعلی ای حال خصوصیق درصورت مخصوصه بنظر نمیرسد والله اعلم صدر دام ظله العالی

۲
این احتیاط ترک نشود صدر دام ظله

۳
دراین قسم وقسم سیم ترک احتیاط را ننمایند صدر دام ظله

عمل نیست واین معنی دروضو لازم است (۱) حتی اینکه اگر درجزء آخر رطوبتی
درهمهٔ اعضاء سابقه بماند ثمر ندارد (معنی دویم) اینکه ازفعلی که فارغ شده بلا
فاصله مشغول فعلی که بعداز آنست بشود احتیاط اینست که موالات باین معنی هم
مراعات بشود (معنی سوم) انکه ملاحظه اثری از آثار بشود که خشک شدن
سابق باشد بیکی ازسه طریق یااینکه وقتی که مشغول عضوی غیراز اول شد همهٔ
اعضا سابقه بران بارطوبت باشد یا اینکه همهٔ ان خشک نشده باشد که اگرقدری
ازان خشک بشود عیب ندارد یااینکه سابق ان عضوی که مشغول بان میشود باید
خشک نشود واقوی لزوم موالات باینمعنی است بطریق دویم پس دروقت شروع
بعضو بعدی همینکه در اعضای سابقهٔ ان رطوبتی باشد کفایت میکند اگرچه تا
این تمام بشود ان خشک بشود (مسئلة) آیا ماندن رطوبت درموی ریش ثمری
بجهة موالات دارد یانه تحقیق اینست که ان تری یادرظاهر موی حد صورتست یا
درباطن موی حد صورتست یادرموی پائین تر ازحد صورت است درقسم اول
اشکالی نیست که قطعاً ثمر درموالات میکند ودردویم ظاهراً اشکالی نیست ودرسیم
اقوی اینست که هم ثمر دارد (۲) زیراکه شستن ان دروضو مستحبست پس آب ان
آب وضو میباشد (مر) آیا ماندن تری درغاسل کفایت میکند یعنی هرگاه در
کف دست که بان شسته تری ازان مانده لکن شسته شدها همه خشک شده باشند
کفایت میکند یانه قول بکفایت خالی ازقوت نیست لکن خلاف احتیاط است (۳)
و بدانکه بعضی ازاعاظم علماءعصر بعدازانکه معنی موالات را باین نحو نموده
فرموده است که این تقدیر زمانی است وماندن تری حسی یا خشک شدن حسی
دخلی ندارد پس هرگاه تأخیر انداخت بحدیکه درتابستان معتدل خشک میشد لکن
خشک نشد موالات بهم خورده (٤) واگر اعضارا بادستمال خشک نمود یابسبب شدت
افراط حرارت درهوا یادربدن خشک شد که اگر گرمای معتدل بود نمیشد ضرر ندارد

۱
معلوم نیست ولی احوط است صدر دام ظله

۲
کفایت دراین قسم وسابق بران مشکلست ترک احتیاط را ننمایند صدر دام ظله

۳
البته ترک احتیاط نکنند بلکه خالی از وجه نیست صدر دام عمره

٤
بهم نخورده انشاءالله وخشک نمودن بدستمال یا اتش ومثل ان ظاهراً بی ضرر باشد و اما حرارت بیرون ازمتعارف که بدون فصل عرفی رطوبت سابقه را خشک کند خواهند فرمود ضرر ندارد صدر دام ظله

(تتمهٔ كلام) بدانكه دو قسم از وضو هست كه بدون آب ريختن حاصل ميشوند اوّل وضوى ارتماسى و براى ان چند كيفيت است كيفيت اوّل اينكه صورت را از رستنگاه فرو در آب برده و بزنخ ختم كند يا انكه در آب گذارد بى نيت وضو و در بيرون آوردن قصد شستن او نمايد بهمان ترتيب كه از رستنگاه اوّل بيرون آورد و ختم تا زنخ كند و بعد از ان دست راست را در آب فرو برد و در بيرون آوردن قصد شستن كند و ابتدا از مرفق و ختم بسر انگشتان و دست چپ را هم باينطريق در اينجا مسح بدست راست و چپ هر دو بى اشكال است (كيفيت دويم) اينكه دستهارا بفرو بردن بشويد كه بمحض فرو بردن بيرون آوردو در اينجا هم ظاهر اينست كه مسح بدستها عيب ندارد ولكن اگر دست راست را كه شست بيرون آوردن ان طول كشيد بعد كه دست چپ را شست فوراً بيرون آورد بادست (١) چپ همه مسحهارا بكند كه دست راست را بسبب طول آب تازه فرا گرفته (كيفيت سيم) (٢) اينست كه در آب جارى فرو برود و قرار بدهد كه در هر جريان از آب عضوى شسته شود و فوراً بيرون بيايد و مسح بهريك از دستها كه كند عيب ندارد (كيفيت چهارم) اينكه آب زياد از ناودان يا باران شديدى بر همه بدن او ريخته شود و در هر احاطه قصد عضوى كند در اينجا بدست چپ همه (٣) مسحهارا كند (كيفيت پنجم) آنستكه در آب ايستاده فرو رفته بحركت روى از رستنگاه موى قصد شستن رو كند و بحركت دستها از مرفق قصد دستها و بلامكث بيرون آيد (كيفيت ششم) اينكه در آب ايستاده بدون تحريك در هر آنى قصد شستن عضوى كند بترتيب و زود بيرون آيد و مسح كند و در اينقسم تامل (٤) هست بلكه در مطلق شسته شدن در آب از بابت آب جديد در مسح احتياطى هست هر چند فوراً از آب بيرون بيايد (قسم دويم) اينكه شخص از آب بيرون بيايد در حالتى كه همه قطرات آب بر بدن او باشد قصد وضو كند و دست بر صورت بمالد باان قطرات بشويد و همچنين دستهارا و بعد مسح كند يا اينكه باران بدن اورا گرفته و قطرات زياد بر بدن او باقى مانده قصد وضوء نموده بطريق استعمال وضو بگيرد بنحويكه

(١) اگر ملاحظه مخالفت با احتياط را نمايند زيراكه سر و پاى راست را بدست چپ مسح نمودن خلاف احتياط است صدر دام ظله

(٢) وقوع وضو بشرايط در اين كيفيت بسيار بعيد است صدر دام ظله

(٣) خلاف احتياط است چنانچه در كيفيت دويم ذكر شد صدر دام عمره

(٤) تمام اقسام غير از قسم اول خالى از تامل نيست پس ترك احتياط نمايند صدر دام ظله العالى

صدق شستن بشود تمهيد كلام بدانكه اين چهارده شرط كه براى وضو گفته شد شرطيت انها در حال تمكن است و امّا در صورت عدم تمكن پس حكم شارع در انها مختلف است در بعض انها بمحض ممكن نشدن حكم بتيمم فرموده و در بعضى از انها وضو را بقسم ديگر مقرر نموده امّا شرايطى كه بمحض عدم تمكن حكم بتيمم فرموده اطلاق و طهارت و اباحهٔ ايست و اباحهٔ ظرف و مصب و استعمال نشدن در رفع حدث اكبر و باقى شرايط را در صورت عدم امكان انها وضوهائى چند مقرر فرموده كه اسم انها وضوء اضطراريست و وضوء اضطرارى (هشت قسم است) وضوء جبيره و وضوء اقتصار و وضوء تقيه و وضوء ناقص العضو و وضوء توليه كليه و وضوء توليهٔ بعضيه و وضوء دايم الحدث و وضوء غير ممكن الموالات و بيان اينها در هفت فصلست (فصل اول) در بيان وضوء جبيره و وضوء اقتصار بدانكه وضوء جبيره اسم وضوئى است كه بسبب علت در محل وضو بر حائل مسح ميشود و وضوء اقتصار اسم وضوئى است كه بعض مواضع وضو را ترك ميكنند و اكتفا باطراف آن ميكنند و هريك جائى دارند تفصيل بيان انها ان است كه ممكن نشدن شستن يا مسح محل وضو يا از بابت ضرر اصل استعمال آبست ببدن يا اينكه در محل خاص از ان مانع هست و ان مانع يا جبيره است يعنى تخته بسته بر شكسته و از جا بدر رفته است يا دوائى كه بر دمل و زخم گذاشته اند يا دستمال است كه بر ان بسته يا چيزى بدون علتى چسبيده و رفع نميشود يا زخم مكشوفى است يا وجع يا ورم يا رمد چشم است يا بسبب نجاست و عدم امكان تطهير شستن ان ممكن نيست و هريك از تخته يا دستمال يا چيز عارضى يا بعض عضو وضو را گرفته يا تمام عضو را از حد خود نه بيشتر يا سرايت كرده از جزو عليل بجزو سالم بقدر متعارف يا زياده از متعارف و ضرر حاصل از استعمال آب يا مختص محل شستن است يا محل مسح و چون احكام اينها تفاوت دارد لهذا در ضمن چند مسئله بيان ميشود (مسئلهٔ اوّل) هرگاه اصل استعمال آب مضر است ببدن حكم تيمم است و جبيره دركار نيست هر چند ممكن باشد (مسئلهٔ دويم) بدانكه هرگاه موضع شستن شكسته يا از جا رفته باشد و بسته باشد تخته بان

اسم‌ان بسته جبیره‌است پس هرگاه‌بی‌ضرر ممکن باشدکه آب بخود عضو برسد بریختن بسیار یابگذاردن‌ان در آب لازمست که‌چنین کندلکن اگر رسیدن آب بان بطریق اجراءباشد تفاوت نیست‌مابین امکان‌ونمودن‌ان‌وعدم‌امکان واگر بمحض رسیدن آب باشداگرچه احوط‌این‌است که‌دراین‌صورت اگرممکن‌است‌اوراواکندا کتفابمحض رسیدن نکندبلکه‌واکند لکن‌اقوی (۱) اکتفااست‌واینکه‌واکردن‌ضرورنیست واما رسیذن‌رطوبت‌خالی‌پس آن ثمری نداردوحکم‌ان‌مثل صورتی‌است که‌هیچ‌ممکن‌نباشد (مسئله سیم) هرگاه‌درمحل مسح جبیره باشد واگرواکردن‌مشقت‌ندارد لازم‌است واکند واگردارد لکن‌آب‌رسیدن بان‌ممکن‌است ایاآب‌رسانیدن عوض مسح‌میشود یابایدمسح بران‌حایل‌نمودظاهرثانی واحوط‌جمع‌است (مسئلة سیم) هرگاه‌وانمودن جبیره وآب‌رسانیدن‌بزیران ممکن‌نباشد انجاجای‌وضوی‌جبیره‌است یقیناًچه‌بسبب ضرر آب‌باشد یاضرر خودواکردن یامشقت‌واکردن یاازجهت‌نجاست محل‌وضرر داشتن‌تطهیر وکیفیت‌وضوءجبیره‌اینست که‌بعدازانکه موضع‌سالم‌راشست وبمحل‌جبیره رسیدآب تازه(۲) بردست ریخته وبان‌آب مسح کند برهمه ظاهر جبیره‌بی‌تدقیق بلکه‌همان قدرکه‌دست در اول کشیدن باو میرسد کافی‌است‌و رسانیدن بمابین چوبها وریسمانها وفاصله اگرچه ظاهر باشد ضرور (۳) نیست ودراین مسح‌نمودن باب این‌ملاحظه‌کردن که‌آیااین‌شستن جبیره‌است یامسح‌اوست ضرورنیست همین قدر قصد کند فرمان بردار‌را باین کیفیت خاصه کافی‌است و تفاوتی نیست‌دراین حکم مابین‌نجس بودن زیرجبیره‌وپاك بودن ان‌بلکه همین قدر که‌ظاهرجبیره پاکست کفایت میکند (مسئلة) هرگاه ظاهرجبیره‌نجس‌باشد و تغیر وتطهیر آن ممکن‌نباشدوگذاشتن چیزی برآن‌ممکن نباشددراینجااکتفامیکند بشستن اطراف ان‌ونسبت بجبیره‌وموضع ان‌ساقطاست واین‌معنی وضوی اقتصار است(٤)واحوط‌جمع‌است‌مابین‌این‌وتیمم (مسئلة) احتیاطیه‌بدانکه درصورتی که

(۱) معلوم‌نیست‌اگر محض رسیدن آب باشدکه‌صدق‌غسل بان‌متحقق‌نشود صدردام ظله

(۲) چون‌غالباحاجت باب تازه‌هست والاوجهی برای لزوم ان بنظر نمیرسد صدر دام ظله

(۳) ولی‌باسهولت‌ترك رسانیدن‌رانمایند صدردام ظله

(٤) این‌احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

مسح بربشره‌ممکن‌باشد وجبیره‌هم‌باشددروضو جمع‌مابین‌چهار احتیاط پیدا میشود باینطریق که‌اول واکند ومسح کند بعدازابگذارد وبالای‌جبیره‌مسح کندوقصد وضوی اقتصارهم نمایدبشستن اطراف‌وتیمم‌بدل‌وضو هم‌بجابیاورد (مسئلة) در صورت‌نجاست ظاهر جبیره‌هرگاه‌ممکن‌است که‌چیز طاهری برسرجبیره‌بگذارد لازم‌است که‌چنین کند ومسح‌کند بران‌واحتیاط (۱) جمع‌رانیزهست (مسئلة) بدانکه تری جبیره از آب وضو محسوبست وبرین مطلب‌دو فرع متفرع میشود (فرع‌اول) اینکه‌اگر جبیره برکف‌دست باشد مسح بتری آن جایزاست (فرع دویم) اگرهمه اعضای وضو خشك بشوند و تری جبیره برقرار باشد موالات برقراراست بجهة عضو بعدازانها (مسئلة‌چهارم) هرگاه زخمی باشد که‌دوائی بران گذاشته وبرداشتن‌ان ممکن‌نباشد یادستمال بران‌بسته بازتکلیف‌بوضؤ جبیره‌است بطریقی که‌گفته شد و احوط (۲) جمع‌است مابین آن وتیمم (م‌پنجم) هرگاه‌محل شکسته یازخم‌مکشوف باشدوآب بجهة‌آن ضرر داشته‌باشد چیزی برآن بگذارد وعمل جبیره کند واحوط جمع‌است (۳) مابین این وتیمم وحکم بوضوء اقتصارنیز خالی‌ازوجه نیست (مسئلهٔ‌ششم) محلی که‌وجع دارد یاورم دارد وآب بان‌مضراست حکم‌دراو وضؤاقتصاراست‌واحوط تیمم‌است (٤) باان (مسئلهٔ‌هفتم) هرگاه جبیره‌یادوٰا یادستمال ازمحل صحیح گرفته باشند اگربقدر متعارف‌است عیبی ندارد واگرزیاده‌است وممکن‌است که‌واکند چنین‌کند واگرممکن‌نیست علاوه بر وضؤجبیره تیمم‌کند احتیاطا (مسئلهٔ‌هشتم) چیزی که‌بی‌علتی دربدن چسبیده و زایل‌نمیشوداگر بطریقی شده که‌دیگرجزءبدن محسوب میشود مثل‌موضع اصلی‌است وشستن میخواهد ووضؤ جبیرهٔ در اینحال نیست‌واگر باین طریق نشده و قابل زوال‌است لکن‌بالفعل مانع‌است عمل‌جبیره‌نماید یاتیمم‌احتیاطاً (مسئلهٔ‌نهم) بدانکه درهرجائی که‌محل علیل‌را آب‌مضراست واطراف انرا میتوان شست لکن خوف

(۱) دراین‌مقام‌نیز ترك این‌احتیاط نشود صدردام‌عمره

(۲) این احتیاط نیز ترك نشود صدر دام‌ظله

(۳) این احتیاط نیز ترك نشود صدر دام‌عمره

(٤) این‌احتیاط نیز ترك نشود صدر دام‌ظله

سیلان آب بر موضع علیل هست تدبیر بجهة شستهشدن اطراف وسیلان نکرده اینست که باوصله کرباس آب برداشته بر موضع صحیح بکشد بطریقی که باب خارج ازاو اقل غسل حاصل بشود وبرزخم نرسد ومیشود هم که دست راتر نموده کم کم بران موضع بکشد تاجریان حاصل شود (مسئلهٔ دهم) مادامیکه خوف دارد از برداشتن جبیره ازبابت شك جایزاست گذاشتنان تااطمینان بهم برسد واگر بعداز برداشتن معلوم شدکه ازسابق بران خوب بوده است اعادهٔ اعمال لازم (۱) نیست (مسئلهٔ یازدهم) هرگاه برماسح جبیره باشد یابرممسوح بهمان تری جبیره که برماسح است مسح کند محل مسح را یا جبیرهٔ که بر او هست (مسئلهٔ دوازدهم) محل فصد داخل جروح است که گاهی حکم جبیره بر پنبه یادستمالی که براو گذاشته میشود جاری میشود (مسیزدهم) هرگاه ظاهر جبیره مغصوب باشد دست کشیدن برآن جایز نیست و گذاشتن چیزی بر آن دلیل ندارد ودرصورت امکان تبدیل آن لازم است ولکن هرگاه تبدیل مضر باشد بدن میتوان گفت باوجود معصیت درابتداء گذاشتن حال که ضرر جانی دارد برداشتنان لازم نیست ورد عوض آن بمالك هم لازم است لکن بازهم نمیتوان گفت که جایزاست مسح بر آن وهرچند که بدل انرا داده باشد مکر آنکه برضاء مالك انرابخود منتقل کند واین دادن بدل باعث انتقال حقیقی عین نیست بناء علی ذلك حکم درمسئلهٔ تیمم است واحوط آنستکه وضؤ اقتصار هم عمل بیاید (مسئلهٔ چهاردهم) هرگاه باطن جبیره مغصوب باشد وظاهر آن مباح ظاهر جواز (۲) مسح بر جبیره است (مسئلهٔ پانزدهم) چشم درد هرگاه اصل استعمال آب مضر بانست تیمم باید کرد وهرگاه همان آب رسیدن بخود چشم تنها مضر است بعداز شستن بالای چشم چیزی بر چشم گذارده بنحو جبیره بران مسح کند یابرهمان دستمال وکهنه که بر آنست مسح کند بعد پائین ترانرا بشوید وبعداز اتمام وضو تیمم هم بجا آورد (مسئلهٔ شانزدهم) بعض اوقات خون جراحت بادوائی که برآن بریزند آمیخته شده جوش میخورد وسخت میشود

(۱) محل تاملست صدر دام ظله

(۲) اگر تصرف در باطن عرفا نباشد صدر دام ظله

بر ظاهر بدن میماند پس هرگاه ممکن است ازالهٔان بحمام یاآب گرم واجبست چنین کند وهرگاه ضرر دارد یامشقت وباعث زخم شدن بدن میشود ازالهٔ آن لازم نیست و چون تطهیر آن هم ممکن نیست باید چیزی بران گذارده ومسح باب بران نماید وتیمم نیز بجابیاورد (مسئلهٔ هفدهم) هرگاه گشودن جبیره یابرداشتن دواء وکهنهٔ زخم وآب رسانیدن بان ممکن باشد وضرری نداشته باشد لکن وقت وسعت نداشته باشد آیامسح بر جبیره اقوی اینست که ثمر ندارد وباید تیمم نمود (۱) (مسئلهٔ هیجدهم) درهرجا که گفتیم چیزی بر جزء علیل بگذارد وبرآن مسح کند باید اول اطراف سالم انرا بشوید که اگر آنچیزیکه میگذارد زیاده از موضع علت فرا گیرد بیشستن نماند واما اگر جبیره گذاشته باشد وبقدر متعارف از موضع سالم گرفته حکم ان حکم موضع زخمست اما هرگاه برخلاف متعارف گرفته احوط جمع است مابین عمل جبیره وتیمم م (نوزدهم) هرگاه جبیره همهٔ یك عضو وضو رافرا نگرفته باشد حکم همانست که مذکور شد واما اگر همهٔ یك عضو را فرا گرفته احوط جمع است مابین جبیره وتیمم واگر دریك عضو دو جا جبیره دارد صحیح مابین آنهارا بشوید وبرهردو مسح کند (مسئلهٔ بیستم) گاهی بسبب علتی مسح بر چکمه وموزه باید نمود واین داخل جبیره نیست ومثل وضوء تقیه است که گفته خواهد شد (فصل دوم) در وضوء تقیه است هرگاه شخص در بلاد مخالفان ومحل سطوت ایشان باشد میتواند که وضو بگیرد بطریق ایشان ازهمه بابت حتی شستن پا ومسح بر موزه ووضو بان نحو صحیح ومجزی است کلامیکه هست (۲) در اینمقام اینست که مخالفین قائلند باینکه اگر پا برهنه است باید شست ومسح بران جایز نیست واگر در موزه و چکمه است مسح بر چکمه جایز است امّا مسح بر خود پا جایز نیست حال چون تقیه بهر دو عمل میاید کدام مقدّم است اقوی اینست که شستن پا مقدّم است بر مسح بر چکمه وموزه (مسئلة) هرگاه شخص در موضع تقیه است لکن میتواند جای دیگر برود که وضوء اصلی رابگیرد ظاهر اینست که لزومی ندارد ودرهمان موضع وضوء

(۱) اگر مواضع تیمم فاوغ از جبیره است یا بعداز گشودن زیاده بر زمان تیمم وقت نیست صدر دام ظله

(۲) عبارت این مقام صاف نیست پس مراد ظاهر نخواهد بود ولی تقدم شستن پا بر مسح بر چکمه چنین است که فرموده‌اند صدر دام ظله العالی

تقیه بگیرد صحیح است (مسئلة) هرگاه مخالفین میدانند که این شخص از شیعه است وچنین نباشد که این عمل باعث خیال ایشان در موافقت بشود ظاهر اینست که باز مجزی (۱) باشد لکن چون در آن تاملی هست احوط اینست که بعد از آن عمل اعاده یا قضا در حالت امکان نماید (فصل سیم) در وضوء ناقص العضو است بدانکه هرگاه عضوی از اعضاء وضو در عمق یا عرض آن نقصی حاصل شود همان سطح باقی حکم اصلی را دارد وهرچند پردهٔ نازکی از آن مانده باشد وحکم جبیرهٔ آن هم حکم اصلی علیل است واما هرگاه از اعضاء طولا چیزی بریده باشد هر قدر از آن را که هست میشوید واگر دسترا از مرفق بریده اند سر مرفق راهم باید بشوید ومستحب است شستن بازو واگر از قدم چیزی بریده باشد مسح کند بر باقی مانده ازان وبر کعب واگر از کعب یا بالاتر بریده مسح بر قدم ساقط ووجوب وضو برقرار است وجای تیمم نیست واگر کعب تنها مانده احوط واقوی مسح آنست (مسئلة) هرگاه عضو جدا شده باشد وهنوز در محل خود آویخته باشد ظاهراً حکم ان برقرار است واگر افتاده باشد ودفن نشده وقبل از افتادن ان محدث شده بحدث اکبر یا اصغر دیگر حکم ان ساقطست وبعضی گفته اند که اگر اراده وصل آن باشد حکم ان برقرار است وظاهر آراهی ندارد م هرگاه پوست از محل وضو برخاسته وبر محل دیگر افتاده اقوی لزوم شستن آنست یا جبیرهٔ آن م هرگاه درجای عضو جدا شده عضو دیگر وصل نموده باشد وگرفته باشد آیا حکم وجوب غسل یا مسح عود میکند یانه بعضی از مشایخ ما حکم میفرمودند باینکه همین قدر که اسم عضو او بر آن گفته شد حکم ان حکم عضو اصلی است وحقیر در حکم مسئله تامل دارم (مسئلة) هرگاه پوست از مرفق جدا شده وتا بالای مرفق رفته در آنجا آویخته ماند شستن جای آن لازم است نه خود آن واگر درهمان پایین مرفق آویخته مانده است شستن خود آن وجای آن لازمست واگر از بالای مرفق خراشیده ودر پائین مرفق آویخته ماند ظاهر لزوم شستن آنست (فصل چهارم) در وضوء تولیه کلیه هرگاه شخص قدرت ندارد بر اینکه افعال

۱ با بودن شرایط تقیه صدر دام ظله العالی

وضو را خود بخود بجا بیاورد لازم است که کسی او را وضو بدهد باین طریق که خود او نیت بکند که طهارت بعمل میاورم یا اینکه اثر طهارت را حاصل میکنم قربة الی الله وبعضی گفته که نیت بکند که وضو داده میشود قربة الی الله واین مشکلست وحق اینست که تعیین نایب وتمکین او از شستن ومسح گویا مثل خود شخص است پس میشود مثل متعارف نیت کند که وضو میگیرم قربة الی الله بعد از ان نایب روی دست های او را بشوید (۱) بدست او یا بدست خودش بعد از آن مسح کند بکف خود آن شخص یا بکف نایب بهمان تری که در دست نایب است یا بتری که در دست منوب عنه است هرگاه شستن بدست او باشد (فصل پنجم) در وضوء تولیهٔ بعضیه است یعنی هرگاه شخص قدرت بر بعض افعال دارد وبر بعض ندارد دران بعض که قدرت ندارد نائب بگیرد ودر اینجا مسئله هست که هرگاه اینقدر را که میتواند میشود در اول بجا بیاورد ومیشود در آخر یا ابتدا در آخر یا ابتدا بمقدور کند ووقتی که عاجز شد نائب او را وضو بدهد یا میشود اول افعال را نایب بجا بیاورد وبعد بقدر مقدور ودر آخر خود بجا بیاورد واقوی اولست (فصل ششم) در وضوء دائم الحدث بدانکه هرگاه شخص را ناخوشی عارض شده که حدث متوالی عارض او میشود مثل سلس البول ومبطون وغالب النوم ومانند آنها پس حالت او بچند قسم متصور میشود اول اینکه یکوقتی برای او هست که سالم از حدث میشود ووضو واقل واجب نماز دران حاصل میشود پس اگر اول وقتست تأخیر نماز ازان جایز نیست واگر آخر وقتست انتظار ان لازمست واگر همان اقل واجب را تنها متمکنست رخصت در جا آوردن مستحب ابدا ندارد حتی یك تکبیر مستحب هم نباید بگوید واگر مستحبی بجا آورد نماز او باطلست (مسئلة) هرگاه انوقت فرصت در اول وقت بود ونکرد معصیت کرده بعد از ان نماز را بنحو تعارف بجا بیاورد وهرگاه انوقت فرصت در آخر وقتست ودر اول بطریق تکلیف اضطرار بجا آورد ظاهر بطلانست (مسئلة) دیگر آیا بجهة مسح بتری (۲) آب وضوی دست نایب باید مسح کند یا بتری دست خود که نایب انرا بر ممسوح بکشد

۱ احوط تقدم دست منوب عنه است با امکان واولی جمع است خصوصاً اگر غسل بدست نایب شده باشد صدر دام ظله

۲ حال این مسئله معلوم نیست اگر انستکه در فصل چهارم ذکر شد گذشت واگر غیر انست باید تامل نمود گویا خالی از سهو نباشد صدر دام ظله

اگر ممکنست باید بتری دست خود باشد والّا تری دست نایب ازان شستن هم کفایت میکند (دویم) فرصت بقدر طهارت واقل نمازهای اضطراری دارد مثل اقل نمازهای اضطراری حال مطارده ونماز غریق که اکتفا میشود دران بایماء وگاهی بعوض هر رکعتی یك تسبیح همچنانکه درباب صلوات اضطراریه بیان خواهد شد انشاءالله تعالی پس دراینجا میگوئیم انتظار فتره لازمست که طهارت را بعمل بیاورد با آن نماز اضطراری لکن احوط بعدازان نماز دیگراست بنحویکه خواهد بیان شد (سیم) انکه فرصت بقدر طهارت وقدری از نماز باشد وبطریقی بیایدکه بازهم بعد فرصت قدری دیگر نماز بدهد دراینجا انتظار انوقت لازم وبعداز طهارت وقدری از نماز همینکه حدث آمد بنشیند درهمان اثناء نماز وضو بگیرد ونماز را تمام کند خصوصاً درناخوشی اسهال که بیقین اینطریقه متعین است (چهارم) انکه حدث متوالی میاید واین فترا را ندارد دراینجا اگرچه بعضی گفته اند که این بولی که بناخوشی سلس میاید مثلاً داخل حدث نیست ومثل صحیح وضوء نماز بجابیاورد لکن اقوی اینست که باید برای هریك نماز یکوضو بگیرد پس بجهة نافلهٔ ظهر ونماز ظهر پنج وضو وبجهة نافله عصر ونماز عصر پنج وضو وهمچنین هر نمازی از واجب ومستحب واما اجزای فراموش شدهٔ نماز که بعد بجامیاورد وسجود سهو اینها وضوء مستقل نمیخواهند واَمّا مثل نماز احتیاط که فی الجمله تابعست پس اقوی دران هم کفایت وضوء نماز اصلیست برای او اگرچه احوط وضؤ جدید است واین فاصله مضر نیست وبدانکه ازجمله اقسام دائم الحدث مستحاضهٔ قلیله است وحکم ان بلاشبهه همینست که برای هر نمازی وضوئی بگیرد فرقی که مابین ان وباقی اقسام است اینستکه در مستحاضه عقب هر نمازی تغییر پنبه وتطهیر ضرور است لکن درمثل سلس البول لازمست گذاشتن حفیظه یعنی چیزیکه منع تعدی کند مثل کیسه که دران پنبه بگذارد ودیگر تغییر یا تطهیر ان برای هر نمازی لازم نیست اگرچه احوطست[1] (فصل هفتم) در وضوء متعذر الموالاة است

[1] این با سهولت احتیاط ترك نشود صدردام ظله العالی

یعنی هرگاه بسبب شدت حرارت هوا یابدن موالات بمعنی سوم حاصل نشده اگر باستیناف میتوان تحصیل کرد احوط استینافست والّا ساقطست وخشك شدن همه اعضا درحین شروع بعضو دراینصورت عیب ندارد واَمّا بجهة مسح باب وضو هرگاه تری ابداً نماند نه در دست ونه دراعضاء وضو که ازانها بردارد احوط مسحست بدست خشك بعد مسح باب تازه بعدازان تیمم است واَمّا هرگاه ازبابت اینکه آب کم کم بدست میاید وجمع نمیشود موالات بمعنی اول حاصل نمیشود مثل اینکه درعرض دوساعت مثلاً آب بدست میاید هر نیمساعت بجهة عضوی یا ازبابت دیگر ممکن نمیشود مگراینکه هر نیمساعت عضوی بشوید دراینجا احوط بعدازاین وضو تیمم است (خاتمهٔ کلام) دربیان مشترکات وضوءآت اضطراریه است وانها چند امرند اَوّل هرگاه عذری که باعث این وضوها بوده رفع شد آیا حکم وضو باقی است وحدث مرتفعست یالازمست وضوء اصلی بجهة اعمال مشروطه بوضوء تفصیل کلام اینست که رفع عذر یادراثناء وضواست یابعداز فراغ ازان قبل ازانعمل که وضو برای او بود یادر اثناء ان عملست یابعد ازعمل بجهة اعمال دیگر پس دراینجا چند مسئله است (مسئلهٔ اول) انکه دراثناء وضو که قدری ازان بنحو جبیره یاتقیه عمل آمده رفع عذر شد آیا اتمام وضو بموافق اصلی کفایت میکند یااینکه باید ازسر گرفت وضوء اصلیرا اگرچه اَوّل خالی ازوجه نیست لکن اقوی واحوط ثانیست (مسئلهٔ دویم) بعداز فراغ ازوضو رفع عذر بشود هنوز مشغول نماز نشده دراینجا صحت وضو خالی ازقوت نیست لکن اقوی واحوط اعاده است (مسئلهٔ سیم) انکه دراثناء نماز رفع عذر شد یااینکه بعداز نماز شد آیا برای نمازهای دیگر کفایت میکند یانه اقوی کفایت وعدم لزوم اعاده است دربعض اقسام (۱) وضو که وضوء تقیه ووضوء جبیره ووضوء اقتصار ووضؤ ناقص العضو است واَمّا وضؤ دائم الحدث هرگاه رفع عذر شد اکتفا بان نمیشود حتی اینکه اگر دراثناء عمل هم بداند که رفع عذر شده باید ازسر بگیرد ودر

[1] در تمام اقسام ترك احتیاط نمایند صدردام ظله

وضؤ توليه تأمل هست احتياط شديد دراعاده است (امر دويم) دراينوضؤآت اضطراريهٔ فرقى مابين واجب ومستحب نيست پس همه وضؤآت مستحبه را هم بهمه اقسام اضطرار ميتوان جاآورد حتى اينكه وضؤ تجديد بنحو تقيه هم خوبست (امر سوم) هرگاه بداند كه قدريكه ازوقت گذشت عذرى حاصل ميشود كه بايد وضؤ اضطرارى بگيرد آيا واجبست تعجيل دروقت دروضؤ اختيارى يانه قول بلزوم تعجيل خالى ازقوة نيست (امر چهارم) آياواجبست تأخيرهرگاه بداندكه در آخروقت رفع عذرميشوديامظنه داشته باشد حكم بوجوب خالى ازوجه نيست لكن اقوى عدم آنست واحوط ١ تأخيراست (امر پنجم) هرگاه احتمال زوال عذرباشد آياواجبست انتظار ياتعجيل وبدان اقوى ثانى است واحوط انتظاراست (دربيان شكيات وسهويات وضوءاست بدانكه سهوازوضومبطل عمل مشروط باوست ودرافعال وضؤ مبطل اوميباشد مطلقا مگرانكه بخواطرش بيايد در حالتيكه موالات برقرارباشدومبطل ديگر عمل نيامده باشد كه آنوقت برميگردد آنچه را سهو كرده باما بعدان بجامياورد و اماشك دروضوياشك در خود آنست يادراثناءان يابعد ازفراغ ازان پس اينها سه موضع اند كه بايدبيان بشوند (موضع اول) درشك دروضوداشتن است پس هرگاه اين شك درحالى است كه يقين داشته است بوضؤ سابقاً والانه شك كرده كه آن وضؤ باقى مانده يانه اينجااين شك اعتبار نداردو حكم بقاء طهارت ميشودو هرگاه درحالى است كه يقين داشته است بحدث وشك دارد كه وضو گرفته يانه دراينجاحكم ببقاحدث ميشود ولازم است وضوبگيردو هرگاه يقين بهردو دارد ونميداند كدام مقدم بوده وكدام مؤخربازهم حكم بحدث ميشود (مسئلة) دقيقه هرگاه بااين حالت شك دردو صورت اخيره بى وضؤ نماز كرد عمداًنماز باطلست واگرغفلت كرداز اينكه اين شك را كرده ونماز كردبازهم باطل است واگرنماز كرد وبعدازنماز يقين كرد كه قبل ازنماز محدث بوده ولكن شك دارد كه طهارت بجهة اين نماز عمل آورده يانه نماز اومحكوم

١ اين احتياطو احتياط وانتظار درامر پنجم وا ترك ننمايند صدر دام ظله العالى

بصحة است لكن نميگوئيم وضودارد بلكه بايد براى نمازهاى بعدوضو بگيرد (موضع دويم) درشك در افعال وضوءاست در حال وضو ساختن حكم كلى ان اينست ماداميكه فارغ ازوضونشده درهرچه شك بكند واجبست كه برگردد وآنرا بجابياورد حتى اينكه دروقت مسح پاى چپ اگر شك كرد كه نيت كرد يانه ياجزء مخصوصى از روى راشسته يانه لازمست برگشتن وهم چنين اگر دراثناء شك بكند درشرطى ازشرائط وضو لازمست ملاحظه وتحصيل علم بثبوت آن شرط (موضع سوم) درشك درافعال وشرائط وضو است بعدازفراغ ازوضو ومعنى فراغ ازوضو اينستكه خود را مشغول بكار ديگر يادرجاى ديگر بنديا فاصله زياد بشود پس در اين مقام هرگاه شك كند كه آيا فلان جزء را بجاآورده ام يانه اعتنائى باين شك نيست ووضؤاو تمام است لكن اگراين شك درمسح پاى چپ باشد وهنوزدرجاى خود نشسته است وطول زياد نكشيده (١) احوط اعاده است واما هرگاه شك كند بعدازفراغ درشرطى از شروط حكم بصحة وضؤ ميشودلكن حكم نميشود كه آن شرط بعمل آمده ومتفرع است براين مسئله عجيبه وآن اينست كه هرگاه ظرف آب يادست ياعضو ديگر نجس بودو بعداز فراغ ازوضؤ ملتفت شد كه آيادروقت وضؤ تطهير نموده بودم يانه ميگوئيم وضو صحيح است لكن ان ظرف ودست واعضاء وضو كه آب بانها رسيده همه نجس اند بايد بجهة نماز تطهير (٢) بشوند (مقصد دويم درغسل است) بدانكه اصل غسل شستن تمام ظاهر بدن است بملاحظه امر خداوند عالم كه معنى نيت قربت است وامر خداوند باين بردو نوع است واجبى واستحبابى وامر وجوبى بان پنج سبب دارد كه باعث امرند وهريك ازان اسباب كه موجود شد غسل آنسبب ازبراى كارهاى چند مطلوب ميشود هريك بامر خاصى مثلا هرگاه جنب شدامر بغسل جنابت ميشود ازبراى نماز عليحده واز براى طواف عليحده وهكذا واستحبابى نيزدرمقام خاصه است لهذا لازم است اول معرفت اسباب خاصه كه موجب غسل اند وغاياتى كه غسل را بجهة انها

١ بلكه اقوى در اينصورت فرقى نيست مابين پاى چپ وغيران چنانچه ذكر فرموده اند وشايد عبارت خالى از سهو نباشد صدر دام اجلاله

٢ وضورا نيز البته اعاده نمايند صدر دام ظله

میخواهند تاانکه دروقت غسل ملاحظه بشود که فرمان برداری کدام امر میشود
که عبادت بعمل بیاید پس درانیجا چند فصل است (فصل اوّل) دربیان اسباب و
حالاتی است که باعث وجوب غسل میشوند وانها پنج سبب اند اوّل جنابت است و
ان حالتی است که عارض شخص میشود وشارع ان را مانع قرار داده ازعبادات واعمال
خاصه وانحالت بیکی ازدوچیز حاصل میشود اول بانزال منی وآنچیزیست معروف و
اگرمحل اشتباه شد بعلامات چند شناخته میشود ازجهندگی وخروج بشهوة وحصول
سستی وانکسار شهوة بعدازان وگاهی ببوی شناخته میشود که بویش مثل بوی شکوفهٔ
خرما یاخمیرمایه باشد وبعداز معلومیت خروج ان باعث جنابت است در هرحالتی
خواب وبیداری واختیار واضطرار چه مرد باشد وچه زن چون اززن نیز منی خارج
میشود لکن همه علامات سابقه راندارد وبیرون آمدن منی مرد ازفرج زن باعث جنابت نمیشود
(دویم) دخول مقدار حشفه درقبل زن یادبر مطلقا وتفاوتی نیست در حصول جنابت
مابین انکه انزال بشود یانشود فاعل یامفعول بانعوظ وبدون ان لذت حاصل بشود
یانشود باختیار یابی اختیار باشعور یاباغفلت وتفاوتی مابین کبیر وصغیر نیست حتی
اینکه اگرمقدار حشفهٔ طفل صغیر راداخل نمود هردو جنب میشوند بلکه بعضی نسبت
بفرج حیوان میت هم گفته اند که علاوه برمعصیت وحرمت وحدو تعزیر جنابت
حاصل میشود بمحض دخول حشفه هرچند انزال نشود بلی اگر خنثی ادخال درزن
مطلقا یاپسر یامرد یاخنثی جنابت حاصل نمیشود برای هیچ کدام وهمچنین اگرمرد
ادخال نمود درقبل خنثی (سبب دویم) مسّ میت است یعنی رسیدن عضوی ازاعضأ
چه دست وچه پا وچه صورت برعضوی ازاعضأ میت انسانی که روح ازاو مفارقت نموده
وبدن او تمام سرد شده باشد وهنوز اوراغسل شرعی نداده باشند پس برسیدن عضوی از
اعضاء شخص باو درحال مذکور غسل برآنشخص واجب میشود وفرقی نیست درمس عضو
مابین اینکه ان دو عضو که بهم رسیده اند هردو ازاعضاء ظاهره باشند یاباطنه یامختلف ومابین

اینکه روح دار باشند یابی روح حتی ناخن بناخن ولی مس (۱) موی میت یامس کردن او
بموی باعث غسل نمیشود واگرعضوی اززنده بریده شد ومشتمل براستخوان باشد
مس او مثل مس میت است هرچند سرد نشده باشد (مسئلة) اگرخود شخص آن عضو
بریده شدهٔ خود رامس نمود نیز غسل براو واجب است (مسئلة) سقط اگر چهار
ماه براو گذشته مس اوغسل دارد واگراز چهار ماه کمتر است مس (۲) اوباعث غسل
نیست هرچند نجس است (مسئلة) اگرطفل مرده متولد شد آیابر مادر او غسل مس
لازم میشود یانه اقوی اینست که لازم نیست هرچند احوط غسل است (مسئلة) وصله
گوشت خالی که ازآدم زنده بریده میشود نجس است لکن بمس اوغسل لازم نمیشود
واما استخوان خالی احتیاط شدید در غسل است وهمچنین اگرازمیت باشد پس
استخوانها که درمقابر بیرون میایند اگرمعلوم نباشد که از میت غسل داده اند غسل
بمس انها لازم است وبعید نیست که درمقابر مسلمین حمل بر غسل داده شود (مسئلة)
اگر گفتیم استخوان خالی غسل دارد دندان افتاده این حکم راندارد و مس آن غسلی (۳)
نمیخواهد (مسئلة) بدانکه مس میت گاهی غسل وشستن هردو میخواهد وگاهی
نه غسل ونه شستن وگاهی غسل نه شستن وگاهی شستن نه غسل پس هرگاه میت سرد
شده رابارطوبت مس کرد جای هردو است وهرگاه قبل ازسرد شدن بخشکی مس کرد
هیچ کدام نمیخواهد وهرگاه بعداز سرد شدن بخشکی مس کرد غسل میخواهد نه شستن
وهرگاه قبل ازسرد شدن برطوبت مس کرد شستن میخواهد نه غسل وبعضی ازعلماء
حکم فرموده اند باینکه درمس میت باوجود خشک بودن هم باعث وجوب شستن میشود
واقوی خلاف این است (٤) (مسئله) مس شهید غسل نمیخواهد وخود شهید هم
غسل نمیخواهد وهمچنین کسیکه بحکم حق باید کشته شود بعداز کشته شدن غسل میت
نمیخواهد ومس کردن عضو او هم غسل ندارد لکن باید قبل ازکشته شدن غسل میت
بکند وتکفین بشود (سبب سوم) حیض است درحالت انقطاع او وان خونی است که

۱ درموهای حقیقی که ملحق بدبشره است عرفا رعایت احتیاط را نمایند صدر دام ظله

۲ اگر استخوان داشته باشد رعایت احتیاط را نمایند صدر دام ظله

۳ ولی رعایت احتیاط دراین مقام نیز نمایند صدر دام ظله العالی

٤ احوط شستن است چنانچه خواهند فرمود صدر دام ظله العالی

بحسب طبیعت خداوند عالم در زنها خلق نموده ازجهة حکمتهای بسیار که یکی حفظ ولد در رحم ویکی غذاء اوشدن ویکی تبدل بشیر بعداز تولد واوقات مقرره از برای خروج ان قرارداده وشارع برای ان تشخیصات خاصه معین فرموده که درباب علیحده بیان میشود انشاءالله تعالی (سبب چهارم) نفاس است درحالت انقطاع آن وآن خونیست که درحین تولد یابعداز آن بیرون می آید وشارع هم بجهة تشخیص آن حدود قرارداده است (سبب پنجم) استحاضهٔ متوسطه وکثیره درحالت باقی بودن ان خون واستمرار ان یقیناً وبرای انقطاع ان بنابر بعض اقوال وتفصیل انها بیان خواهدشد انشاءالله تعالی (فصل دوم) مذکورشد که این پنج سبب که باعث غسل میشوند از چند بابت امر بغسل ازبرای هریك هست بعضی واجبی وبعضی مستحبی پس باید تشخیص آنها بشود که مکلف دروقت غسل بداند که کدام امر را فرمان میبرد تا اطاعت حاصل شود وتوضیح اقسام اینها درچند مطلب بیان میشود انشاءالله تعالی (مطلب اول) درغسل جنابت وبیان اقسام وانواع امرهائیکه ازشارع بان شده وکیفیت نیت هریك ووقت هریك وانها چند امرند اول امر بغسل جنابت بجهة خود درفع انحالت باقطع نظر از چیزیکه بعدازان بعمل بیاورد واین امر موافق مشهور بنحو استحباب است پس غسل جنابت مستحب نفسی است (۱) وبعضی گفته اند که بنحو وجوب است وکیفیت نیت آن اینست که غسل میکنم بجهة رفع این حالت قربة الی الله یعنی بجهة انکه خدا رفع این حالترا ازمن خواسته است دیگر ملاحظهٔ اینکه واجب است یامستحب است ضرور نیست ووقت غسل باین نیت تعین ندارد در همه اوقات این نیت را میتوان کرد چه قبل ازوقت نماز واجب چه بعد ازآن چه دروقت مرکب ازهردو چه حالت شك دروقت چه درشبهای ماه مبارك رمضان چه غیر انها چه نماز قضا بذمه باشد چه نباشد چه بنای نماز داشته باشد چه نداشته باشد وبعد ازانکه غسل باین نیت شد آنچه موقوفست برآن همه صحیح اند بااین غسل ازنماز وروزه وطواف ودخول مسجد وغیر (۲) اینها (دوم) امر بغسل جنابت بجهة نماز واجب

۱ معلوم نیست محل اشکال است صدر دام ظله

۲ کیفیت نیت وضوٌ وغسل موافق با احتیاط گذشت وخواهد آمد صدر دام ظله

وکیفیت نیت آن اینست که غسل میکنم بجهة رفع جنابت برای بجا آوردن نماز قربة الی الله وقصد قربت تنها نیز کافی است که در آن ملاحظه کند فرمان برداری ان امری را که بغسل جنابت شده است بجهة نماز ووقت این نیت در نماز ادا وقضا مختلف است پس وقت آن بعداز دخول وقت نماز است در نماز ادائی ومیشود انرا ازبرای نماز ادائی جا آورد قبل از دخول وقت قریب بان بقصد (۱) تهیؤ لکن در نیت آن در اینوقت باید ملاحظه امر مستحب باشد پس نیت میکند که غسل جنابت میکنم بجهة مهیا شدن ازبرای نماز واجب ندبا قربة الی الله وقربة تنها هم کافیست که ملاحظه معنای آن که فرمان برداری این امر مخصوص است نماید (مسئلة) هرگاه شك داشته باشد که وقت داخل شده یانه بقصد وجوب از برای نماز نمیتواند وضو بگیرد یا غسل کند وآیا بقصد تهیؤ میتواند ظاهر جواز است واحوط ملاحظهٔ قسم اوّلست که گفته شد (مسئلة) هرگاه درحین شروع بغسل یاوضو میداند که وقت داخل نشده ولکن در اثناء ان خواهد شد نیت مهیا شدن ونیت وجوب هردو محل اشکالست واحوط نیت (۲) باطهارت بودن است (مسئلة) هرگاه بر ذمه شخص نماز قضا باشد درهمه اوقات بقصد وجوب میتواند غسل یاوضو بجا بیاورد هرگاه اراده نماز قضا دارد وهمچنین هرگاه احتمال بدهد که شاید نماز قضا بکنم واما اگر بنا ندارد که نماز قضا کند ووقت نماز ادا هم نشده بعضی گفته اند که بازهم به نیت وجوب میتواند وبعضی گفته اند به نیت وجوب نمیتواند ونیت استحباب هم اشکال دارد لکن اقوی اینست که بقصد رفع حدث وباطهارت بودن قربة الی الله وضو بگیرد عیبی ندارد وبعدازان بان نماز (۳) میتواند کرد (مسئلة) هرگاه بخیال انکه وقت نشده غسل یا وضو را بقصد باطهارت بودن بعمل آورد بعد مشخص شد که وقت نماز واجب بوده عیب ندارد (مسئلة) هرگاه بخیال نزدیك بودن وقت وضو بقصد تهیؤ گرفت بعد معلوم شد که وقت بوده ظاهر اینست که عیب ندارد (مسئلة) هرگاه بخیال اینکه وقت نماز داخل شده بقصد وجوب غسل یا وضو بجا آورده بعد معلوم شد که وقت نبوده پس هرگاه نماز

۱ اشکال در وضو بجهة تهیؤ گذشت پس در مسئله غسل اشکال خواهد بود صدر دام ظله

۲ گذشت طریق احتیاط در آن صدر دام ظله

۳ ظاهر اینستکه در تمام صور سابقه ولاحقه اگر غسل یا وضو را بجهة حصول طهارت بقصد یکی از غایات انها مثل تلاوة ایه از قرآن مثلا بعمل آورد ونیت وجوب واستحباب نکند اگر ذمه اش مشغول بواجب مشروط بوضو باشد خالی از اشکال است اگرچه پیش از وقت بوده باشد صدر دام ظله

قضابذمه او بوده غسل ووضؤ او صحیح است اگر چه قصد نماز قضا نداشته است و بقصد نماز ادائی که وقت آن نشده بود بجا آورده باشد و امّا هر گاه نماز قضا بذمه او نباشد و بقصد وجوب بعمل آورد برای نمازی که بعد معلوم شد که وقت ان نماز نبوده احوط اعاده است (سوم) امر بغسل جنابت بجهة روزه واجب هر گاه ان جنابت در شب حاصل باشد و وقت وسعت غسل را داشته باشد و کیفیت نیت این قسم قصد وجوب است بجهة صحت صوم پس هر گاه قریب بطلوع فجر است اشکالی نیست و هر گاه در اوقات دیگر شب باشد اقوی نیز صحت نیت وجوب است و هر چند اوّل شب باشد و هر گاه نماز قضا بذمه او باشد که بجهة ان غسل کند بقصد وجوب نیز بی اشکالست و هر گاه بنیت رفع حدث جنابت قربة الی الله غسل کند بی ملاحظهٔ روزه روزهٔ او نیز صحیح است (چهارم) امر بغسل جنابت در شب بجهة روزهٔ مستحب و وقت این نیت در همه شب است و کیفیت ان قصد استحباب است بجهة روزهٔ قربة الی الله لکن این کیفیت نیت کردن بنابر این است که بقاء بر جنابت عمداً مبطل روزه مستحب باشد و امّا هر گاه قائل شدیم باینکه بقاء بر جنابت مبطل روزه مستحب نیست و اینکه شرط بودن غسل مختص روزهٔ واجب است پس قصد استحباب بجهة روزه نمیتوان کرد بلکه نیت ان بیکی از دو قسم باید کرد یا بقصد باطهارت بودن و رفع جنابة قربة الی الله یا بقصد روزه احتیاطا قربة الی الله و اوّل اسلم است (پنجم) امر بغسل جنابت بجهة طواف خانه کعبه پس اگر جزء حج یا عمره است چه مستحب باشد و چه واجب باشد قصد وجوب میکند در غسل بجهة آن و اگر طواف مستحب باشد قصد استحباب میکند بجهة آن (ششم) امر بغسل جنابت بجهة مباح شدن چیزهائی که حرام اند در حالت جنابت مثل کتابت قرآن و اسم الله و دخول مساجد مگر بجهة مرور در مسجدین شریفین و مکث در مطلق مساجد و گذاشتن چیزی در انها و قراءة سورهائی که سجدهٔ واجب در انها هست پس اگر یکی از انها واجب شد غسل را بجهة اباحهٔ ان بقصد وجوب میکند و اگر واجب نشد پس قصد استحباب در بعض

انها که یقیناً مستحب اند میکند و امّا بعض انها مثل گذاشتن چیزی در مسجد یا مس کتابت قرآن پس چون در اصل استحباب انها تاملی هست قصد استحباب در غسل بجهة انها مشکل است (هفتم) امر بغسل جنابت بجهة رفع کراهت چیزهائی که در حالت جنابت مکروهند مثل چیز خوردن و خوابیدن و نحو انها و این غسل مستحب است قصد استحباب در آن باید نمود (هشتم) امر بغسل جنابت بجهة هر امر سنتی که مشروط باشد صحت آن بطهارت مثل نماز سنت و طواف مستحب یا کمال ان مشروط باشد مثل تلاوت قرآن و دخول مساجد و غیر اینها از انچه در وضو گذشت (۱) (مطلب دوم) در غسل حیض و نفاس است و بیان انکه از چند بابت بان امر شده که لازم است در وقت نیت ملاحظهٔ یکی از انها نماید (اوّل) امر بان بجهة محض رفع ابخالت بی اینکه منظور بجا آوردن نماز یا غیر آن باشد و امر باین بطریق استحباب است پس هر گاه وقت نماز یا روزه نباشد و زن بخواهد غسل حیض کند و نماز قضا بر او نباشد یا نخواهد بکند در غسل حیض قصد استحباب نماید بجهة رفع ابخالت قربة الی الله بلی کلامیکه هست در این است که آیا این قسم غسل احتیاج بوضؤ دارد یا اینکه وضؤ بجهة نماز است در وقت نماز پس غسل را حال بجا میاورد و در وقت نماز وضوئی بجهة آن بعمل میاورد و بنابر اینکه وضو بخواهد کیفیت نیت آن بجه نحو است احوط این است که وضو قبل از ان بگیرد بقصد قربت از این بابت که قبل از هر غسل وضو مطلوبست (دوم) بجهة نماز واجب (سیم) بجهة طواف واجب (چهارم) بجهة صوم واجب (پنجم) بجهة مس کتابت قرآن (ششم) بجهة دخول مسجد (هفتم) بجهة خواندن سور عزائم یعنی این سه که واجب شدند غسل حیض و نفاس بجهة اینها واجب میشود (مطلب سیم) در غسل استحاضه است و امر بان از یک بابت شده که همان بجهة نماز است بتفصیلی که بیان خواهد شد دیگر هر چه موقوف علیه آنست موقوفست بر غسل نمازی و انچه مباح میشود بغسل نمازی مباح میشود (مطلب چهارم) در غسل مس میت است و امر وجوبی بان بجهة نماز واجب و طواف واجب

(۱) بعد از ملاحظهٔ حاشیه سابقه و حاشیه که در کون به طهارت در وضؤ گذشت حال تمام این مسائلی که ذکر فرمودند ظاهر خواهد بود انشاالله تعم صدر دام ظله

معلومست لکن بجهة مس کتابت قرآن تأمل هست وبجهة دخول مسجد وقرائت عزائم ظاهر اینستکه واجب نمیشود وبجهة روزه هم واجب نمیشود قطعاً (مطلب پنجم) در غسلهائیست که مستحب اند وآنها چهار نوع اند زمانیه ومکانیه وفعلیهٔ قبل وفعلیهٔ بعد یعنی بعضی بجهة زمان مخصوص اند بعضی بجهة مکان مخصوص اند بعضی بجهة کاریست که بعداز آن بکنند بعضی بجهة کاریست که قبل از آن شده است ومجموع اقسام این چهار نوع چهل وهفت غسل اند امّا زمانیه غسل جمعه است وبسیار تأکید دارد ووقت آن از طلوع صبح است تا ظهر وغسل عیدین ووقت آن از طلوع صبح است تا وقتیکه مشغول نماز عید بشود ظاهراً تا آخر روز هم میتوان کرد وغسل شب عید فطر وغسل عرفه وغسل ترویه که هشتم ذی الحجه است وغسل عید غدیر وروز مباهله که بیست وچهارم آنست وغسل عید مولود ودحو الارض که بیست وپنجم ذیقعده است وروز مبعث که بیست وهفتم رجب است وشب نیمهٔ آن وروز نوروز وشب نیمهٔ شعبان وشبهای طاق ماه رمضان وهمه شبهای دهه آخر آن وزمانیه چند حکم مشترك دارند یکی انکه همینکه جا آمد حدث رافع (۱) حکم آن نیست ویکی انکه در مطلق ان زمان خوبست لکن اول ان بهتر است وهمچنین تا جزء آخر ان هم مستحب است لکن شب بیست وسیم ماه رمضان بخصوص دو غسل دارد یکی اول شب ویکی آخر شب وبجهة غسل جمعه چند خصوصیت هست اول انکه تقدیم آن بر وقتش مشروع است پس هرگاه بترسد که در روز جمعه از او فوت شود پنجشنبه میتواند غسل جمعه بکند بنیت تقدیم وبعضی شب جمعه را هم ملحق کرده اند واگر بعداز این تقدیم اتفاق شد که روز جمعه میسر شد اعاده مستحب است واگر بعداز میسر شدن نکرد قضا هم مستحب میشود ولکن با عدم تیسر ادا قضا ندارد (دوّیم) انکه قضاء انهم مستحب است از بعداز ظهر جمعه ۲ تا مغرب روز شنبه وروز شنبه بهتر از شب آنست بلکه در مشروعیه قضا در شب شنبه تأملی هست لکن در روز ان تأملی نیست (سیم) انکه هرچه در وقت اداء ان بظهر نزدیکتر است افضل است وبعید نیست که در وقت قضا نیز چنین باشد وامّا مکانیه غسل دخول حرم مکه دخول

۱ رعایت احتیاط نمایند صدر دام ظله

۲ درروز جمعه بعد ازظهر بهتر بلکه احوط آنستکه نیت اداء وقضاء نکند وبقصد قربهٔ مطلقه بعمل بیاورد صدر دام ظله

مکه دخول مسجد الحرام دخول کعبه دخول حرم مدینه دخول مدینه دخول مسجد پیغمبر دخول مشاهد شریفه وبعضی گفته اند دخول هر مکان شریفی واین غسلها باید قبل از دخول باشند وامّا فعلیه که غسل پیش از فعل باید جا بیاید غسل احرامست غسل طواف غسل وقوف بعرفات غسل وقوف مشعر غسل هدی در منی غسل حلق در منی غسل زیارت پیغمبر وائمه صلوات الله علیهم غسل برداشتن تربت سیدالشهداء ؏ از محل خود غسل مباهله با کسیکه ادعاء باطل میکند وبجهة ان کیفیت مخصوصهٔ هست غسل عمل استدعاء انتقاء از ظالم وکیفیت آن این است که بعداز غسل در زیر آسمان دو رکعت نماز میکند بعداز نماز دست بدعا بر میدارد وعرض میکند اَللّٰهُمَّ اِنَّ فُلاٰنَ بْنَ فُلاٰنٍ قَدْ ظَلَمَنِی وَلَیْسَ لِی اَحَدٌ اَصُولُ بِهِ عَلَیْهِ غَیْرُكَ فَاسْتَوْفِ لِی ظُلاٰمَتِیَ السَّاعَةَ السَّاعَةَ بِالْاِسْمِ الَّذِی اِذَا سَئَلَكَ بِهِ الْمُضْطَرُّ اَجَبْتَهُ فَکَشَفْتَ مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَمَکَّنْتَ لَهُ فِی الْاَرْضِ وَجَعَلْتَهُ خَلِیفَتَكَ عَلٰی خَلْقِكَ فَاَسْأَلُكَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَسْتَوْفِیَ ظُلاٰمَتِیَ السَّاعَةَ السَّاعَةَ * غسل عمل استفتاح که مشهور است بعمل امّ داود بجهة گشایش کارهای مشکله وکیفیت آن در زاد المعاد در اعمال ماه رجب مسطور است غسل توجه بسفر غسل توجه بسفر زیارت سیدالشهداء ؏ غسل زیارت انحضرت از دور غسل استسقاء بکیفیت خاصه غسل استخاره بنحو خاص که در محل خود مسطور است واین اغسال را مسائل چند هست (مسئلهٔ اولی) وقت جا آوردن اغسال مکانیه واغسال فعلیه که اول غسل باید نمود قبل از ان فعل است بمقداریکه صدق بکند بجهة ان غسل نموده وظاهر اینستکه هرگاه غسل اول روز بشود وانعمل آخر روز کافی باشد وهمچنین در شب غسل اول شب وعمل آخر آن بلکه غسل شب برای روز آن یا بعکس هم خوبست (مسئلهٔ دوّیم) هرگاه ما بین غسل وعملی که غسل برای آنست خواب برود عیب ندارد دو غسل منتقض نمیشود (۱) (سوم) هرگاه در بین انها حدث اصغر دیگر حاصل شد عدم نقض

۱ احوط انتقاض است بهمه احداث چه خواب وچه غیر آن صدر دام ظله

بان خالى ازوجه نيست لكن اعادهٔ غسل مستحب است (چهارم) اغسالى كه بعداز بعض افعال مستحب اند وانها چهار غسل اند بعداز حصول سبب هروقت بكند خوبست غسل توبه كه بعداز توبه بلافاصله غسل كند غسل كشتن وزغه كه چلپاسه باشد غسل مس ميت غسل داده غسل نگاه كردن بدار كشيده بعداز سه روز (فصل سوم) دركيفيت غسل است بدانكه غسل شستن كل بشره وظاهر بدن است كه بايد آب بجميع بدن برسد حتى بيخ موهاى سر وابرو وهرجا كه موى دارد وبيخ گوش وناف وزير پستان زنان وزير بغلها وچينها كه در بدن آدمهاى چاغ ميباشند وآنچه ديده ميشود از گوش وپيچيدگى آن وزير ناخن ولكن بواطن را مثل ميان بينى ودهن وچشم لازم نيست شستن وهمچنين سوراخ اصل گوش وبينى كه بجهة حلقه وگوشواره ميكنند اگر چيزى در آنها هست بايد حركت بدهد تا آب بسوراخ برسد واگر در آنها چيزى نيست پس اگر سوراخ بهم آمده است كه اندرون آن پيدا نيست شستن اندرون آن واجب نيست واگر نمايان است بايد بشويد وبايد دانست كه شستن زير موها بايد بابى باشد كه بعداز نيت بان برسد چون بعضى تسامح ميكنند ازاين بابت كه قبل از غسل كه در حوض اندزير موى هاتر شده است خيال ميكنند كه اين كفايت ميكند وحال انكه بايد علم برساند كه بعداز نيت آب تازه برعضو اول وبعداز عضو اول آب تازه بردوم وبعداز عضو دوم آب برسوم جارى شده وبزير موى ها هريك بايد در محل خود بترتيب آب برسد وبدانكه غسل را دو كيفيت هست وهريك ازاين دو كيفيت را حقيقى هست وچند طريقه پس دراينجا چند مقصد هست (مقصد اول) بدانكه حقيقة غسل ترتيبى شسته شدن مجموع بدن است بنحو ترتيب كه ابتدا بسر وگردن (١) شود بعدازان بجانب راست وبعدازان بجانب چپ پس اول آن اول شروع است بشستن از سر وگردن هرجزء كه ابتدا بان نمود اگرچه پائين آن باشد وآخر آن شستن جزئيست كه بشستن آن جانب چپ تمام ميشود اگرچه بالاى آن باشد (مقصد دوم) در طريقهاى

١ احوط آنستكه گردنرا باسر بشويد وبا بدن نيز صدردام ظله

غسل ترتيبى است وانها بسيارند (طريقهٔ اول) انكه باظرف آب بريزد بنحويكه جارى بر عضو شود بى دست ماليدن (دوم) انكه آب بريزد ودست بمالد (سيم) آنكه بادست خود آب را بر بدن بمالد مثل روغن ماليدن لكن بطريقى كه اقل شستن حاصل بشود (چهارم) انكه فروبرد در آب اولاً سر وگردن را وثانياً جانب راست را وثالثاً جانب چپ را (پنجم) انكه سه مرتبه همهٔ بدن را در آب فروبرد هر مرتبه بقصد شستن عضوى (ششم) انكه بعضى ازاعضاء را تماماً بيرون بشويد وبعضى را در آب فروبرد (هفتم) انكه يك عضو را بعض از ابيرون بشويد وبعض از ادر آب فروبرد (هشتم) انكه در زير آب نيت غسل ترتيبى كند كه حركت بدهد سر را در زير آب بقصد شستن آن بعد ازآن جانب راست را حركت داده بعد جانب چپ را (نهم) انكه در زير آب جارى كه آب ميگذرد بى انكه خود حركت كند در گذشتن سه طبقه از آب بقصد سه عضو نمايد (دهم) انكه در بيرون آوردن هريك از سه عضو از آب بترتيب قصد شستن او كند (يازدهم) انكه در فرو رفتن قصد يك عضو ودر آب قصد يك عضو ودر بيرون (١) آمدن قصد آن يكى اخيرى (دوازدهم) انكه سر وگردن را بيرون آب شسته وبراى جانب راست فرو رود وبقصد جانب چپ بيرون آيد (سيزدهم) انكه بر بدن از قطرات مجتمع باشد در وقتى كه از آب بيرون آمده بعد در بيرون بنيت غسل استعمال آن قطرات بطريق ترتيب نمايد بنحويكه اقل شستن حاصل شود (چهاردهم) مركب ازاين كيفيت با كيفيات سابقه (مقصد سيم) در حقيقت غسل ارتماسى ودر آن چند قول است اول اينكه عبارت است از فعلى كه فروبردن همهٔ بدن است در آب بعد از نيت پس اول غسل اول شروع است در فروبردن هر عضو كه بعداز نيت اول در آب داخل شود وآخر آن شسته شدن جزء آخريست بعداز فرورفتن وبنابراين بايد نيت مقارن شروع بفرورفتن باشد دوم انكه عبارت است از صفتى كه حاصل شدن شسته شدن همهٔ اعضا است دفعة كه حاصل ميشود بعداز فرورفتن در آب وتخليل آنچه آب بان نميرسد ودر يك زمان حاصل ميشود پس

١ يعنى عضو بعداز اول را ومقدارى خودرا حركت دهدكه يك سطح اب ازآن عضو بگذرد صدردام ظله

اول وآخر ندارد وفرورفتن از مقدمات آن است ونیت باید مقارن آن صفة حاصلهٔ دفعیة الحصول باشد سیم انکه عبارت است از انفعالی که پنهان شدن بدن در زیر آبست یافعلی که پنهان نمودن بدن است در زیر آب ورسانیدن آب بر جمیع بشره پس اول آن اول پنهان شدن و آخر آن آخر رسانیدن آبست در آن حالت بجائیکه نرسیده باشد وثمرات هریك از این سه قول بعد از این بیان خواهد شد انشاء الله تعالی (مقصد چهارم) در طریق غسل ارتماسی است و آن بچند کیفیت میشود (اول) اینکه همهٔ بدن بیرون باشد وخودرا در آب بیندازد دیگر هر جزء از بدن که اول ملاقات آب نماید تفاوت نمیکند ودر این قسم اشکالی نیست (دوم) انکه در میان آب باشد تازانو یابالاتر وفرورود دفعة در آب واین هم عیبی ندارد ولکن بعضی در آن احتیاط کرده اند خصوصاً هرگاه آب تاسینه یاگردن باشد (سیم) انکه در میان آب باشد وکم کم در آب فرو برود که در عرف گفته نشود که یك مرتبه در آب فرورفت ودر این قسم موافق بعض اقوال در تحقق ارتماس اشکال هست (چهارم) اینکه در زیر آب نیت غسل ارتماسی کند بهمان باقی ماندن در آن (پنجم) انکه در زیر آب نیت غسل کند بحرکت دادن بدن بقصد ارتماس (ششم) انکه در زیر آب نیت غسل کند باختلاف طبقات آب که براو جاری میشوند وسطوح آن مختلف میشوند وظاهر صحت این سه قسم است کلامی که هست این است که آیا میشود در زیر آب که ماندن او طول بکشد چند غسل نیت کند که هر لحظهٔ ماندن برای یك غسل باشد محل اشکالست در صورتیکه بمحض ماندن باشد لکن هرگاه باختلاف طبقات آب بشود چه بتحریك وچه بجریان آب شاید خالی از وجه نباشد (هفتم) انکه در زیر آب نیت غسل کند به بیرون آمدن یعنی بفراگرفتن آب بدن را در وقت بیرون آمدن (هشتم) انکه قصد ارتماس کند در زیر نهری که از بلندی ریخته میشود یامیزاب بزرگی که جاری باشد یاباران شدیدی یاریختن ظرف بزرگی بنحویکه یکمرتبه آب همهٔ بدن را احاطه کند ودر صحت ایندو قسم تأمل هست (۱)

۱ اولی واحوط اقتصار بکیفیت اولست بلی اکر چنانچه تازانو یا کمتر در آب باشد وخودرا در آب بیندازد ظاهراً خالی از اشکال باشد صدر دام ظله

(مقصد)



مقصد پنجم وششم) در احکام غسل ارتماسی وترتیبی است وانها بردو قسم اند مشترکه و مختصه بهریك ودر ضمن چند مطلب بیان میشوند (مطلب اول) بدانکه شرط نیست درغسل ترتیبی اینکه هرعضوی یاهرجزئی از عضو که شسته شد برحالت وشرائط خود باقی باشد تاآخر پس هرگاه عضویرا شست وبعد از آن نجس شد یاحائلی در او پیدا شد یا خشك نمود انرا بلاشك ولاشبهه عیب ندارد واما غسل ارتماسی پس میتوان گفت که لازمست در او اینکه در وقتیکه جزء آخری در ان در زیر آب شسته میشود باید مجموع اجزاء دیگرهم برهمان حالت باقی باشند از طهارت وعدم حائل وبیرون نیامدن انها از آب پس اگر در حین تخلیل موی یامثلاً خون از دماغ بیرون آید یااینکه در حین سعی در رسانیدن آب بزیر موبهای صورت در حالتیکه در زیر آبست پای او برزمین گذاشته شود که زمین مانع از اتصال آب بان باشد یاانکه بعداز شسته شدن ان گل آلوده شود یاانکه بعداز فرورفتن در حین اشتغال برسانیدن آب به بعض جاهای بدن آب قدری از بدن اورا بیرون بیندازد همه محل اشکال میشوند پس از چند بابت دقت در غسل ارتماسی حاصل میشود اول از بابت نجس نشدن هیچیك از اعضاء سابقه مادامیکه مشغولست بلاحقه دویم حایل عمل نیامدن بر سابقه مادامیکه مشغولست حتی متصل بزمین بودن وگل آلوده شدن قبل از اتمام سوم بیرون نیامدن اجزاء سابقه از آب تاتمام فراغ باین نحو که اگر جزئی بیرون آمد دیگر شستن انچه سابق بر آنست بی ثمر میشود لکن تحقیق اینست که همینکه شخص نیت غسل را نمود ودر آب فرورفت بطریقیکه پنهان بشود ودر حال پنهان بودن قدری از اعضارا خود بخود آب فرا بگیرد وقدریرا در زیر آب تخلیل کند کفایت میکند بسه شرط اول اینکه دریك وقتی همه بدن پنهان بشود پس اگر قدری از بدن که داخل آب شود قدری دیگر بیرون بیاید کافی نیست بلی بعد از پنهان شدن همه اگر حین شروع بتخلیل عضویرا آب بالا بیاورد باعث ازسر گرفتن (۱) نمیشود دویم

۱ ازسر بکیرد صدر دام عمره لعالی

(انکه)



انکه بعدازپنهان شدن یك آنی پای او متصل بزمین نباشد واگر بعدازاین متصل شود
که هنوز مشغول تخلیلست عیب ندارد سیم اینکه دروقت فرورفتن پای او در گل
نباشد یااینکه در گل فرو نرود قبل ازپنهان شدن همهٔ بدن ولکن هرگاه پنهان شدن
حاصل شد در آب وبعد پای او گل آلود شد (۱) عیب ندارد اگرچه هنوز مشغول
تخلیل ورسانیدن آب ببعض اعضاء باشد (مطلب دویم) بدانکه هریك ازغسل
ترتیبی وارتماسی باعتبار آب انها برپنج قسم اند چونکه غسل یاباب قلیلست یادرآب
کریا درآب زیاده برکریا آب جاری یادرچاه وازبرای هریك ازاین پنج قسم حکم
خاصی هست پس دراینجا ده صورت هست (صورت اول) غسل ارتماسی درآب
قلیل وآن درصورت پاك بودن بدن وحصول شرائط ارتماسی عیبی ندارد لکن ثانیاً
بان غسل نمودن محل اشکالست (صورت دویم) غسل ترتیبی باب قلیل وانهم حرفی
دران نیست ومقداران بقدریست که اقل شستن بان حاصل شود هرچند بطریق
روغن (۲) مالیدن باشد (صورت سیم) غسل ارتماس درچاه ودراین چند قولست
بطلان غسل ونجاست آب وصحت غسل بانجاست آب چاه تنها وصحت غسل بانجس
شدن آب چاه وهمهٔ بدن بعدازغسل وصحت غسل باواجب بودن کشیدن هفت (۳)
دلو واینقول خالی ازقوة نیست (صورت چهارم) غسل ترتیب درچاه وقول
بصحت ان ولزوم کشیدن هفت دلو بعدازان خالی ازوجه نیست لکن بعضی دران
احتمال داده اند که بشستن جزء اول آب چاه نجس میشود وطهارت ان بکشیدن هفت
دلواست واما غسل دریك کریا زیاده ازان یاجاری پس اختلاف احکام انها در
صورت نجس بودن بدن قبل ازغسل یانجس شدن آنست درحین غسل وتحقیق ان
درمسئله سیم است (مطلب سیم) هرگاه بدن نجس باشد وقبل ازشروع دراصل
غسل انرا تطهیر نموده شبهه دران نیست واوفق باحتیاطست وهرگاه دراثناء غسل
نجس شد پس اگرازاعضائیست که آب غسل برانها جاری شده وبعدازان نجس شده

۱ عیب دارد پیش از تخلیل دراین جا ودرسابق براین صدر دام ظله

۲ فرض اقل شستن بطریق روغن مالیدن مشکل است صدر دام ظله

۳ وجوب کشیدن هفت دلو دراین جا ودر صورت چهارم ثابت نیست صدر دام ظله العالی

ظاهر آنستکه اشکالی دران نیست وهرچند که نجس بماند تابعدازغسل واگرازاعضائیست
که هنوز شسته نشده وانرا قبل ازشروع دراتمام غسل تطهیر نمود نیز اشکالی ندارد
وهرچند که دراثناء غسلست کلامیکه هست درچند مسئله دیگراست (مسئلهٔ اولی)
هرگاه عضوی نجس باشد قبل ازشروع درغسل وانرا تطهیر نکرده
وشروع درغسل نمود تا وقت شستن ان درغسل انرا تطهیر کرده بعد اجراء
آب غسل بر آن نموده ظاهر اینست که عیبی ندارد لکن بعضی قائل شده اند بلزوم
تطهیر قبل ازشروع درغسل پس تطهیر کف پای چپ را مثلا قبل ازشستن سر لازم
میدانند (مسئلهٔ دویم) هرگاه غسل ارتماسی نماید بانجاست عضوی ازبدن پس
اگر درآب قلیل است غسل باطل وآب وبدن هردو نجس میشوند واگر در آبی است
که یك کراست لکن بطریقی است که فرورفتن دران باعث ریخته شدن ازاطراف آنست
پس هرگاه رسیدن آن عضو باب بعدازریخته شدن است حکم آن دربطلان ونجاست
آب وبدن مثل سابق است واگر مقارن باشد صحت محل اشکال است واما اگر اول ان
عضو نجس باب میرسد وبعداز فرورفتن باقی اعضا ریخته میشود حکم آن مثل کریست
که ازاو چیزی ریخته نشده باشد (مسئلهٔ سوم) هرگاه غسل ارتماسی کند درزاید
برکر یادرکری که برقرار خوداست یادرآب جاری وآن عضو برسد باب قبل ازپنهان
شدن جمیع بدن ونیت غسل را حین پنهان شدن نماید اشکالی ندارد اگر در شستن آن
نجاست یکمرتبه کافی باشد وعین ان زایل شده باشد وهمچنین هرگاه دو مرتبه بخواهد
وانرا حرکت دهد درآب کریادرجاری بقسمی که دو (۱) سطح ازآب براو بگذرد
(مسئلهٔ چهارم) هرگاه بدن نجس باشد بنجاستی که عین آن زایل شده ویك مرتبه
شستن درتطهیر ان کافی باشد وغسل کند درآب کثیر یاجاری که قصد غسل در اول
فرورفتن باشد مثلا وبهمان یك شسته شدن که مطهراست قصد شستن غسلی نیز نماید
اقوی کفایت (۲) آنست (مسئلهٔ پنجم) هرگاه تطهیر محل نجاستی که عین آن رفته

۱ حصول تعدد کردراین مشکل است صدر دام ظله

۲ کافی نیست علی الاحوط صدر دام ظله

باشد بدوم مرتبه شستن باشد ودر آب کثیر یا جاری غسل کند ودر شسته شدن اولی قصد غسل نماید صحت غسل خالی از (١) قوة نیست پس غسل او صحیح وبدن هنوز نجس است ویك مرتبه دیگر تطهیر احتیاج دارد واحتیاط سبیل نجات است (مطلب چهارم) درمسائل وقت نیت وکیفیت آن واحکام نیت درغسل ترتیب وارتماسی است ودر آن چند مسئله است (مسئلهٔ اولی) بدانکه وقت نیت غسل وقت شروع در شستن جزء اوّل است و جزء اوّل درغسل ترتیبی وارتماسی مختلف است جزء اوّل ترتیبی اوّل جزئی است که از سر وگردن شروع بان میکند وجزء اوّل ارتماسی اول جزئی است که بانیت در آب فرو میبرد یا اوّل جزئی که در آب فرو میرود ودر وقت انداختن خود در آب اول پنهان شده است بنابر قول دیگر که نیت باید قریب بان باشد قبل از ان واول رسیدن آبست بهمهٔ اعضا بعد از پنهان شدن که بعد از ان قریب برسیدن بهمه اعضا باید نیت کند (مسئلهٔ دویم) بدانکه اگر نیت قدری بیشتر باشد ومستمر باشد تا اول عمل عیبی ندارد باین معنی که بعد از تشخیص اول عمل هرگاه بزمان طویلی قبل از ان عزم نموده که انرا امتثالاً بجا بیاورد ومشغول بمقدمات ان شد ودر حین بجا آوردن بطریقی غافل نشده باشد که اگر بپرسند که چه میکنی محتاج بیاد آمدن باشد بلکه بداند که چه میخواهد بکند ودر نظر او باشد همین کفایت میکند پس در اوّل شروع در فرو رفتن که نیت کند وبرقرار باشد تا آخر تخلیل در زیر آب کفایت میکند اگرچه غسل در آن تخلیل آخر بعمل بیاید لکن از اصل تشخیص (٢) اوّل را باید نموده باشد (مسئلهٔ سیم) هرگاه از خانه بقصد غسل بیرون آمد که بحمام برود وهمان قصد در نظر او مانده که حین شروع در غسل برقرار باشد بطریقیکه گفته شد غسل او صحیح است اگرچه التفات تفصیلی نداشته باشد واما اگر در حمام غفلتی از برای او حاصل شد که در وقت شروع بطریقی باشد که از خواطر او رفته وباان غفلت غسل حاصل شد باطل است (مسئلهٔ چهارم بدانکه تعیین نیت ترتیب یا ارتماس لازم نیست پس هرگاه نیت غسل جنابت مثلا نموده

١ بلکه بطلان خالی از قوة نیست صدر دام ظله

٢ این کلام خالی از ابهام نیست صدر دام ظله

باغفلت از ترتیب یا ارتماس ویکی از انها را بعمل آورد کافی است بلکه میگوئیم هرگاه نیت را مردد کرد مابین ترتیب وارتماس هم عیب ندارد بلکه میگوئیم هرگاه نیت ترتیب نمود وقصد انرا داشت بعد ارتماس نمود یا بعکس هم عیب ندارد هرگاه از نیت اصل غسل غافل نشده باشد لکن در اینجا مسئلهٔ دیگر هست که هرگاه نیت یکی را کرد وقدری از بدن هم شسته شد آیا میتواند باقی را بقصد یکی دیگر تمام کند یا نه مثلا هرگاه بنیت ترتیب سر وگردن را فرو برده بعد از غسل آنها قرار بر اتمام داده بطریق ارتماس یا اینکه بنیت ارتماس در آب فرو رفت هنوز تمام نشده قرار داد که سر که شسته شده از بابت ترتیب باشد وبعد جانب راست را بشوید وبعد جانب چپ را تحقیق کلام اینست که اگر بقصد ارتماس فرو رفته وهنوز تمام بدن او پوشیده نشده یا اینکه تخلیل تمام ننموده عدول بترتیب ثمر ندارد وان شسته شدن داخل غسل نبوده ومثل اینستکه بدن قبل از نیت شسته شود پس بنای ترتیب را که گذاشت باید از سر بگیرد واما اگر بقصد ترتیب فرو رفته عدول بارتماس نمودن صحیح است وآنقدر که شسته شده مجزی خواهد بود (مسئلهٔ پنجم) هرگاه بعد از فارغ شدن از غسل معلوم شد که جزئی مانده که آب بان نرسیده از بابت حایل یا غفلت ونحو ان پس حکم ان در ترتیب اینست که اگر در جانب چپ است همانرا میشوید هر چند مدتی طول کشیده باشد واگر در جانب راست یا سر بودن انرا میشوید وآنچه بعد از او بوده باید اعاده کند که ترتیب بعمل بیاید لکن بشرط اینکه تخلل حدثی در این بین نشده ١ باشد واما ارتماس پس اگر بعد از بیرون آمدن از آب وطول کشیدن است غسل باطل است واگر طول نکشیده باشد لکن از آب بیرون آمده نیز اقوی بطلان است واگر هنوز از آب تمام بیرون نیامده باشد بلکه بمحض انکه قدری از بدنرا بیرون آورد معلوم شد که جزئی مانده پس شستن ان فوراً بیرون آب ظاهر اینست که کفایت نکند واما هرگاه فوراً در آب رفته وهمان را شست آیا کفایت میکند یا اینکه باید غسل را از سر گیرد هرچند اوّل خالی از وجه (٢) نیست لکن احتیاط شدید در اعادهٔ غسل است (مطلب ششم)

١ درمسئله پنجم از مسائل متعلقه بغسل خواهد آمد صدر دام ظله

٢١ وجهی بنظر نمیرسد غسلرا در هردو صورت اکر سر کیرد صدر دام ظله

بدانکه درغسل ترتیبی موالات شرط نیست قطعاً نه مابین اعضا ونه مابین اجزاء اعضا نه موالات بمعنی بی درپی ونه بمعنی خشک نشدن سابقه هیچکدام ضرور نیست وفاصله که ماحی صورت باشد درآن عیب ندارد پس هرگاه سررا بشوید یاقدری ازآن را وبعد رخت خودرا پوشد ورود مشغول کاری بشود وبعدازمدتی مثلا باقی را بشوید یکمرتبه یابهمین طریق تدریجاً عیب ندارد وشاید دربعض صور که سلب اسم شود احتیاطی باشد واما درغسل ارتماسی آیا موالات بمعنی اول شرط است یانه محل کلام است پس اگر اصل فرورفتن بتامل وتانی باشد مثل اینکه پای خودرا درآب بگذارد وبقدر نیم ساعت مثلاً بتدریج درآب پنهان شود یااینکه بعدازپنهان شدن تخلیل نکند وقدری زیاد تامل کند خالی ازاحتیاط نیست لکن اشکال در (۱) دویم کمتراست (مطلب هفتم) بدانکه درغسل ترتیب رفع حایل ازهرجزئی دروقت شستن ان لازم است نه قبل ازان و اماغسل ارتماسی پس احوط درآن اینست که حائل خارجی که بربدن است قبل ازپنهان شدن بلکه قبل ازشروع درفرورفتن رفع شود پس هرگاه لنگ مثلاً بطربقی بسته باشد که مانع باشد دست نمودن یاورداشتن ان قبل ازفرورفتن احوط (۲) است وهمچنین انگشتر که حایل باشد یانحوان واما رفع حایل بدنی که محتاج تخلیل است پس البته درزیرآب حاصل میشود (مطلب هشتم) بدانکه مکلف مخیراست مابین این دوطریق مگر درچند موضع که معین میشود یکی ازانها بتفصیلی که بیان میشود اول درصورت تنگی وقت ان چیزی که غسل بجهةاو مطلوب است مثل نماز وروزه که معین است ارتماس وهرگاه ترتیب را بعمل آورد صحت ان محل اشکال است وهمچنین در اغسال مندوبه که وقت انها تنگ شده باشد دویم بجهة صائم بصوم واجب الاتمام مثل ماه رمضان وقضاء ان بعدازظهر وقضاء ان درصورت نزدیك شدن ماه رمضان دیگر و نذرمعین وماننداینها لازمست غسل ترتیب بعمل آورد واگر ارتماس نمود حرامست وغسل وروزه او هردو باطل اند (سیم) درصورتی که آب درموضعی باشد که فرو

[۱] هردو محل اشکالست وکفایت معلوم نیست صدردام ظله

[۲] ودرزیرآب مانع نبودن لنگ مثلا ازاحاطهٔ اب بتمام بدن لازم است صدردام ظله

رفتن دران باعث این است یك جزء ازبدن گل آلوده بشود پیش از انکه تمام اجزارا آب فروگیرد که غسل ارتماسی دراینصورت صحیح نیست ولازم است که ترتیب بعمل آورد (چهارم) اینکه آب درموضعی باشد که هرگاه دران فروبرود یقین بپوشانیدن آب همهٔ بدن رابجهة او حاصل نشود که ارتماس دراین صورت نیز صحیح نیست (پنجم) هرگاه کسی جبیره داشته باشد که آب رسیدن بزیران مضرباشد غسل ارتماسی او صحیح نخواهد بود وترتیب لازم است تااینکه برجبیره مسح کند باب (ششم) هرگاه آب کمتر ازکرباشد وبدن اونجس باشد معین (۱) است غسل ترتیب واما هرگاه بدن پاك باشد عیب ندارد که درآب کمتر ازکر ارتماسی کند لکن بعدازانکه یکغسل دراوکرد غسل دیگر دران محل احتیاط است وسابقاً مذکورشد (فصل سیم) درشرایط غسل است وتفصیل انها همان شرائط وضؤ است مگر موالات که بهیچ یك ازان سه معنی که دروضو گفته شد درغسل ترتیبی لازم نیست هم چنانکه بیان شد واما درغسل ارتماسی پس همهٔ ان سه معنی وعلاوه برانها نیزمعتبراست (مسئله) ظاهر اینست که درغسل استحاضه موالات شرط است ودرضیق وقت درهمه اغسال موالات واجب میشود (فصل چهارم) درمسائل چند متعلقه بغسل وشکیات وسهویات ان (مسئلهٔ اولی) سبب جنابت که مذکورشد انزال منی یاادخال حشفه است وقتی باعث وجوب غسل میشود که علم بان حاصل شود پس مظنه بانزال یادخول باعث وجوب غسل نمیشود واگر در خواب دید که انزال شده وبیدار که شد اثری ندید حکمی ندارد واگر رطوبتی دید که علم بمنی بودن آن ندارد وعلامات منی راهم ندارد ان هم اعتبار ندارد (مسئلهٔ دویم) هرگاه بانزال جنب شد وبول نکرده غسل کرد وبعد آب مشتبهی ازاو بیرون آمد درانجا حکم میشود باینکه او جنب است هرچند علم نداشته بانکه آن آب مشتبه منی بوده وغسل سابق اوبجهة حالا ثمر ندارد بلکه باید ثانیاً غسل کند واما اگر جنابت او بسبب ادخال بوده بی انزال وبول نکرده غسل کرد وبعد رطوبت مشتبهی بیرون آمد حکمی ندارد وهمان

[۱] اکر تطهیر بدن بمقداری ازآب در خارج ان اب نمود ترتیب وارتماس هردو صحیح است واکر تطهیر دران اب نمود هردو باطل است باید تامل نمود صدردام ظله

غسل کافی است (مسئلة) هرگاه بعدازانزال بول نکرده غسل کرد و بعد بول کرد آیا محض بول کردن باعث حکم بجنابت ثانیاً میشود بعضی حکم بان فرموده اند از این بابت که اجزائی از منی که در قصبهٔ ذکر مانده با بول بیرون می آیند ولهذا میگویند که اگر در ماه مبارک رمضان چنین اتفاق بشود جایز نیست اختیاراً در روز بول بکند چون این داخل در تعمد جنابتست لکن در اصل جنابت بمحض خروج بول تامل هست و این غیر از آب مشتبه است که سابقاً حکم شد که خروج آن حکم جنابت دارد (مسئلهٔ سیم) هرگاه بعدازانزال بول کرد و بعد از آن آب مشتبهی بیرون آمد باعث غسل نیست واما هرگاه بول نماید آیا استبراء از بول ثمره بول کردن را دارد یا اینکه حکم بول نکردن باقیست تا خود بول بیاید اگرچه اول خالی از قوه نیست لکن احوط ثانی است (۱) وحاصل اینمسائل اینکه بعدازانزال اگر هم بول وهم استبراء بول کرد و غسل کرد آب مشتبهی که بعد از غسل بیاید نه غسل میخواهد ونه وضو ونه شستن واگر بول کرد واستبراء بول نکرد وغسل کرد وآب مشتبه بیرون آمد وضو میخواهد وشستن واگر نه بول ونه استبراء کرد وغسل کرد تا چیزی بیرون نیامده غسل صحیح ونماز بان صحیح واگر بیرون آمد حکم بجنابت ثانیاً میشود وشستن هم میخواهد واگر بول نیامد واستبراء کرد وآب مشتبه آمد اقوی (۲) آنستکه مثل اولست (مسئلهٔ چهارم) هرگاه رطوبتی دید ابتداء مشتبه مابین سه چیز منی وبول ویکی از ودی ومذی وودی چیزی براو لازم نیست واگر مشتبه مابین منی وبول باشد واجبست براو هم غسل وهم وضو اگرچه اکتفا بوضو تنها خالی از وجه (۳) نیست (مسئلهٔ پنجم) هرگاه در اثناء غسلهای واجب همان سبب که باعث غسل شده باز اتفاق افتاد بی شبهه ان غسل باطل است واگر حدث دیگر اتفاق شد مثل اینکه در اثنای غسل حیض یا استحاضه مس میت اتفاق شد باطل نمیشود لکن اگر در اثناء اینها جنابت اتفاق شد باطل میشوند واگر در اثناء غسل جنابت اینها واقع شدند از این بابت بطلان ان معلوم (۴) نیست واما اگر در اثناء غسل جنابت حدث اصغر واقع شد اگرچه قول باینکه باطل نمیشود واینکه بعد از اتمام لازم است که وضو بگیرد بجهة ان

(۱) این احتیاط ترك نشود بلکه خالی از قوة نیست صدر دام ظلا

(۲) گذشت کلام در ان صدر دام ظله

(۳) این وجه ضعیف است صدر

(۴) احوط بطلان است در بعض آنها صدر دام ظله

چیزهائیکه وضو میخواهند خالی از قوه نیست لکن احوط باحتیاط شدید اینستکه اتمام (۱) کند بعد اعادهٔ غسل کند و بعد از نقض آن بحدث اصغر وضو بگیرد و بدون نقض اگر وضو بگیرد احتیاطاً هم خوبست واگر در اثنای غسلهای مستحبه حدث اکبر یا اصغر اتفاق شود دلیلی بر بطلان انها (۲) نیست (مسئلهٔ ششم) هرگاه چند غسل واجب بذمهٔ او ثابت شده باشد امتثال بچند طریق تصویر میشود اول اینکه بنیت علیحده برای هریك غسلی علیحده بجابیاورد لکن در اینصورت باید غسل جنابت را اخری همه قرار بدهد (۳) ووضو قبل از هر غسلی از ان اغسال که مقدم اند بران بگیرد بقصد (٤) فرمان برداری امر بوضو قبل از غسل (طریق دوم) آنکه در وقت نیت هریك را علیحده نیت نموده وبتفصیل ملاحظه نماید ولکن یك غسل بجهة همه بجابیاورد واین را تداخل اغسال میگویند واقوی صحت اینست واگر غسل جنابت بانها باشد وضو نمیخواهد واما اگر غسلهای دیگر باشند بی جنابت وضو میخواهد بی شبهه وآیا در صورت تداخل یك وضو هم کافیست یا اینکه تداخل در همان غسل است ووضوها باید بعدد غسلها باشند ظاهر اول است (طریق سوم) اینکه یکغسل کند بنیت رفع حدث هرچند بتفصیل ملاحظه نماید (طریق چهارم) اینکه یکغسل کند بنیت مباح بودن نماز وظاهر اینستکه این دو طریق هم باعث سقوط همه میشوند ووضو هم ضرور نیست هرگاه جنابتی بانها باشد (طریق پنجم) اینکه نیت قربت کند بی تعیین یکی وبی تفصیل وبی ملاحظه رفع واباحه در صحت این تامل هست (طریق ششم) اینکه نیت جنابت کند تنها اقوی اینستکه صحیح است وباعث سقوط باقی دیگر هم میشود (۵) (طریق هفتم) اینکه نیت یکی دیگر غیر از جنابت کند ودر این دو اشکال هست یکی از بابت صحت خود این غسل که آیا تاثیر در رفع آن منوی میکند یانه ویکی در اینکه باعث سقوط باقی میشود یانه وچون در اول تامل هست پس دویم بطریق اولی محل اشکال وتامل است (طریق هشتم) جمع میان جمع ومتفرق بجا آوردن یعنی بعضی را باهم وبعضی را علیحده

(۱) بااعاده راهی از برای اتمام بنظر نمیرسد صدر دام ظله

(۲) ولی احوط بطلان است بلکه خالی از توجه نیست صدر دام ظله

(۳) صحت غسل غیر جنابت با وجود جنابت وعدم قصد ان شاید خالی از وجه نباشد ولی اشکالکه در طریق هفتم خواهند فرمود در اینجا نیز جاری است صدر دام ظله

(٤) برسبیل احتیاط صدر دام ظله

(۵) باالتفات بسقوط انها بغسل جنابت وقصد ان صدر دام ظله

وحکم این ازسابق معلوم میشود (مسئلهٔ هفتم) هرگاه خطاب چند غسل مستحب باومتوجه شود مثل انکه یکروزروز جمعه وعرفه ونوروز باشدوبنای زیارت ودخول مشهد شریف داشته باشد وتوبه هم نموده وهمچنین درانجاهم چند طریق متصور است اول بجاآوردن غسلی ازبرای هریك علیحده واین بی اشکالست دویم یکغسل بنیت همه مفصلاً این هم خوبست واگرنیت کند انچه براومستحب است هرچند بتفصیل هم نداند کفایت آن بعیدنیست سوم یکغسل بقصدقربت بی تعیین یکی ازانها واین ثمری ندارد چهارم قصد یکی غیرمعین این هم بی ثمراست پنجم قصد یکی یادو تامعین این برای هرچه تعیین کرده خوبست وبرای باقی ثمرندارد حتی اینکه اگر آن یکی غسل جمعه باشد (مسئلهٔ هشتم) هرگاه چندغسل که براوجمع شده بعضی واجب وبعضی مستحب باشند دراین هم چند قسم تصویر میشود اول بجهة هریك علیحده بجا آوردن که محل تأمل نیست دویم یکغسل بنیت همه مفصلا وبسیاری از علماء درانمقام تأمل دارند لکن اقوی اینستکه صحیح است (۲) وکافی ازهمه میشود سیم اینکه قصد جنابت تنها کند ودرصحت آن کلامی نیست لکن کفایت ان از غسل جمعه هم چنانکه بعضی گفته‌اند مشکل است (۳) چهارم انکه قصد جمعه تنها کند ظاهر اینستکه خود غسل جمعه (٤) صحیح است هرچند جنابت برقرارباشد ورفع آن بغسل جمعه نمیشود همچنانکه بعضی گفته‌اند تتمه دربیان بعض اقسام مخصوصهٔ غسل است ودرآن سه قسم ازغسل بیان میشود اول قسم مخصوصی ازغسل واجب هست که محض صورت غسلست وصحت حقیقی ندارد واز غسل حیضی است که زن یهودیّه یانصرانیه حائض بعدازحیض بالزام شوهرش که مسلمست میکند وخودزن اعتقاد باوندارد ومثل اینست غسل حیض کردن زنیکه ازمخالفان شیعه باشد هرگاه قائل شویم که غسل ایشان باطلست وتفصیل وبیان اینمطلب اینست که مابین علماء خلافست دراینکه تزویج زن یهودیّه یانصرانیه جایزاست یانه و

۲ رعایت احتیاط را نمایند صدر

۳ ظاهر اینستکه فرق میان غسل جمعه وسایر اغسال نیست ودرطریق ششم گذشت صدردام ظله

٤ محل تاملست صدر

اقوی اینست که بعقد انقطاع جایزاست بلکه قول بجواز (۱) تزویج مطلقا خالی از قوت نیست پس هرگاه مسلم زن یهودیّه یانصرانیه گرفت یاکنیزیکه یهودیه یانصرانیه است دارد چون ازحیض پاك شد وخونش قطع شد وقائل شدیم که تاغسل حیض نکنند مقاربت حلال نمیشود کارمشکل میشود ازاین بابت که غسل حیض ازعبادات است پس ازکافره صحیح نیست خصوصاً بعدازانکه اعتقادبان نداشته باشد وهمچنین زن مخالف شیعه بنا براینکه غسلش راباطل بدانیم پس بنابراین بغسل پاك نمیشود وبا وجوداین مقاربتش جایزنیست لکن درانجا میگوئیم که این زن یاکنیزرا الزام میکنند بصورت غسل حیض بطریق زنهای مسلمه انوقت مقاربت او حلال میشود هرچند غسلش صحیح نباشد واین غسلیست صوری که حقیقتی ندارد بلی اشکال دیگر لازم میاید بنسبة بزنهای مسلمان که غسل حیض را بطریق صحیح نمیدانند بجهةانکه مسائل اورا نمیدانند پس بان غسلیکه میکنند پاك نمیشوند وغسل الزامیکه درحق زنهای کافره گفتیم بحال ایشان ثمرندارد پس امرشوهرایشان درمقاربت ایشان بعدازحیض بسیار صعب ومشکلست لکن چیزیکه کاررا آسان میکند حمل بصحتست هرگاه شك داشته باشیم که میدانند یانه بلی هرگاه یقین داشته باشیم که مسائل غسلرا نمیداند کار بسیار مشکل میشود زیراکه دیگر حمل بصحت (۲) نمیشود کرد لکن ازجای دیگر کار آسان میشود که میگوئیم که بمحض پاك شدن ازحیض وطی حلال میشود هرچند غسل نکند بنابراین هروقت شوهرش دانستکه ازحیض پاك شده مقاربت ازبرایش جایزاست وقول زن هم دراینکه ازحیض پاك شده‌ام مسموع است بلی اشکال درخصوص زنی است که مستمرةالدم باشد وتشخیص نمودن او خون حیضرا ازخون دیگر موقوف بردانستن مسائل وعلامات شرعیه باشد وهرگاه مسائلرا نمیداند اعتمادی برقول او نیست پس جواز وطی دراوقات استمرار خون بسیار مشکلست هرچند حیض او درهرماه یکمرتبه بیشتر نمیشود (قسم دویم) در

۱ محل تاملست صدر دام ظله

۲ مسئله ندانستن منافی باحمل بر صحت نیست صدر دام ظله

غسلهائیست که باید شخص بغیر خودش بدهد وان در دو موضع است غسل تولد وغسل اموات امّا اوّل پس بدانکه مستحبست که بعداز تولّد مولود اورا بعداز شستن غسل بدهند که نیت کنند غسل میدهم این مولودرا ندباً قربةً الی الله وچون بعضی ازعلما قائل بوجوب شده‌اند قصد قربت احوطست وبعدازنیت اورا غسل ترتیبی بدهند وکفایت ارتماسی خالی ازقوة نیست وآیا حکم مختص همان زمان ولادتست یادرهمه‌ان روز یاانشب خوبست تادوسه‌روز یاتاهفت روز این حکم باقیست اقوی احتمال دویم است (۱) وغسل مولود باولی است یاباذن ولی وظاهراً باذن مادرهم اکتفا میشود وصورت نبودن پدر وامّا غسل اموات بدانکه ازجملهٔ واجبات غسل دادن میت است وکلام دراینستکه چه میتی‌را باید غسل داد وکی باید غسل بدهد وبچه طریق بایدغسل بدهند وبیان این درضمن چندامر میشود (امر اول) بدانکه واجبست غسل دادن هرمیتی که اظهار شهادتین نموده وعلم نداشته باشی که اوخلاف انهارا اعتقاد دارد چه شیعه وچه سنی چه اثنا عشری ازشیعه وچه غیر اثنا عشری ازشیعه وهمچنین اطفال ایشان که تابع ایشانند وهمچنین است حکم سقط ازایشان که چهارماهه باشد هم غسل میخواهد وهم کفن بنحو متعارف لکن ازچهار ماه‌کمترغسل ندارد وکفن متعارف نمیخواهد بلکه در پارچهٔ پیچیده میشود ودفن میشود بدانکه چهارصفت ازکسانیکه شهادتین میگویند ازاین حکم وجوب تغسیل خارجند نواصب که بااهل بیت اظهارعداوت دارند وخوارج کـه ناسزا بحضرت امیرالمؤمنین ع میگویند (۲) وغلاة که بخدائی انحضرت قائلند ومجسمه کـه خدارا جسم میدانند بایمعنی که اصل تدیّن اینها باینست که نه کسانیکه تابع دین حق‌اند واز روی نادانی چنین تخیل میکنند بلکه تغسیل اینها واجبست (مسئلة) جزیکه از میت جدا شده قبل‌از غسل دادن ان میت یایك قطعه‌است یاچند قطعه پس اگر یك قطعه بیشتر نیست پس اگرسینه درآنست یاخود سینه‌است یابعض سینه‌است که

۱ ولی باحتمال رجهان درجای ثواب بعمل آورند صدر دام ظله

۲ غلاة ومجسمه موضوعاً وحکماً محتاج بمراجعه است صدر دام ظله

دل درمیان آنست واجبست غسل دادن وکفن کردن او یابهمان دو وصله یاسه وصله وحنوط ونماز ودفن کردن واگران قطعه بعض سینه‌است که دل دراو نیست یاعضوی دیگراست که دخل بسینه ندارد پس اگراستخوان دارد همان غسل دادن واجبست تنها یاپیچیدن درپارچه (۳) ودفن کردن وهمچنین اگراستخوان خالیست امّا غیرازدندان ونمازبراین دوقسم موافق احتیاطست واگرچند قطعه‌است ازیك میت انهارا جمع نموده بترتیبی که درغسل میت مقرراست انهارا غسل دهند واز چند میت هریك حکم خودرا دارد (مسئلة) قطعهٔ استخوان دارکه ازادم زنده جداشود غسل دادن ان واجبست وپیچدن درخرقه ودفن مطلقا وهمچنین استخوان خالی غیراز دندان وامّا قطعه گوشت که ازمیت یازنده جدا شود همین قدر در کهنه می‌پیچند ودفن میکنند (امر دویم) دربیان تعیین غاسل بدانکه غسل دهنده باید بالغ عاقل باشد وعارف بمسائل غسل باشد ومماثل میت باشد درذکوریت و انوثیت پس هرگاه مردی درجائی بمیرد که غیراززن اجنبیه نباشدیازنی درجائی بمیرد که‌غیرازمرد اجنبی نباشدغسل او ساقط است وبی غسل اوراکفن کرده ونماز گذارده دفن کنند وتفاوتی دراین حکم مابین بالغ ونابالغ نیست پس دختری که ازسه سال بالا تراست مرد اجنبی غسل نمیتواند بدهد وپسرکه ازسه‌سال بالاتراست زن اجنبیه غسل نمیتواند بدهد وتفاوتی دراین نیست مابین اینکه بی نگاه وبی لمس غسل بدهدیاباانها برهنه یاازروی پیراهن ولباس بلی درسه‌ساله وکمتر این حکم لازم نیست پس از برای هریك ازمرد وزن جایزاست غسل دادن سه‌ساله وکمترچه دختروچه پسراگر چه مراعات مماثله دراین دوهم مادام الامکان احوطاست وبایددانست که‌استثناشده‌است ازلزوم مماثلت ومنع ازمخالفت سه‌موضع اوّل زن وشوهر که جایزاست هریك دیگری را غسل بدهددرحالت اختیار وتفاوتی مابین عقددائم ومنقطع نیست بلکه‌مطلقه بطلاق رجعی نیزچنانست لکن احوط اینست که‌همین درحال اضطرار درین موضع چنین

۳ جامع شرایط کفن باشدعلی الاحوط صدر دام ظله

كند دويم مالك ميتواند كنيز خودرا غسل بدهد وامّا كنيز پس ظاهر اينست كه جايز است آقاى خودرا غسل بدهد اگرچه بمجرد موت ازملكيت او بيرون ميرود سوم محرم ميتواند محرم خودرا غسل دهد پس برادر خواهر وخواهر برادر خودرا ميتواند غسل بدهد لكن انرا شرطى است وكيفيتى شرطان اين است كه مماثل پيدانشود وكيفيت ان اينست كه بايدازروى پيراهن ولباس آب بريزد وبدن را برهنه نكنند بهمين طريق كه آب ريخت وغسل داد هم بدن ميت پاك ميشود وهم آن لباس (١) بى فشار دادن هم پاك ميشود واين حكم لنك وفوطه است كه دروقت غسل بايد برعورت ميت باشد نسبت بهر غسل دهنده (مسئلة) مشكله در خنثى كه مشكل است امر غسل مشكل ميشود چونكه مردبودن وزن بودن او مشخص نيست اقوى آنست كه اگر كنيزى دارد كنيز او غسل بدهد واگر ندارد يكى ازمحارم (٢) او اورا غسل بدهد واگر ندارد بقرعه (٣) تعيين شود كه مرد است يازن واحوط اينست كه يك غسل مرد باو بدهد ويك غسل زن (مسئلة) هرگاه عضوى ازميتى باشد كه غسل دادن او واجبست ومعلوم (٤) نباشد زن است يامرد يكى از ايشان غسل بدهد خوبست واحوط غسل ازهر يك است (تتمه كلام) درصورتى كه مماثل ميت حاضرباشد لكن مخالف مذهب باشد مثل اينكه زنى درجائى فوت شده كه زن مسلمه نيست لكن نصرانيه هست صورت غسل بايدعمل بيايد باين نحو كه آن زن نصرانيه را ميگويند كه غسل بكند بعدازان امر ميكنند اورا بغسل دادن ونيت واعمال را باو ياد ميدهند كه صورت انهارا بعمل بياورد واحوط آنست كه مسلمان نيت كند وآن زن نصرانيه غسل دهد واگر ممكن است دست باب وميت نرساند بهتراست باين (٥) نحو كه آب را ديگرى بريزد واو ميت (٦) را بگرداند واگر نشود همين صورت درانجمة م كافى است هرچند بدست زدن او هم نجس بشود امر سوم دركيفيت اين غسل است واجب است كه قبل ازشروع درغسل اول ميت را ازنجاسات عارضه تطهير كند تماماً كه همان نجاست موت تنها بماند بعدازان نيت

١ پاك شدن لباس بلكه لنك وفوطه خالى ازاشكال نيست پس رعايت احتياط را نمايند صدر دام ظله

٢ بامردبودن وزنى چنانچه مفروض متن است غسل دادن برمحرم جايز نيست على الاظهر اگر چه زن ومردبودن ميت معلوم نباشد بلى اگر مرد وزن هردو غسلرا ترك نمايند ووقت تنك شد بعيد نيست جواز غسل دادن محرم ولى احتياطا بدهد احوط است صدر دام عمره

٣ قرعه محل تامل بلكه منع است پس مرد وزن اجنبى هر يك يك غسل بدهند احتياطا واگر ندادند وجوب غسل براين فرض معلوم نيست صدر دام اجلاله

٤ حكم ان حكم خنثى مشكل است صدر دام ظله

٥ ظاهراً معين است درانصورت كه مسلم بقصد غسل ابرا جارى بر ميت نمايد وغير مسلم ميت را بجهة مهيا نمودن بگرداند تا غسلرا حقيقة مسلم كه داده باشد صدر دام ظله

غسل دادن ميت نمايد باين نحو كه هرسه غسل را يك عمل قرارداده (١) به نيت مجموع سه غسل بدهد كه غسل ميدهم اين ميت را باب سدر وكافور وآب خالص وجوباً قربة الى الله وبعدازان نيت خصوص غسل باب سدر نمايد وبابى كه قدرى سدر درآن داخل نموده باشد كه اسم آب سدر براو گفته شود واز اطلاق بيرون نرود ميت را غسل بدهد بطريق غسل ترتيبى وبعدازان نيت خصوص غسل باب كافور نمايد وبابى كه قدرى كافور درآن ماليده باشد بقدرى كه آب كافور اورا بگويند وازاطلاق بيرون نرود بترتيب غسل بدهد وبعدازان نيت غسل باب خالص نموده وباب مطلق خالص ازسدر وكافور بلكه خالص ازگل وغيرآن باشد بترتيب غسل دهد بمجرد دشستن جزء آخر از جانب چپ همهٔ بدن ميت پاك ميشود وبعدازان اگر كسى مس او نموده غسل مس ميت براو واجب نميشود (م) هرگاه كسى درحال احرام بميرد غسل كافور ازاو ساقط است وهمان دوغسل سدر وآب خالص كافى است واحوط سه غسل است باينمعنى كه يكغسل ديگر باب خالص بدهد بعوض كافور (مسئلة) درغسل ميت كه يك نفر آب ميريزد ودرهمان حال يك نفر ميگرداند آيانيت را كدام يك بايد بكند تحقيق اينست كه هركدام كه قصد جارى نمودن اب مى كند او غاسل است وبايدنيت كند پس انكسيكه آب را ميريزد اگر باين قصد است كه گرداندهٔ ميت ازاو آب فرا گرفته وبان گردانيدن اجراء كند غاسل گرداننده است واگر قصد او بريختن اجراء است وگرداننده محل اورا براى او مهيا مى كند غاسل ريزندهٔ آب است واگر هردو قصد اجراء دارند هردو غاسل اند وهردو بايدنيت كنند (مسئلة) بدانكه شرط صحت غسل ميت قصد قربت است پس اگر غاسل بى قصد قربت غسل بدهد غسل باطل است واجرت گرفتن بر غسل حرام است پس كار غسل دادن غسالها كه كسب ايشان غسل اموات است بسيار مشكل ميشود وحكم در اين مثل عبادت اجيرى نيست چون اجير عبادت بقصد نيابت عمل را ميكنند واجرت بر نيابت ازاموات حلال است وعقد اجارهٔ آن مشروع است وقصد قربت درحين نماز كردن بااجرت

٦ يعنى بالت ظاهرى صدر دام ظله

١ لزوم اين نحو از قرار ونيت معلوم نيست صدر دام ظله

گرفتن منافات ندارد زیرا که اجرت را بجهة نایب شدن گرفته لکن غسل دادن بر خودش واجب نمیشود نایب از کسی بشود تا اجرت برای نایب شدن بگیرد ولهذا حرام است اجماعاً و ازاین اشکال لازم می‌آید که اکثر اموات در اینزمان بی غسل بمانند چون غسل را غسال به نیت اجرت میدهند نه بنیت قربت وچون عبارتست بی نیت قربت فعل باطل وعبث میشود وچون غسل باطل شد نماز بر اوهم باطل میشود بلی هرگاه غسل دادن را بهمان کیفیت مخصوصه بقصد اطاعت خداوند بجاآورد نه بجهة اجرت غسل صحیح میشود ولکن آنچه در مقابل میگیرد ازاجرت حرام است وبودن داعی بر بنای او اجرت گرفتن منافات باقصد فرمان برداری ندارد بعد ازانکه بنای او بشود واگر اجرت را در مقابل آب یاسدر یا اجرت مغسل یا امر مستحبی که عبادت ومقدمه آن نباشد قرار بدهد اشکال بالمره رفع میشود (مسئلة) در غسل میت اذن ولی شرط است مثل نماز پس اگر غسالی بدون رضای اولیاء غسل بدهد باطلست (مسئلة) هرگاه ولی مجبور نمود کسی را بر غسل دادن غسل صحیح است اگر با وجود اجبار نیت قربت بکند وحرمت این (۱) اجبار هم معلوم نیست اگرچه بر خود جبر کننده هم واجب باشد (امر چهارم) درصورت عدم تمکن است ازاین کیفیت که گفته شد یا ازجهة اینکه آب نیست ابداً یا اینکه آب دو غسل هست تنها یا آب یك غسل یا آب هست وسدر وکافور هر دو را نیست یا یکی را نیست وهر کدام را حکمی است درضمن مسائلی بیان میشود (مسئلهٔ اولی) هرگاه آب نباشد یا استعمال ان شرعاً ممکن نباشد دراینجا حکم به تیمم است وکیفیت تیمم میت اینست که نیت کند تیمم میدهم این میت را قربةً الی الله وخود شخص زنده باطن کفهای دست خود را بر خاك زند و پیشانی وظاهر کفهای میت را مسح کند یك ضرب برای پیشانی یکی برای کفها وبهمان نحو که خود تیمم میکند ملاحظهٔ شرائط بکند (مسئلهٔ دویم) هرگاه آب را نمیشود استعمال کرد ازاین بابت که باعث پاشیده شدن بدن میت میشود مثل سوخته دراینجاهم

۱ مطلقاً معلوم نیست صدر دام ظله

باید اورا تیمم داد (مسئلهٔ سوم) آیا یك تیمم بدل هر سه غسل میشود یا سه تیمم بدل سه غسل بترتیب باید باشد محل خلاف است واقوی (۱) این است که علاوه بر سه تیمم تیمم چهارمی هم اورا بدهد به نیت بدلیة از مجموع مقدم بر آن سه یا مؤخر (مسئلهٔ چهارم) هرگاه آب یك غسل هست آیا لازم است گذاشتن ان برای غسل باب خالص یا اینکه بان غسل سدر بدهد وبعد دو تیمم بدهد عوض کافور وخالص اقوی این است که غسل سدر بان بدهد ودو تیمم عوض آن دو غسل دیگر قرار بدهد واگر آب بقدر دو غسل هست غسل سدر وکافور بان بدهد ویك تیمم عوض غسل آب خالص قرار دهد (مسئلهٔ پنجم) اگر آب هست وسدر وکافور نیست آیا همان غسل باب خالص کافی است یا سه غسل باید باب خالص داد وتا عوض دو غسل سدر وکافور ویکی بجای خودش اقوی اوّل واحوط (۲) ثانی است واحوط ازاین دو تیمم عوض دو غسل دادن است (مسئلهٔ ششم) هرگاه (۳) آب بقدر کفایت یك غسل هست وسدر بقدر کفایت یك عضو وکافور بقدر یك عضو یعنی ازاین دوتا بقدری هست که بقدر یك عضو ازآن را آب سدر وآب کافور میکنند در اینجا میتوان گفت که یك غسل بدهد باین طریق که سر را باب سدر وجانب راست را باب کافور وچپ را باب خالص واحتمالات دیگر هم در مسئله هست اقوی ازهمه صرف آبست در غسل باب خالص واینکه وجود قلیل این دو مثل عدم است پس عوض دو غسل دو تیمم داده وغسل به آب خالص دهد (مسئلهٔ هفتم) هرگاه (۴) کافور تنها هست آب را صرف غسل عوض سدر نماید وعوض کافور وقراح تیمم بدهد یا اینکه تیمم بدهد عوض آب سدر وغسل کافور را باب کافور دهد وتیمم دیگر عوض آب خالص دهد اقوی دویم است (مسئلة هشتم) بدانکه در هرجا گفتیم غسل باب خالص عوض سدر وکافور میشود اگر قبل ازدفن عمل آمدند باید اعادهٔ غسل نمود وهمچنین تیمم درصورت آب نبودن (مسئلهٔ نهم) میتی که بسبب عدم تمکن ازغسل تام غسل ناقص بدلی باو داده شد چه غسل باب خالص عوض سدر وکافور وچه تیمم ظاهر اینست که

۱ معلوم نیست ولی احوط است صدر دام ظله

۲ این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

۳ نادر الوقوع است صدر دام ظله

۴ در مفروض مسئله سابقه نادراً وقوع صدر دام عمره

هر كس اورامس نمود غسل ازاو ساقط نميشود اگرچه سقوط غسل ازكسيكه مس ميتى كرده كه اورا بدل غسل بسدر ياكافور باب خالص غسل داده باشند خالى از (١) قوة نيست (امر پنجم) درشرأيط اين غسل است وان چهار است اوّل مباح بودن ده چيز است اول مكان غسل دادن دويم محل گـذاشتن ميت مثل تختهٔ كه ميت را بر آن ميگذارند سوم محل غسل دهنده چهارم فضائى كه جسم ميت دراوست پنجم آب ششم سدر هفتم كافور هشتم ظرف آب ٢ ريختن نهم مصب آب دهم مجراى آب غساله (٣) (مسئلة) هرگاه بعدازغسل مشخص شدكه يكى ازاينها يابيشتر مباح نبوده است غسل صحيح است وضامن اجرت يامثل ياقيمت است و هرگاه ميت درمكان غصبى باشد ونگذارند كه اورا بيرون بياورند غسل دادن او درانجا ياتيمم دادن او خالى از وجه نيست (شرط دويم) پاك بودن آب است واگر بعد ازغسل نجاست او معلوم شود غسل باطل است (شرط سوم) پاك بودن بدن ميت است ازهمه نجاسات خارجيه كه بايد بطريق تطهير شرعى ازانها پاك شود هرچند نجاست موت بماند انوقت شروع درغسل نمايد وبايد همهٔ بدن قبل ازشروع درغسل تطهير شود اگرچه درغسل احياء اين شرط نيست وكافى است پاك كردن هرعضوى قبل ازشروع درآن (شرط چهارم) ازاله نمودن مانع است ازرسيدن آب ببشرهٔ بدن ميت وتخليل موهاى سر وريش وابرو وغير انها واگر شك كند درچيزى كه حائل هست يانه رفع آن لازم است (مسئلة) بودن جامه ولباس دربدن حائل حساب نميشود چه يك لا باشد وچه بيشتر همين كه آب ازان نفوذ ميكند وببدن ميرسد كافى است ودرهمه غسلها نسبت بعورت حكم اينست ودر بعض غسلها نسبت بهمهٔ بدن وبعضى گفته اند كه افضل درهمهٔ غسلهاى اموات درهمه حالات اينست كه آب را برروى پيراهن بريزند وبدن رامكشوف نكنند وبعضى ميگويند كه اجراء آب براصل بدن افضل است مگردرجائيكه لابد باشد ازستر مثل عورت يابخصوص وارد شده باشد مثل غسل مرد محرم زن را يازن مرد يرا كه محرم او باشد ودرهمه صور

١ ولى رعايت احتياط را نمايند صدر دام ظله

٢ ظرف ومصب و مجرى بتفصيلى است كه در وضؤ وغسل مذكور است صدر دام اجلاله

٣ يازدهم فضائى كه غسل دهنده دراو است اگر مراد از مكان موقف وزمين بوده چنانچه درعرف ظاهر آچنين است صدر دام ظله

فشردن درانجا ضرور نيست (١) (مسئلة) وضو دادن درغسل ميت لازم نيست بلكه مستحب است وبهتر آنست كه پيش ازغسل باشد به نيت قربت (مسئلة) ميت اگر جنب ازدنيا رفته باشد ياحائض باشد ياغسل واجب ديگر براو باشد همه ازاو ساقطند وضرور نيست كه غير ازغسل ميت غسل جنابت ياحيض باو بدهند ياقصد انها بكنند بلكه مشروع هم نيست (مسئلة) آياغسل ارتماسى درغسل ميت جايز است يانه بعضى ازعلماء حكم بجواز فرموده باين طريق كه درآب كر ياجارى قدرى سدر وكافور بريزد كه صدق آب سدر كند ولكن مضاف نشود وميت را درآن غسل ارتماسى بدهد ولكن دراين حكم تأمل واشكال هست بلكه اقوى اينست كه ارتماس درغسل ميت جارى نيست واحوط (٢) هم همين است بلى ارتماس درعضو درهريك ازاغسال درآب كثير ياجارى خوبست بلكه بهتر است (خاتمة) ودرآن دو مطلب است (مطلب اول) بدانكه نوعى هست ازغسل ميت كه درحال حيات بعمل ميايد وآن براى كسى است كه ازبابت قصاص بايد قتل شود ياازبابت حدشرعى پس هرگاه بناى قتل يكى ازاين دوبابت شد اورا امام يانايب او امر ميكنند بغسل كردن باب سدر وبعدازآن باب كافور وبعدازآن باب خالص وبعدازآن حنوط كند ودو وصله ازكفن راميپوشد وصله سوم كه لفافه است ميماند تابعدازقتل براو بپوشانند وبعدازآن براو نماز ميكنند ودفن ميكنند ديگر شستن خون بدن نميخواهد وغسل هم نميخواهد واگر فاصلهٔ مابين غسل وقتل شدن ودراين بين محدث شد باطل نميشود وبايد كه موت او باين سبب باشد پس اگر دراين بين خود بخود فوت شد يابسبب ديگرى كشته شد غسل ميت ميخواهد وبدانكه نيت اين غسل بامر كردن امام يانايب امام است كه حكم بقتل او كرده است يعنى امر او نيت است پس اگر خودش نيت نكند وكاره باشد وابداً قصد نكند عيب ندارد بلكه اگر بدون امر خود نيت كند وغسل كند صحت محل اشكالست (مطلب دوم) كسيكه درميدان جهاد كشته شد يعنى روح همانجا ازاو مفارقت نمود يابمجرد آوردن جان داد دربيرون ميدان وهنوز حرب

١ اگر بالتبع پاك شود والا فى الجمله ترك فشردن را ننمايند چنانچه درتطهير متنجسات خواهد آمد صدر دام ظله

٢ ولى اگر غسل رتيبى كه ممكن نباشد ارتماسى را ترك ننمايند صدر دام ظله

برقرارباشد غسل نمیخواهد وکفن هم نمیخواهد بلکه درهمان رخت های خود باخون پیچیده میشود وبراو نماز کرده دفن میشود همچنانکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله در شهداء احد فرمود زملوهم بدمائهم بلی مثل شهداء کربلا راکفن لازم بود چونکه لباس برایشان نگذاشتند که در آن مزمل شوند فزملوهم بدمائهم ومراد از جهاد اینست که در رکاب امام یانایب خاص او کشته شود وملحق است باو هرکس که در حفظ بیضهٔ اسلام کشته شود هرچند در غیبت امام باشد ونایب خاص هم نباشد وبدانکه بسیاری از اموات هست که در شریعت شهید برایشان اطلاق شده لکن اینحکم را ندارند بلکه هم غسل وهم کفن برایشان واجبست از جمله مطعون ومبطون وزیر عمارت مانده وغرق شده وزن در وقت ولادت مرده وکسیکه بجهة حمایت اهل ومال خود ودفع از ایشان کشته شد براینها همه شهید گفته شده لکن در این مسئله حکم شهید را ندارند همین قدر در ثواب ومرتبه بشهداء ملحق میشوند (مقصدسیم) در تیمم است وآن طهارتیست اضطراریه نایب غسل ووضو هردو میشود در مواضع مخصوصه وامر بان تابع امر بانهاست وباید بدل بودن در آن ملاحظه بشود ودر آن چند مطلب است (مطلب اول) بدانکه اصل باعث امر به تیمم یکچیز است که عدم امکان استعمال آبست لکن هشت سبب برای عدم امکان هست اول یافت نشدن آب ومعنی آن اینست که در آن مکان که میخواهد وضو بگیرد آبیکه مباح باشد وجود نداشته باشد پس اگر علم دارد باینکه بدست او نخواهد آمد لازمست تیمم واگر احتمال بدهد که آب در اطراف باشد لازمست در صحرای هموار مقدار دو تیر پرتاب تفحص کند از چهار جانب یعنی این مقدار را بطریق دایره تفحص کند ودر صحرای سنگلاخ مقدار یک تیر بنحو مسطور پس بالاتر از آن را بمحض احتمال تفحص لازم نیست اما بایقین لازم است تحصیل آب کند مادامی که وقت تنگ نشده باشد (مسئلة) اگر تیمم گرفت بی تفحص باطل است (مسئلة) اگر کسیرا فرستاد که تفحص کند وعلم از قول او حاصل نشد تکلیف ساقط نیست (م) اگر عمداً

تأخیر کرد تا وقت نماز تنگ شد معصیت کرده وتیمم صحیح واحوط اعادهٔ ان نماز یست که با این تیمم بجا آمده (دویم) ضرر داشتن استعمال آبست بطریق یقین (۱) بمزاج شخص بجهة شدّت ناخوشی یاحدوث ناخوشی یازیادتی یاطول او وضرر رسیدن بجهة الم شدید که حاصل میشود وقت استعمال هرچند از عاقبت ان ایمن باشد نیز داخلست و حکم در او تیمم است لکن باید الم بنحوی باشد که عادة متحمل ان نتوان شد یعنی صعوبت داشته باشد واز جمله ضرر است ترکیدن دست بسبب استعمال آب سرد واز انجمله است هم زبرشدن وخشونت که بالای بشره ظاهر میشود وانرا بدنما میکنند (۲) واما ضرر داشتن بعضو خاص که جبیره دارد بالفعل یامیتوان جبیره براو قرار داد پس حکم در او وضو یاغسل جبیره است مثلاً درد چشم بر دو نوع است گاه میشود که اصل استعمال آب در دو مادهٔ او را زیاد میکند یاباعث طول او میشود اینجا حکم تیمم است و گاه هست که رسیدن آب بخود عضو چشم مضرّ است نه باقی صورت وآب زدن برو کم کم بطریق روغن مالیدن ضرر ندارد (۳) و در اینجا محل جبیره است باین نحو که از رستنگاه مو گرفته کم کم بشوید تا بچشم ووصلهٔ بر بالای چشم گذاشته بالای ان مسح کند واز پائین چشم باز شروع در شستن نماید وشاید احوط در اینصورت علاوه بر این کیفیت تیمم هم باشد (مسئلة) هرگاه برخود قرار بدهد که متحمل این ضرر میشوم ووضو میگیرم ظاهر بطلان است حتی در تحمل زبرشدن دست بلی بعضی گفته اند اگر متحمل وجع والم شد ووضو یاغسل نمود صحیح است ودران تأمّلی هست (مسئلة) هرگاه در جائیکه آب نیست یااینکه علم دارد بضرر اب خود را عمداً جنب نمود اقوی اینست که معصیت نکرده وتیمم ان صحیح وعباداتیکه بااو تیمم بجا میاورد اعاده ندارد لکن احوط اعادهٔ انهااست بعد از تمکن از آب وتطهیر باو (سیم) از اسباب تیمم خوف تحصیل آبست بسبب قطاع طریق ودزد یاجانور موذی پس باوجود آب تحصیل ان لازم نیست چه خوف برجان باشد یاعرض یامال وظاهر اینستکه تفاوتی

۱ یا بطریق مظنه بلکه شك که موجب خوف شود اگرچه احوط در اخیر جمع است صدر دام ظله

۲ مجرد خشونت که انرا بد نما کند معلوم نیست مجوز تیمم باشد بلی اگر موجب خون در آمدن شود تیمم باید نمود صدر دام ظله

۳ عبارت باید ضرر دارد باشد والا اگر بطریق روغن مالیدن ضرر نداشته باشد بلکه مسح برخود چشم بی ضرر باشد مقدم است بر جبیره ورعایت احتیاط را بامکان نمایند صدر دام ظله

نیست مابین اینکه مال بسیار باشد یاکم حتی اینکه میشودکه درقیمت آب وضومکلف بدادن صدتومان بشود ولکن بسبب اینکه اگر برود بجهة آب کلاه اورا میبرندتکلیف ساقط میشود (مسئلة) هرگاه خوف ازتنهائی باشد هرچند ازبابت واهمه (۱) و جبن زیاد باشد بازهم ساقطست (مسئلة) درصورت خوف هرگاه رفت وآب آورد وضو براو واجب میشود (چهارم) عدم تمکن ازقیمت آبست یعنی هرگاه شخص بی آب بحسب حال خود قدرت بردادن قیمت آب ندارد تیمم براولازمست واگر متحمل ضررشد وخرید باید آبرا استعمال کند ومعلوم نیست که معصیت باشد (پنجم) احتیاج بابست بجهة خوف هلاك ازتشنگی ازبابت انحصاردران چه احتیاج فعلی باشد وچه بداندکه بعدازاین محتاج میشود پس هرگاه آب دارد والان احتیاج باو ندارد لکن میداندکه بعدازسه روزدیگر بجهة انحصار محتاج باوخواهدشد لازمست نگاه داشتن ان وازحالا تیمم کردن وهمچنین هرگاه مظنه داشته باشد باین اما اگر شك داردکه آیا بعدازاین متمکن ازآب خواهدشد یانه درجواز صرف آب الان بجهة وضو اشکالست اقوی آنستکه تامظنه بتمکن حاصل نشود وخوف هلاك حاصلست صرف آب درطهارت جایزنیست وبدانکه فرقی نیست درخوف هلاك مابین انکه خوف هلاك خودداشته باشد یامتعلق خود یانفس محترمهٔ دیگرکه باو دخل ندارد مثل انکه در میان قافلهٔ هست و میداند که هرگاه این آبرا مصرف طهارت رسانید یکی ازاهل قافله هلاك خواهدشد ازتشنگی هرچندکه دخلی وربطی باوند اشته باشد واحتیاجی باو اصلاند اشته باشد وهرگاه کافری درمعرض تلف باشد پس هرگاه تلف اومضر بحالست مثل انکه تسیارقافله باشد یادلیل یاسرکرده بازهم لازمست دادن آب باو وتیمم گرفتن وهرگاه تلف اومضرنباشد پس اگر ازاهل ذمه است ۲ بازهم دادن آب باو جایزاست واگر حربی باشد پس اگر رفیق سفر انصاحب آبست بازهم جواز آب دادن باو وتیمم گرفتن خالی ازوجه نیست (مسئلة) هرگاه آب بجهة حیوان ضرور

۱ در واهمه وجبن که خارج ازمتعارت باشد تامل است صدردام عمره العالی

۲ جواز آب دادن باهل ذمه یاحربی بانبودن خوف ضرر معلوم نیست صدردام ظله

باشد که اگرآبرا بمصرف وضویاغسل رسانید حیوان تلف میشود پس اگرتلف شدن حیوان باعث ضرروماندن درراه هست بلاشبهه بایدآبرا باوداد واگرباعث ضرری نیست ولکن ملك صاحب آبست بازلازمست که آبراباو بدهد واگرحیوان ازکسی دیگراست بعضی گفته اندکه آبرا مصرف طهارت رساند هرچندان حیوان تلف شود لکن بازاقوی (۱) آنستکه بایدان آبرا بان حیوان بدهد اگرچه بصاحبش بفروشد (مسئلة) هرگاه ممکن باشدکه باب وضو یاغسل نماید وانرا جمع کند بجهة خوردن لازمست که چنین کند (مسئلة) هرگاه آب نجس برای خوردن هست بازجایز نیست که آب پاکرا مصرف غسل یاوضو برساند بلکه تیمم میگیردوآب پاکرا برای خوردن نگاه میدارد (مسئلة) هرگاه درمقام بی آبی آبی بدون اذن صاحب یا باغائب بودن مالك ازبابت لابدّی (۲) بمصرف رسانید آیابذمهٔ او مثل ان آب ثابتست یاقیمت ان درامکان بی آب مقتضای قاعده اولست لکن ثانی خالی ۳ ازوجه نیست (ششم) احتیاج بابست بجهة ازالهٔ نجاست یعنی هرگاه آب بقدرکفایت تطهیر ازنجاست ووضو یاغسل که واجب شده نباشد آبرا بمصرف تطهیر رساند وعوض وضو یاغسل تیمم بگیرد واما اگر آب بقدر تطهیر تمام متنجس نیست بلکه بقدر تطهیر بعضست یاوضوتنها یاغسل که کفایت تطهیر بعض ووضو یاتطهیر بعض وغسل نمیکند ظاهر اینستکه وضو یاغسل مقدماست بر تطهیر بعض امّا اگر بقدر تطهیر بدن است لکن کفایت تطهیر رخت نمیکند بعید نیست تقدیم آن بر وضو یاغسل هفتم انکه دراستعمال آب خوف ضرر برجان یاخوف ناخوشی یاضایع شدن عضو یازخم شدن ان یاطول کشیدن زخم یازیاد شدن ان یاناسور شدن حتی انکه اگر بسبب سرما خوف ترکیدن (٤) دست وزبرشدن ان یاخوف طول کشیدن ماندن ترك یازبری باشد درهمهٔ اینها تیمم باید گرفت ودرهریك ازاینها همینکه خوف (٥) حاصل شد هرچند ازقول کافری باشد کفایت میکند (مسئله) هرگاه درمحل خوف استعمال اب عمداً خودرا جنب کرد

۱ مطلقا معلوم نیست صدردام ظله

۲ لابد شدن مدخلیق ندارد ضمان مترتب بر مصرف رسانیدن است لابد باشد یا نباشد واگر غرض جواز شرعی بان است درغیر حفظ نفس ومثل ان جایزنیست صدر دام ظله

۳ احوط تصالح و تراضی است صدر دام اجلاله

٤ کلام در ترکیدن و زبرشدن کذشت صدردام ظله

٥ خوفی که نوع عقلا درامورخود بان اعتنادارند صدر دام ظله

بازهم تیمم مجزی است واعادهٔ نماز ضرورنیست هشتم انکه وقت وسعت وضویاغسل
نداشته باشد برای همان نماز که وقت ان تنگ شده تیمم بگیرد ودیگراین تیمم بکارنماز
دیگرکه وقت او تنگ نیست نمی آید درصورت بقاء وتمکن ازاب واما اگرعدم تمکن
حادث (۱) شد بعید نیست که مجزی باشد (مسئلة) هرگاه امردایرشود مابین
ادراك تمام نماز باتیمم وادراك یکرکعت ازاخروقت باوضو اقوی درنظراختیاراولست
(۲) (مسئلة) هرگاه عمداً تأخیرانداخت تاوقت تنگ شد معصیت نموده وتیمم
لازم است ونمازبان صحیح است واحوط قضاءانست بعدازتمکن ازآب (مطلب دویم)
بدانکه درسه موضع درشریعت تیمم مجوزشده باوجود امکان استعمال آب اول در
نمازمیت (۳) که جایزاست باوجود آب وعدم خوف فوت فضیلت نمازمیت باطهارت
اینکه تیمم بگیرد ونماز باتیمم بکند بجهة ادراك ان فضیلت همچنانکه جایزاست در
صورت عدم وجود آب یاخوف فوت فضیلت دویم بجهة خوابیدن برطهارت هم
چنانکه درصورت عدم تمکن ازآب مستحب است درصورت تمکن ازان نیزمستحب
است بلکه باتمکن ازخاك تیمم برخت خواب که اندك غباری داشته باشد هم مستحب
است لکن این دروقتیست که دررخت خواب که رفت بخواطرش آمد یابنای او شد
باتیمم باشد واما هرگاه قبل از ارادهٔ خواب بخواطرش بوده وعمداً ترك کرد که در
وقت خواب برخت خواب تیمم بگیرد دران تأملی هست سیم هرگاه کسی دراحد
مسجدین خوابیده ومحتلم شد بعضی گفته اند که باوجود امکان غسل وطول نداشتن
آن زیاده ازتیمم بازهم باید تیمم بگیرد برای خروج وبرود بیرون غسل کنند واین
حکم خالی ازشبهه نیست (مطلب سیم) دربیان اینستکه دراین جاهائیکه آب هست
ولکن بسببهای دیگرتیمم لازم است هرگاه مخالفت نموده وضویاغسل بجااورد دربعض
صورتها باطلست دربعضی صحیح است پس درصورتیکه واجب است براوصرف آب
درچیزدیگرمثل حفظ نفس محترمه وغسل نجاست هرگاه مخالفت کرد واستعمال آب

۱ وزمانی نگذشت که بتواند وضو بگیرداز برای نماز دیگر بعدازدخول صدردام ظله العالی

۲ اگراختیارثانی را نماید وبعدازوقت قضای انرابجای اورداولی واحوط باشد صدردام ظله

۳ شاید عبارت این وضع منتظم نباشد بدتامل نمود صدر دام ظله

دروضو وغسل نمود باطلست ودرصورتیکه شارع ازبابت تخفیف ومراعات تجویز
تیمم کرده مثل اینکه لازم نکرده قیمت زیاد ازبرای آب بدهد یاتحمل درك رفتن بجهة
آب آوردن یامتحمل منت بجهة تحصیل ان بشود وشخص تحمل این ضرررا نموده ابرا
بقیمت زیاد گرفت یامتحمل این درك ومنت شد درانجا وضو وغسل صحیح است وهم
چنین هرگاه ازاستعمال وجع اعضا حاصل میشد وضرربدن (۱) ومتحمل شد اکن
احتیاط شدید دراینصورت ترك وضو وغسل است واعمال تیمم واگربسبب تنگی
وقت تکلیف او تیمم شد ومخالفت نموده وضو گرفت یاغسل کرده پس اگربجهة عبادت
بوده که وقت او تنگ شده باطلست واگروضویاغسل دراینوقت بجهة ثمرهٔ دیگر گرفت
صحت خالی ازوجه نیست واحتیاط بهتراست (مطلب چهارم) دربیان انچه بان تیمم
میشود وانرا ده مرتبه هست مترتب که تاسابقی آن ممکن است عمل بمابعد آن جایز
نیست اول خاك که مطلق باشد یعنی عرفا خاك بان گفته شود بی احتیاج بقیدی چه
سفید باشد وچه سرخ وچه زرد وخالص باشد یعنی ممزوج نباشد بچیزی دیگر بطوریکه
که ازخلوص بیرون رفته باشد پس اجزاء قلیله ازغیر که مضمحل باشد عیب ندارد
دویم مطلق انچه زمین باشد ازرمل (۲) وسنگ وکلوخ وگل سخت وخشت خام
وزمین گچ قبل ازپختن ونحوآنها سوم درصورت عدم خاك وزمین غباری که بسبب
زدن برچیزغباردارجمع بشود وروی انرا بگیرد بعد دست بران بزند واگرزیاد جمع
شد که خاك صدق کند داخل قسم اول میشود (مسئلة) هرگاه دست برمغصوب
زد غبارآن جمع شد برچیزدیگر وبان غبارتیمم گرفت ظاهرصحت است چهارم سفال
وآجروآهك وگچ پخته پنجم چیزیکه غباردارد ازخاك بنحویکه بزدن دست براوغبار
آن بدست برخورد هرچند جمع نشود که بعدازجمع دست باوبزند مثل نمد وقالی
ولحاف وجل حیوان ونمد وزین ویال اسب وهمین قدرکه بزدن دستها غباری ازآن
بلند میشود کفایت میکند ششم غبارگچ وآهك وخاك آجرونحوانیها هفتم گل تر

۱ ضررداشتن استعمال آب صحیح نیست وضووغسل صدر دام ظله

۲ ظاهراً خاك وخشت خام وکلوخ مقدم است بررمل ورمل برسنگ وسنگ بر برزمین گچ اگرچه اخیرخالی ازتامل نیست صدردام ظله

که ازخاك بوده باین طریق که دسترا بان بزند بعدازرا تکاند که اثری ازان بماند
هشتم گچ تر وآهك که هنوز بسته نشده نهم مرکب ازاینها دروقتیکه
هریك بقدر تمام هردو کف نباشد پس هرقدر ازقسم سابقی هریك ممکن نشود
تتمهٔ انرا ازقسم بعدازآن قرار بدهد واین مرکب اقسامی دارد که واضح اند
دهم برف ویخ بنا برقول بعضی لکن اقوی اینستکه اگرممکن است انهارا بربدن
بمالد بطریق مسح ووضو بگیرد باین نحوهرچند اقل غسل حاصل نشود زیرا
که باحصول آن برهمه مقدمست وبعدازآن تیمم بان نماید واحوط بعدازاینها همه قضاء
نمازاست (مطلب پنجم) دربیان کیفیت تیمم درحالت امکان وصورت آن اینست که باطن
کف هردودسترا چه متصل بهم وچه منفصل ازهم باهم بخاك میزند بعد انهارا
برمیدارداندکی تکان میدهد که اگر ازخاك برآن حایل باشد بیفتد بعدازآن آنهارا بهم
دیگر متصل میکند باین طریق که ازسمت انگشت کوچك هردو کف را بهم متصل
کنند وبهمین طریق که بهم متصل اندسینهٔ باطن هردوکف گذاشته شوند برقدری
بالاتر ازرستنگاه موی سروبهمان حالت مسح بکشد انهارا ازبالا بپائین تاابروها (١)
وبالای بینی بنحوی که همهٔ پیشانی وآنچه ازجبینین فراگرفته مسح بشود وبعضی ازعلماء
فرموده اند که احتیاطاً برگرداند دستهارا که بهمهٔ انها مسح بشود وبعضی فرموده اند که
مقابل خط فاصلهٔ میان دوکف دست چون بی مسح میماند قدری دستهارا اینطرف
نموده وآنرا مسح کند واین احتیاطات چندان تأکیدی ندارند همان مسح بنحوی که
گفته شد کافی است بعدازآن مسح کند همه طول پشت ظاهر کف دست راسترا از
بند دست ومچ باشد تاسر انگشتان بهمه عرض باطن کف دست چپ بعد ازآن مسح
کند تمام طول ظاهر کف دست چپ را بتمام عرض دست راست ودر این مسحها
چندامر ملاحظه باید بشود اول انکه دروقت مسح کفهای دست مسح کننده را خوب
بخواباند ومتصل کند برممسوح که سرموئی ازمحل ممسوح بی مسح نماند دوم انکه آن

١ احوط داخل کردن ابروهااست درمسح و در بالای بینی بلندی آنستکه بالای شارب است صدر دام اجلاله

مسح شده برقرار باشد ومسح کننده براو بگذرد واگر هردو راحرکت داد محل اشکالست
سیم خودسر انگشتان ومابین انگشتان وحاشیهٔ بیرون ابهام وحاشیهٔ بیرون انگشت
کوچك داخل درظاهر درمسح تیمم (١ نیستندوهمچنین مابین چروك بند انگشتانرا
ظاهر آنست که رسیدن ماسح بانها ضرور نیست چهارم لازم است انکه ماسح را از
بند دست بالاتر بگذارد واحوط اینست که یکمرتبه کشیده شود واگر قدری مسح نمود
ودست برداشت یاتامل کرد بعدازرا باتمام رسانید هم عیب ندارد اگر فوراً باشد پنجم
انکه حایلی برممسوح نباشد پس انگشتر راباید بیرون آورد بلکه ماسح هم باید بی حایل
باشد واهم مسائل دراین مقام اینست که آیایك ضربه یعنی یك مرتبه دستهارا برخاك زدن
برای مسح روی ودستها کافی است یایك ضربهٔ دیگر بجهة دستها علیحده ضروراست
بعضی قائلند بکفایت یکی مطلقا وبعضی قائلند بلزوم دوضربه مطلقا وبعضی دربدل وضو
یکی را کافی ودربدل غسل دوتارا لازم میدانند واین قول خالی ازقوه نیست لکن (٢)
احوط درهردوقسم اینست که یك ضربه که زد فوراً مسح روی ودستها نماید بعد
یکضربه بجهة مسح دستها ثانیاً بعمل آورد ونهایت احتیاط اینست که بعداز دوضربه
دست راسترا تنها برزمین بزند برای مسح دست چپ تنها وبدانکه لازم است درتیمم
مباشرت افعال وموالات یعنی فاصله مابین افعال ان نشود هرچند بدل غسل باشد وترتیب
بنحویکه گفته شد (مسئلة) اگر شك درافعال تیمم شد مادامیکه مشغول است بان لازم است
عود (مطلب ششم) دراقسام تیمم اضطراریست بدانکه این کیفیتی که بیان صورت تیمم
شد درحالت امکان است وهرگاه ممکن نباشد بچند قسم دیگر میتوان تیمم نمود که انهارا تیمم
اضطراری میگویند که اگر تیمم اختیاری نشد انها لازم اند واگر انها هم نشد ند شخص
فاقد طهورین میشود پس حاصل حالات متصوره نسبت بطهارت شخص پنج است
(اول) تکلیف بوضو یاغسل اختیاری (دوم) بعدازان تکلیف بوضو یاغسل اضطراری
(سیم) بعدازآن تکلیف به تیمم اختیاری (چهارم) بعدازاین تکلیف به تیمم اضطراری

١ مگر انقدر که حصول علم بمسح تمام ظاهر موقوف بان باشد پس قدری اطراف را داخل مسح کند تاعلم حاصل شود بمسح تمام ظاهر صدر دام ظله العالی

٢ این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

(پنجم) بعد از عدم امکان همه فاقد الطهورین که اداء نماز از او ساقط است وقضاء آن ولکن احوط اداء آنست در حالت بیطهارتی وقضاء آنست بعد از تمکن از احد طهورین ومقصود الان بیان تیمم اضطراریست وآن پنج قسم است (اول) تیمم تولیه وآن نسبت بعجز خود شخص است از افعال تیمم پس دیگری را متولی قرار میدهد باین نحو که خود نیت کند وآن شخص دستهای همین شخص را که تیمم تکلیف اوست برمیدارد وبر زمین میزند وبانها مسح پیشانی ودستهای او را میکند واگر ممکن (۱) نشود متولی دستهای خود را بزمین بزند بهمان قسم که بر خود شخص لازم بود ورو ودستهای انشخص مکلف به تیمم را مسح کند ولازم است تحصیل متولی هر چند باجرت زیاد باشد مگر زیادیکه باعث ضرر کلی بحال او باشد (دویم) تیمم تقیه است وآن نسبة بکیفیة است هر گاه شرط تقیه بعمل آمد لازم است تیمم گرفتن بنحویکه مخالفین تیمم می گیرند وصحیح است لکن باید در جائیکه حکم نزد آنها زیادتر مسح نمودن است در نیت همان ملاحظه قدر واجب کند پس در مسح همه صورت نیت بهمان مسح پیشانی باشد (سیم) اضطرار نسبت بانچه تیمم باو گرفته میشود بعد از ترتیب انها که سابقا گفته شد هر گاه آنچه براو دست را میزند وسعت همه کف دست را ندارد مکرر میکند زدن دست را تا اینکه همهٔ کف براو زده شود وهر گاه ممکن نباشد هر قدر از کف که میرسد کفایت میکند اگر چه قدری از او بماند که بر نخورد وهر گاه بغیر از خاک مغصوب خاکی دیگر نباشد تیمم ساقط است لکن هر گاه شخص محبوس باشد (۲) در مکان غصبی تیمم بر زمین انمکان جایز است (چهارم) اضطرار نسبت بماسح هر گاه قدری از کف بریده باشد به تتمهٔ ان مسح کند وهر گاه یک کف او تمام بریده باشد بهمان یکی مسح روی کند وبذراع آن دست کف بریده مسح ظاهر کف این دست نماید واحتیاطاً ظاهر این کف را بر زمین بمالد واحتیاطا نایب گرفته وان نایب بباطن کف خود مسح ظاهر همین کف موجود او هم نماید واگر زخمی یا شکستگی در کف باشد که نتوان بان مسح نمود چیزی

۱ بامکان نیز جمع احوط است صدر دام ظله

۲ حکم این مسئله حکم مکان مصلی است خواهد آمد صدر دام ظله

بر آن ببندد وبان مسح کند واگر بر زمین زدن ممکن نباشد بر زمین بگذارد واگر زدن بباطن کف ممکن نباشد ظاهر کف را بزمین میزند وبظاهر کف مسح میکند واگر باطن نجس باشد وازاله نتوان نمود بهمان طریق مسح میکند (۱) (پنجم) اضطرار نسبت بممسوح پس هر گاه چیزی از ان قطع شده باشد اکتفا بمسح انچه باقی مانده میشود واگر جبیره بران باشد بر جبیره مسح کند واگر بر ماسح وممسوح هر دو جبیره باشد جبیره بر جبیره مسح کند وباید بر جبیره حکم اصل را جاری کند در ابتدا با علی وغیر آن (ششم) اضطرار نسبت بشرائط در مقامی که ساقط میشوند بتفصیلی که در محل خود گفته شده وبعد از عدم تمکن از آب واز این مراتب طهارة اضطراریه شخص فاقد الطهورین میشود وحکم آن بیان شد (مطلب هفتم) در مسائل متعلقه به تیمم است (مسئلة) تیمم پیش از دخول وقت جایز نیست هر چند بنیت مهیا شدن یا بر طهارت بودن باشد واما هر گاه تیمم گرفت در آخر وقت بجهة نمازی وهنوز نقض نشده وقت نماز دیگر داخل شد ظاهر اینست که بان تیمم میتواند نماز در اول وقت بکند (۲) (مسئلة) هر گاه وقت نماز شد آیا میتواند در اول وقت بتیمم نماز کند مطلقا یا لازم است تاخیر تا آخر وقت مطلقا یا اینکه تفصیلی هست که اگر امید رفع عذر هست لازم است تاخیر تا آخر وقت واگر امیدی نیست جایز است تقدیم قول اول خالی از قوة نیست واحوط ثانیست واقوی ثالث است (مسئلة) هر گاه نماز قضا بذمهٔ شخص باشد میتواند نماز قضا را با تیمم بکند در همان حالی که یکی از اسباب تیمم هست هر چند یقین داشته باشد که اگر تامل بکند تا وقت دیگر عذر رفع میشود حتی اینکه اگر بداند تا ساعت دیگر رفع میشود انتظار ان لازم نیست هر چند (۳) احوط است در صورت سعهٔ وقت قضا (مسئلة) نمازی که نذر مطلق نموده همین حکم را دارد (مسئلة) نماز اجیری با وجود تیمم در سعهٔ وقت خالی از احتیاط نیست واقوی صحت (۴) است (مسئلة) نماز مستحبی مطلقا با وجود سبب تیمم جایز است وانتظار رفع عذر ضرور نیست (مسئلة) تیمم در محل خود جانشین وضو

۱ اگر نجاست متعدیه نباشد والا بظاهر کف بزند وباو مسح نماید صدر دام ظله

۲ بتفصیلی که در مسئله بعد ذکر میشود علی الاحوط صدر دام ظله

۳ رعایت این احتیاط را در اینجا ودر نذر مطلق نماید صدر دام ظله

۴ بلکه اقوی عدم صحت است مگر در بعض فروض نادره صدر دام ظله

وغسل میشود بجهة هر چیزیکه مباح میکند انرا وضو یا غسل حتی دخول مسجد برای جنب و حایض (مسئلة) تیمم بدل از غسل جنابت بحدث اصغر بهم میخورد و آیا بعد از ان همیشه باید تیمم بدل از غسل جنابت کند تا متمکن از غسل شود یا نکه همان تیمم اوّل بدل آنست بعد از ان وضو میگیرد یا تیمم بدل از وضو تا اینکه متمکن از غسل شود اقوی اوّل است واحوط اینست که بعد از ان تیمم اوّل که باز تیمم بدل از غسل میکند وضوئی هم بگیرد یا تیمم بدل از وضو (مسئلة) در جائیکه هم غسل ضرور است وهم وضو مثل حدث حیض ومس میت دو تیمم باید بعمل بیاورد واحوط اینست که اوّل یك تیمم بجهة رفع حکم آن حدث بجا بیاورد وبعد دو تیمم بدل وضو وغسل را واگر آب برای یکی باشد غسل را مقدم بدارد واگر بقدر وضو باشد وضوئی بگیرد وتیممی بدل غسل واحوط در این صورت تیمم دیگر است نیز بدل وضو یا غسلی که بجا آورده است ووجه این احتیاط بتامل ظاهر میشود (مسئلة) تیمم بمحض متمکن شدن از آب (۱) باطل میشود اگر داخل نماز نشده وهر گاه داخل نماز شده وهنوز رکوع نرفته است نماز را بهم زند و (۲) وضو بگیرد وهر گاه بعد از رکوع است نماز را اتمام کند (مسئلة) نماز مستحبی باطل میشود بتمکن آب در هر جا که باشد (مسئلة) تیمم بدل غسل میت هم میشود اگر آب نباشد لکن تا دفن نشده است اگر متمکن از آب شد باید غسل داد هر چند نماز او را کرده باشد و احوط بلکه اقوی لزوم اعادهٔ نماز است (مسئلة) به نیت بدلیت هر غسلی از اغسال میت یك تیمم بجا آوردن وبعد از ان عوض مجموع یکی که چهار تیمم بشود احوط است (مسئلة) هر گاه چند سبب برای غسل حاصل شد ظاهر اینست که تداخل در تیمم مثل خود اغسال مجزیست واحوط تعدد است یا تاخیر تیمم بدل از غسل جنابت ووضوء هر غسلی را قبل از تیمم ان بجا آوردن هر گاه آب وضو ممکن است نهایت احتیاطست (مقدمهٔ دوم) از مقدمات نماز طهارت از خبث است یعنی پاك نمودن بدن ولباس از نجاسات وباید دانست اولا که نجاسات چه چیزند وثانیا که بچه طریق نجس میکنند وثالثا احکام انها در شریعت

(۱) وگذشتن مقدار زمان وضؤ صدر دام عمره

(۲) اگر درحال سعة وقت باشد صدر دام عمره

چه چیز است ورابعاً تطهیر از انها بچه طریق است وخامساً که تنجس وتطهر بچه ثابت میشود وهریك از این مطالب علیحده بیان میشود (مطلب اوّل) در بیان نجاساتست بدانکه ده چیزند که شارع مقدس انهارا نجس قرار داده است یعنی اجتناب از انهارا در بعض مقامات خاصه که بیان میشوند مقرر فرموده اول ودویم بول وعذره از انسان و هر حیوان حرام گوشت که بسبب بریدن رگ او خون بقوت وجستن بیرون می آید پس حیوانات حلال گوشت همه وحیوانات حرام گوشت که خون جهنده ندارند بول وفضلهٔ ایشان پاك است وتفاوتی نیست در این حکم ما بین طیور وغیر انها وما بین بری وبحری وما بین آنچه بالذات گوشت او حرامست یا بالعرض حرام شده باشد مثل جلال وحیوان حلال گوشتی که انسان او را وطی نموده باشد که گوشت او وگوشت نسل او حرام میشود دو نجاست اینها بعد از خروج است پس اگر در محل خود که هستند چیزی باینها برخورد برطوبت وبیرون آید بی انکه بعین نجاست آلوده باشد پاکست پس هسته وریگ که بیرون آید وملوّث نباشد پاکست وسر شیشهٔ اماله هر چند که در باطن بنجاست برخورده باشد ولکن حال آلوده نباشد پاکست (سیم) خون از هر حیوانیکه رگ جهنده دارد وهر چند حلال گوشت باشد واستثناء میشود از این حکم خونیکه میان گوشت ومیان دل میباشد وخونیکه در شکم حیوان میماند بعد از تذکیه وبیرون رفتن خونیکه بیرون آمدن ان متعارفست همینکه بقدر معتاد خون از حیوان بیرون آمد بعد از ذبح انچه میماند پاکست وخون پاك بعضی از افرادان حلالست مثل خون لای گوشت وبعضی از انحرامست اگر چه پاك باشد (مسئلة) خون حیوانات تذکیه شده بغیر ذبح مثل شکار شدهٔ تیر کمان یا سگ شکاری نیز پاکست مگر ان خونیکه از موضع تیر یا گرفتن سگ باشد بلکه میتوان گفت همهٔ خون برهٔ میان شکم که بتذکیهٔ مادر حلال شده هم پاکست ۱ (مسئلة) خون میان شکم حیوان اگر علم هست که بسبب نفس کشیدن از خون گردن کشیده یا بسبب بلندی جای سر از خون گردن یا سر آمده نجس است

۱ محل تامل است صدر دام ظله

وباقی خونرا هم نجس میکند واگر بدانیم خون ماندهٔ میان شکمست پاکست واگر شك بشود در خون میان شکم که آیا بعد از خون تذکیه مانده یا از خون تذکیه دران داخل شده بسبب نفس کشیدن ونحوان اقوی اینستکه حکم بنجاست ملاقی ان نمیشود امّا حکم بطهارت ان خون هم مشکلست (مسئلة) خونکه میان شیر پیدا میشود وقت دوشیدن نجس است (مسئلة) خون میان تخم مرغ اگر خون علقه است یعنی مبدء جوجه است نجس است واگر رگ خونیست که علقه نیست حکم بنجاست ان مشکلست واحوط (۱) اجتنابست (چهارم) منی از هر حیوانیکه خون جهنده دارد (پنجم) میتهٔ هر حیوانکه خون جهنده دارد اگرچه حلال گوشت باشد ومراد از میته حیوانیستکه بی تذکیهٔ شرعیه روح ازاو رفته یا اینکه هنوز داخل او نشده پس سقط قبل از ولوج روح هم نجس است چه انسان وچه حیوان وچه جوجهٔ طیور که هنوز روح دران ندمیده است لکن انچه حیوة دران حلول کرده بمردن نجس میشود پس اجزائیکه حیوة وحس ندارند از میته مثل شاخ واستخوان ودندان ومنقار وسم وچنگال وناخن وپشم وموی وکرك اینها همه پاك اند وتخم مرغ مرده که در میان شکم اوست هرگاه پوست بالای ان سخت شده باشد پاکست وحلالست وشیردان برّه وبزغالهٔ مرده یا پنیر مایه که در آنست پاکست لکن ظاهر تخم وشیردان که با رطوبت ملاقات میته کرده باید تطهیر شود وبعضی از علماء اعلام حکم فرموده اند بطهارت شیریکه از پستان میته بیرون میاید واحوط خلاف اینست وبدانکه در حکم میته است هر جزویکه از زنده جدا شود از اجزائیکه حیوة درانها حلول کرده مگر بعض اجزای ریزه از پوست بدن انسان که از دمل وزخم وثألول وگاهی از لبهای وگاهی بسبب خاریدن بدن وگاهی بسبب کندن موجدا میشوند اینها (۲) پاك اند ونافهٔ مشك که از اهوی زنده جدا میشود پاکست لکن خالی از اشکال نیست امّا از دست مسلمان که گرفته شود بی اشکالست وبدانکه در شریعت هر حیوانیکه روح ازاو برود بی تذکیه میته است وکل اقسام ان میته حرام میباشد لکن

۱ این احتیاط ترك نشود صدر دام

۲ اگر در حال جدا شدن درد داشته باشد احوط اجتنابست صدر دام ظله

نجس از او انحیوانیستکه خون جهنده داشته باشد پس میتهٔ ماهی حرامست لکن نجس نیست وتذکیه در شریعت نسبت بحیواناتیکه قابل تذکیه اند هشت قسم است (اول) تذکیه بصید کردن بسگ شکاری (دویم) تذکیه بصید کردن بالات آهن ومعنی تذکیه بصید آنستکه حیوان وحشی هرگاه شکار بشود بکیفیتی که بیان میشود حلال میشود که دیگر محتاج بسر بریدن نباشد (سیم) تذکیه بعقر (چهارم) تذکیه بذبح (پنجم) تذکیه بنحر (ششم) تذکیه بالتبع (هفتم) تذکیه به بیرون آوردن (هشتم) تذکیه باخذ وبجهة هریك ازاین هشت قسم کیفیتی است امّا اول پس هرگاه سگ را تعلیم بدهد مسلم یا کافر باین نحو که هرگاه صاحبش اورا بفرستد برود واگر اشاره بکند برای برگشتن برگردد وعادت بخوردن از ان شکار نداشته باشد وچنین سگیرا مسلمی بقصد شکار روانه کند ووقت روانه کردن اسم خدارا ببرد وسگ برود وان حیوانرا بگیرد وصاحب ان بزودی متعارف برسر او برسد ومرده باشد بزخم سگ یا نمرده لکن استقرار در حیوة او نباشد وبعد فوراً بمیرد یا استقرار داشته باشد لکن بقدر زمان تذکیه فرصت نشده بمیرد انحیوان حلالست دیگر سر بریدن او ضرور نیست (مسئلة) هرگاه حیوة او برقرار میبود وزمان هم وسعت داشت لکن بسبب انکه در جائی افتاده بود بدست آوردن او طولی کشید تا اینکه مرد ظاهر اینستکه (۱) حلالست (مسئلة) هرگاه بسبب کارد همراه نبودن طول کشید تا اینکه حیوان مرد حلیت ان محل اشکالست و قول بحرمة خالی از قوّة نیست (مسئلة) هرگاه زیاد از متعارف طول داد رفتن برسر صید را که کلب اورا گرفته ووقتی که رفت مرده بود حلیت ان محل اشکالست (مسئله) هرگاه سگ معلم خود بخود بقصد شکار رفت بی اطلاع صاحبش وصیدرا گرفت و کشت حرامست وهرگاه در اثناء رفتن اورا دید ومنع کرد اورا از رفتن پس ایستاد بعد اورا روانه کرد واسم خدارا برد صید او حلال میشود واگر اورا در اثناء رفتن تحریص کرد پس تندتر رفت وصاحب ان قصد کرد (۲) نیز حلال میشود ولکن خالی از احتیاط نیست

۱ محل اشکالست صدر دام ظله

۲ واسم خدارا برد صدر دام ظله

واگر بصدا کردن باو تغیری بحال او هم نرسید وهم چنانکه میرفت رفت کشتهٔ او حلال نیست (مسئلة) قصد صید که شرطاست آیا معنی او اینست که همینکه قصد کرد که سك را بفرستد بجهة شکار کافی است هرچند شکاری را بچشم ندیده باشد یا اینکه باید به بیند وقصد یکی معین کند یا قصد یکی از چند آهو که دیده است مثلا هم کفایت می کند قسم اوّل محل اشکال است (۱) ودویم بی شبهه است حلیتش ودرسیم اظهر کفایت است (قسم دویم) از تذکیه بصید اینست که حیوان وحشی را شکار کند بتیرکمان یا بالات آهن مثل شمشیر ونیزه وحربه وقمه وغیر آنها از انچه حیوانرا زخم کند بشرط انکه در وقت انداختن تیر یا زدن حربه اسم خدارا ببرد (قسم سوم) از اقسام تذکیه تذکیه بعقراست وان زخم زدن حیوان غیروحشی است درغیر مذبح هرگاه بسبب طغیان یا افتادن او در جای تنگی بریدن مذبح او ممکن نباشد وبیان آن اینست که بعض حیوانات که از اصل وحشی نیستند گاهی میشود که حلال میشوند بهمین طریق که بعداز تسمیه هرجائی از او زخم بزنند حکم تذکیه بر آن جاری است دیگر نه احتیاج بگلو بریدن ونه استقبال قبله است واین در مثل گوسفند وگاو وشتر وگاومیش در چند حالت میشود یکی انکه در گودالی بیفتد که نتوان زنده بیرون آورد یا در چاهی بیفتد ودیگر انکه هرگاه یاغی شد که بدست نیاید واما اگر درمیان رودخانه یا درمیان گل باشد که خوف تلف آن باشد اجراء حکم هم بر ان بعید نیست (قسم چهارم) تذکیه بذبح است درجمیع حیوانات قابل تذکیه وکلام در شروط ذابح والت ذبح وکیفیت ذبح وشروط واحکام آنست پس در اینجا چهار مطلب است (مطلب اوّل) در شروط ذابح شرطاست دراو اسلام پس ذبیحهٔ کافر حراماست هرچند ذبح را بقاعدهٔ اسلام بجا بیاورد وفرقی در کافر مابین بت پرست وهندو واهل کتاب وغیر ایشان نیست و مرتدهم کافر است وهمچنین حراماست ذبیحهٔ خوارج ونواصب لکن ذبیحه سایر مخالفان (۲) مذهب حلال است ونابالغ از اولاد مسلمین در حکم مسلماست هرگاه

۱ باعلم نبودن شکاری ظاهراً محل اشکال نیست اگر چه بچشم ندیده باشد صدر دام ظله

۲ اگر مجبره ومجسمه باشد محل اشکال است صدر دام ظله

ممیز باشد وتفاوتی نیست مابین ذبیحه مرد وزن وخنثی وغلام وکنیز وبینا ونابینا و کامل وسفیه وجنب وحائض بعداز تحقق اسلام (مطلب دویم) در آلت ذبح شرط آن این است که از آهن باشد پس ذبح بکارد مس وبرنج وطلا ونقره مجزی نیست مگر در صورت اضطرار که آلت آهنی حاضر نباشد وخوف این باشد که حیوان ازدست برود که در آن حال بهرچه ببرد حتی بشیشه وسنگ تیزونی کفایت میکند (مسئلة) آیا در صورت لابدیه بادندان وناخن هم میتوان ذبح کرد یا نه محل اشکال است (مطلب سوم) در کیفیت ذبح است ودر آن هفت شرطاست اوّل انکه چهار رگ از گلوی حیوان بریده شود حلقوم که محل نفس است ومری که محل فرو رفتن آب وعلف است ودو جان که دور کنند دردو طرف انهادویم انکه این چهار باید ازطرف پیش بریده شوند پس اگر از قفا بریده شدند حلال نمیشود سوم باید بریده بشوند از طول نه بطول وبه عرض نه از عرض واگر محرف بریده شود بنحویکه از طول نه از عرض بریده شده عیب ندارد چهارم باید بتوالات قطع شود پس اگر اندك اندك ببرد وقبل از اتمام ان حیوان بمیرد حراماست بی شبهه واگر حیوة او درحین اتمام غیر مستقر باشد هم محل اشکال است بخلاف اینکه اگر پی در پی ببرد وقبل از اتمام حیوة غیر مستقر شود که عیب ندارد پنجم باید محل بریدن زیر حلقوم متصل بسر باشد پس اگر از پائین گردن متصل بسینه ببرد محل اشکالست اگرچه چهار رگ را ببرد ششم انکه تمام سر را جدا نکند پس هرگاه عمداً تمام سر را جدا نمود بعضی گفته اند ان حیوان حراماست وبعضی گفته اند ان فعل حراماست لکن اگر بی اختیار بسبب تیزی کارد سر جدا شد عیب ندارد هفتم اینکه تمام چهار رگ قطع شوند پس اگر پوست نازکی از یکی از انها بماند حلال نمیشود (مسئلة) حکایت مهره که در لسان مردم مشهوراست باید درطرف سر بماند در شریعت وارد نشده لکن اهل خبره شهادت میدهند که تا ان درطرف سر نماند چهار رگ بریده نمیشود بلکه جدا میشوند پس ازاین بابت ملاحظهٔ ان لازماست واگر قدری از ان درسر بماند شاید کافی باشد لکن خالی

از اشکال (۱) نیست (مطلب چهارم) در شروط ذبح اوّل اینست که باید ذبیحه روی بقبله باشد یعنی گلوی او و شکم و مقادیم بدن او روی بقبله باشد و آیا لازم است که ذابح روی بقبله باشد یا نه احوط اینست اگرچه اظهر عدم لزوم است دویم انکه در وقت ذبح یعنی مقارن شروع ببریدن اسم خداوند عالم را بزبان جاری نماید بگفتن بسم الله یا الله اکبر یا الله تنها و اما ذکر صفات خدا مثل خالق و رازق و واجب یا اسم فارسی او را پس اکتفا بان مشکل است (مسئلة) این دو شروط که گفته شد برای ذبح در صورت تذکر و علم است پس هرگاه فراموش نمود توجیه بقبله را عیب ندارد و همچنین اگر طرف قبله مشتبه باشد ساقط میشود و اگر فراموش نمود اسم خدا را نیز عیب ندارد و ذبیحه حلال است و مستحبست که وقتیکه خواطرش آمد بعد از ذبح بگوید بسم الله علی اوله و آخره (مطلب پنجم) در شروط ذبیحه و انها پنج شرط اند اوّل اینکه قبل از ذبح حیوة مستقره داشته باشد و معنی آن اینست که قدری از روح او بیرون نرفته باشد مثل محتضر اگرچه مردنی باشد در همان ساعت بسبب شدت زخم یا صدمهٔ دیگر (دویم) انکه بعد از ذبح خون معتدل بیاید یعنی خون بجستن روان شود نه بسنگینی و قطره قطره مثل خون میت و روان شدن خون هر حیوانی بسبب حال اوست (سیم) انکه بعد از ذبح حرکتی داشته باشد هرچند بچشم یا دست یا پا یا دم باشد (چهارم) انکه مردن او باین جهت باشد پس اگر بعد از سر بریدن در آب افتاد و باین جهت مرد محل اشکال است و همچنین هرگاه شکم او را پاره نمودند و بجهة هر دو بمیرد (پنجم) انکه روح از بدن او برود پس اگر عضوی از او جدا نمودند بعد از ذبح و قبل از خروج روح حکم بحلیت آن مشکل است (قسم پنجم) در تذکیه بخر است وان در شتر است تنها و کیفیت آن زدن حربه یا کارد است در گودی گلوی او با همه شرائط که در ذبح گفته شد و اگر شتر را ذبح کنند حلال نمیشود (قسم ششم) تذکیه بتبعیه است و آن در بچهٔ حیوان است که در شکم او باشد در وقت تذکیه آن و تفصیل کلام در این مقام اینست که بچهٔ حیوان یا خلقت او تمام نشده یعنی هنوز موی و کرک

(۱) البته اجتناب کنند باشك در بریده شدن تمام چهار رگ صدر دام ظله

آن تمام بیرون نیامده یا خلقت او بروئیدن مو و کرک آن تمام شده پس اگر خلقت او تمام نشده بتمام روئیدن موی او حرام است چه از زنده جدا شود چه از مرده چه از کشته تذکیه شده و اگر خلقت او تمام است یا زنده جدا میشود از زنده یا از مرده یا از کشته یا مرده جدا میشود از زنده یا از مرده یا از کشته پس اگر زنده جدا شد از زنده یا از مرده یا از کشته و زمان حیوة او بقدر تذکیهٔ او باشد بی تذکیه حلال نمیشود و اگر مرده جدا شد از مرده یا از زنده حرام است بی اشکال و اگر مرده جدا شد از کشتهٔ تذکیه شده حلال است بتبعیت مادر او و احتیاج بتذکیهٔ دیگر ندارد و اگر زنده باشد و زمان وسعت تذکیهٔ او نداشت و فوراً مرد قول بحلیت وجهی دارد لکن احوط بلکه اقوی لزوم اجتناب است و بدانکه ان بچهٔ که تام الخلقه جدا شده از تذکیه شده اگر معلوم باشد که از اصل در شکم روح در آن ندمیده بود حلیت او بی اشکال است و اگر یقین شد که روح داشته و مرده است باز هم اقوی حلیت اوست ولکن بعضی از علماء قایل بعدم حلیت این قسم شده اند (قسم هفتم) تذکیهٔ ماهی است بگرفتن یا نگاه داشتن در آنچه بجهة شکار آن قرار داده بشرط انکه در آب نمیرد پس اگر ماهی را بدست گرفت یا بدام آمد یا در چیزی که بجهة نگاه داشتن آن قرار داده افتاد هرچند آن شخص که جا را قرار داده حاضر نباشد کفایت میکند و اما اگر خود ماهی در آب مرد یا بیرون افتاد و مرد حرام است (مسئلة) هرگاه کافری از آب بیرون بیاورد حلال است بشرط انکه مسلم او را نگاه کرده باشد که زنده او را از آب بیرون آورده (مسئلة) هرگاه ماهی خود را از آب بیرون انداخت در جائی که بجهه شکار او را کسی قرار نداده است و شخصی بان نگاه کرد تا مرد محل اشکال است و اگر بر سر آن رفت و آنرا اخذ نمود و گذاشت تا مرد حلال است بی شبهه (مسئلة) اگر ماهی (۱) بعد از گرفتن در آب بمیرد هرچند میان دام باشد حرام است (مسئلة) ماهی که در اصل حلال است هرگاه مرد بی صید پاك است و حرام و ماهی که از اصل حرام است هم پاك است و روغن انها پاك است لکن جریان جمیع احکام

(۱) این مسئله تفصیلی دارد که بیان ان منافی با وضع حاشیه است صدر دام ظله

تذکیه در این ماهی حرام هر چند مثل ماهی حلال صید شود مشکلست وپاکی او ملازمه بامذکی بودن ندارد و ثمرهٔ این مسئله در بعض احکام خاصهٔ میته غیر از نجاست ظاهر میشود (مسئلة) اگر ماهی را گرفت و یك وصله از او برید و باقی او در آب رفت آنوصله حلال است و اما اگر در آن حالت که در آب است یك وصله از او جدا نمود و باقی او رفت حلال نمیشود (مسئلة) اگر معلوم شد (۱) که قدری ماهی مرده در محل مقرر برای صید هم داخل شده و مشتبه شده اند احوط اجتناب است از همه (مسئلة) اگر ماهی در شکم ماهی دیگر پیدا شد پس اگر معلوم شد که در وقت بیرون آوردن از آب زنده بوده بعد مرده حلال است و اگر محل اشتباه باشد احوط اجتناب است (م) حیوانات دریا همه حرام گوشتند مگر ماهی فلس دار وطیور آن و آیا همهٔ این حیوانات حرام گوشت قابل تذکیه هستند بجهة پوست واستخوان و بعض اعضای انها یا اینکه هر چیزی که شبیه او از صحرائی قابل تذکیه است مثل گاو واسب آبی هم قابل است و هر چیز که شبیه او قابل نیست او هم قابل نیست و اگر قائل شدیم که قابلند آیا کیفیت تذکیه در انچه خون جهنده دارد ذبح است و آنچه ندارد اخراج از آب مثل ماهی که حلال یا همه باخراج تذکیه میشوند و احتیاج بذبح ندارند یا همه محتاج بذبح اند مسئله محل اشکال است بعضی قائل شده اند که مطلق حیوان دریا که خون جهنده دارد قابل تذکیه است حتی مثل سگ دریائی وخوك دریائی و در سك دریائی بخصوص تذکیه وارد شده و چون جریان تذکیه در انها بخصوص دلیل خاص ندارد و اقامهٔ دلیل عام مشکلست لهذا در حکم تأمل هست مگر بعض حیوانات مخصوصه که تذکیه انها وارد شده است (قسم هشتم) تذکیه ملخ که بمحض گرفتن حلال میشود هر چند که بعد بمیرد یا هنوز زنده باشد و اگر در صحرای آتش گرفته ملخ افتاد و پخته شد حلال نمیشود مگر انکه آتش را (۲) بقصد شکار واخذ انها قرار داده باشد و هر گاه ملخ قبل از اخذ بمیرد حرام است و اگر مردهٔ قبل از اخذ با مردهٔ بعد از اخذ مخلوط شد باید از همه اجتناب نمود (نشم) و (هفتم) سگ وخوك

۱ این مسئله نیز تفصیلی دارد صدر دام ظله

۲ مطلقا معلوم نیست صدر دام عمره

بری است که مجموع انها حتی موهای انها نجس عینی است اما سگ وخوك بحری پاکست (هشتم) خمر است یعنی هر مایع که مست میکند از هر چه که باشد نجس است و اما جامد یعنی خشك مثل بنگ ونحو آن نجس نیست و بدانکه چند چیز اند که ملحق میشوند بخمر در حرمت ونجاست هر چند که مست کننده نباشد بعضی از انها بحسب احتیاط و بعضی بحسب فتوی اول آب انگور که بفشار دادن ان بیرون آمده همینکه جوش باتش یا بگرمی هوا یا بماندن یعنی بهم خورد بنحویکه بالای ان بپائین رفت هر چند مست نکند وهمچنین هر گاه انگور در آب جوش خورد طعم ان در آب تأثیر نمود یا اینکه بماندن میان آب طعم ان در آب تأثیر نمود بعد از ان جوش خورد در این صور بمحض (۱) جوش خوردن حرام میشود قطعاً ونجس میشود بنابر قول مشهور وحلال وپاك شدن ان موقوفست بر اینکه دو ثلث او برود بعد از جوش آمدن هر چند رفتن هر دو ثلث بجهة جوش نباشد پس هر گاه قبل از جوش بسبب گرمی هوا یا آفتاب دو ثلث ان برود ثمر ندارد یعنی باز اگر جوش آمد حرام ونجس میشود و هر گاه بعد از اندکی جوش خوردن بسبب گرمی هوا یا آفتاب دو ثلث او برود پاك میشود (۲) و دیگر بعد هر چه جوش بخورد عیب ندارد (مسئلة) هر گاه دو سه دانه انگور در میان دیك بزرگی که آب زیاد دارد باشد و جوش بخورند لکن صدق آب انگور وعصیر بران نشود عیب ندارد (۳) امّا اگر یك قطره آب انگور جوش خورده در ان افتاد نجس میشود البته دوم آبیکه انگور یا مویز یا خرما در ان گذاشته شود و قدری بماند که بهم بخورد و کف بالا بیاورد حرام ونجس میشود هر چند هنوز مسکر نشده باشد سوم فقاع که از آب جو بعمل میاورند و هر چند مسکریة او ظاهر نباشد حرام ونجس است چهارم آب مویز یا کشمش هر گاه جوش بخورد و دو ثلث او کم نشده باشد بعضی از علما حرام میدانند و بعضی علاوه بر این نجس هم میدانند واقوی طهارتست لکن احتیاط شدید دارد و هر گاه مویز کشمش از ابتداء در آب مضاف یا در مثل شیرهٔ انار دانه یا عسل جوش

۱ مراد از جوش غلیان است اعلی اسفل واسفل اعلا شود صدر دام ظله

۲ رعایت احتیاط را نمایند صدر دام ظله

۳ از خوردن دانهای انگور اجتناب کنند صدر دام ظله

بخورد احتیاطاً ان کمتراست (مسئلة) کشمش هرگاه میان روغن سرخ نموده بعد
درمیان طعام یاکله پاچه یادلمه بگذارند که بسبب سرخ شدن آب ازاوجدا نشود که
جوش بخورد دیگراشکال ندارد (۱) واگرشك داشته باشد نیزبی اشکالست (مسئلة)
کشمش که میان پلومیگذارند عیبی ندارد هرچند سرخ کرده نباشد واما سرخ نکرده
دردلمه وکله پاچه که آب ازان جدامیشود وجوش میخوردخالی ازاحتیاط نیست پنجم
آب خرما وشیرهٔ دمعه خرما هرگاه جوش بیاید ودوثلث اونرود بعضی قائل بحرمة ان
شده‌اند وقول بنجاست هم هست لکن اقوی حلیت وطهارتست وهمان وجوهیکه در
مویز گفته شدکه باعث قلة اشکال اند دراین هم میایند نهم ازنجاسات کافراست یعنی
کسیکه مذهب او انکار وحدت صانع یانبوت پیغمبر یامعادنماید بدل وزبان یابزبان
تنها وامّا کسانیکه مذهب ایشان بحسب ظاهر اسلامست پس چند صنف ازایشان
محکوم بنجاست است (اول) مرتدین که بمحض ارتداد ازاصول اسلام نجس میشوند
اگرچه بتوبه پاك بشوند دربعض مقامات وازجمله ارتداداست انکارضروری دین
مثل انکاروجوب نمازوحرام بودن ظلم برمردم ونحوانیها (دویم) مجسمه یعنی کسانیکه
مذهب ایشان اینستکه خداجسمست مثل اجسام یاجسمست نه مثل اجسام وقول
بنجاست ایشان خالی ازقوّة نیست لکن درمثل بسیاری ازعوام وزنها که بحسب تصور
خودخداوند عالم را جسمی بزرگ خیال میکنند درآسمان امّابعدازتنبیه ایشان باینکه
جسمیة ومکان برخدا جاری نمیشود این اعتقادازایشان میرود حکم بنجاست ایشان مثل
مجسمه بطریق اول مشکلست (سوم) قائلین بوحدت وجود یاوحدت موجودکه از
طوایف صوفیه اند هرگاه معلوم شدکه حقیقة قائل بحلول واتحادوعینیه خالق ومخلوقند
حکم بنجاست ایشان میشود واگربعض تأویلات بجهة تعبیرات وکلمات میکنند حکم
بنجاست ایشان نمیشود (چهارم) مجبره (۲) یعنی کسانیکه معتقدند باینکه مردم درافعال
خودمجبورند واینکه خداوندایشانرا براینعمل جبرنموده است که مستلزم اینستکه ثواب

(۱) وآب ازخارج نیز بر ندارد وجوش نیایدودرغیرطعام بسیار بعیداست صدردام ظله

(۱) علی الاحوط صدر دام عمره

وعقاب باطل شود حکم بطهارت اینهامشکل (پنجم) خوارج یعنی کسانیکه متدین هستند
ببغض ودشمنی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام علی بن ابیطالب علیه السلام واینها نجسند
وهمچنین یکقسم ازنواصبکه بخصوصه عداوت بانحضرت دارندکه هرچندمتدین بان
نیستند (ششم) غلاة که قائل بخدائی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هستند واینها
داخل اقسام کفارندونجسند وامّاهرگاه معتقدباشند بخداوندعالم لکن بگویندکه تفویض
خلق کردن ورزق دادن بانحضرت نموده باعث کفرنمیشود اگرچه اعتقاد بان محل
اشکالست (هفتم) منافقین یعنی کسانیکه بدانیم قلباً اعتقاد ندارند بشهادتین ولکن
بحسب ظاهرانهارا میگویند وحرفی ازایشان که دلالت بربی اعتقادی ایشان باشد از
ایشان بروزنکرده باشد بعضی قائل شده‌اند بنجاست ایشان بجهة آنکه شهادتین وقتی
دلیل اسلام اندکه شك داشته باشیم قلب موافق است یانه امّاباعلم بمخالفت دل
بازبان دلیل نیستند وبعضی قائلند بطهارت بمحض این اظهار وعدم اظهارخلاف
بزبان هرچند ظهور خلاف دردل باشد واین قول خالی ازقوة نیست وسیره و
طریقهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وصحابه کبار او این بوده که از
منافقین اجتناب نمیکردند ودر ملاقات با رطوبت با ایشان تطهیر نمیکردند
(قسم دهم) ازنجاسات عرق جنب ازحراماست یعنی هرگاه کسی جنب شد بزنا
یالواطه چه فاعل وچه مفعول وعرق کرد دروقت جنابت یابعدازآن مادامیکه غسل
نکرده هرچند جنابت طول بکشد وهرچند تکلیف اوتیمم باشد وتیمم هم بجا آورده
باشد آن عرق تازه که عمل میاید نجس است واگرپیش ازجنابت عرق کرده ومخلوط
شد بعرق جنابت بازنجس میشود وظاهراینستکه جنابت حاصله ازوطی زوجه در
حیض ونفاس ودرایام روزهٔ واجب معین ودرحالت احرام همین حکم دارد وجنابت
ازاستمناء نیزهمین حکم دارد وبعضی احتمال داده‌اند که نابالغ اگرباو وطی حرام شد
عرق او نجس است تابعدازبلوغ غسل کند (م) عرق جنب ازحرام درحال غسل

هم نجس است مادامیکه ازغسل فارغ نشده (م) هرگاه میخواهد غسل کند وبدن اوازعرق خالی نمیشود خودرادرآب کثیربرای تطهیرفروبردوفورآغسل ارتماسی بکند یاغسل ترتیبی درمیان آب کثیر کند (م) هرگاه بهیچ قسم ممکن نشودکه ازعرق سالم بماند که غسل نماید تیمم بدل ازغسل نماید واحوط اینستکه غسل کند بهمان کیفیت وتطهیر بدن نموده اگرممکن باشد بعد تیمم بدل ازغسل نماید تاممکن شود که بی عرق غسل کند (مسئلة) اگر بعدازجنابت ازحرام غسل نکرده جنب ازحلال شد وعرق کرد بازهم نجس است (مسئلة) اگر بعدازجنابت (۱) ازحلال غسل نکرده جنب ازحرام شد وعرق ازهردوحاصل شد هم نجس است واگرمستند بجنابت حلال شد پاکست ومشکوك فیه هم پاکست (مطلب دویم) درکیفیت نجس شدن چیزهااست هرگاه عین نجس بچیزی برخورد درحالتیکه هردوخشك باشد یااندك رطوبتی درانهاباشد که جزئی ازآن سرایت نکند نجس نمیشود لکن درمیت بخصوصه احتیاطی هست که هرگاه درحالت خشکگی نیز قبل ازغسل ملاقات چیزی نمود حکم نجاست بران جاری شود لکن اگرقبل ازتطهیر بچیزی ملاقات نمود بارطوبت انچیزنجس نمیشود واحتیاطی ندارد وهرگاه عین نجس بچیزی برخورد بارطوبت سرایت کننده دریکی ازانها یاهردوانچیزمتنجس میشود وبعدازآن بان متنجس هرچه برخورد برطوبت مسریه هم متنجس میشود وتفاوتی نیست دراین حکم مابین اینکه ازعین نجاست چیزی بان متصل باشد یانه ودرانجا چند مسئله هست اوّل هرگاه ازبرای تطهیر متنجسی طریق خاصی ازشرع رسیده باشد وچیزدیگر ملاقات اوکرده متنجس ازاو شد بطریقی که ازعین نجاست باوچیزی نباشد آیادرتطهیرثانی مثل اول انطریقهٔ خاصه را باید مراعات کرد یامطلق شستن کافیست مثلا نجس شدن ظرف بولوغ سگ تطهیر مخصوصی ازشارع دارد پس هرگاه ظرف دیگر بان ظرف برخورد ونجس شد تطهیران مثل تطهیران ظرف اولست یامثل غالب چیزها وهمچنین اگر ببول

۱ مراداین مسئله واضح نیست صدر دام ظله

چیزی نجس شد وازان چیزدیگر نجس شد حکم آن دودفعه شستن است یایکدفعه کافیست احوط باحتیاط شدید اولست لکن دویم خالی ازقوه نیست (مسئلهٔ دویم) اگرنجاست دیگر بمتنجس برخورد ثانیاً نجس نمیشود وآیاحکم نجاست ثانی جاری میشود یانه مثلا چیزی بخون نجس بود که یکمرتبه شستن دراوکافیست بعد بول باو رسید نمیتوان گفت که این نجس بازنجس شده لکن حکم دومرتبه شستن دراومیاید یانه یاظرفی آب نجس داشت بعد سگ ازآن خورد حکم باینکه این ظرف ثانیا نجس شده مشکل است لکن حکم ولوغ که احتیاج بخاك مالیدن باشد دران میاید یانه بعید نیست که درمثال اول حکم جاری نشود ودرمثال دویم جاری بشود واحوط (۱) درهردوجریان است (مسئلة سیم) اگرنجاست ملاقات چیزی کرد وشك داشته باشی که رطوبتی داشت یانه یااینکه رطوبت مؤثر بوده یانه حکم بنجاست نمیشود واگر رطوبت مؤثره داشته وشك داری که باقی مانده یانه بازهم حکم بنجاست ملاقی نمیشود ودرانجا مسئلهٔ مهمهٔ هست که هرگاه مگس ازروی نجاست یارطوبت برخیزد وفوراً بربدن یارخت بنشیند وچیزی ازعین نجاست معلوم (۲) نباشد پاك است وهمچنین اگرازروی بول برخاست وبربدن نشست وعین بول بربدن معلوم نباشد بازهم پاکست هرچند مگس ببول آلوده باشد دروقت نشستن بربدن (مسئلهٔ چهارم) بدانکه نجس یامتنجس بهرچه برخورد همانجارا نجس میکند وسرایت نمیکند بچیزیکه باو متصل بود قبل ازنجس شدن هرچند که برطوبت مؤثره باومتصل باشد پس اگربعدازنجس شدن چیزی بان متصل کنی بارطوبت نجس میشود اما متصل سابق نجس نمیشود چه بااودریکسطح باشد وچه بالا وپائین باشد چه بالا نجس شود وچه پائین هیچ کدام سرایت ندارد مگردرسه موضع اول آب قلیل که اگرنجاستی باورسید نجس میشود وانچه باومتصل است ومساویست باان موضع وانچه پائین تراوست وامّا انچه بالاتراست باجریان

۱ این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

۲ کلیه مسئله آنست که مادامیکه علم برسیدن اجزاء نجس یامتنجس ببدن نداردبدن پاکست صدردام ظله

نجس نمیشود قطعاً پس هرگاه باآفتابه آب برنجاست ریخته شود انجزو بالاتراز موضع ملاقات باوجوداتصال پاکست (مسئلة) هرگاه آفتابه که درته آن سوراخی باشد برزمین نجس گذاشته شود که ازآن سوراخ باب سرایت کند آیا همان موضع مساوی آن نجس است یاآب آفتابه کلاً نجس میشود محل تأمل (۱) است (مسئلة) هرگاه زمینی را باران گرفته یا زیرآب بوده و ازآب بیرون آمده ودرگودیهای آن آب متفرق مانده وهمه روی هم یك کر نیستند بهرکدام که نجاست رسید باعث نجاست دیگری نمی شود اگرچه گل ماببن همه تروو متصل بهم باشد بلکه (۲) میتوان گفت که اگرمابین آنها فی الجمله آب باشد که بهم وصل باشند لکن یك آب گفته نشوند بازهم نجاست یکی باعث نجاست باقی نیست اگرچه در سطح مساوی باشند دویم آب مضاف که بمجرد ملاقات یك موضع آن بنجاست همهٔ او نجس میشود واین درمساوی وپایین تر معلوم است کلامیکه هست اینست که آیا بالای آن هم نجس میشودیانه مثلاً هرگاه ازگلاب پاش گلاب دردست کافرریخته بنحوی که متصل شد یادرزمین نجس آب برنج را ریخت بنحوی که متصل باشد بعضی قائل شده اند که آن آب بالاوگلاب میان گلاب پاش همه نجس میشوندواحوط ملاحظهٔ این قول است لکن اقوی اینست که همان جزء ملاقی تنها نجس میشود وبالای آن پاکست سوم مایعات ذائبه یعنی چیزهای ابکی که بسیار رقیق باشند مثل روغن بذر وروغن نرم شده وشیرهٔ روان ونحوانیها که نجاست یك جزوازاینها باعث نجاست کل است وهمان مسئله که درآب مضاف مذکورشد دراینجاهم جاریست واحتیاط هم باید مراعات بشود ودرغیراین سه موضع درهرجاکه نجاست برخورد مختص همان موضع است ودیگر آنچه متصل است بان حتی رطوبت مسریه نجس نمیشود پس روغن وشیرهٔ سخت وخربزه وخیار ومغز هندوانه اگربجزءانها نجاست ملاقات نموددرغیرآن جزءسرایت نمیکند اگرچه هر گاه بان جزءنجس چیزی ازخارج متصل بکنی مثل این اتصال آن چیزنجس میشود و

۱ تاملی در نجاست تمام آب آفتابه نیست درمفروض مسئله بلی درمقام دیگر فروضی مفصل از برای او ذکر فرموده اند باید رجوع بان مقام نمود صدردام ظله العالی

۲ معلوم نیست بتوان گفت صدر دام ظله

ظاهر اینست که گل بسیار نازك نیزچنین است پس هرگاه سگ راه برود در زمینی که گل باشدهمان جای پای اوتنها نجس میشود وظاهر اینست که همین قدرکه آنچیز بطریقیست که اگرازاو برداری اثری ظاهر بماند اگرچه فورآبهم بیاید کافیست درنجس نشدن غیرموضع ملاقات وهم چنین هرگاه اتصال ان ضعیف باشد مثل دست که قطرات عرق بران باشدوهمه متصل باشند بازنجاست سرایت نمیکندوهرگاه درچیزی شك بشود کهازکدام قبیل است حکم نجاست نمیشود (مطلب سوم) دراحکام نجاسات ومتنجسات است وانها چند حکم اند اوّل اینکه باید بدن ولباس درحال نماز متنجس نباشدچه نمازواجب وچه مستحب ازاوّل تکبیرة الاحرام تاسلامی که ازنماز بیرون میرود پس بجهة مقدمات نمازوسلام بعدازخروج وتعقیبات شرط نیست ونمازاحتیاط واجزاء فراموش شده که بعدازنماز قضامیشوند حکم نمازرادارند امّا سجده سهو پس مشروط بودن او باین معلوم نیست (۱) (مسئلة) آیا گردوغبارنجس یاخاك نجس بربدن ولباس بودن بی انکه رطوبت متنجسه درآنهاباشد حکم نجس رادارد یانه اقوی اینست که عیب ندارد (۲) (مسئله) بالای فرش نجس نماز کردن عیب ندارد اگرنجاست اومسریه نباشدو ایالحاف یاروی انداز نجسی که برروی مریض یاغیراوست دروقتی که نماز خوابیده میکند درحکم لباس اوست محل تأمل است دویم در طواف چه واجب وچه مندوب ازاله نجاست ازرخت وبدن لازم است (سوم) واجب است ازالهٔ نجاست اززمین مسجد ودیواراو هرگاه نجس شده باشند وظاهر اینست که فرش ان درهنگامی که فرش کرده باشد حکم انرا داردواگرعین نجاست خشك باشد وسرایت بمسجد نکرده لکن برزمین ودیواران گذاشته باشد بازرفع ان لازم است واگرمتنجس خشك را داخل مسجد کند مثل اینکه عبای اونجس است وداخل مسجد شود بی سرایت بمسجد اقوی اینست که عیب ندارد واحوط اجتنابست (مسئلة) آیاان سمت دیوار مسجد که درکوچه است حکم این سمت راکه درمسجداست دارد پس اگرنجاست بان برخورد

۱ ولی احتیاط دران ترك نشود صدر دام ظله

۲ یعنی حکم محمول را دارد صدر دام ظله

ازالهٔ ان لازم است یانه محل تأمل است واحتیاط اولی است (مسئلة) وجوب ازالهٔ نجاست از مسجد فوری است پس اگر وقت نماز موسع است باید اوّل ازالهٔ نجاست کردو اگر وقت نماز تنك است نماز را مقدم بدارد (مسئلة) هرگاه در وسعت وقت نماز نجاستی در مسجد دیدو آنرا ازاله نکرد و مشغول نماز شد معصیت کرده است وآیا نماز او باطل است یانه اگرچه قول بصحت خالی از قوه نیست لکن احتیاط در اعاده و قضا بسیار شدیداست (مسئلة) هرگاه بعداز نماز معلوم او شد که مسجد نجس بوده نماز او عیب ندارد وهرگاه در اثناء نماز معلوم شد نماز را تمام کند (مسئلة) هرگاه در مسجد نجاست باشد وقدرت بر ازالهٔ ان ندارد نماز او صحیح است (مسئلة) هرگاه ازالهٔ نجاست از مسجد نکرد نماز او در سعهٔ وقت اشکال دارد چه در آنجا وچه در جای دیگر (چهارم) لازم است پاك نمودن محل سجود یعنی جای پیشانی تنها پس اگر مواضع ایستادن و رکوع وباقی مواضع سجود نجس باشد بنجاست غیر مسریه هم عیب ندارد واگر زیر مهری که پیشانی بر انست نجس باشد هم عیب ندارد واگر قدری از محل پیشانی نجس باشد بنجاست غیر مسریه لکن بقدر مسمای سجود پاك باشد هم عیب ندارد لکن خالی از احتیاط نیست (پنجم) واجبست ازالهٔ نجاست از قرآن هرچند در حواشی وجلدان باشد وبعضی در قولق وبقچهٔ او هم گفته اند مادامیکه قرآن در آن نباشد واگر تطهیر ممکن نیست محو آن کلمات نماید در آب جاری یاکر واگر نجاست خشك بر روی آن باشد رفع آن واجبست وقرآنرا بدست کافر دادن حرام است وظاهر اینست که کتب ادعیه واحادیث این حکم را دارد ودر کتب فقهیه جریان حکم بعید نیست ودر هر کتابی که آیهٔ قرآن یا اسم خدا باشد جریان این حکم محل تامل است (ششم) لازم است ازالهٔ نجاست از ضرایح معظمه ومشاهد مشرفه بنحویکه در مسجد گفته شد وهمچنین آنچه را ازانها بجهة تبرك برداشته اند مثل تربت سیدالشهداء ع ووصلهائی که از جامهٔ کعبه می آورند واما مثل کوزه ولولینی که از کربلا می آورند در بلاد دیگر واز اوّل بقصد

تبرك بر نداشته اند پس در حرمت نجس کردن انها ولزوم ازالهٔ نجاست ازانها تاملی هست (هفتم) حرام است خوردن وآشامیدن انچه نجس شده است مادامیکه نجس است اگرچه قابل تطهیر باشد وجایز نیست که آنرا بدهند بکسی که نمیداند وآیا جایز است که باطفال بدهند محل اشکال است امّا اگر غذائی از اصل پاك باشد و طفل در وقت خوردن آن بمباشرت دست ودهان خود آنرا نجس کند لزوم منع او ازان معلوم نیست واگر ازان نجس شده چیزی بماند ثانیا باو بدهند خالی از احتیاط نیست واما انتفاع دیگر بنجاسات پس انچه طریقه بان جاری است مثل کوت دادن زمینها عیب ندارد واما مثل رنگ نمودن بخون محل اشکال است واما معاملهٔ بانها پس حرام است وحکم متنجسات که قابل تطهیر نیستند نیز همین است مگر روغن متنجس که معاملهٔ او بجهة سوختن جایز است واحوط آنست که در زیر آسمان بسوزانند واما انتفاع دیگر بمتنجس مثل انکه باحنای نجس خضاب کند ظاهرا عیب ندارد وبدانکه بعض نجاسات معفواند یعنی بعض احکام انهارا شارع مقدس در موضع خاصی عفو فرموده هرچند نجاست انها برقرار باشد واین عفو مختص چند چیز است (اوّل) خون زخمها ودملها مادامیکه خوب نشده اند وخون ازانها (۱) جاری میشود که در نماز معفواند وشستن بدن ولباسی که بانها آلوده شده چه متصل بانها یا نزدیك آنها باشد لازم نیست وداخل شدن مسجد باان لباس جایز است هرچند بانجاست دیگر جایز نباشد (مسئلة) خون بواسیر ونواسیر داخل در حکم عفو هستند هرچند اصل دانهٔ بواسیر در باطن وخون ان بظاهر سرایت کند (مسئلة) عرقی که بان خون نجس شود در اطراف ان هم معفواست (دویم) خون کمتر از درهم که بمقدار گودی کف دست باشد معفواست مگر خون نجس العین (۲) وخون حیض ونفاس واستحاضه واگرشك نمود که خون ازانها است یانه اظهر عفو است (سیم) هرگاه زنی لباس او منحصر باشد بانچه در بر دارد وبیرون آوردن انها برای او مشقت دارد وتربیت پسری میکند بشیر دادن یا متوجه شدن در هر روز وشب یکمرتبه بشوید

(۱) جاری بودن علی الدوام شرط نیست ولی احوط اعتبار مشقة وعسر است در ازاله وتبدیل لباس صدر دام ظله

(۲) واحوط الحاق خون میة است بنجس العین صدر دام ظله

کافی است دیگر هرچه رخت او نجس بشود ببول انطفل عیب ندارد و آن نجاست معفواست و بعضی معفوات دیگر هست که در لباس مصلی بیان خواهند شد انشاءالله تعالی (مطلب چهارم) در کیفیت تطهیر آنچه نجس شده است بدانکه عمده مطهرات آبست که همه چیزرا تطهیر می کند امّا مطهرات دیگر هر کدام چیز مخصوصی را پاك میکند ودربیان انها چند مقام است (مقام اول) در شروط آبی که بان تطهیر میشود و آن چند چیز است اول پاك بودن آنست دویم مطلق بودن آنست پس باب مضاف تطهیر حاصل نمیشود وهم چنین بابی که از اول مشتبه مابین مطلق ومضاف بوده امابی که اوّل مطلق بوده بعد نمیدانی که باطلاق مانده یا مضاف شده تطهیر بان جایز است وامّا هرگاه آب مضافی ومطلق بهمدیگر مشتبه شدند بقسمیکه تعیین هیچیك معلوم نیست پس هیچیك از اینها مطهر نیست شرعاً لکن اگر بهر دو تطهیر کرد یکی بعد از یکی ان متنجس پاك میشود (مسئلة) آبی که بوقت ریختن مطلق است وبمجرد رسیدن بنجس مضاف میشود پاك نمیکند (مسئلة) هرگاه آب بمجرد ریختن مضاف نشد بلکه بعد از قدری شستن مضاف شده هر قدر قبل از مضاف شدن شسته شده پاك است وهر قدر که بعد از اضافه شسته شده نجس است (مسئلة) هرگاه آب در وقت فشردن مضاف بیرون آید جزء اخران شیء که آب ازاو جدا میشود نجس است یقیناً وامّا بالاتر ازان که شك داریم در اینکه آب قبل از مضاف شدن باو رسیده یا بعد میتوان کفت که ان پاك شده لکن اقوی حکم بنجاستست تا علم برسد که آب در وقت جاری شدن بر آن مطلق بود (سیم) انکه متغیر بنجاست نشود یعنی رنك یا طعم یا بوی نجاست نگیرد پس هرگاه آب غساله که جدا میشود متغیر باشد اصلا تاثیر در طهارت نمیکند و تا متغیر بیرون می آید طهارت باو حاصل نمیشود ودر این دو شرط تفاوتی مابین قلیل وکثیر نیست پس هرگاه چیزی که خون بسیار دارد در آب جاری گذاشتند وآب اطراف او مضاف یا متغیر شد برنگ خون پاك نمیشود تا انکه ان آب رنگدار برود وآب غیر متغیر وغیر مضاف باو برسد (مسئله) اگر بدانیم که این آب

غسالهٔ متغیر شده بعد از اصل شستن متغیر شده و بیرون آمده آیا حکم بطهارت میشود چنانچه در آب مضاف گفتیم یانه اقوی اینست که همین که آب متغیر بنجاست بیرون آمد چه بحد اضافه برسد یا نه از شستنهای تطهیر حساب نمیشود هم چنانکه مرحوم شیخ استاد حجة الاسلام اعلی الله مقامه صریح میفرمودند پس تفاوت نیست مابین اینکه تغییر در اول ملاقات شده باشد یا بعد یا شك در این باشد در همهٔ اینها این غسلة (١) تاثیر در طهارت ندارد و حساب نیست (چهارم) اینکه آب بعد از ازالهٔ عین نجاست وارد شود پس آبی که بان ازالهٔ عین نجاست میشود مطهر نیست واز غسلات تطهیر حساب نمیشود بلکه شستنی که پاك میکند چه یکی باشد یا دو یا بیشتر باید بعد از ازالهٔ عین باشد واین قول جمعی از علما است و بعضی دیگر قائلند بانکه شستن برای ازاله هم محسوب از غسلاتست پس در آنچه یك شستن بخواهد اگر بهمان یکی ازاله هم بشود خوبست وآنچه دو غسله بخواهد اگر بهر دو ازاله شود خوبست بعضی میگویند در آنچه دو تا بخواهد بیك غسله ازاله شود و بعد از آن یك دیگر کافی است (فایده) بعد از انکه قرار شد که غسل ازاله هم مؤثر در تطهیر باشد پس اگر در آب غساله اجزاء محسوسه پیدا شود عیب (٢) ندارد واز غسلات حسابست وهمچنین در استنجاء (٣) (پنجم) بعضی گفته اند که باید آب مطهر استعمال در تطهیر متنجس دیگر نشده باشد پس آب غساله را باوجود حکم بطهارتش نمیتوان در تطهیر متنجس دیگر استعمال کرد وهمچنین آنقسم از آب استنجا که پاك است دیگر پاك کننده نیست واین قول خالی از قوة نیست (٤) (ششم) اینکه آب اگر قلیل باشد وارد بشود بر نجاست اگرچه لزوم این معلوم نیست لکن مقتضای احتیاط (٥) شدید است (هفتم) اینکه قدری از آن آب جدا بشود یعنی آب از مقدار رسیدن بمتنجس زیادتر باشد تا چیزی ازاو جدا بشود وکلیت این حکم معلوم نیست وتفصیل آن در کیفیت تطهیرات خاصه بیان خواهد شد انشاءالله تعالی و بعد از جمع شدن این شروط در آب دیگر شرطی ندارد واباحهٔ آب ومکان وظرف ودست هیچ

١ ای بان ازاله عین نجاست میشود قدری بعد از ازاله نیز بر محل جاری است زیرا که مقارنه قطع آب وازاله وعلم بان بسیار بعید است پس غسله مزیله عین دارای غسل بعد از ازاله نیز میباشد صدر دام ظله

٢ بنابر طهارت آب غساله صدر دام ظله

٣ اگر ازاله عین استنجا در وسط غسل بشود جزأ محسوسه در آب ان غسل شاید عیب نداشته باشد اگرچه غسل مزیله محسوب نباشد صدر دام ظله

٤ ولی اقوی پاك کننده بودن است صدر دام ظله

٥ بلکه خالی از قوة نیست صدر دام ظله

كدام شرط نيست پس باوجود غصبيت اينها تطهير حاصل ميشود هرچند معصيت كرده باشد (مقام دوم) در كيفيت تطهير باب گفتيم آب هرچيزرا تطهير ميكند لكن تطهير هرچيزى بكيفيت مخصوصى است پس تطهير آب نجس باآب كيفيات مخصوصه دارد وتطهير آب مضاف ومايعات وآب يخ شده وبرف كيفيات ديگر دارد وتطهير جسم صلب بدن را كيفيتى است وتطهير لباس را كيفيتى است وتطهير ميوه وامثال خربزه وهندوانه را كيفيتى وتطهير حبوب را كيفيتى وتطهير گوشت را كيفيتى وتطهير ظروف را كيفيتى وتطهير حوض وديوار را كيفيتى وتطهير خمير ونان وتطهير زمين وگل را كيفيتى وتطهير آرد وخاك را كيفيتى وهمچنين غير اينها وخود اينها هم در كيفيت مختلفند وهمچنين كيفيت هريك نسبت باب تفاوت دارد پس تطهير باب قليل را كيفيتى است وباب جارى يابكثير يابباران يابچاه وچشمه كيفيتى ديگر است وتفصيل اينها هريك بيان ميشود بعون الله كيفيت تطهير آب نجس بدانكه نجس شدن آب اگر بسبب تغير بنجاست است كه در آن تفاوتى مابين انواع آبها نيست پس هرگاه جارى است مثل رودخانها ونهرها كه قدرى ازانها متغير بشود يامتصل بجاريست بمجرد زايل شدن تغير (١) پاك ميشود وهرگاه چشمهٔ ايستاده است بايد كه بعد اززوال تغير قدرى از آب بيرون بياورد كه عوض او ازماده بجوشد وطهارت بان حاصل ميشود وهرگاه چاه باشد بايد ازان كشيد تااينكه بسبب كشيدن تغير آن (٢) برطرف شود وهرگاه آب ايستاده كثير باشد كه قدرى ازان متغير شده اگر متغير نشدهٔ او مقدار كر متصل بهم باشد انرا حركت داده كه تغير آن مقدار نجس رابطريق موج زدن يامزج بردارد اگر خود بخود نرفته باشد واگر همه تغير را برنداشت هرقدر را برداشته پاك ميشود آنوقت آن پاك شدهٔ تازه مثل كر غير متغير ميشود كه اگر مزج شد بامتغير باقى وتغير اورا برداشت اورا پاك ميكند وهرگاه همهٔ آن آب كثير متغير شده (٣) يابايد آنرا در كر ريخت ياكر آبى بر آن ريخت يابايد جارى بان متصل شود كه ممزوج يامتموج شود بر آن يابايد

١
واگر امتزاج حاصل نشود رعايت احتياط رانيز نمايند صدر دام ظله

٢
واگر تغيير بنفسه يابسبب ديگرى برطرف شد ممتزج يا اب عاصم ديگر شود صدر دام ظله

٣
بعد اززوال تغير صدر دام ظله

باران آنرا بگيرد هرچند ازسوراخى ياميزابى بيايد در حال آمدن باران (١) وكيفيت تطهير آب چاه وآب حمام تفصيلى دارد كه درباب مياه گفته ميشود انشاءالله تعالى (كيفيت) تطهير آب كه يخ شده باشد بدانكه آب كه پاك بوده وبسته شده تفاوتى در حكم مابين قليل وكثير وجارى وغير اينها ازاو نيست كه بمجرد ملاقات نجاست همان موضع ملاقى تنها نجس ميشود (وكيفيت تطهير آن) بعد ازازالهٔ عين نجاست برداشتن آن ميشود وباب قليل ميشود كه آب را بر آن بريزند كه از آن بگذرد وباب كثير هم ميشود كه ملاقى آن بشود وبباران هم ميشود اما هرگاه آب شد بعد از نجس شدن پس اگر ماده دارد پاك ميشود واگر قليل بوده پاك نميشود مگر بمطهرات آب قليل واگر يك كر تمام بوده بى زياده وهمهٔ آن آب شد همهٔ آن نجس است هرچند كه بقدر كر است واگر زياده از يك كر بوده وآب شد موضعى از آن پس اگر موضع آب شده همان موضعى است كه نجس بوده وبعد كم كم باقى آب شد همهٔ آن نجس است اگرچه هزار كر باشد واگر ازغير آن موضع اول بقدر يك كر آب شد بعد آن موضع نجس آب شد وممزوج بان شد همهٔ ان پاكست واگر همان يخ زياده از كر را آب شده ديد وندانستكه چه قسم آب شده حكم بنجاست آب نميكنيم لكن تطهير چيزى در آن آب مشكلست اما تطهير بان آب (٢) جايز است وفى الحقيقه اصل مسئله محل تامل است واحتياط شديد در اجتناب از همهٔ آبست واگر آب نجس يخ شد در اينجا همهٔ آن نجس است بلاشبهه ولكن سطح ظاهر آن پاك ميشود (٣) باب قليل بان ريختن وبملاقات جارى وكثير ولكن باطن آن پاك نميشود مگر اينكه آب شود وبمطهر آب تطهير شود (كيفيت) تطهير آب مضاف مثل گلاب نجس شده ياسركهٔ نجس شده آنستكه اورا در آب مطلق كثير بريزند پاك ميشود هرگاه آب سالم بماند ازاضافه وتغيير واگر تغيير شد بصفت نجاستى كه در اوست همهٔ آن نجس ميشود واگر بسبب غلبهٔ مضاف آب كر قبل از استهلاك مضاف خود مضاف شد همه نجس ميشوند واگر استهلاك نمودن ومضاف شدن دفعة باهم شد حكم بطهارت خالى ازوجه نيست لكن محل اشكالست (كيفيت) تطهير مايعات مثل شيره وروغن متنجس

١
باامتزاج بان هرچند باالقى بوده باشد صدر دام ظله

٢
فرق بين تطهير در آن آب وتطهير بان آب واضح نيست صدر دام ظله

٣
مشكل است چه بقليل باشد يابكثير مگر در بعض فروض نادره صدر دام ظله

ونحوانها بعضی ازعلما فرموده‌اندکه روغن نجسرا اگرداغ نمائی ودرآب کثیر بریزی
پاك میشود پس اگرازبالای آب گرفته شود پاکست وبعضی اینرادرشیرهٔ نجس هم گفته‌اند
ودرحصول تطهیر باین نوع تأمّل هست بلکه انها پاك نمیشوند (کیفیت) مخرج بول
اینستکه آبرا دوقدرانچه برحشفه میماند ازبول یارطوبت بران بریزد پاك میشودبان
هرچند یکمرتبه باشد وگاهی بقدردو قطره کفایت میکنــد وگاهی بیشتر لازمست و
احوط دومرتبه‌است (۱) باین مقدار وآب غسالهٔ بول پاکست واگرآب غلیظی بیرون
آمده قبــل از بول کردن یابعد از بول کردن وازاله‌ان موقوف بردست مالیدن باشد
لازمست واگرعلم ندارد فحص ضرورنیست (۲) ودرصورت علم احتیاط دردومرتبه
شستن شدیداست واگربول خشك شده‌باشد همین جریان۳ آب بران محل کافیست
(کیفیت) تطهیرانچه ببول انسان نجس شده اینستکه دومرتبه آب بران جاری بشود
چه بریختن آب وقطع‌ان باشد وچه بگذاشتن جیزیکه مانع‌ازوصول آب براو باشد بعد
اورابردارد وآیاماندن‌اودرآب بقدرزمان دودفعه شستن کافیست یانه ظاهراینست
که درجاری اختلاف جریان ودرکثیر تحریك واختلاف سطوح کفایت میکند(٤)
واحوط تعددحقیقیست اگرقائل شدیم که درجاری وکثیرهم تعددضروراست لکن
این محض احتیاطست (کیفیت) تطهیر مخرج غائط اگربطریقی بیرون آمده‌که اصلا
باطراف ظاهره نرسیده شستن نمیخواهد اگرچه محدث شده وان خارج نجس میباشد
ودرصورت رسیدن بظاهر اطراف گاهی بهمان دایره‌رسیده بی‌تعدی وگاهی فی‌الجمله
تعدی کرده وگاهی تعدی زیاد فاحش نموده درصورت‌اول مخیّراست مابین مالیدن
مخرج بسه سنگ وشستن‌باب وهمچنانکه آب پاك میکنــد سه سنگ که مخرج را بان
مسح میماید هم‌پاك میکنند بعدازانکه عین‌بانهاازاله شد هرچندکه اثری‌ازان بماندکه
محسوس (۵) نشود پس بعدازاستعمال سه سنگ نمازجایزاست واگرلباس برطوبت
بان ملاقات کردنجس نمیشود ودرصورت دویم شستن‌باب متعین‌است (٦) لکن‌ان

۱ بلکه‌خالی ازقوة نیست صدردام ظله

۲ احوط فحص‌نمودن است صدردام‌ظله العالی

۳ اکرآثری ازآن‌باقی نمانده‌یااکرمانده بجریان آب برود صدر دام ظله

٤ تعددکه‌تفسر مرتین وارد درخبراست باختلاف وتحریك حاصل نمیشودصدر دام‌ظله

۵ ولـکن درآب ازاله عین‌واثرهردوباید بشودصدردام عمره

٦ در مقداریکه تعدی نمود وچنین است صورت‌سیم نیز صدر

آب‌مستعمل پاکست وبهرجا برخوردنجس نمیکند ودرصورت سیم هم آب متعین‌است
وآب‌ان آب غساله (۱) حساب میشودکــه طهارت‌ان محل‌اشکالست (کیفیت)
تطهیرلباس که بفشردن‌آب غساله‌ان بیرون میاید بسه قسم‌است (اول) باب قلیل که
بران ریخته‌شود بعدازازالهٔ‌عین همینکه آب بران‌ریخته شد بحدیکه فی‌الجمله خودبخود
ازاوجدا شودوبقیه‌که دراومانده بفشردن‌بیرون بیاوردکفایت میکند وفشاردادن
بطریق متعارف کافیست وبقوت زیاد ضرورنیست واگردومرتبه شستن میخواهد
بعدازفشارمرتبهٔ‌دیگرآب‌بران‌بریزد واحوط فشاردادن‌ثانیست ولکن‌لزوم‌ان‌معلوم
نیست بلکه دوشستن‌که مابین‌اینها یك‌فشاردادن باشدکافیست (دوم) باب قلیل باین
طریق که میان‌ظرف لباس‌را بگذارد وآبرابران بریزد وبشوید تاازاله عین شود و
بیفشرد وغساله‌رابریزد پس مرتبه دیگرجامه‌را درظرف گذاشته وبشوید وبیفشرد
وغساله‌رابریزد پاك میشود ودست شوینده وظرف‌هم‌پاك میشوندلکن احتیاط اینست
که بعدازشستن اوّل وفشردن‌دست خودرا بجائ‌دیگر ازجامه وآب ظرف وپشت
ظرف نگذارد (سویم) باب کثیروظاهر اینستکه درجاری همینکه عین‌نجاست زایل
شد وآب‌بان‌رسید بی‌فشارپاکست لکن‌احوط فشاردادنست (۲) وفشاردرمیان‌آب
هم‌خوبست وحکم‌کرحکم جاری‌است لکن‌احتیاط شدید دران بفشاردادن‌است و
تعدّد غسلات (۳) (کیفیت) تطهیرلباسیکه بنجس مثل خون‌رنگ شده اینستکه‌باید
اولاً شسته شود تابحدیکه آب رنگ دارازاو جدانشود پس مادامیکه آب متغیرازاو
جدا میشود یااجزاء ریزه‌ازان نجس دران هست پاك نمیشود وبعدازموقوف شدن
ان دوبقلیل وکثیرهردو پاك میشود (کیفیت) تطهیر لباس‌که بمتنجس رنگ شده
مثل‌نیل‌نجس اقوی اینستکه هم‌بکثیرپاك میشود وهم‌بقلیل امّا (کیفیت) تطهیران
بقلیل باینطریقست که آب برومیریزندتاآب مطلق غیرمتغیربنجاست ومتنجس‌ازاودر
بیاید انوقت پاکست واندك تغیرکه بسرحد اضافه نرسد (٤) عیب‌ندارد (کیفیت)

۱ اکرمجموع‌را باهم یکمرتبه بشوید صدر دام ظله

۲ فشاردادن‌را اکر چه‌بمقداریکی باشد ترك ننمایند صدر دام ظله

۳ احتیاط بتعدد را ترك ننمایند صدر دام ظله

٤ اکرآن تغیر بصفت متنجس‌باشدنه‌نجس صدر دام ظله

تطهیر لباس رنگ دار که نجس بشود ودروقت شستن رنگ پس بدهد اینستکه شسته شود بنحویکه آب دروقت شستن مضاف بیرون نیاید واگر فی الجمله تغییری داشته باشد عیب ندارد (کیفیت) تطهیر خمیر نجس شده بعضی گفته اند بنان پختن پاك میشود وحکم باین مشکل است لکن هرگاه انرا نان کردند وبطریقی خشك شود که درمیان آب کثیر که گذاشتند آب باعماق او برسد پاك میشود (کیفیت) تطهیر تنور نجس اینستکه ظرفی آبرا برهمهٔ ان جاری کنند سه مرتبه پاك میشود وغساله که درته تنور میریزد اگر بخواهند که ته آن هم پاك بشود بایدهرچه دراوهست ازآب غساله وخاك تربیرون بیارند بقسمیکه بتنور برنخورد والاهمان ته تنور نجس است وتنور پاك شده وعیب ندارد (کیفیت) تطهیر نان نجس شده اگرهمان ظاهر نان نجس شده باشد چه نرم باشد وچه خشك بمحض رسیدن آب کثیر باو ویاریختن آب قلیل باو پاك میشود واگر نجاست بمغز اوتاثیر کرده برسیدن آب بمغز او هم پاك میشود چه کثیر باشد وچه قلیل بشرط جریان قلیل براو (کیفیت) تطهیر گوشت خام اگر ظاهر ان نجس شده باب ریختن بران پاك میشود هرچند چربی داشته باشد (کیفیت) تطهیر گوشت پخته شده درآب نجس همین قدر که آب براو بریزند (۱) پاك میشود مگراینکه علم داشته باشد که آب نجس دراعماق ان سرایت کرده که اکتفا باین قدر محل اشکال است (کیفیت) تطهیر طلا ونقره وباقی فلزات هرگاه دروقتی که آب شده نجس بشوند وطریقه آن اینستکه همینکه ابرا بر انها جاری نمود ظاهر انها پاك میشود چه هنوز آب باشند وچه بسته شده باشند واما باطن انها پاك نمیشود واگر بعداز بسته شدن آب کنند وتطهیر کنند بازهمان ظاهر حالائی او پاك میشود وباطن او پاك نمیشود (مسئلة) آلات طلا ونقره ومس که کفار میسازند هرگاه علم نداشته باشی که برطوبت ملاقات انها نموده پاك کنند واگر علم داری که ظاهر انها نجس است بمحض آب ریختن بر انها پاك میشوند واگر بداند که ظاهر وباطن هردو نجس شده اند ظاهر باب ریختن براو پاك میشود وباطن قابل پاك شدن نیست لکن

۱ مطلقا بعیداست و علم نداشتن بسرایت آب نجس دراعماق ان ابعد صدر دام عمره

هرگاه باشخص درنماز باشند عیب ندارد پس نماز کردن باانگشتر وزیوری که باطن ان نجس باشد باطل (۱) نیست (مسئلة) بعداز انکه گفته شد که نقره وطلای آب شده که نجس شد ظاهر او تنها پاك میشود نه باطنش پس هرگاه باستعمال علم رساند که ظاهر او سابیده شده وسطح دیگر ازان ظاهر شده ان سطح دیگر نجس است یا نه ظاهر اینست که حکم بنجاست ان نمیشود بسبب انکه وقت نجس شدن بعض سطوح آن نجس میشود والان معلوم نیست که این همان سطح نجس است وحکم شبهۀ محصوره دراینجا جاری نیست (کیفیت) تطهیر فرش ازنمد وقالی وگلیم و بالین ولحاف ونحوانها اگرروی ظاهر انها تنها نجس شده آب که بران بریزند وآب بگذرد ودربیرون ریخته شود کفایت میکند (۲) اگرچه قدری ازغساله هم جذب بشود وهرچه ازان بیرون برود بقوت نمودن کافی است واگر ظاهر وباطن هردو نجس شده درکثیر بگذارد که آب خوب دراو نفوذ کند پاك میشود (۳) واگرآب قلیل برآن بریزد تاازجانب دیگر بیرون بیاید واندك قوتی بدست یابپابدوکنند پاك میشود وهرگاه چیز سنگینی براو بگذارند تاقدری آب ازاو بیرون آید عوض فشردن او بدست وپا میشود (کیفیت) تطهیر حبوب مثل گندم وجو وبرنج ونخود ونحواینها هرگاه ظاهر اینها نجس شده بمحض آب ریختن برانها که بظاهر انها برسد پاك میشوند وهرگاه شك دارد که نجاست بباطن رسیده یانه نیزهمان قدر کافی است واگرعلم دارد که بباطن رسیده اگرآب مطلق بباطن آن میرسد درآب کثیر بگذارد پاك میشود والا لازم است که بخشکاند بعد درآب کثیر بگذارند تاآب بباطن ان برخورد (کیفیت) تطهیر آرد وخاك وامثال ان وآن درآب جاری وکر میشود هرگاه علم برسد برسیدن آب بهمه اجزاء ان وازالۀ شدن نجاست ازان ولکن باب قلیل تطهیر نمیشود (کیفیت) تطهیر زمین پس اگرفرش باشد باجر یاسنگ یاتخته یاانکه بسیار صلب باشد بقسمیکه هرگاه آب برآن بریزی آب جدا میشود وبکناری جمع میشود آن موضع که آب بران جاری شده پاکست هرچند

۱ محل تامل واشکال است پس احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

۲ بافشار دادن انهارا اگرچه کمی بوده باشد واگر فشار نشود اولی تطهیر انهاست بمثل ظاهر وباطن هردو نجس شده صدر دام ظله

۳ رعایت فشردن و تعدد را نیز نمایند صدر دام ظله

آن موضع که آب جمع شده نجس باشد و امّا اگر زمین سست باشد بعض احادیث دلالت
دارند براینکه ریختن آب براو که غالب وقاهر باشد اورا پاك میکند هرچند فرو برود و
قول بان خالی از قوة نیست هرچند احوط خلاف (١) آنست (کیفیت) تطهیر دیوار
نجس بهمین نحواست که در زمین گفته شد لکن آفتاب مطهر هردو میشود بنحویکه
گفته خواهد شد (کیفیت) تطهیر گل تر اگر باران یا آب جاری یا کر بران وارد شد ظاهرا
پاك میشود و هرگاه ان آب بابقاء براطلاق باعماق ان رسید هم پاك میشود و الّا همان
ظاهر تنها پاك است (کیفیت) تطهیر گل خشك (٢) هرگاه ظاهران نجس شده باب
کثیر طاهر میشود و آب قلیل هرگاه بر آن جاری شد ظاهر اینست که همه ظاهر اورا
پاك میکند لکن اشکال در باطن اوست هرگاه آب غساله دراو سرایت کرد (کیفیت)
تطهیر گل که ته کفش یا آفتابه ولولین چسبیده امّا ته کفش پس هرگاه راه رفت بان و
اندك (٣) گل متنجس در ته ان باشد و چنان نباشد که راه رفتن بکفش صدق نکند ان
اجزاء گل متنجس پاك میشوند و اما ته آفتابه ولولین که گل دارند اگر انرا میان جاری
یا کر گذاشت بنحویکه یقین شد که آب باعماق ان گل رسیده پاکست و الّا همان روی گل
پاك میشود و شاید که باب قلیل که بران بریزی هم روی او پاك بشود (کیفیت) تطهیر
خمرهٔ که شراب داشته هرگاه یکمرتبه شراب دران سرکه شد پاك میشود حتی از
نجاستی که از شرابهای سابق (٤) داشته (کیفیت) تطهیر هر ظرفی که دراو شراب
بوده بعضی از علماء گفته اند که ظرف شراب هرگاه چوب یا کدو باشد دیگر پاك نمیشود
لکن ظاهر اینست که بسه مرتبه شستن پاك میشود هرچه باشد واحوط هفت مرتبه
است و امّا اگر مدتی شراب در آن مانده که دراو نفوذ کرده تطهیر اعماق ان موقوفست
باینکه این قدر در آب کثیر بماند تا در اعماق ان نفوذ کند کیفیت تطهیر ظرفی
که بمردن موش در آن نجس شده اینست که هفت مرتبه شسته شود احتیاطاً
(کیفیت) تطهیر ظرفی که خوك ازان آب خورده یابان برخورده اینست که هفت

(١) این احتیاط ترك نشود صدر دام عمره

(٢) تطهیر ان مطلقا مشکل است مگر مثل کاوخ شده باشد صدر دام ظله

(٣) انمقدار گلی که بودن آن در ته کفشها غالباً متعارف است صدر دام ظله

(٤) حصول طهارت درصورت نجاست سابقه محل منع است صدر دام ظله

مرتبه شسته شود بعد از خاك مالیدن (١) (کیفیت) تطهیر ظرف که بولوغ سك نجس
شده یعنی بزبان خود آب یا مایع دیگر ازان خورده اینست که خاك خشك در آن گذاشته
وانرا بخاك مالیده بعدازان خاك را بریزد ودو مرتبه باب بشوید واگر مالیدن بسبب
تنگی سر ظرف ممکن نباشد خاك را در آن گذاشته و حرکت داده که بان برخورد و
احتیاطاً خاك باآب ممزوج نموده که باجزاء آن برسد واگر بهیچ طریق رسیدن خاك ممکن
نشود مثل بعضی از جاهای لولهٔ کتلی و آفتابه تطهیر آن مشکل است و برحالت نجاست
میماند مگر انکه پاشیده و واکرده و خاك بمالد (مسئلة) لیسیدن سگ ظرف را حکم ولوغ
دارد (مسئلة) هرگاه آب ولوغ بظرف دیگر برخورد یا آب دیگر در آن ظرف گذاشته
شد قبل از تطهیر وآن آب بظرف دیگر برخورد این حکم را ندارد لکن احوط اجراء آنست
(مسئلة) آنچه بدهان سگ نجس شود از غیر ظروف این حکم را ندارد (مسئلة)
جریان این حکم در مثل مطاره ودلو وخیك آب محل تأمل است (مسئلة) اگر عضوی
از اعضاء سگ غیر اززبان او باب ظرف برخورد این حکم ندارد (مسئلة) تکرار ولوغ
باعث تکرار غسل نمیشود همان کیفیت مذکور یك مرتبه کافی است (کیفیت) تطهیر آنچه
نجس شده ببول پسر شیرخواره که غذا نخورده است اینست که آب بر آن ریخته شود دیگر
فشار دادن و آب غساله جدا شدن (٢) وانرا بیرون آوردن وتعدد ضرور نیست
چنانچه در کیفیت تطهیر آنچه ببول انسان غیر او نجس شده گفته شد (مقام دویم)
در بقی مطهرات خاصه است غیر از آب که گفتیم مطهر عام است وانها بیست چیزند که
هریك در مقام مخصوصی مطهرند اوّل آفتاب وآن مطهر زمین ودیوارها و درها و
درختان ومیوها وگیاهاوآنچه مثل اینهااست از چیزهائیکه نقل مکان نمیشوند یا نشده اند
باین طریق که بعد از انکه عین نجاست ازانها زایل شد وآفتاب بر آن تابید بقدریکه رطوبت
آن نجاست بافتاب خشك شود پاك میشود واگر خشکانیدن باعانت باد وهوا باشد هم
خوبست اگر گفته شود که بافتاب خشك شده وبدانکه مراد از خشك نمودن آفتاب

(١) احوط در جائی که محتاج بخاك مالیست بعد از مالیدن خاك ممزوج باب کمی است نیز صدر دام عمره

(٢) جدا شدن آب غساله وتعدد در ریختن آب موافق با احتیاط است ترك نشود صدر دام ظله

زمین و دیوار را خشکی حقیقی است و امّا درختان و گیاها پس زوال رطوبت محسوسهٔ نجس از انها کافی است اگرچه برگ برتری و طراوت خود برقرار باشد (م) هرگاه زمین یا دیوار خشک شده بغیر آفتاب قدری آب بر آن بپاشند تا آفتاب آنرا خشک کند پاك میشود (مسئلة) هرگاه ظاهر و باطن دیوار یا زمین نجس باشد آفتاب که بر ظاهر تابید و باطن را هم خشک نمود هر دو پاك میشوند و اگر باطن آن تنها نجس است و آفتاب بر ظاهر تابید و باطن را خشک نمود طهارت محل تأمل است (مسئلة) ریگ و سنگ افتاده در صحرا تا بر حال خود افتاده است آفتاب مطهر آنست و اگر آنرا برداشتند و نجس شد بافتاب پاك نمیشود و برگ درخت و میوه هم بهمین طریق است (مسئلة) زمین اصلی و آجر فرش کرده و سنگ فرش کرده و ساروج یا گچ با قیر مالیده همه در این حکم مساویند (مسئلة) حصیر و بوریا را ملحق بزمین در این حکم نموده اند و در آن تأمل هست (مسئلة) هرگاه شك شود که خشک شدن از آفتاب است یا غیر آن حکم بپاکی نمیشود (مسئلة) باید عین آفتاب آنرا خشک کند نه حرارت ان تنها پس خشك شدن بحرارت او بی تابیدن بر او بسبب حائل از ابر و غیر ان کافی نیست (دویم) از مطهرات زمین است و آن پاك میکند زیر پا و کفش و چکمه و نعلین و نحو انهارا از انچه بان راه میروند چه از چرم باشد و چه از چوب و چه از ریسمان لکن جوراب که راه رفتن بان متعارف نیست این حکم را ندارد و نه عصا و سر زانو و کف دستها از برای کسیکه بر آنها راه میرود این حکم را ندارد (مسئلة) در حواشی قدم که متصل اند بباطن آن در صورت گرفتن انها بزمین بعضی حکم بطهارت نموده اند و باید دانست که حد تطهیر زمین پای نجس شده را این است که عین محسوس نجاست را ببرد و اگر اجزاء قلیله که بچشم نیایند بماند عیب ندارد بلکه آن اجزاء هرگاه از زمین باشند پاك میشوند و همین قدر که عین رفت رطوبت آن بماند هم عیب ندارد کلامی که هست اینست که آیا باید زمین خشک باشد یا اینکه اگر فی الجمله رطوبتی دارد عیب ندارد یا اینکه هر قدر تر باشد باز

پاك میکند احوط اول است و ثانی خالی از قوة نیست و ثالث خالی از وجه نیست و الّا حرج عظیم لازم می آید در وقت باران و گل داشتن کوچه و باید زمین پاك باشد پس اگر نجس باشد مطهر نیست اگرچه بهمان راه رفتن نجس بشود (مسئلة) هرگاه رطوبت نجس از ته کفش در اعماق او تأثیر نمود بعد از زوال عین از ته آن و خشک شدن براه رفتن همان ظاهر او پاك میشود و بعضی حکم بطهارت اعماق او بهمین نموده اند و این محل تأملست (مسئلة) مالیدن ته کفش بر زمین یا ته پای راه رفتن نیز مطهر انها است (مسئلة) هرگاه در وقت نماز ته پاها نجس باشد و آب نباشد واجبست قدری راه برود یا بر زمین بمالد تا پاك شود و نماز کند و اگر آب هست مخیر است مابین این و شستن باب (سوم از مطهرات) استحاله است و این مطهر خصوصیتی دارد که در مطهرات دیگر نیست و آن اینست که اعیان نجسه را پاك میکند و معنی استحاله تبدیل شدن حقیقة ان چیز است به حقیقهٔ دیگر و آن بر چند قسم است (اول) اینکه خود بخود استحاله شود مثل نجاسات که در مزرعه خاك میشوند و خمر که خود بخود سرکه شود و میته یا نجاست که کرم یا حیوان دیگر شود و نطفه که حیوان شود و آب نجس و بول و فضله که حیوان حلال گوشت بخورد و عرق یا لعاب یا بول یا فضلهٔ او بشوند ۱ و سگ که در نمك زار بیفتد و نمك شود (مسئلة) آب نجس هرگاه بسته شد و یخ شد یا نمك شد پاك نمیشود بجههٔ اینکه محض بسته شدن استحاله نیست (دوم) انکه بواسطهٔ مؤثری تبدیل شود مثل انکه نجس یا متنجس باتش خاکستر یا دود شود و اما ذغال شدن و سفال و آجر شدن گل نجس باعث طهارت نمیشود (مسئلة) آیا بخار بول یا آب نجس پاك است یا نه ظاهر اینست که بخاری که از بول برمیخیزد در زمستان و بخاری که بسقف حمام بالا میرود بعد تقاطر (۲) میکند هر دو پاکند و اما مثل گلاب گل نجس یا عرق اشیاء نجس پس اظهر نجاست انهااست بجههٔ انکه حقیقهٔ دیگر نیستند بلکه بسبب شدت حرارت از خود اجزاء آن هم متصاعد میشود با تلطیف و اکتساب بعض صفات (سیم) انکه بعمل مستحیل شود مثل انکه بتحریك قوی و نحو آن شراب را سرکه نماید و اما آرد کردن

۱ محل تامل است صدر دام ظله

۲ بخار نجس مادامیکه بخار است پاك است و بعد از جمع شدن و تقاطر ظاهرا حکم گلاب گل نجس را دارد پس تقاطر از سقف حمام اگر علم دارد که از بخار نجس یا متنجس بوده اجتناب از او نمایند صدر دام ظله

گندم نجس وخمیر کردن آرد نجس باعث تطهیر آنها نمیشود بجهة انکه این دراول محض تفرق اجزاست ودرثانی محض جمع کردن انها نه استحاله است (چهارم) انکه بجهة امتزاج استحاله شود مثل انکه درشراب سرکه بریزند بنحویکه اورا منقلب بسرکه نماید لکن اگر قطرهٔ ازشراب درخم بزرگی ازسرکه افتاد همهٔ آن نجس میشود اگرچه مستهلك شود (چهارم از مطهرات) سنگ وکهنهٔ مستعمل دراستنجا بدل آب که مطهر مخرج غائط در وقتیکه تعدی زیاد نکرده بتفصیلی که بیان شد (۱) (پنجم ازمطهرات) اسلام است وآن مطهر کافر اصلی ومرتد ملی ومرتده است مطلقا وهمچنین است مرد مرتد فطری بنا براینکه توبهٔ او قبول میشود ومراد ازاسلام که مطهر است تلفظ است (۲) بشهادتین که بمجرد اتمام هاء رسول الله ص بدن پاك میشود هرچند کفر او بانکار ضروریات دین یاسب یافعل باشد وهرچند باظهار شهادتین علم هم نرسد بموافقت دل بازبان بلی هرگاه علم داشته باشیم بعدم موافقت آیا ثمرهٔ طهارت ظاهریه بران مترتب میشود یانه اگرچه سابقا در باب منافق گفته شد که حکم بطهارت خالی از قوة نیست لکن در طهارت مرتد فطری بمحض اظهار شهادتین باعلم بعدم اعتقاد تامل است بلکه قول بعدم ثمره خالی از قوة نیست (ششم از مطهرات) تابع بودن در اسلام است در اطفال کفار که نجس اند پس هرگاه پدر یامادر یاجد ایشان مسلمان شد ان طفل پاك میشود بتبعیت وهمچنین هرگاه مسلمی آن نابالغ را اسیر نمود بی پدر ومادر که پاك میشود به تبعیت اسیر کننده هفتم تبدیل نسبت است وآن در عرق ۳ کافر وآب دهن وتوابع بدن اوست که در حال کفر نجس بوده اند بعد ازاسلام پاك میشوند بسبب اینکه الان نسبت بمسلم داده میشوند (هشتم) انفصال است وآن در آب غساله است در شستن باب قلیل بنا براینکه نجس میشود لکن همینکه جدا شد آن مقداری که بحسب متعارف فوراً جدا میشود یا مشرف است بجدا شدن تتمهٔ آن که در رخت میماند پاك میشود دیگر محتاج بتامل زیاد وتکان دادن نیست (نهم) زوال عین است وآن مطهر دو چیز است اول حیوانات است پس هرگاه بدن حیوانی نجس

۳ سابقا بیان فرمودند که در تعدی مطلقا آب معین است وسنگ در بی تعدی است صدر دام ظله

٤ در بعضی اقسام ارتداد مجرد تلفظ بشهادتین کافی نیست باید توبه نماید صدر دام ظله العالی

۱ در عرق تامل است صدر دام ظله

شد بزوال عین آن پاك میشود واحتیاج بتطهیر باب ندارد چه خود بخود برود یا بدست یا بچاقو یاغیر آن پس دهان گربه مثلاً بخون آلوده باشد یاجای حیوانی که مجروح باشد بمحض انکه عین خون رفت پاکست وآیا زوال رطوبت عین هم شرط است یانه اظهر اول است واما زوال رنگ بعد اززوال عین پس آن محل تامل است احوط رفتن رنگی است که برداشتن آن سهل باشد هرچند در شستن باب بقاء رنگ (۱) عیب ندارد (مسئلة) مرغ که بخوردن آب نجس منقار او تر بشود احوط ۲ اینست که ملاحظهٔ خشك شدن او بشود (دوم) بواطن انسان یعنی مواضعی از بدن که در وقت نظر بشخص مرئی نیستند پس هرگاه نجاستی یامتنجسی بانها رسید بمحض زوال عین از انها پاك میشوند بنا براین هرگاه میان دهن خون آلوده شد وبعد آن خون را فرو برد یابیرون انداخت دهن پاکست بی شستن باب لکن ظاهر لب اگر خونی شد بی آب پاك نمیشود ومناط در باطن دهان محل انطباق لب است پس بیرون آن از ظاهر ومیان آن از باطن است واگر در میان دندانها چیزی باشد ونجس باشد بزوال عین از آن پاك نمیشود (دهم) تبعیت یعنی بعض متنجسات پاك میشوند بسبب پاك شدن چیز دیگر وآن در چند موضع است موضع اول آب چاه که نجس شد وتطهیر شد آنچه آب نجس بان رسیده از دلو (۳) وریسمان ومحل ریسمان وکناره ودیوار چاه همه بالتبع پاك میشوند ودست آب کش ورختهای او که نجس باب چاه شده اند هم پاك می شوند موضع دوم هرگاه غسالهٔ میت تمام شد وبدن او پاك شد بدن غسل دهنده ورختهای او وظروف غسل وتخته وفوطه که بر میت انداخته همه پاك میشوند موضع سیم هرگاه عصیر نجس شد بجوش وبذهاب ثلثین پاك شد بدن شیره پز ورختهای او ودیك وروی آن وآلات طبخ که از آن عصیر نجس بانها رسیده همه پاك میشوند بالتبع (مسئلة) هرگاه این شخص که مشغول بطبخ است وبدن ولباس او بعصیر برخورده قبل از اتمام عمل نماز کند ظاهر اینستکه بی تطهیر اینها نماز او صحیح (٤) است (مسئلة) هرگاه ان شخص طباخ از

۱ بقاء رنگی که در شستن باب عیب ندارد در اینجا نیز عیب ندار صدر دام ظله

۲ بلکه اقوی صدر دام ظله

۳ در صورتیکه نجاست چاه بتغیر باشد طهارة تبعیه مذکورات محل تامل است صدر دام ظله

٤ محل اشکال است صدر دام ظله

ازطبخ دست برداشت قبل ازذهاب ثلثین وکسی دیگرانرا جوش داد تاذهاب شد رخت اوّلی پاك نمیشود وبعضی گفته‌اند که عصیر بهرجا برخورد بعد ازخشکی پاك میشود بجهة انکه دوثلث لامحاله کم میشود بخشکی موضع چهارم انچه بجهة سرکه گذاشته میشود ازمویز وخرما ونحوآن بعضی میگویند اول شراب میشود بعد سرکه میشود واین حرف اگرچه مشخص نیست لکن بسبب بهم خوردن وکف کردن که انرا نشیش میگویند نجس میشود بعدازانکه ترش شد پاك میشود وپاك میشود ظرف آن ظاهر وباطن آن وچیزی که روی آن بسته است یاگذاشته است وچون ریزه مویز وخرما که غالباً بانها هست همه بالتبع پاك میشوند موضع پنجم آلات تطهیر درازالهٔ نجاست چه دست وچه غیرآن که آب غساله بانها رسیده بتبعیت پاك میشوند (یازدهم) انتقال مثل انکه خون حیوانیکه خون آن نجس است جزء حیوانی شودکه خون آن پاکست مثل پشه که جذب خون انسان کند پس هرگاه فوراً انرا بکشد همان خون که جذب نموده بیرون بیاید پاکست واما زالو پس خونیکه جذب میکند پاك نمیشود بسبب انکه چنین نیست که دربدن او مستقرشود وجزءاو باشد پس او مثل شیشهٔ حجام است (دوازدهم) نقص یعنی کم شدن ان متنجس وان در مثل عصیراست که برفتن دوثلث پاك میشود ومراد ازرفتن دوثلث اینستکه بجوش دوثلث بحسب وزن یامساحت ازاوکم شود واگردربعضی اطراف دیگ انمقدارکم شده ودرطرف دیگرنشده ثمرندارد واگردرآفتاب گذاشتند بعدازجوش ودوثلث ان رفت هم کافیست (۱) واگربسبب هواکم شد محل اشکالست اگرچه بعضی گفته‌اند کفایت میکند بنابراین اگرعصیرنجس برختی بخورد وخشك شد پاك میشود چون دوثلث اوبهوا میرود (مسئلة) هرگاه عصیرغلیظ باشد هرقدرآب دراوبگذارند و جوش دهند تادوثلث برودکفایت میکند (مسئلة) هرگاه عصیر انگور یاخرمارا درآفتاب بگذارند یاباتش هموار تادوثلث ان برود بی جوش ثمرندارد وهروقت که

(۱) گذشت که رعایت احتیاط را نمایند صدر دام ظله

جوش خورد بازنجس میشود (سیزدهم) غائب شدن وآن مطهراست درانسان باین معنی که هرگاه معلوم شدکه بدن یالباس یاظرف یافرش کسی نجس شده وان شخص ازنظرتو غائب شد درمدتیکه احتمال تطهیرباشد حکم بطهارت انها میشود دیگرضرورنیست جویاشدن وتفحص نمودن ولکن احتیاط (۱) شدید دراینستکه دوشرط دراین ملاحظه شود یکی انکه انشخص بداندکه انچیزاو نجس است ودیگر انکه بعدازان خودش استعمال او بکند مثل استعمال طاهر (چهاردهم) استبرآءو ان مطهرفضلهٔ حیوان جلاّلست یعنی حیوان حلال گوشت که غالب خوراك او نجاست شد نجس میشوند فضلات او وهمینکه استبرآءشد فضلات بعداز استبرآءاو پاك میشوند ومعنی استبرآء اینستکه اورا نگاه بدارندکه ترك خوردن نجاست کند بحدّیکه ازاسم نجاست خوار بیرون برود واحوط اینستکه (۲) مدت مخصوصه منصوصه درهرحیوان بگذرد واین مدّت بدین تفصیلست شتر چهل روز گاو سی روز گوسفند ده روزمرغ آبی هفت روز مرغ خانگی سه روزیاپنج روزاحتیاطاً (پانزدهم) بیرون آمدن خونست بنحومتعارف ازذبیحه پس باقی‌مانده خون درشکم ودل وجگر او پاك میشود (وشانزدهم) استعمال آبست پیش ازنجس شدن که مانع نجس شدنست باوجود مقتضی ان وان نسبت بکسیست که باذن امام غسل کند قبل ازموت همچنانکه سابقاً گذشت (هفدهم) زوال تغیراست ازآب نجس درجاری وکر بتفصیلی که خواهدآمد (هیجدهم) خشگیدن آب چاهیکه نجس شده پس آب تازهٔ اوکه جوشیده احتیاج بمطهر ندارد (نوزدهم) کم کردن آب چاه بتفصیلیکه خواهدآمد (بیستم) تیمم دادن میت بنابرقول بعض (مطلب پنجم) دربیان انچه ثابت میشود باونجس شدن وپاك شدن ودران دومقصداست (مقصداول) بدانکه غیرازاعیان نجاسات که گفته شدند هرچیزدرشریعت محکوم بطهارتست تااینکه بطریق علم ویقین مشخص شود که نجس شده است ومراد ازعلم شخصیست که معنابدانی این شیء خاص نجس شده واما

(۱) این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

(۲) این احتیاط مراعات شود صدر دام عمره

اگر در نوع انچیز علم باشد الکن درخصوص اینفرد مخصوص احتمالی برود محکوم است بطهارت مثلاً نوع قند ارسی یاجوهریات که از بلاد کفر میاورند معلوم است که بمباشرت کفار عمل میایند لکن دراین سرقند خاص یااین شیشهٔ جوهر مخصوص اگر احتمال بدهی که شاید طریقی شده که دست کافر برطوبت بان نخورده پاکست واگر دراین مخصوص هم یقین داشته باشی البته هم نجس است ودرانیجا چند مسئله هست (اول) هرگاه مظنه حاصل بشود بنجاست چیزی پس اعتباری بان نیست هرچند مظنهٔ قوی باشد مثل روغن وماست وپنیر اهل صحرا وایلیات که اجتناب ازنجاسات ندارند بحسب حکم شارع همه پاکند بلکه احتیاط درانهار جحان شرعی (۱) هم ندارد بلکه گاهی احتیاط مکروه میشود هرگاه بوسواس بکشاند بلکه گاهی احتیاط حرام است هرگاه بحد وسواس برسد بلکه میگوئیم که وسواسی اگر یقین بنجاست کرد ازبابت مرض وسواس اعتبار ندارد وبدانکه تفاوتی نیست درحکم بطهارت مابین اینکه شك داشته باشد باینکه این چیز خاص نجس شده یااینکه این چیز ازنجاسات است یانه مثلاً چیزی درجائی ریخته نمیدانی بول است یاآب یاسرگین می بینی نمیدانی فضلهٔ انسانست یانه اینها همه محکوم بطهارت اند بلی کلامی که هست درخون که هرگاه خونی درجائی باشد ندانی خون نجس است یاخون پاك مثل خون پشه وماهی وحکم آن سابقاً گفته شد (مسئلهٔ دوم) هرگاه یقین حاصل شد که نجاست بیکی ازچند چیز رسیده وندانده بکدام رسیده اگر انچیزها حد وحصر ندارند همه محکوم بطهارتند ۲ واگر محدود ومحصوراند وهمه دخل بخود شخص دارند مثل انکه بداند که ترشحی ازنجس رسیده یابعبای او یاپیراهن او ودرانیجا اجتناب ازهردو لازم است یااینکه بداند که ترشح بیکی ازدو ظرف آب رسیده اجتناب ازهردو لازم است یااینکه بداند که موشی درمیان یکی ازدو ظرف شیره یاروغن افتاده ونداند کدام است اجتناب نیز ازهردو لازم است لکن اگر چیزی بیکی ازانها برخورد نجس نمیشود واگر این دو چیز ازدو نفر باشند مثل انکه قطرهٔ نجسی افتاده ویقین باشد که یابعبای خودش برخورده

۱ عدم رجحان احتیاط من حیث هو ممنوع است صدر دام ظله

۲ نجاست ان یکی مبدل بطهارت نمیشود پس اگر چیزی فرضاً بهمه آنها ملاقات نمود مثلا نجس میشود بلی لزوم اجتنا بی که درمحصور است درآن چیزهائیکه حد وحصر ندارند نیست صدر دام ظله

یارفیقش هریك میگویند عبای من پاك است ودراو نماز میتوانند کنند ونظیر این مسئله است هرگاه فرشی یالباسی درمیان دو نفر مشترك باشد ودراو منی باشد که یقین کنند که ازیکی از ایشان است لکن نمیدانند از کدام است برهیچیك غسل واجب نیست وازاین مسئله است که شستن مخرج منی برهیچیك ازایشان واجب نیست وحال انکه یقیناً عضو یکی ازایشان نجس شده است (مسئلهٔ سوم) هرگاه دو عادل شهادت دادند برنجاست چیزی اقوی قبول است وهرچند یقین حاصل نشود (مسئلهٔ چهارم) هرگاه یك عادل خبر داد ویقین ازخبر او حاصل نشد حکم بنجاست (۱) نمیشود خصوصاً هرگاه سبب را نگوید (مسئلهٔ پنجم) هرگاه صاحب ید یعنی کسیکه آنچیز درتصرف اوست بگوید نجس است قبول میشود لکن اگر بعد ازاستعمال بگوید که آنچیز راکه استعمال کردهٔ نجس بوده وآنچه بان برخورده همه نجس شده اند حکم بقبول مشکلست (مسئلهٔ ششم) مذکور شد که همه چیز درشریعت محکوم بطهارتست لکن استثنا شده است ازاین یك چیز وآن رطوبت مشکوکه است که بعد ازبول بیرون آید ونداند بول است یانه واستبرا نکرده باشد درانیجا حکم میشود بنجاست (مسئلهٔ هفتم) هرگاه خبر دو عادل یادو صاحب ید تعارض کنند (۲) درطهارت ونجاست حکم بطهارت میشود (مسئلهٔ هشتم) دربعض چیزها که شك درنجاست انها یامظنهٔ کلی هست شارع فرموده که آب رانها پاشند واستعمال کنند مثل معبد یهود وکلیساها وخانهای مجوس ولباس ایشان که شارع فرموده اندکی آب رانها بپاشند ودر آنها نماز کنند بجهة رفع وسواس وتوسعه درشریعت (مقصد دوم) درثبوت پاك شدن است بدانکه بعد ازانکه نجاست چیزی معلوم شد باید علم برساند باینکه تطهیر شده پس درجائیکه محسوس بچشم شد شبهه نیست واما هرگاه بسبب تاریکی احساس بصر ممکن نباشد احساس ان عضو نجس وصول آب راکافی است واگر عضو بی حسی نجس شده یامثل ظرف ولباس پس باید یقین حاصل شود که بهمه جای آن آب رسیده وظاهر اینست که صدق شستن همهٔ آن عرفاً کفایت میکند درجائیکه اگر بنابر تدقیق وعلم خاص

۱ رعایت احتیاط را نمایند صدد ام ظله

۲ جمیع صور تعارض مشکلست صدر دام ظله

شد عسر و حرج و وسواس لازم آید مثل اینکه در شب تاریك بخواهد چیزی تطهیر کند یا انکه جائی نجس شد که بچشم دیده نمیشود و احساس نمیشود که بهر جزء جزء آن آب میرسد یا نه همینکه صادق آمد که شسته شد کفایت میکند (١) (مسئلة) هر گاه دو عادل شهادت بدهند بتطهیر کفایت میکند و ظاهر اینست که اخبار یك عادل در اینجا هم کافی است (٢) (مسئلة) هر گاه صاحب ید اخبار کرد بتطهیر کفایت می کند بلکه سابقاً گفته شد که اگر غایب شد و احتمال تطهیر برود و استعمال کرد انرا در چیزیکه طهارت در انها شرط است نیز کافی است و ضرور نیست که بگوید انرا پاك کرده ام (مسئلة) هر گاه شخصی را وکیل در تطهیر نموده و اخبار نمود اظهر قبول است (٣) (مسئلة) هر گاه رخت نجس باشد و رخت شوی آنرا ببرد و بشوید پس اگر باو گفته باشی که این نجس است تطهیر بکن و بعد بگوید تطهیر کردم قبول میشود و اما اگر باو نگفتی و شست و آورد پس اگر علم داری باینکه در آب کثیر بحسب قاعدهٔ تطهیر شسته هر چند بیقصد بوده خوب است و اگر این علم نباشد حکم بپاکی ان نمیتوان نمود (٤) (مسئلة) هر گاه از عضوی خون بیاید و بخواهی انرا تطهیر کنی باید بعد از قطع خون آب بر آن جاری شود و در صورت تاریکی یا نابینائی باید خواطر جمع بشود بازالهٔ عین خون و جریان آب بر ان بعد از آن دیگر احتمال خون تازه آمدن اگر بدهد عیب ندارد (مسئلة) هر گاه مادر طفل یا تربیت کنندهٔ او اخبار کنند بطاهر شدن بدن و رخت او قبول میشود (مسئلة) هر گاه دو عادل یا دو صاحب ید در یك چیز تعارض کنند (٥) در پاك شدن و نشدن حکم میشود بنجاست آن (خاتمه) در بیان احکام آبست که عمده طهارت بان حاصل میشود بدانکه آبی که طهارت از حدث و تطهیر از نجاست بان حاصل میشود آب مطلق است یعنی آنچه را آب توان گفت بی اضافهٔ چیزی اگر چه مضاف هم استعمال بشود پس آب شور مثلاً مطلقست چونکه آب خالی هم اورا میگویند لکن آبگوشت و آب غوره مضافست چونکه آب بتنهائی نمیشود گفت (مسئلة) هر گاه شك بشود در آبیکه

١ معلوم نیست صدر دام ظله

٢ مشکلست صدر دام ظله

٣ وکالت مدخلیت در قبول ندارد صدر دام ظله

٤ رخت نجس و غیر آن اکر معلوم شد که مسلمی در مقام تطهیر آن بوده و او را بقصد تطهیر شست و شو داده کافی است در حکم بطهارة مطلقا صدر دام عمره

٥ گذشت اشکال در صور تعارض صدر دام ظله

آیا مطلقست یا مضاف مثل اینکه در چیزی شك بشود که آیا عرق بیداست یا آب استعمال ان در طهارت جایز نیست و هر گاه آب بحدّی گل آلوده باشد که شك بشود در اطلاق و اضافهٔ ان (١) اگر کثیر است حکم بنجاست ان نمیشود امّا وضو و غسل بان جایز نیست و در صورت انحصار احوط وضو یا غسل و بعد تیمم است و بدانکه آب مطلق را در شریعت احکامی هست (اوّل) اینکه خود آب مطلق پاکست و پاك کننده از حدث و خبث (دویم) اینکه اگر نجاستی باو رسیده و خود نجاست تغیر داد یکی از رنگ و طعم و بوی انرا نجس میشود و در این حکم همه اقسام آب شریکند و فرقی میان جاری و قلیل و کثیر نیست حتی اینکه اگر قدری از آب دریا متغیر شد همانقدر نجس است و پاك نمیشود مگر بزوال تغیر و بهم خوردن ان (مسئلة) در حوضهائیکه در خانها متعارفست باید از بابت تغیر ملاحظه کرد از چند جهة (اول) از بابت اینکه متنجس بسیار در او تطهیر میشود و غالباً از نجاست طعم او متغیر میشود اگر چه بو و رنگ او تغیر نشده لکن همین قدر که از ان جهت بدطعم شده (٢) کفایت در نجاست میکند هر چند کر یا زیاده باشد (جهة دویم) از بابت اینکه در وقت شستن چیزیکه ملتبس بنجاست عینیه است هر گاه قدری از آب حوض را تغیر داد باید ملاحظه نمود که مقدار کری متصل الاجزاء غیر متغیر از او باقی باشد مثلاً هر گاه لباسی آلوده بخون یا غائط را در حوض شست که قدری از آب ان رنگ برداشت یا بدبو یا بدطعم شد باید به بیند که بقدر یك کر آب غیر متغیر متصل بهم از او باقی مانده یا نه اگر نمانده یا منقطع الاجزاء است مطهر نیست بلکه نجس است پس اگر جمیع آب حوض یك کر و نیم باشد و ثلث بیشتر ان متغیر شده یا متغیر در وسط اتفاق شده بقسمی که هیچ یك از دو طرف او که از هم منقطع شده کرّی نیست ان حوض نجس میشود (جهة سیم) هر گاه حوضی یك کر آب (٣) بیشتر ندارد بجهة تطهیر بدن و ظرف خوبست امّا اگر لباس نجس در ان بگذارند ان آب نجس میشود هر چند تغیر در ان حاصل نشود (مسئلة) هر گاه بوی یا طعم یا رنگ آب متغیر

١ اگر مسبوق باطلاق بوده بعید نیست در حال شك محکوم باطلاق باشد و جائیکه مسبوق نباشد کجا است مگر مسبوق باضافه بودن صدر دام ظله

٢ اگر تغیر طعم آن بنجاستی باشد که در متنجس است و شاید همین نیز ظاهر عبارت باشد بمطلقا صدر دام ظله

٣ حاجت بتفصیل زیاده از انچه ذکر فرموده اند دارد و بیان ان منافی با وضع حاشیه است صدر دام ظله

شد لکن مشخص نشدکه بجهة طول ماندن آبست یابجهة نجاست است که دران شسته شده یابجهة خود متنجس است اقوی حکم بطهارتست (مسئلة) هرگاه معلوم بشود که تغیر بو یاطعم یارنگ مستندبهمهٔ انهاست هم طول ماندن وهم نجاست وهم متنجس است احوط اجتنابست (مسئلة) هرگاه آب بجهة مجاورت نجاست بدبوی شد (۱) نجس نمیشود (مسئلة) هرگاه متنجس درآب ریخته شد وتغیرآب داد اگربصفت نجاستی که دران هست تغیرداد نجس است واگربصفت خود متنجس باشد نجس نیست مثلاً زعفران نجس ببول موش هرگاه آب حوض رازرد کرد عیب ندارد امّا هرگاه طعم آب حوض بجهة بول تغیرشد نجس میشود (مسئلة) تغیرباید حسی باشد یعنی رنگرا چشم وبورا دماغ وطعمرا زبان احساس بکند پس تقدیر اینهاکه بگوئی اگراین نجاست رنگ یاطعم داشت تغیرمیداد معتبرنیست وامّا اگربدانیم که این نجاست تغیرفعلی داده لکن مانعی هست ازاحساس اگران مانع از خارج است ان آب نجس است واگران مانع درخود آبست (۲) احوط حکم بنجاست است (حکم سیم) ازاحکام آب مطلق بتفصیل نجس شدن آبست بملاقات نجاست بی انکه تغیربشود بدانکه آب مطلق هرگاه بسته باشد مثل یخ وبرف تفاوتی دراقسام ان نیست که هرجای او که ملاقات نجس کرد همان جا نجس میشود وقابل تطهیرهست وامّا هرگاه بحال خودباشد پس ان پانزده قسم است که هرقسمی ازان حکمی دارد (اول) نابع جاری (دویم) نابع فورانی واقف (سیم) نابع ترشحی (چهارم) نابع متقاطر ازبالا (پنجم) آب باران (ششم) آب حمام (هفتم) آب چاه (هشتم) آب ایستاده کثیر (نهم) آب قلیل مستقر دریك مکان (دهم) آب قلیل عالی وسافل (یازدهم) آب مستعمل درازالهٔ نجاست مخرج (دوازدهم) آب مستعمل درازالهٔ نجاست غیرمخرج (سیزدهم) آب مستعمل دررفع حدث اصغر (چهاردهم) آب مستعمل دررفع حدث اکبر (پانزدهم) آب سور قسم اول که نابع جاری است بملاقات نجاست نجس نمیشود هرچند کمتراز کرباشد واگرقدری ازان تغیر

۱ ذکرنکردن رنگ وطعم بجهة آنستکه حصول انها بمجاورة بعیداست صدردام ظله

۲ بلکه خالی ازقوة نیست صدردام ظله

شد انچه طرف ماده است پاکست ومتغیر نجس است وانچه پائین آنست اگرتمام رشته آب تغیرنشده هم پاکست واگرتمام رشتهٔان متغیرشده ملاحظهٔان میشود اگرکراست پاکست واگرنه نجس است وان متغیربمحض زوال (۱) تغیرهم پاك میشود وانچه مساوی جاری است ازاطراف اوهم حکم جاری دارد هرچند جریان حسی نداشته (۲) باشد (مسئلة) درتطهیرمتنجس درآب جاری تعددضرورنیست وفشردن در لباس ضرورنیست بلکه محض احتیاطست (۳) (مسئلة) غسل ترتیبی درآب جاری (٤) بمحض بودن دران وقصد ترتیب اعضا کافیست وبیرون آمدن وتحریك اعضا ضرورنیست (قسم دویم) نابع غیرجاری مثل چشمهائیکه ایستاده اند احوط درانها این است که اگربقدر کرنیستند بمجرّد ملاقات نجس می شوند (٥) لکن بمجرّد انکه قدری ازانها بیرون آورند بقسمی که در ماده حرکتی پیدا شود پاك می شود (قسم سیم) نابع ترشحی است وبودن ان مثل قسم خالی از قوه نیست لکن محل احتیاط است (قسم چهارم) نابع متقاطر ازبالااست که درکوهها بسیاراتفاق میشود وحکم آن اینست که این قطرات که در بالاهستند ومتصل درتقاطرند بملاقات نجاست نجس (٦) نمیشوند وتطهیرنجس هم میکنند وامّا انچه درپائین جمع شده باید ملاحظهٔ حکم کرّ درآن بشود (قسم پنجم) آب باراناست درحین تقاطرخودآن آب وآبیکه برزمین آمده وتقاطربرآن میشود بحکم جاری است پس اگرنجاستی براو برخورده یابرنجاست فرودآمد وازانجا ترشح کرد نیزپاکست وعلاوه براین هرگاه باران وارد شد برآب قلیلی که درظرفی باشد آن هم همین حکم دارد وتطهیرمتنجس درآن میتوان (۷) کرد (مسئلة) هرگاه در پشت بام عین نجاست باشد وظرفی که درزیر ناودان بگذارند مادامیکه باراناست انچه آب درآن ظرف بیاید پاکست اگرچه ازروی نجاست بیاید پس اگرآن ظرف آبرا یاآب انرا قبل از انقطاع باران برداشت اصلا اشکالی ندارد واگرباران ایستاد

۱ باامتزاج باطرف ماده باآب مابین اگرکر باشد صدردام ظله

۲ بلکه هرچند جریان حقیقی نیزنداشته باشد صدردام ظله

۳ تاانچه راقف است وباتصال بجاری درحکم جاری است صدردام ظله

٤ ظاهراً نجس نمیشوند صدر دام ظله

٥ مسمای فشردن را ترك نمایند صدر دام ظله

٦ معلوم نیست صدر دام عمره

۷ احوط دردفع ورفع در باران اعتبار مسمای جریان است صدر دام ظله

وبعدازآن دیگرآب درآن نیامد نیزبی اشکالست واما اگربعدازایستادن باران هم آب میان اینظرف آمد هرگاه یقین شد که این آب ازروی نجاست گذشته مثل اینکه نجاست دم میزاب بوده نجس میشود واگریقین باین نبوده بازهم پاکست (مسئلة) هرگاه آب ازپشت بام تقاطر کند حکم آب بارانرا ندارد (مسئلة) هرگاه پشت بام نجس باشد وآب باران ازسقف او تقاطر کند اگرعین نجاست درپشت بام نیست باران انرا پاك نموده وسرایت درسقف نموده وبعد تقاطر کرده پس بهرجا برخورد عیب ندارد واگردرپشت بام عین نجاست هست وآب باران براو فرود آمده واز انجا سرایت درسقف نموده پس اگرمادامیکه بارانست سرایت کرده بازهم پاکست واگربعدازانقطاع باران آبی بوده بعد سرایت درسقف کرده نجس(١)است واگرعلم نداشته باشد که این آبیکه سرایت کرده چه وقت بوده بازهم حکم بطهارت آن میشود (مسئلة) هرگاه باد قطرات بارانرا درزیرسقف ببرد ظاهر آنستکه همان حکم آب باران درآن ثابت است (قسم ششم) آب حمام است بدانکه آب حمام چهارقسم است (اول) و (دویم) آب کمتراز کرکه درحوضهای کوچك است که درروم متعارفند وشیرپیچ دارند یا اینکه درحوضهائیکه کمتراز کردرآنها آب مانده است وراهی دارند بحوض بزرگ اینهاباوجود انکه کمتراز کر باشند بملاقات نجاست نجس نمیشوند وتطهیر نجس درانها میتوان کرد مادامیکه آن شیرپیچ یاراه گشوده است واگربسته شد بملاقات نجاست نجس میشود وبمحض گشودن آن پیچ یاراه آن پاك(٢) میشوند (سیم) آب غسالهٔ حمام است که درمنجلاب آن جمع میشود اظهر درآن حکم بنجاست است اگرچه علم بانهم حاصل نشود(٣) (چهارم) آب غساله ایست که درصحن حمام بترشح میرسد بدانکه اصل زمین حمام وآب شست شوی که بران هست پاك است واما هرگاه علم باشد که مکرراً نجس میشود بسبب پاهای متردّدین که برجای نجس میگذارند وانجا میگذرند وبسبب نجاست عینیه که گاهی بران هست وعلم هم باشد

١ وعین نجاست هم بباران ازاله نشده صدردام ظله

٢ بعد از حصول امتزاج صدردام ظله

٣ مشکل است صدر دام ظله

که بسبب آب ریختن گاهی پاك میشوند وندانیم که اینحالات مخصوصه ازحالات طهارت آنست یانجاست آن اگرچه حکم بطهارت (١) آن نمیتوان نمود پس سجده بران مشکل است لکن حکم بنجاست ملاقی آنهم نمیشود وطریق احتیاط واضح است (قسم هفتم) آب چاهست که بجهة آن احکام مخصوصهٔ درشریعت هست ومراد ازچاه آنستکه آب آن اززمین بجوشد وآنرا چاه گویند پس قناة وقمش که آب درانها از سرچشمه یاازرودخانه جاری نموده اند داخل چاه نیستند واز اقسام جاری میباشند واگرآب باران درآن جمع شده داخل آب ایستاده است وبجهة چاه چند حکم مخصوص هست (اوّل) اینکه اگرنجاستی باورسید وهرچند که اورا تغیر ندهد وکری آب هم داشته باشد بسیاری ازعلماء حکم بنجاست او کرده اند (دویم) انکه بعد ازحکم بنجاست تطهیر میشود باب کشیدن ازآن وبرای هرنجاستی مقدار مخصوصی هست که باید آن کشیده بشود (سیم) انکه هرگاه نجس شد ودلو وریسمان واطراف چاه ودستهای آب کش که همه نجس میشوند بعدازکشیدن آن مقدار همهٔ انها پاك میشوند بالتبع (چهارم) انکه هرگاه آب چاه متغیر شد بنجاست کیفیت تطهیر آن اینست که اینقدر بکشند که آن تغیر زایل بشود (پنجم) هرگاه تغیر شد وآب نکشیدند تاتغیر خود بخود رفت محل اشکال میشود پس اگربتوان معلوم کرد که اگرمیکشیدند چه قدر رفع تغیر میکرد همان قدررا بکشند واگرمعلوم نمیشود احتیاط شدید درکشیدن همهٔ آب چاهست اگرچه پاك بودن آن بمحض زوال تغیر خالی ازوجه نیست (٢) (ششم) انکه هرگاه آب چاه متغیر شد وانرا باب کشیدن تطهیر نمودند طهارت دلو وریسمان بخودی خود قدری محل تأمل است (هفتم) اینست که آب چاه بمجرد ملاقات نجاست نجس نمیشود مگرهرگاه تغیر احد اوصاف ثلثه او شده باشد لکن احوط اینستکه باوجود طهارت مقدارهای مخصوصه بجهة افتادن بعض نجاسات کشیده بشود وانها ده مقدار است اوّل همهٔ آب وآن درشراب است ومنی وخون حیض ونفاس واستحاضه هرچند یکقطره

١ ظاهر اینستکه حکم بطهارت میتوان نمود صدردام ظله

٢ باامتزاج بابی که ازماده بیرون بیاید بتفصیلی که گذشت معلوم بودن مقداری که رفع تغییر میکرد یا معلوم نبودن مدخلیق ندارد صدر دام ظله

ازانها باشد دویم یك کر برای مردن اسب واستر والاغ درآن سیم هفتاد دلو برای مردن انسان درآن چهارم چهل دلو برای مردن سگ وخوك وروباه وخرگوش وگربه وگوسفند وریختن بول مرد درآن (پنجم) سی دلو برای داخل شدن آب بارانی که بول وعذره ونجاست سگ درآن باشد (ششم) ده دلو برای غائط انسان وخون بسیار که درچاه بیفتند (هفتم) هفت دلو برای مردن طیر ازکبوتر تاشتر مرغ وبرای غسل کردن جنب درچاه وافتادن سگ هرگاه زنده بیرون بیاید ومردن موش درآن هرگاه پاشیده یاورم کرده باشد (هشتم) پنج دلواست برای فضلهٔ مرغ نجاست خوار (نهم) سه دلواست برای موش که نپاشیده ونه ورم کرده ومردن مار وچلپاسه (دهم) یك دلواست برای گنجشك ومانندان که درچاه بمیرد وبرای بول طفل شیرخواره وتازه ازشیر گرفته (قسم هشتم) آب کثیر ایستاده است ومراد ازآب کثیر آبی است که یك کر یابیشتر باشد ومراد ازکر مقداری ازآبست که بقدر پرکردن حوضی یاظرفی است که هریك ازطول وعرض وعمق آن سه وجب ونیم باشد بطریق تحقیق پس اگرخود مکان آب باین صفت است همان آب کراست واگر اختلاف در طول وعرض وعمق دارد مجموع انهارا درهمدیگر ضرب میزنند اگر حاصل آن چهل وسه وجب الاثمن میشود کراست مثلاً هرگاه عرض آب یکوجب باشد وعمقش یکوجب وطول ان چهل وسه وجب الاثمن باشد کراست واگر عمقش دووجب و عرض آن دووجب وطول چهاروجب قریب دوکراست زیراکه حاصل ضرب هشتاد میشود ومراد ازوجب وجب متعارف است وباید اینقدر دریکجا مجتمع باشد که بگویند یك آبست پس اکر در دوحوض باشد که ازبالا بهم متصل اند خوبست واگر مابین انها سوراخ کوچکی باشد محل تامل است وحکم آب که باین مقدار رسید اینست که نجس نمیشود بملاقات مگر باتغیر وتطهیر متنجس درآن میشود وغساله نجس درآن معتبرنیست (قسم نهم) آب قلیل است یعنی آب بی ماده کمتراز کر چه درظرفها باشد

یاحوضها یاگودالها چه راه برود یاایستاده باشد وحکم آن اینست که بملاقات نجاست نجس میشود هرچند تغیر نشود لکن دروقتی نجس میشود که نجس براو وارد بشود چه ازبالا وچه ازپائین اما اگر واردشود برنجس پس جزء ملاقی نجس است یقیناً واما جزء بالای جزء ملاقی پاکست اگر بلندی آن محسوس(۱) باشد (قسم دهم) آب قلیل که قدری ازآن درعالی است وقدری پائین پس اگر علو ظاهر ومحسوس است بلاشبهه نجاست پائین باعث نجاست بالا نمیشود واگر همین قدراست که چون آب ریخته شود بیك سمت ۲ میل کند ایا بنجاست پائین همهٔ آن نجس میشود یااینکه سمت بالای آن که آب ازان جاری شده نجس نمیشود ثانی اقوی واول احوط است (مسئلة) هرگاه ته آفتابه سوراخ باشد وآنرا برزمین نجس بگذارند بنحویکه برزمین نجس یاآب نجس متصل بشود آیاآب آفتابه نجس میشود یانه اگر ته آن آفتابه را درمیان آب نجس بگذارند ظاهر اینست که اگر در زیر آفتابه قدری آب نجس جمع شد که ازان سوراخ که آب میاید آب هم داخل بشود یااینکه سوراخ نحوی باشد که از گل نجس داخل درآن بشود همه آب باآفتابه نجس میشود واگر علم حاصل نشود مگر بهمین اتصال آب آمدن برزمین غیرطاهر حکم بطهارت است (۳) (مسئلة) هرگاه کوزه که نشر میکند برزمین نجس گذاشته شود آب ان اشکالی ندارد (قسم یازدهم و دوازدهم) آب قلیل که تطهیر متنجس بان شده اگر تطهیر مخرج بان شده انرا استنجا گویند واگر نجس دیگر باشد انرا غساله گویند وحکم آب استنجا غیراز حکم آب غساله است لهذا دردو مطلب بیان میشوند (مطلب اوّل) بدانکه آب استنجا چه از بول وچه ازغائط باشد پاك است پس اگر برخت یالباس برسد یاازترشح ان بچیزی برسد نجس نمیشود وخلافی دراصل مسئله نیست لکن سه شرط دارد باید متغیر بنجاست نباشد وباید نجاست ازمخرج تعدی زیادنموده باشد وباید دروقت ریخته شدن برنجاست بیرونی ریخته نشود پس هرگاه شخص درصحرا وغیران ازان مکان که بول وغائط درآن هست برخاست ومکان دیگر نشست وتطهیر نمود

۱
آب قلیل ایستاده بملاقات نجاست نجس میشود تمام ان اگرچه جزء بالای جزء ملاقی باشد و اگرجریان داردد در قسم دهم خواهد آمد وعبارت این مقام صاف نیست صدردام ظله

۲
مجرد بلندی اگر محسوس نباشد ثمر ندارد ومناط جریان ودفع است ومجرد یك سمت میل کردن آبی محل احتیاط است که فرموده اند صدردام مجده

۱
اب آفتابه بمجرد اتصال بزمین نجس یا نحو آن نجس میشود مگر آبی که ازسوراخ بیرون میاید جریان ودفعی که درقسم دهم ذکر شد داشته باشد صدردام ظله العالی

اگر رخت در آن آب بیفتد نجس نیست وآن زمین که بر آن آب ریخته شده نجس نیست وبعضی سه شرط دیگر علاوه کرده اندکه بایداجزاء ریزه در آن محسوس نشود وباید اوّل آب بریزد بعد بادست استعمال نماید وباید باغائط خون یاچیز دیگر نیاید و احتیاط شدید در ملاحظهٔ شرط اولست وملاحظهٔ باقی خوبست دوم بدانکه در آب غساله خلافی هست بعضی قائلند بنجاست ان مطلقاو بعضی بطهارتند مطلقاو بعضی میگویند که آن آبی که طهارت باو حاصل میشو دپاك است وآبی که پیش از حصول طهارتست نجس است پس دران چیزیکه دو دفعه شستن میخواهد آب غساله دفعه اولی نجس است ودویمی پاکست وتحقیق کلام در مسئله غساله اینست که هر گاه چیزی باب قلیل تطهیر شود هفت نوع آب در آن متصور میشود اوّل آبی که از آن متغیر جدامیشودوآن نجس است بی شبهه دویم آن آبی که بان زوال عین میشود اظهر نجاست است سوم آن آبی که بجهة تطهیر بر آن اولا جاری شود وازان جدامیشود فورآیابفشار دادن وبعد محتاج باب دیگر نباشد قول مشهور دراین نجاست است واوفق باحتیاط میباشد اگرچه قول بطهارت خالی ازقوت نیست چهارم انآبی که بجهة تطهیر (۲) جاری شود وبعدازان هم محتاج باب دیگر باشد مشهور دراین نجاست است ومقتضی احتیاط هم هست اگرچه طهارت خالی ازوجه نیست (پنجم) آبیکه بعداز اجراء آب تطهیر متصل میماند بمحل لکن بعداز مکث یااندك فشردن زیاداز متعارف بیرون می افتد اقوی دراین طهارتست (ششم) آبیکه میماند وبعداز مکث یااندك زیاد فشردن هم بیرون نمیاید این بی شبهه پاکست (هفتم) آبیکه ریخته شود زیاده ازمقدار جریان لازم بران آب اول بی انکه تمام تقاطر کند الشیخ الاستاد حجة الاسلام اعلی الله مقامه میفرمودند که اگرچنانچه یکساعت بران آب بریزد همهٔ ان آبها نجاست غساله که تمام جدانشده می شوند ودر آخر تطهیر موقوف بر جدا شدن قطرها است اگرچه این قول خالی از تأمّل نیست لکن موافق احتیاط است واز اینجا

(۲) ازاین نوع ونوع سابق براو اجتناب نمایند صدردام ظله العالی

مسئله معلوم میشود که هر گاه عضو نجس راکه باب ریختن تطهیر کنی قبل ازجداشدن قطرهائی که خود جدامیشوند ازابادستمال یالنگ خشك کنی ان دستمال ولنگ نجس میشوند وشاید ثانیاآیارانجس کنند (۱) که محتاج بتطهیر ثانی باشد وجداشدن قطرها در آن کفایت نکنند ووجه آن بتامل معلوم میشود (قسم سیزدهم) آب قلیل مستعمل در رفع حدث اصغر و آن پاك است و پاك کننده است از حدث وخبث بی اشکال (قسم چهاردهم) آب قلیل مستعمل دررفع حدث اکبر مثل آب غسل جنابت وغسل حیض ومس میت وحکم در آن اینست که پاکست وازالهٔ نجاست بان جایز است وغسل مستحب بان جایز است ووضوء مستحب بان جایز است لکن صحت وضوء واجب وغسل جنابت ثانیا بان محل خلاف واشکال است و احوط باحتیاط شدید ترك آنست (مسئلة) هرگاه دروقت غسل که آب ربدن میریزد ازقطرات آن درظرف آب بچکد بعضی اشکال کرده اند درغسل بان ازاین بابت که آب مستعمل دررفع حدث اکبر در آن داخل شده واین کلام راهی ندارد هرچند قائل باشیم که باب مستعمل غسل نمیتوان کرد (قسم پانزدهم) آب قلیل سؤر یعنی آبیکه نیم خورده حیوان یاعضو دیگراو بان برخورده باشد وحکم آن تابع حکم آن حیوانست پس سؤر نجس العین نجس وسؤر طاهر العین طاهراست لکن سؤر غیر مأکول اللحم مکروهاست مگر سؤر مسلم که علاوه برانکه مکروه نیست استعمال آن مستحب است بلکه از بعض احادیث ظاهر میشود که آبیکه پس ماندهٔ استعمال مسلمین است بهتراست ازآب محافظت شده دست نخورده بجهة وضووتطهیر ودر حدیثی هست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله خواستند وضو بگیرند یامشغول وضوء بودند گربهٔ درانجابود نگاه باب کرد معلوم شد تشنه است انحضرت آبرانزد گربه گذاشت وان گربه ازان خورد وحضرت باب پس ماندهٔ گربه وضو گرفت (مسئلة) مکروهست استعمال سؤرزن حائض که چندان تقوائی ندارد بلکه هرکس خواطرجمی ازاو

(۱) نجس نمیکنند بلی اگر بعداز خشك کردن ملاقات پانماید بارطوبت مسریه پانجس میشود صدردام ظله

حاصل نیست وهر چند که شرعاً همهٔ اینها پاکند (مطلب دویم) ازخاتمه دربیان احکام ظرفهااست بدانکه ظرف یاازمعدنیاتست یاازجلوداست یاازغیرانها وبجهة بعضی ازانها احکام خاصه هست که درچند مطلب بیان می‌شوند (مطلب اوّل) بدانکه ظروف طلا ونقره را در شریعت مطهره چند حکم هست (اول) حرام است ساختن انها (دویم) حرام وباطلست اجیرشدن برساختن انها (سیم) حرام است زینت بانها بمحض گذاشتن (چهارم) حرام است نگاه داشتن انهاودرهران شکستن انهاواجب است برصاحب آنها وبرهرکس که قدرت برشکستن انهادارد واگرانهاراشکست ضامن قیمهٔ ساختن انهانیست لکن اگراتلاف اصل انها بشودضامن است (پنجم) حرام است چیزخوردن ازانهابدست گرفتن وبلب گذاشتن وفروبردن آن چیز (ششم) حرام است استعمال انها درآن هرچندباین طریق باشدکه غذادرظرف دیگرباشد که درمجمعهٔ نقره یاطلاگذاشته است (هفتم) حرام است اکل وشرب ازانها اگرچه باین طریق باشد که ازآن خالی کنند درظرفی دیگرپس استعمال غوری نقره وسماورنقره حرام است (مسئلة) هرگاه خادم کسی مثلاً از آن ظرف نقره درفنجان غیرنقره بریزد وبدیگری بدهد بی‌شبهه آن ریزنده معصیت نموده واقوی اینست که صاحب انهاکه بامر اودرانها ریخته‌شده نیزمعصیت استعمال نمودن براوهست هشتم حرامست وباطل است وضووغسل ازانظرف چه باآن بریزد براعضا یادرمیان دست خالی کند بعنوان استعمال یاعضورا میان آن بزند بعنوان ارتماس نهم اگرمحل ریخته شدن آب وضوء یاغسل ظرف طلا ویانقره باشد پس اگرآن ظرف را بجهة همین قرار داده که محل آب وضو یاغسل او باشد اقوی بطلانست واگراتفاقا چنین شده که آب درآن ریخته شد عیب ندارد (۱) دهم اگر ظرف آب منحصرباشد بطلا ونقره باید تیمم نمود یازدهم حرامست بیع وشراء انها بنحویکه هیئت ظرف ملاحظه شود امّا اگرماده‌را بفروشد بدون ملاحظه هیئت

(۱) واکرعلم دارد که آب وضویاغسل در انهامیریزدیاقصد ریختن آب درانها وضوبکیرد یاغسل کندبطلان نیز خالی ازقوة نیست صدو دام ظله

بقصد شکستن آن وبشرط آن بیعش عیب ندارد دوازدهم تفاوتی نیست در احکام مذکوره مابین ظرف بزرگ وکوچك پس تریاك دان وقبله نمای طلا ونقره داخل این احکامند وهمچنین سرشطب وجای او لکن سرقلیان ومیانهٔ آن عیب ندارد وامّا محل جوز قلیان هرگاه نقره یاطلاباشد پس اگربنحویست که اگران جوزازاوجداشد خودتنها ظرف مستقلی است اقوی دران نیزحرمةاست واگرنه انرا غیرازطلا ونقره قرار بدهندوباقی ان طلا یانقره باشد عیب ندارد (سیزدهم) بست تفنگ وطپانچه ومحل لولهٔ دعا مثل محل حرز جوادکه ازنقره یاطلا میسازند وعصای نقره گرفته وغلاف شمشیر (۱) وقه وکاردوامامهٔ شطب وزیورمجوفهٔ زنانه (۲) داخل دراین حکم نیستند ودرقاب قرآن احتیاطی هست ولوح وصفحهٔ کهلب گردان ندارد وقندیل ومشبك بقسمیکه چیزی دران قرارنگیرد عیب ندارد ونقره و طلاکوب ومطلا ومفضض عیب ندارد وظرفی که بمیل یامفتول طلاونقره بست زده باشند یادورلب انراطلا یانقره گرفته باشند عیب ندارد لکن اگرچیزی ازان بیاشامد باید لب را بران کناره نگذارد(چهاردهم) استعمال مرکب ازطلاونقره بطریق مزج یاتبعیض نیزحرام است (پانزدهم) مرکب ازنقره وغیرطلا یاازطلا وغیرنقره اگربطریق مزج باشدپس اگرغالباً اسم ان غیربراو گفته میشودحلالست واگراسم طلای مغشوش یانقرهٔ بران صادقست حرامست واگریکطرف اواز طلایانقره ویکطرف اوازچیز دیگرباشدظاهراً ۳ عیب ندارد(شانزدهم)اگرظرف منحصرباشد بمغصوب وطلاونقره ودر استعمال مضطر باشدهریکی ازان دومقدمست برمغصوب (مطلب دویم) دراحکام ظروف مصنوعه از پوست است هرگاه ظرفی ازپوست حیوان نجس العین یامیتهٔ غیرنجس العین مثل دلو یاخیك یاغیرآن درست کردند استعمال آن حرام است حتی اگرچیزخشك درآن گذارند یاترازو قرار بدهند وبعضی احادیث که دلالت دارند برجواز دلو یاخیك قراردادن انها محمول اند برمعنی دیگر یامطروح اند بجهة

(۱) غلاف شمشیر و نحوآن خالی ازاشکال نیست صد و دام ظله

(۲) مکربعض اقسام ان صدردام عزه

(۳) طرف باطن وظاهر احوط اجتناب است ودردوسمت اکر قطعه طلایانقره به تنهائی عرفاً ظرف نباشدمانعی ندارد صدردام ظله

مخالفت اخبار بسيار واجماع علماء شيعه واگر آنرا محل ريخته شدن آب وضو وغسل قرار بدهند آن وضو وغسل باطل اند ولكن اگر اتفاق شد كه جاى ريخته شدن آب وضو ياغسل شد عيب ندارد (مسئلة) هرچيز از پوست كه از دست مسلمان گرفته شد هرچند از بلاد كفر آورده باشد محكوم است بپاكى مگر اينكه يقين باشد كه آن پوست مخصوصه ميته است (مسئلة) اگر ظرفى كه جلد ميته است يك كر آب بگيرد پس اگر كم در آن يك كر جمع شده آن آب نجس است واگر يكمرتبه كر در آن ريخته شد آب نجس نميشود لكن ظرف بنجاست خود باقى است پس اگر بقدر يك كر است وچيزى از آن بيرون آوردى (٤) آنچه بيرون آورده پاك وآنچه باقى مانده در ظرف نجس ميشود (مطلب سيم) هر ظرفيكه از چيز محترمى ساخته شده مثل خاك وتربت پيغمبر وائمه عليهم السلام پس اگر بجهة احترام وتعظيم برداشته شده نجس نمودن آن حرام است چه در خود آن مكان محترم يا در غير آن مكان وازالة نجاست از ان واجبست واگر بقصد احترام نباشد مثل لولين وكوزه تربت كربلا پس نجس كردن آن در خود آن محل محترم عيب ندارد وامّا در غير آن محل ودر غير كربلا نجس نمودن ان اشكال كلى دارد والله العالم بحقايق احكامه اينست تمام كلام در طهارت كه عمده مقدمات نماز است (مقدمهٔ سوم) از مقدمات نماز ملاحظهٔ وقت است بدانكه لازم است بر مكلف اولاً معرفت اوقات نماز كليه وثانياً كيفيت تشخيص وقت در خارج كه بچه طريق بايد شناخته شود واحكام خطاء در ان پس در اينجا چند مقام است (مقام اول) در شناختن اوقات بحسب حكم شرعى بدانكه اوقات نمازهاى واجبه ومستحبه ياحدى دارند از هر دو طرف مضبوط از بابت زمان مثل نمازهاى يوميه ونوافل انها واينهارا موقت گويند يا از بابت حالت مخصوصى نماز خسوف وكسوف ياحدى در اول دارند لكن آخر انها حدى ندارد مثل نماز زلزله ونذر مطلق ووقت در موقت گاهى وقت فضيلت است وگاهى وقت صحت تنها وگاهى وقت مطلق است وگاهى وقت است براى مضطر وگاهى اصلى است وگاهى نازل منزلهٔ وقت است پس براى هر نمازى چند قسم

٤ بيك دفعه صدر دام ظله

از وقت تصور ميشود وتفصيل اينها در چند مقصد بيان ميشود (مقصد اول) در وقت نماز ظهر وعصر است بدانكه نماز ظهر وعصر را دوازده حالتست تحديد اصلى براى هر دو سه وقت فضيلت از براى ظهر ويك وقت صحت بعد از ان ودو وقت تنزيلى براى انها ويك وقت فضيلت براى نماز عصر ودو وقت صحت يكى مقدم بر فضيلت ويكى مؤخر ودو وقت تنزيلى براى آن وبيان انها در ضمن چند امر مى شود (امر اول) در بيان وقت اصلى محدود براى ظهر وعصر وكيفيت تحديد آن بدانكه از زوال تا مغرب وقت اصلى هر دو نماز است وزوال اول ميل آفتاب است از دايرهٔ نصف النهار بجانب مغرب وتشخيص اين ملاحظه زياد شدن سايه يا پيدا شدن آنست وبيان ان اينست كه وقت طلوع آفتاب هر جسمى كه در روى زمين است سايهٔ طولانى دارد بطرف مغرب وهرچه آفتاب بالا ميايد آنسايه كوتاه ميشود تا بحدى ميرسد كه ديگر سايه از ان كوتاه تر نميشود ودر بعض بلاد سايه نابود ميشود پس همين كه سايه شروع كرد بزياد شدن يا اينكه تازه بهم رسيد بعد از نابود شدن وبطرف مشرق ميل كرد پس آن اول ظهر است واگر زمين هموار باشد وشاخص خراطى كرده كه سر ان تيز باشد گذاشته شود بهتر مشخص ميشود واگر بطريق دائرهٔ هنديه اعمال بشود اول ظهر حقيقى مشخص ميشود ومنتهى ميشود وقت هر دو بمغرب يعنى غروب (١) قرص آفتاب وبرطرف شدن شعاع آن از ديوارهاى بلند در افق شخص وامّا كيفيت وقت بودن براى هر دو اينست كه ميگوئيم از تحقق زوال تا مغرب وقت ظهر وعصر است گاهى بطريق شراكت كه هر دو در همهٔ ان صحيح اند وگاهى بطريق اختصاص ظهر از اوّل وقت بقدر خود واختصاص عصر از آخر وقت بقدر خود وگاهى محض اختصاص ظهر بوجوب تقديم در همه وقت پس هريك از احكام مختلفه نسبت بحالات بريكى از انها متفرع ميشود وتفصيل اينها بيان چند مسئله است (اول) هرگاه بخيال اينكه نماز ظهر را كرده عصر را كرد در وقتيكه بمقدار نماز ظهر زيادتر نگذشته عصر باطلست (دويم) هرگاه بخيال دخول وقت مشغول نماز

١ معلوم نيست پس احوط اين است كه تا خير نيندازند تا غروب قرص واگر تأخير شد نماز ظهر وعصر را بين غروب قرص ورفتن سرخى از طرف مشرق بجاى آورند ونيت اداء وقضاء ننمايند ودر روزه بعد از رفتن سرخى از طرف مشرق افطار كنند صدر دام ظله

ظهر شد و بعد معلوم شد که وقت نبوده لکن قبل از اتمام نماز و هرچند در حرف آخر نماز وقت داخل شده نماز ظهر صحیح است (۱) و در اینجا اوّل وقت نماز ظهر نماز عصر را بجا میاورد و مجزی است (سوم) هرگاه در اثناء نماز معلوم شد که وقت نبود ولکن قبل از اتمام وقت داخل خواهد شد صحت محل اشکالست (۲) (چهارم) هرگاه عمداً عصر را بر ظهر مقدم داشت هرچند در وقت مشترك باشد باطلست (پنجم) هرگاه بخیال انکه ظهر را کرده یا غفلةً نماز عصر را کرد اگر در وقتی بوده که بقدر نماز ظهر از وقت گذشته عصر صحیح و بعد از ان ظهر را بکند (ششم) هرگاه در اثنای نماز بخواطرش آمد که نماز ظهر را نکرده عدول کند بظهر یعنی الان نیت کند که اینرا ظهر قرار دادم صحیح است و بعد عصر را بکند و ظاهر اینست که در صحت عدول هم تفاوتی نیست مابین اینکه در وقت مختص (۳) اتفاق بشود یا مشترك (هفتم) هرگاه وقت وسعت زیاده از چهار رکعت ندارد باید نماز عصر را بکند (هشتم) انکه هرگاه بخیال اینکه وقت وسعت ندارد نماز عصر را کرد بعد معلوم شد که وسعت چهار رکعت دیگر را دارد نماز ظهر را بکند و این را بعضی قضا گفته‌اند لکن اقوی اینست که اداست و احوط اینست که نیت قضا و ادا نکند بلکه نیت نماز ظهر را بکند وجوباً و احوط از این اینست که چهار رکعت نماز بکند عمّا فی الذمّه چونکه شاید آن عصر ظهر حساب شود و این عصر باشد (نهم) هرگاه نماز قصر باشد همینکه چهار رکعت ماند هر دو نماز را میکند ادا مثل اینکه در حال تمام هشت رکعت بماند و اگر سه رکعت مانده باز هر دو نماز را میکند مثل انکه در حال تمام پنج رکعت بماند و اگر دو رکعت مانده عصر را تنها میکند مثل اینکه در حال تمام چهار رکعت بماند (دهم) و آن مسئلهٔ دقیق است آنستکه هرگاه تبدیل حکم قصر بتمام شد تبدیل ظهر بعصر میشود مثلاً شخص مسافر بعد از دخول در نماز قصر هرگاه عازم بر اقامه شد لازم است تمام کند پس اگر در آخر وقت بوده که چهار رکعت بمغرب مانده تکلیف از ابتداء بظهر قصر بوده حال که

۱ گرمیدانست که وقت داخل نشده و فراموش نموده صحت محل اشکالست صدر دام ظله

۲ اگر در حال معلوم شدن وقت داخل نشده بود اشکالی در صحیح بودن نباید باشد صدر دام ظله

۳ محل تامل است صدر دام ظله

تکلیف بتمام شده (۱) باید عصر را بکند و اگر قاصد اقامه بعد از شروع در نماز تمام رأی او برگشت لازمست قصر کند پس در اینصورت که تکلیف بعصر تمام بوده تکلیف بظهر قصر میشود و در خود اینمسئله اشکالی نیست اشکالیکه هست در کفیت عدول از ظهر (۲) بعصر و از عصر بظهر است در اینصورت (امر دویم) ظهر را سه وقت فضیلت هست و یکوقت صحت بعد از انها فضیلت اوّل از زوالست تا اینکه سایه که حاصل شده دو هفت یك شاخص بشود و بعد از ان تا انکه چهار هفت یك بشود و بعد از ان تا اینکه بقدر شاخص بشود و بعد از ان وقت صحت تنهاست تا وقتیکه چهار رکعت بمغرب بماند (امر سوم) عصر را یکوقت فضیلت هست و یکوقت صحت مقدّم بر ان و یکوقت صحت مؤخّر از ان اوّل وقت فضیلت ان از وقتی است که سایهٔ حاصل بعد از زوال بقدر شاخص بشود تا وقتی که دو قدر ان بشود و یکوقت صحت مقدم بر این از فراغ از ظهر است تا انوقت و وقت صحت دیگر بعد از دو قدر شدن سایه است تا مغرب (امر چهارم) هریك از ظهر و عصر را مثل همه نمازها دو وقت تنزیلی هست که در احکام مشترکه مذکور میشوند (مقصد دویم) در وقت نماز مغرب و عشااست بدانکه وقت نماز مغرب و عشارا چند حالتست یك تحدید حالت اختیار و یك تحدید برای حالت اضطرار و وقت فضیلت و وقت صحت مقدم بر فضیلت و وقت صحت مؤخر از آن و تفصیل اینها در ضمن چند امر است (امر اول) بدانکه تحدید هر دو نماز در حالت اختیار از مغرب است تا نصف شب و در مغرب دو قول است اول انکه مغرب وقتیست که آفتاب غروب کند و سرخی که بعد از غروب آن در همهٔ آسمان پیدا شده از سمت مشرق زایل شود یا از تمام ربع مشرقی فلك زایل شود (دویم) انکه مغرب همان غروب قرص آفتاب است از دائرهٔ افق که شعاع آن از سر کوهها و عمارات بلند زایل شود و این قول اقوی است (۳) پس تأخیر نماز ظهر و عصر بین الغروبین محل اشکالست و هرگاه چنین کرد قصد ادا نکند لکن بجهة افطار و نماز مغرب ملاحظه قول اول نمودن اوفق باحتیاط است

۱ ولی اختیارا عازم بر اقامه نشود و اگر یقین بیقاء ده روز نمود مگر ها مثلا نماز ظهر را باطل نماید و عصر تمام بجای آورد اگرچه بعض از آن در خارج وقت واقع شود صدر دام ظله

۲ عدول از ظهر بعصر وجهی ندارد صدر دام ظله

۳ گذشت کلام در ان صدر دام مجده

وتقدیم آنها برغروب سرخی نهایت اشکال را دارد وتحدید آنها در حالت اضطرار تاطلوع صبح است پس هرگاه بی عذر از نصف شب تأخیرانداخت معصیت نموده ونمازقضا شده وهرگاه فراموش نمود یاخواب رفت یامانعی داشت وپیش ازصبح رفع مانع شد قضا نمیشود واحوط اینست که غیرازمضطر هرگاه بعداز نصف شب قبل از فجرکرد قصد قضا وادا نکند وهمچنین مضطرهم قصد قضا وادا نکند (امر دویم) مغرب را سه وقت فضیلت است اوّل برطرف شدن سرخی مشرق که اوّل غروبست تابرطرف شدن سرخی مغرب (دویم) از برطرف شدن سرخی مغرب تاربع شب (سیم) ازان تاثلث شب واین سه وقت فضیلت هرسابق ازانها افضل ازما بعد آنست وبعدازان وقت صحت است تاچهار رکعت بنصف شب برای مختار وچهار رکعت بصبح مانده برای مضطر (امر چهارم) عشارا یك وقت صحت هست پیش ازوقت فضیلت وان بعدازفراغ ازمغربست قبل از زوال حمره مغرب ودووقت فضیلت ان بعداززوال سرخیست ازمغرب تاربع شب (ودویم) ازربع شب است تاثلث شب ویکوقت صحت دارد بعدازاین تانصف شب درحال اختیار وتاصبح درحال اضطرار (مقصد سیم) دروقت نمازصبح است (اول) وقت صحت ان که اوّل وقت فضیلت ان هم میباشد طلوع فجرصادقست وکیفیت اینست که آفتاب بعدازغروب اثری ازان درسمت مغرب هست کم کم ضعیف میشود تانصف شب و درانوقت هردوسمت مساوی میشوند وبعدکه آفتاب درتحت الارض ازدائره نصف اللیل میل بسمت مشرق کرد فی الجمله سفیدی درسمت مشرق پیدا میشود وکم کم قوت میگیرد تافجرکاذب وان سفیدیست که کشیده است طرف بالا مثل عمود ولکن درپایین افق تاریکی هست ومابین ان وزمین سیاهی شب حایل است بعدازان ازپایین افق سفیدی پهن شده درافق ومتصل بزمین ظاهر میشود مثل رودخانهٔ که ازدور دیده شود یالباسهای سفید پهن کرده وان صبح صادق است واول وقت صحت است

واول وقت فضیلت است وطول میکشد فضیلت تاظهور سرخی واضح درمشرق بعدازان وقت صحت است تنها تاظاهرشدن جزو اوّل قرص آفتاب ازمشرق (مقصد چهارم) دربیان احکام مشترکه اوقاتست درضمن چند مسئله (اوّل) اینکه صحت نمازموقوفست برعلم بدخول وقت حتی اینکه اعتماد برمحض شهادت دوعادل هم محل اشکالست چه جاکه یکعادل وهمچنین باذان یامظنه ازراه دیگرهم اعتماد نمیتوان کرد و اگر اعتماد کرد ونماز کرد نماز باطلست هرچند بعد یقین شود که وقت بوده است مگر اینکه دراصل مسئله یقین داشته باشد که جایزاست وابداً تشکیك نداشته وقصد قربت نموده باشد هرچند که مقصرهم باشد (مسئلة) هرگاه شخص بی التفات باینکه باید ملاحظهٔ وقت کند نماز کرد بعد معلوم شد که تمام نماز دروقت بوده اقوی صحت است وهرگاه معلوم شد که نبوده باطلست قطعاً وهرگاه بعدازنمازمعلوم شد که دراثناء نماز وقت داخل شده صحت محل اشکالست (مسئلة) هرگاه دراثناء نماز ملتفت شد که بیملاحظه داخل نمازشده است ودرایحالت هم نمیداند که آیاوقتست یانه باید نمازرا بهم بزند واگراتمام نماید بعداعاده احوطست (دویم) هرگاه درآسمان علتی باشد که تحصیل علم بوقت ممکن نباشد مثل ابروغبار ونحوان اعتماد میکند برمظنه ولازم نیست تأخیر (۱) بجهة حصول علم وهمچنین هرگاه علت درشخص باشد بسبب نابینائی یامحبوس بودن (مسئله) هرگاه دراینصورت مظنه بدخول وقت شد کافیست وهرگاه مظنه بخروج وقت شد هم حجت است لکن تفاوتی دارند دراینکه اگرمظنه بدخول وقت کردونماز کرد بعدمعلوم شد که همهٔ نمازاو قبل ازوقت بوده باطلست امّا اگرمظنه کرد که وقت گذشته ونمازرا بنیت قضا کرد بعد معلوم شد که وقت نگذشته بود عیب ندارد (مسئلة) هرگاه دراینصورت که عمل بمظنه مینماید معلوم شد که وقت شروع او بنماز هنوز وقت نشده بود لکن دراثناء نماز وقت داخل شده صحیح است هرچند سلام واجب تنها یابعض ان تنها دروقت اتّفاق شده باشد پس این نماز نازل منزلهٔ نماز وقتست

(۱) رعایت احتیاط بتاخیر نمایند انشاالله صدر دام ظله

بحکم شارع (مسئلة) هرگاه در صورت تکلیف بتحصیل یقین یقین بوقت نموده ونماز
کرد بعد معلوم شدکه وقت دراثنای نماز داخل شده است آیا حکم ایحکم مظنه است
دران تأملی هست اگرچه اقوی اینست (سیم) هرگاه از وقت بمقدار نماز گذشت
ونماز نکرد ومانع از تکلیف بهم رسید بسبب بیهوشی یاحیض تکلیف بان نماز براو
ثابت وقضاء آن لازمست ومراد از تمکن از نماز درانوقت اینست که حالت خودرا
ملاحظه کنندکه اگر نماز میکرد دراین مقدار بی مانع نماز تمام شده بود پس در بعض
حالات شخص گذشتن یکربع ساعت بلکه کمتر ودر بعض حالات گذشتن چهار ساعت
باعث ثبوت حکم میشود مثلاً هرگاه همه مقدمات نماز جمع بودند حتی طهارت و
ظهر شد وتکلیف نماز قصر بود که بچهار دقیقه مثلاً جا میاید همانقدر که از ظهر گذشت
بیهوش یاحائض شد قضای نماز بذمه میاید واگر جمیع مقدمات نماز محتاج بدو سه
ساعت باشد وهمان مقدار تنها گذشت وبیهوش یاحائض شد بذمه او نمیاید وبعضی
گفته اند مقدمات دیگر دخل ندارند همینکه ازوقت مقدار طهارت وخود نماز بگذرد
تکلیف ثابت میشود واحوط (۱) ملاحظهٔ این قولست (چهارم) هرگاه در آخر
وقت صفت تکلیف حاصل شد پس اگر بقدر یکرکعت از وقت ادراک میشود
مثل اینست که تمام انرا ادراک کرده که نماز براو واجب است وظاهر
اینست که قصد ادا هم می تواند بکند پس این نماز بعداز وقت نازل منزلهٔ
نماز وقت است بحکم شارع ومراد ازیکرکعت رکعت بحسب حال آن نماز است پس
در بعض جاها رکعت عبارت است از تکبیر وقرائت ورکوع وسجدهٔ اول وثانی که آخر
آن فراغ از ذکر سجدهٔ دوم است ودر بعض مقامات رکعت یك تسبیحه وسه چشم بهم
زدن است ودر بعض مقامات یك تسبیحه تنها است همچنانکه تفصیل هریك در جای
خود بیان خواهد شد انشاءالله تعالی (پنجم) اگر وقت بقدر همهٔ نماز وتیمم وسعت دارد
لکن اگر وضو یاغسل بجابیاورد ادراك یك رکعت میکنند (۲) ظاهر لزوم تیمم وادراك

۲
این احتیاط ترك شود حتی در طهارت صدر دام ظله

۳
گذشت که وضو یاغسل بجای آورد اگرچه ادراك یکرکعت نماید وبعدازوقت قضاء کند اولی و احوط است صدر دام ظله

کل وقت است (ششم) هردو نماز که شریکند وترتیب دارند مثل ظهر وعصر ومغرب
وعشا وهرگاه وقت بقدر آخری انها تنها مانده انرا بجابیاورد واولی را بعداز آن
قضا کند پس اگر بقدر چهار رکعت تامغرب بیشتر نماند همان نماز عصر را کند واگر
در سفر است دو رکعت که ماند عصر را بکند (هفتم) اگر بقدر یك نماز ویك رکعت
بماند هر دو نماز را بکند که نماز اول قدری از وقت نماز دوم تصرف میکند ونماز دوم که یك
رکعت او در وقت خود است از آن در مابعد وقت تصرف میکنند وهردو ادا
هستند پس اگر پنج رکعت مانده بمغرب ظهر وعصر ادا میباشند کلامیکه هست اینست
که هرگاه بقدر چهار رکعت بنصف شب بماند آیا نماز عشا را بکند یامغرب وعشا هر دو را
بطریقی که گفته شد چون تمام نماز مغرب ویك رکعت از عشا در وقت میشود مشهور اولست
(۲) واقوی دوم است لکن اگر بجهة مضطر چهار رکعت بصبح مانده باشد اقوی اینست که
نماز عشا را بکند وبعداز آن مغرب را قضا کند (هشتم) عدول از نمازی بنمازی دیگر
دراثنای نماز بر چند قسم تصویر میشود بعضی واجب اند وبعضی مستحب اند وبعضی
جایز نیستند ومبطل اند تفصیل انها درباب نیت انشاءالله بیان خواهد شد واما عدول
بعداز نماز از همان نماز ظهر وعصر بعضی گفته اند ومحل آن بیان شد لکن محل اشکال است
(نهم) بدانکه تعجیل در جا آوردن نماز در وقت مطلقا افضل است مگر در دوازده موضع
که تاخیر افضل است یامساوی است با تقدیم اول برای نافله گذار که تاخیر نماز واجب
میکنند تانافله را تمام کند دوم تاخیر نماز عشا تاسرخی مغرب برود سیم تاخیر
نماز مغرب وعشا برای حاج که مغرب از عرفات کوچ می کنند تابرسد بمشعر وهرچند ربع
شب یاثلث آن بگذرد چهارم تاخیر نماز مغرب از برای کسیکه رفقهٔ او بجهة افطار انتظار
اورا داشته باشند یااینکه خود از گرسنگی وتشنگی حالت توجه بنماز نداشته باشد پنجم
کسیکه مدافعهٔ بول وغایط نماید که مستحب است تاخیر تارفع انها نماید ششم هرگاه
خواهد نماز را بوجه اکمل دریابد مثل انتظار جماعت یاانتظار حضور قلب لکن اینقدر

۲
المشهور هو المنصور صدر دام ظله

تأخیر نشود که تمام تضییع وقت شود یاعادت برآن بکند هفتم در شدت گرمای ظهر بجهة خنك شدن هوا قدری تاخیر کند هشتم کسیکه نماز قضا بذمهٔ او هست ومشغولست نماز ادارا تاخیر کند تاآخر وقت نهم هرگاه عذری دارد وبکیفیت معذور نماز تکلیف او باشد واحتمال زوال عذر میدهد تاخیر بهتراست وبعضی تاخیررا واجب میدانند (۱) دهم درمسافری که شتاب داشته باشد بجهة رسیدن بمنزل وآب وعلف حیوانات یازدهم درزن مستحاضه کبری وزنی که مربیهٔ طفلی باشد ویك لباس بیشتر نداشته باشد بتفصیلی که درمحل خود بیان شد دوازدهم هرگاه مستحب مؤکد فوری دروقت نماز حاصل شود مثل قضاء حوائج مسلمین یاتشییع جنازه ونحوان مقدمهٔ چهارم از مقدمات نماز استقبال قبله است ودرآن چند مقصداست مقصداول دربیان اصل قبله است بدانکه کعبهٔ معظمه قبله است یعنی استقبال آن درشریعت واجب شده درچند جا ومستحب است درچند جاومعنی استقبال وکیفیت آن مختلف است باختلاف امکنه وحالات وتحقیق استقبال وثبوت ان وظهور خطا در آن احکام مخصوصه هست پس دراینجا چند مقصداست مقصداول درمعنی استقبال کعبه بدانکه استقبال جسمی که محسوس ونزدیك باشد باینست که بطریقی مقابل آن باشی که هرگاه خطی ازموقف تو باستقامت کشیده شود بان برخورد پس جماعتی که کعبه را می بینند بقدرآن درمقابل آن می توانند بایستند وهمینکه ازمقدار آن اضافه شد باید بسمت دیگر بایستند (۲) ولهذا دردورکعبه نماز جماعت باید بطریق استداره باشد که طول صف زیاده ازطول کعبه نباشد وهرگاه قدری ازکعبه دورترشد صدق استقبال میشود برهریك ازصف که اگر خط مستقیم کشیده شود ازموضع هریك بکعبه برنمیخورد ولکن بحسب بصر چنان مینماید که همهٔ انها مستقبل اند وهرگاه دوری ص زیادشد خصوصاً مثل بلاد بعیده درکیفیت استقبال کلام بسیاراست بعضی گفته اند استقبال حقیقی حرم برای اهل بلاد خارجه ازحرم باید بشود وبعضی گفته اند قبلهٔ انها خطی است که فرض بشود کشیده ازمغرب تامشرق

۱ احوط وجوب است صدر دام ظله

۱ درغیر کسانیکه مقابل بایا ارکانند صدر دام ظله

ومرور بکند برکعبه وبعضی گفته اند که فضای بالای کعبه که حقیقة کعبه است تاآسمان درهمه جاپیداست لکن معین نیست پس توجه بان مثل توجه بمحسوس است وبعضی گفته اند که سمت کعبه طرفی است که مظنه حاصل شود برای هریکی که مستقبل عین کعبه است وبعضی ازمشایخ عظام بنای ایشان براینست که تکلیف بعید استقبال قبله است بنحویکه اگر حجاب برداشته شود بکیفیت استقبال محسوس ازدور روی باو باشد هرچند خط مستقیم ازموقف او بکعبه برنخورد ودراین کیفیات ترتیبی قرارداده اند که اول علم وبعد علامات منصوصه ازشارع وبعد تحصیل مظنه وبعد اعتماد برقبله مساجد ومقابر مسلمین وبعد اکتفا بجهة عرفیه بطریق علم یاظن وبعد لزوم چهار نماز بچهار طرف وبعضی بطریق دیگر ترتیب قائلند واظهر در نظر این است که قبله خود خانه کعبه است یعنی آن فضای کشیده ازطبقه آخری زمین تاعنان آسمان برای قریب وبعید لکن ازبرای بعید اکتفا میشود دراستقبال بجهة عرفیه کعبه (۱) دیگر دقت وشدت ملاحظه ضرور نیست وعلم باستقبال عین عادة تحصیل نمیشود حتی درمحراب پیغمبر صلی الله علیه وآله چونکه ازبنای طاق محراب باین وضع که الان هست یقین نمیشود که ایستادن آن حضرت بهمین نحو بوده که ابداً تیامن وتیاسر نشده وهمچنین درقبور مطهرهٔ ایشان بسبب وجود ضریح وصندوق وسرداب دفن وبنای قبر بالا واصل کیفیت توجه جسد شریف بطریق یقین تحصیل نمیشود بلی درانها یقین بجهة کعبه حاصل میشود وهمچنین درعلامات خاصه که ازجانب شارع نصب شده وعمدهٔ انها ستارهٔ جدی است که بنای قبله برانست وفی الحقیقه آفتاب وماه وهرستاره را درحالت خاصه بیك طریق میتوان نشانه قرارداد لکن جدی بخصوصه بسبب ساکن بودن حسی آن شارع انرا قرارداد علامت برای اهل عراق بوضع خاصی که گذاشتن ان پشت سرباشد واستفادهٔ باقی جایها بمقایسه بران میشود وعمدهٔ آن بدین طریق است که هرجائی که مکه درنقطهٔ جنوب آنست تحقیق توجه بگذاشتن جدی است مابین دوشانه وباختلاف بلاد درانحراف مکه نسبت بانها

۱ که اگر فرضاً کعبه دیده میشد عرفاً میگفتند مقابل کعبه ایستاده و روی بکعبه است یاملاحظه دوری چنانچه خواهند فرمود صدر دام ظله

از نقطهٔ جنوب بسمت مغرب منحرف میشود بذاشتن جدی از اوّل شانه راست تا برسد انحراف بجائی که قبله آن نقطه مغرب است بگذاشتن جدی محاذی دست راست و بهمین طریق ملاحظهٔ شانه چپ میشود وکم کم انحراف ملاحظه میکنند تاجائی که نقطه مشرق قبله است جدی را محاذی دست چپ میدهند وهرگاه جائی باشد که مکه در نقطهٔ شمال آنست جدی را مابین هر دو چشم قرار میدهد وبعد ملاحظهٔ انحراف غربی یاشرقی ملاحظهٔ انحراف دراو میشود تاجائی که نقطهٔ مغرب قبله است جدی محاذی دست چپ میشود وجائی که بنقطهٔ مشرق میرسد جدی محاذی دست راست قرار میگیرد ودیگر بمشرق ومغرب وماه وستارگان دیگر بحسب وضع بلاد ووضع شخص تشخیص میشود واز قرار این علامات وکثرت احتیاج باستقبال در صحراها و دریاها وعمارات مختلفه ودر دفن اموات وتوجیه محتضرین وذبح ذبایح معلوم میشود که دقت وشدت ملاحظه در امر قبله نیست باینمعنی که منظور صدق عرفی توجه بسمت کعبه است وبجهة این مطلب چند دلیل بیان میشود اوّل ملاحظهٔ طریق مسلمین از ساعت اوّل توجه بکعبه تاحال در همه شهرها وصحراها در نماز ودفن وذبح وغیر اینها معلوم میشود که دقت وعلم هیئت وملاحظهٔ ارتفاع وانخفاض واستقامت جدی که هنوز بریکی از عوام وبر بسیاری از خواص مشخص نشده ضرور نیست وتحصیل یقین باینکه بطریق ایستاده که اگر خطی از موقف تو بکشند بکعبه میخورد ضرور نیست دویم انکه بدقت ملاحظهٔ درعلامات قبور مشاهدهٔ ائمه مختلف بنظر می آید پس معلوم است که دقت از اصل ملحوظ نیست (سیم) انکه هرکس که دقت نسبت بقواعد هیئت کرده نظر او بامدقق دیگر مختلف میاید همچنانکه در مسجد کوفه واختلاف محاریب و نشانهای آن مشاهده شده (چهارم) انکه یك صفحه مثلا دوبست فرسخ است یك علامت دارد پس هرگاه یك صف باین طول بایستد همه حقیقة روی بقبله اند واین بطریق تقابل کعبه حقیقة محال است (پنجم) اینکه بعلامت که تشخیص شد اندکی انحراف

ازان باز بنظر همان علامت است وحال انکه باندك انحراف دور چندین فرسخ در محل توجه تفاوت میشود (ششم) انکه علم هیئت که تشخیص طول بلد وعرض بلد باصطلاح اهل هیئت نسبت بمکه وآن مکان ملاحظه میشود تشخیص طول وعرض نفس کعبه نمیکنند بلکه شهر مکه وقدری از اطراف انرا ملاحظه میکنند از اینها همه معلوم میشود که مناط صدق عرفی اینکه روی بجانب مسجد الحرام است وازابتداء مناط همین جهة عرفیه است وحقیقة قبله بودن کعبه همین است نه اینکه در قبله تسامح است واینقدرهم وسعت در آن نیست که بعض علماء عامه گفته اند که اگر مکه درسمت مشرق جائی است همه جانب مشرق قبله است واگر درسمت مغرب جائی است همه سمت مغرب قبله است واگر در شمال جائی است همه سمت شمال قبله است واگر در جنوب جائی است همه سمت جنوب قبله است بلکه ملاحظه مابین ان تضییق واین توسعه است بلی یاتعذر آن مقدار هم کافی است وکیفیت تحصیل این توجه برای کسیکه در مسجد الحرم یامکه است مقابلهٔ حقیقیه است بعین کعبه هرچند کعبه را نه بیند واگر بسبب دوری ممکن نشود برای شخص تعیین خانه ومقابلهٔ حقیقیهٔ آن پس معنی قبلهٔ او خانه کعبه است این است که باید بطریقی بایستد که عرفا صدق بکند روی بکعبه است باملاحظه دوری او چونکه در چیزی که بعید است کیفیتی در محاذات آن هست که مانند نزدیك ملاحظهٔ مقابلهٔ حقیقیه در آن نمیشود وبجهة تحصیل این چند طریق است بترتیب اوّل تحصیل علم بان اگر ممکن باشد دویم ملاحظهٔ علامات خاصه که از شارع رسیده از بابت جدی واحوط این است که رجوع بانها بعد از ممکن نبودن اوّل باشد (سوم) شهادت دوعادل (چهارم) که بجدّ وجهد خود شخص حاصل شود وظاهر این است که مظنه خود مقدم است برشهادت واگر تعارض شدهم اقوی تقدیم مظنهٔ خود است واحوط (۱) دونماز است هریکی موافق یکی (پنجم) ملاحظهٔ محراب مساجد مسلمین ومحل توجه مذابح ومقابر ایشان وظاهر اینست که بدون ملاحظه

۱ این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

میتوان بران اعتماد کرد واگر ملاحظه کرد ومظنهٔاو برخلاف انشد اگر مخالفت کلیه است عمل بان مشکلست واگر اندك تیامنی وتیاسری است عمل بمظنهٔ خود باید بکند واحوط جمع (۲) است ششم مظنه که از قول اهل بصیرت حاصل شود هرچند که از قول کافری باشد که بصیرتی در تشخیص داشته باشد هفتم مظنه که از آلات مصنوعه مثل قطب نما وقبله نما حاصل شود حال کلام در ترتیب اینها ودر حکم تعارض اینها است وهمه اقسام براین دو مقدمند واول این دو بر دویم مقدم (۳) است (مسئلة) هرگاه هیچیك از اینها بدست نیامد مشهور حکم کرده‌اند بلزوم چهار نماز در چهار طرف مقابل (٤) همدیگر واین احوط است لکن قول باینکه در این صورت اکتفا بیك نماز میشود هر طرفی که میخواهد خالی از قوة (۵) نیست وهرگاه وقت وسعت چهار نماز ندارد بنابر قول بوجوب آنها آیایك نماز کافی است یا آنچه وسعت دارد اقوی اول واحوط (٦) دویم است (مسئلة) هرگاه یقین دارد که قبله یکی از دو جهة یا سه جهة است واجب است بهمهٔ انها نماز کند واما هرگاه مظنه دارد که یکی از دو جهت یا سه جهت است باید چهار نماز کند وقول باکتفا بهمان دو یا سه خالی از وجه نیست (مسئلة) در صورت وجوب چهار نماز هرگاه از وقت بقدر هشت نماز بماند لازم است مشغول شود بظهر وعصر از چهار جانب واگر بقدر دو نماز بماند هر دو را بجا بیاورد بهر طرف که بخواهد ومیشود (۷) که ظهر را یکطرف بکند وعصر را یکطرف (مسئلة) همین که دو نماز مرتب براو واجبست مثل ظهر وعصر وچهار جانب براو لازم شد احوط آنست که اوّل ظهر را چهار طرف بکند بعد عصر را چهار طرف بکند واگر هر طرفی ظهر وعصری کرد خالی از اشکال نیست اگرچه صحت ان خالی از وجه نیست (مسئلة) هرگاه در صورت تکلیف بدو نماز مرتب که هشت نماز واجب میشود وقت بقدر هفت نماز یا شش نماز [illegible] پنج نماز است اظهر اینست که چهار نماز بچهار طرف برای اولی باشد وباقی مانده هرچه هست برای آخری یا اکتفا بیك نماز کند بهر طرف که بخواهد بنابر آنچه گذشت (۸)

۲ این احتیاط نیز ترك نشود صدر دام عمره

۳ معلوم نیست صدر دام ظله

٤ بطریقی که مسافت مابین این چهار نماز مساوی با یکدیگر باشد عرفاً صدر دام ظله

۵ معلوم نیست بلکه محل منع است صدر دام عمره

٦ این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

۷ نمیشود باید هر دو را بیکطرف بکند صدر دام ظله

۸ واحتیاط در او نیز گذشت صدر دام ظله العالی

از اکتفا بیکی هرچند بقدر سه نماز وقت داشته باشد واگر بقدر چهار نماز بیشتر نمانده بعضی گفته‌اند همه برای نماز آخریست واولی را بعد از وقت قضا کند واقوی این است که باید هر دو نماز را بکند وآیا بیشتری برای اوّلی است یا آخری محل تأمل است واگر سه نماز مانده باز هم هر دو را بکند وهمان مسئله هم میاید وکیفیت احتیاطی در این مسائل هست بسبب صعوبت تصویر اکثر مردم بیان نشد (مقصد دویم) در بیان احکام استقبال وکیفیت آن در موارد متعدده بدانکه استقبال قبله در شریعت در بعض مقامات بدون آن عمل باطل است ودر بعضی لازم است ودر بعضی ترك آن لازم است ودر بعضی مستحبست ودر بعضی مکروه ودر بعضی حرام است وبیان اینها در چند مطلب است وبعد از بیان هریك کیفیت استقبال آن هم بیان میشود اما لزوم ان پس در پنج جاست اوّل نماز واجب اصلی یا عارضی با اعاده وقضاء آن هرچند مستحب باشد که استقبال شرط صحت انها است وملحق است بنماز واجب نماز احتیاطی که در بعض صور شك لازم میشود وهمچنین اجزاء نماز که فراموش شده وبعد از نماز قضا میشوند وملحق کرده‌اند سجود سهو را ودر آن تأملی هست لکن در سجدهٔ قرآن وسجدهٔ شکر شرط نیست ودر نماز میت اقوی لزوم آنست دویم نماز مستحب در حالت استقرار بنابر مشهور (۱) وبعضی گفته‌اند که شرط نیست پس همچنانکه در حالت راه رفتن اختیاراً قبله شرط آن نیست در حال قرار نیز شرط نیست پس میتواند ایستاده یا نشسته نماز نافلة بغیر قبله کند (واما کیفیت) استقبال در نماز پس در نماز ایستاده باید مجموع پیش بدن از روی وشکم ورانها مقابل قبله باشد وبعضی گفته‌اند باید انگشتان پاها هم روی بقبله باشد واین احوط است واینکه گفته که مکروه است در نماز روی را باینطرف وآن طرف نمودن در حالتی است که از روی بقبله بیرون نرود پس اگر روی را تمام بگرداند حکم بصحت نماز مشکلست وکراهیتی که گفته‌اند در التفات بچشم است واما در نماز نشسته دو زانو پس ملاحظه سرهای زانو میشود ودر نماز نشسته که ساقین بر زمین باشند ملاحظهٔ وضع ساقین

۱ المشهور هو المنصور صدر دام عمره

میشود ودرنماز خوابیده کف پاها بایدروی بقبله باشند ودرنماز حالت راه رفتن در سمت قبله انحراف زیاد ازقبله ننماید واگر بر غیرسمت قبله است این مراعات لازم نیست ودرنماز بر پهلو خوابیده ظاهر قدمین هم ملاحظه میشود سوم حالت احتضار وکیفیت استقبال دراین اینست که شخص برقفا خوابیده وصورت وباطن قدمین اوبقبله باشند چهارم میت در حال نماز او ودرحال دفن او (وکیفیت) اول آن است که میت را برپشت بخوابانند وسر او بدست راست نماز گذار باشد که روی بقبله ایستاده (وکیفیت) دویم اینست که برپهلو بخوابانند که صورت وشکم وپیش بدن بجانب قبله باشند پنجم ازمواضعی که استقبال شرط است ذبح ونحراست که شرط حلیت است وکیفیت آن اینست که محل ذبح ونحر وپیش بدن حیوان روی بقبله باشد واحوط اینست که ذابح هم روی بقبله باشد واما جائیکه ترك استقبال واجب است پس آن درحال طواف است واما جائیکه استقبال مستحب است پس درچند حالة است اول حال دعا دویم حال قران خواندن سیم حال ذکر چهارم حال تعقیب پنجم حال مرافعه (۱) که حاکم شرع کند ششم حال سجده شکر هفتم حال نشستن هشتم درجمیع احوال که مستحب است النفسه قطع نظر ازامور سابقه (۲) واما جائیکه استقبال مکروهست پس درحال جماع ودر حال پوشیدن زیرجامه ودرحال آب دهن ودماغ انداختن وهرحالتیکه منافات باتعظیم دارد واما جائیکه استقبال حرامست پس درحالت تخلی است بجهة بول یاغائط که استقبال واستدبار هردوحرامست ودرحالت استبراء اقوی حرمت است ودرحال استنجا احوط اجتنابست (۳) (مقصد سوم) درحکم اخلال باستقبال است درمقام وجوب وشرطیت آن پس اگرعمداً باعلم بحکم اخلال نمود بان پس درنماز باعث بطلان ودرذبح باعث میته وحرام شدن واگر دراحتضار ترك شد معصیت است تنها واگر درنماز میت ترك شد صحت محل اشکالست واگر دردفن میت ترك شد هرچند بعداز

۱ نقل ازاکثر علماء رضوان الله علیهم نموده اند که مستحب است قاضی پشت بقبله بنشیند تامترافعین روی بقبله باشند خصوصاً دروقت قسم وبعضی از علماء نشستن قاضی را روی بقبله مستحب دانسته اند صدر دام ظله

۲ نهم حال خوابیدن دهم ویازدهم در حال استماع وعظ وخطبه وبعضی از علماء رضوان الله علیهم خصوصیق درمجلس علم نیز ذکر فرموده اند دوازدهم درحال وضوء وشاید موارد دیگری بوده باشد صدر دام ظله

۳ بلکه حرمت بعید نیست صدر دام عمره

خاك ریختن باشد هم باید مراعات کند وظاهر (٤) جواز نبش است بجهة تحصیل استقبال لکن مادامیکه نپاشیده است واگر جاهل مسئله باشد باتقصیر هم حکم همین است واگر جاهل بقبله باشد پس حکم آن نسبت بنماز گفته شد ودرذبح ودفن واحتضار حکم ساقط است هرطرف میخواهد حیوان را بکشد وهرطریق بخواهد میت را دفن کند واگر علم رسانید بطرفی یامظنه کرد یاعمل بعلامتی کرد بعدظاهر شد که منحرف بوده پس انحراف او چند نوع تصور میشود که هرنوع حکمی دارد پس اگر معلوم شد که قبلهٔ مابین آن سمت نماز ودست راست یادست چپ او بوده که بحد دست راست وچپ نرسیده نماز او صحیح است واعاده نمیخواهد واگر دراثناء باشد گذشته صحیح است ودرباقی مانده روی بقبله کند واگر معلوم شد که قبله محاذی دست راست یادست چپ بوده اگر وقت باقیست اعاده کند والا قضاء ضرور نیست واگر معلوم شد که قبله ازدست راست یاچپ گذشته بطرف پشت سر یابخود پشت سر بوده اگر وقت باقی است اعاده کند واگر گذشته است قضا کند واحوط درصورت وسطی هم قضا است (مسئلة) این حکم برای کسانیست که جهة کعبه قبلهٔ ایشان است واما مثل اهل مکه که خود کعبه قبلهٔ ایشان است درظهور خطاء باندك انحراف اعاده وقضا ضرور است (مسئلة) این حکم کسانیست که علم باشتباه برسانند واگر مظنه بکنند اعتبار ندارد اگرچه اصل تشخیص ایشان هم بمظنه شده باشد خاتمه مسائل قبله بدانکه قبله درجاهائیکه بالذات لازم است بسبب عارضی ساقط میشود وآن دردوازده جاست اول درصورت اشتباه که چهار نماز یایك نماز باید کرد دویم در حالت نماز خوف سیم درجائی که شیر یاجانور دیگر درطرفی باشد که اگر پشت باو بکند ایمن نیست روی باو نماز میکند هرچند پشت بقبله باشد چهارم درنماز غریق پنجم کسیکه درگل فرورفته ششم کسیکه مشغول شنا کردن است وبساحل نمیرسد ووقت نماز تنگ شده درآنحالت نماز میکند بسمتی که میرود هرچند پشت بقبله باشد (۱) هفتم کسیکه سواره نماز میکند درحالت اضطرار هشتم درکشتی هرگاه گردیدن بقبله

٤ محل اشکال است صدر دام ظله

۱ اگر روی بقبله نمودن صعوبتی یا ضرری دارد وهمچنین سواره صدر دام ظله

ممکن نشود نهم ناخوش که برقفا خوابیده نماز میکند واحوط (۲) اینست که اگر ممکن است مانند محتضر روی بقبله کند دهم اسیر بسته واحوط اینستکه هر کدام بتوانند تکبیرة الاحرام را رو بقبله بگویند یازدهم هرگاه خوف موت ذبیحه دارد دوازدهم گاومیش یاغی شده وشتر مست شده که او را بعقر تذکیه می کنند وتفصیل اینها هر کدام در جای خود بیان شده (مقصد پنجم) از مقدمات نماز ملاحظهٔ لباس است که در بر شخص است بجهة ستر یا حفظ یا زینت ودر آن پنج مطلب است اول در مقدار واجب وآن بمقدار ستر عورت لازم در آنست دویم در ملاحظه صفات لباس بخودی خود چه ساتر باشد چه زیاده بر آن یعنی صفاتی که دخل در صحت وبطلان نماز دارند سوم در بیان لباس مستحب چهارم در بیان لباس مکروه پنجم در لباسی که حرام است لکن دخلی بصحت وبطلان نماز ندارد مگر از بابت احتیاط مطلب اول از مقدمات نماز که دخل بلباس دارند ملاحظه ستر وپوشانیدن است بدانکه ستر در شریعت بحسب حکم شارع بر دو قسم است قسم اول ستر لازم از نظر فی نفسه که دخلی بحالت نماز بخصوص ندارد وآن در چند موضع است اول لزوم ستر عورتین که بر همه مکلفین لازم است از همدیگر بلکه از غیر مکلفین هرگاه ممیز باشند ستر نماید چه مرد از مرد یا زن وچه زن از زن یا مرد چه محرم وچه نامحرم واستثنائی ندارد مگر زن وشوهر وآقا وکنیز (۳) دیگر نظر بعورت هیچکس جایز نیست وستر بر همه از همه لازم است واما نابالغ پس هرگاه ممیز باشد نگاه بعورتین او محل اشکال است ودر مراهق قطعاً حرام است (موضع دوم) ستر زن خود را از غیر شوهر هر ناظر که نگاه کند بطریق خوش آمدن والتذاذ چه محرم وچه نامحرم چه بصورت وچه کفهای دست وچه غیر آنها از بدن موضع سوم ستر زن از ناف تا سر زانو را از نگاه کردن غیر شوهر چه محرم وچه نامحرم هرچند بطریق التذاذ نباشد موضع چهارم ستر زن صورت وکفین را از نگاه نامحرم وهرچند بطریق التذاذ نباشد بنا بر مشهور واحوط موضع پنجم لزوم

۲ این احتیاط ترک نشود صدر دام ظله

۳ وتحلیل وشاید ملحق بیکی از انها نموده اند صدر دام ظله

ستر زن زینت وزیور خود را که در محل خود باشد خالی از وجه نیست پس بنا بر این نظر نامحرم بگلوبند طلا وپستان بند که در محل خود بسته باشد وهرچند که بشره را هم نه بیند حرام است وبدانکه در این قسم از ستر ساتر مخصوصی معتبر نیست بلکه بعض اوقات بدست گذاشتن وبگل مالیدن اکتفا میشود (مسئلة) موی گیسو اگر که وصل از موی غیر شده چه از زن باشد یا از مرد آیا ستر آن لازم است اقوی لزوم است وبند گیسو که از ابریشم یا پشم باشد ستر آن احوط است (مسئلة) آیا در آینه یا آب صاف نگاه بنامحرم جایز است یا نه با تلذذ بلاشبهه جایز نیست وبدون آن هم قول بعدم جواز خالی از قوة نیست قسم دوم در ستر عورت لازم در نماز است بدانکه در نماز بخصوصه کیفیتی از ستر عورت شرط صحت است که غیر آن ستر است که بنفسه واجب است چون ان اقسام ستر که بنفسه واجبند همهٔ انها در صورتیستکه ناظر باشد پس در صورت عدم ناظر یا وجود ناظر که جایز النظر باشد ستر واجب نیست لکن ستر نمازی دخل باین ندارد ولازم است حتی اینکه هرگاه در مکان خلوتی نماز کند بحیثیتی که ابداً احدی در آنجا نباشد یا اینکه محرم تنها باشد باز ستر لازم است وبیان آنجائیکه ستر آن لازم است وکیفیت ستر واحکام در چند مقصد میشود مقصد اول آنچه ستر او لازم است در نماز نسبت بمرد وزن تفاوت دارد اما مرد پس بر او لازم است همان ستر ذکر وبیضتین ودبر وشاید مابین اینها همه داخل باشد واحوط ستر همهٔ مابین ناف وسر زانو است واما زن پس بر او لازم است ستر مجموع سر وبدن در حالت نماز مگر روی ودستها از مفصل کف وقدمین (۱) از مفصل ساق که ستر انها لازم نیست از بابت نماز بلی هرگاه ناظر نامحرمی باشد ستر آنها از بابت نظر نامحرم واجب است نه از بابت نماز واگر نکرد معصیت نموده ونماز او صحیح است وکیفیت ستر اینست که ظاهر آن پوشیده شود بطریقی که دیده نشود پس اگر دیده شود شبح آن بسبب نازکی پارچه باز ستر نشده است واما اگر حجم وشکل آن بعد از ستر آن معلوم باشد عیب ندارد

۱ واحوط ستر باطن انها است نیز صدر دام عمره

(مسئلة هرگاه زیر زنخ زن پیدا باشد بقدریکه متعارف است عیب ندارد (۱) اما گلو
وگردن باید تمام مستور باشد واحوط ستر زیر زنخ است مقصد دوم لازم درستر
پوشیده شدن در جمیع حالات است ازغیر بکه بشود ببیند هرچند کسی حاضر نباشد
واما پوشیده شدن از خود شخص اگرچه اظهر اینستکه ضرور نیست پس هرگاه
در پیراهن بلندی نماز کند که در وقت رکوع عورت خودرا میبیند عیب ندارد لکن
احوط (۲) ستر است واگر بطریقی است که گاهی برای غیر هم ظاهر میشود باطلست
وهرچند غیری نباشد وآیا در صورت پوشیدن چنین لباس از اول نماز باطل است یا اینکه
ازهمان حالت که اگر کسی باشد میشود ببیند اقوی ثانی است پس هرگاه قبل از رسیدن
بان حالت ساتر دیگر قرارداد نماز او صحیح است ومناط درستر ازهمه جانب است غیر از
سمت پائین که ستر لازم نیست مگر اینکه بی زیر جامه در کناره بامی یا بر پنجرهٔ ایستاده باشد
که عبور از پائین آنها متعارفست در این صورت نماز او باطلست هرچند کسی عبور نکند
ونه بیند واما اگر بر کنارهٔ چاهی است پس نماز صحیح است (۳) وهرچند که اتفاق شود
که در چاه کسی بوده وباو نگاه کرده (مسئلة) هرگاه لباس ساتر عورت سوراخ باشد
ولکن دست خودرا در وقت نماز بر آن سوراخ گذارد برای نماز ثمر ندارد ولکن هرگاه
بادست پیراهن را جمع نمود که ستر بان بشود خوب است مقصد سیم در ساتر است ستر
بلباس متعارف بی شبهه است وبریسمان نبافته وبگیاه وبرگ درختان هم اکتفا میشود
هرچند لباس ممکن باشد واحوط تقدیم لباس است واما ستر بگل چسبنده در صورت
اختیار محل اشکال است لکن در صورت اضطرار احوط اینست که بان نماز متعارف کند
وحکم نماز آری راهم جاری میماید واما ستر بگل آبکی وبآب گل آلوده وبداخل شدن
گودال ساتر پس در حالت اختیار ثمر ندارد قطعاً ودر حالت اضطرار باوجود ناظر ستر بانها
لازم لکن احوط دو نماز است یکی مثل نماز آری ویکی نماز مختار ودر ساتر چند شرط دیگر
معتبر است لکن چون شروط اصل لباس اند وهرچند زاید بر ستر باشد در شرائط

۱ معلوم نیست پس قدری از روی زنخ را نیز مقدمه بپوشاند صدر دام ظله

۲ این احتیاط ترک نشود بلکه خالی از قوة نیست صدر دام ظله

۳ مشکلست صدر دام ظله

لباس بیان میشوند انشاءالله تعالی مقصد چهارم هرگاه عمداً ترك ستر کرد نماز
باطل است وهرگاه بناداشت وفراموش کرد اقوی بطلان است وهرگاه جاهل بمسئله
بود نیز باطل است هرچند مقصر نباشد وهرگاه غافل بود از اصل مکشوف بودن یا اینکه
چنین دانست که ستر نموده بعد از نماز معلوم شد که مستور نبوده نماز صحیح است (۱)
وهرگاه در اثناء معلوم شد فوراً آنرا ستر نماید ومشغول بفعلی از افعال نماز در ان بین نشود و
هرگاه قدرت بر ستر در اثناء ندارد ووقت وسعت دارد نماز را بهم زند واگر وسعت ندارد
حکم او حکم عاریست وهرگاه در اثناء بسبب باد تند مکشوف شد اگر فوراً ستر
نماید نماز صحیح است (مقصد پنجم) هرگاه ساتر نباشد نماز میکند برهنه وکیفیت
نماز کردن برهنه مختلف است پس اگر ناظری نیست از اصل نماز میکند بطریق متعارف
واحوط (۲) اینست که نمازی بکند هم ایستاده باایماء واگر ناظری هست پس اگر از
ساتر غیر نمازی هم مثل گل مالیدن ونحو ان هم متمکن نیست نماز میکند نشسته باایماء
عوض رکوع وسجود واگر از ان متمکن است احوط اینست یك نماز متعارف بکند
ویك نماز ایستاده بایماء (مطلب دویم) در شرائط لباس است بخودی خود چه ساتر
وچه غیر ساتر وانها هفت صفت است (اول) اینکه مباح باشد یعنی پوشیدن ان شرعاً
جایز باشد پس انچه پوشیدن او بسبب مدخلیت غیر جایز نیست در این مقام انرا مغصوب
گویند ونماز در ان باطلست چه عین ان مال غیر باشد وچه حقی از غیر تعلق بان داشته
باشد مثل رهن بودن چه علم باشد که صاحب ان راضی نیست چه شك داشته باشد
راضی است یا نه چه تمام از غیر باشد چه هزار یك ان از غیر باشد چه غیر در عین شریك
باشد چه حقی از او متعلق بان باشد مثل اموال میت که هنوز قرض او را ادا نکرده باشد
(مسئلة) هرگاه لباس مباح بحرام رنگ شده جریان حکم مغصوب نسبت بنماز در ان
نمیشود وصحت خالی (۳) از قوة نیست (مسئلة) هرگاه لباس تر باشد باب غصبی و
هنوز خشك نشده ظاهر اینست که نماز در ان (٤) عیب ندارد (مسئله) هرگاه گاذری

۱ مشکلست صدر دام ظله

۲ این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله العالی

۳ احوط ترك است صدر دام ظله العالی

٤ مطلقا معلوم نیست صدر دام ظله

لباس حرام باشد عيب ندارد (مسئلة) هرگاه دوختن لباس بظلم باشد پس اگر خياطه انرا مالك است نماز دران شبهه ندارد واگر خياطه ان غصبى باشد محل اشكالست (۱) اگرچه خود لباس وخياطى كردن ان هر دو مباح باشد (مسئلة) مهمه هرگاه شخصى لباسى را قرض گرفته پس هرگاه در وقت گرفتن نيت اداء قرض از حلال خود يا مطلق داشته شبهه ندارد واگر وقت قرض گرفتن نيت پس ندادن كرده يا نيت اداء از حرام داشته بعضى از اعاظم علماء حكم بغصبيت ان لباس نموده اند و بعضى ملحق كرده اند كه اگر وقت گرفتن ابداً نيت وفا ندارد نه از حلال و نه از حرام نيز چنين است واين حكم اختصاص بلباس ندارد بلكه هرچه قرض بخرد بايد نيت وفاء از غير حرام داشته باشد وبدانكه حالات شخص نمازگذار در غصب مختلفست بحالاتيكه حكم صحت و بطلان بسبب انها تفاوت ميكند (اول) اينكه ميداند كه پوشيدن ان حرامست وباعث بطلانست دويم انكه ميداند حرامست ونميداند كه باعث بطلانست دراين دو صورت شبهه در بطلان نيست (سيم) انكه نميداند حرامست بسبب تقصير در تحصيل مسائل اين هم مثل سابقست (چهارم) انكه نميداند وهيچ ملتفت نشده (پنجم) انكه انحكم را فراموش ۲ كرده دراين دو جا بصحت خالى از قوة نيست (ششم) انكه غصبيت را فراموش كرده وحكم دراين اينست كه هرگاه غير از غاصب باشد كه بعد از علم فراموش كرده كه اين لباس مغصوبست وپوشيد نماز صحيح است وهرگاه خود غاصب باشد كه از بابت بى مبالاتى در وقت نماز بخصوصه فراموش كرده غصبى بودن لباس خود را حكم ببطلان ميشود (هفتم) اينكه اصل غصب بودن اين عبارا مثلاً نداند در اينجا حكم ميشود بصحت نماز بى اشكال (هشتم) انكه مالك باو اذن داده بابقاء غصبيت در نماز كردن واين اذن هرگاه بغير غاصب باشد خوبست واگر بخود غاصب اذن بدهد كه دران نماز كند بابقاء غصبيت وامتناع او از رد در صحت ان تأمل (۳) هست (نهم) انكه مأمور باشد شرعاً بپوشيدن لباس غصبى بجهة حفظ ان لباس از غارت يا از بيد زدن ونحو ان در اينصورت

۱ ظاهراً حكم محمول مغصوب را دارد صدر دام ظله

۲ ظاهراً حكم ناشى حكم با جاهل يكسانست صدر دام ظله

۳ وجهى بجهة تأمل بنظر نميرسد صدر دام ظله

نماز دران صحيح است (دهم) اينكه مضطر شده بپوشيدن ان بجهة حفظ جان خود از بابت سرما مثلاً در اينصورت هم حكم بصحت نماز ميشود (يازدهم) اينكه نميدانست كه انرا در بر دارد تا فارغ شد در اينجا هم نماز صحيح است (دوازدهم) انكه از اول بخيال مباح بودن پوشيد ودر اثناء نماز ملتفت شد كه مغصوبست پس اگر بيرون آورد فوراً نماز صحيح است اگر مستلزم فعل كثيرى نباشد والا نماز را قطع كند اگر وقت وسعت دارد واما اگر وقت وسعت ندارد پس اگر بعد از بيرون آوردن ادراك يكركعت از وقت ميشود قطع كند واگر نميشود در همان حالت بيرون آوردن مشغول نماز باشد واين فعل كثير كه از بيرون آوردن ان لازم ميايد در اينحالت مبطل صلوة نيست (صفت دويم) از صفات لباسى اينكه اجزاء ميته نباشد هرچند از حلال گوشت باشد چه از حيوانيكه خون جهنده داشته باشد مثل پوست گوسفند مردار يا خون جهنده نداشته باشد مثل پوست ماهى كه در آب مرده باشد ومراد اجزائى اند كه از اصل جان در انها حلول كرده واما اجزائيكه از اصل جان نداشته اند مثل پشم و مو و كرك پس نماز در انها از حيوان حلال گوشت جايز است هرچند ميته باشد وبدانكه يقين بتذكيه شرط نيست بلكه در صورت شك گرفتن از يد مسلم كفايت ميكند پس هر پوستى كه از دست مسلمان بگيرى ويقين بميته بودن ان ندارى حكم ميشود دران باينكه تذكيه شده است وانچه از كافر بگيرى در صورت شك حكم بميته بودن ان ميشود و حكم بنجاست ان هم از اين بابتست نه از بابت ملاقات بدن كافر باو پس انچه از دست كفار گرفته ميشود اجزاء غير حيوان مثل جوهريات ومربيات ونحوانها پاكست هرچند كه مايع باشد مگر هرگاه يقين داشته باشى كه بدن كافرى باو يا بظرف او با رطوبت ملاقات كرده بلى اگر وصله پوستى يا استخوانى در ان باشد محكوم بنجاست است بنا براين انچه از دست كفار بگيرى با عدم علم بملاقات برطوبت حتى روغن خوراك وشير پاكست مگر گوشت و پوست واستخوان و پيه لهذا در صورت شك پيه را از او نميشود خريد و روغن خوراك را ميشود خريد و در اينجا چند مسئله

محتاج اليها است اول انكه هر گاه پوست از دست كافرى بگيرى لكن بدانى از مسلمان گرفته باز حكم بتذكيهٔ او ميشود (دويم) انكه هرگاه اورا ازمسلمان بگيرى ويقين دارى از بلدى كه اهل آن كافرند گرفته مثل كفش وكمربندى كه ازمسلمان بخرى ويقين دارى كه شغل روسيه است اگر همين قدر است كه ميدانى از بلاد كفار آورده ولكن اين كفش بخصوص را علم ندارى كه ازكافر گرفته حكم بطهارت وتذكيهٔ آن ميشود واما اگر علم دارى كه اين را بخصوص ازكافرى خريده ظاهر اينست كه همين قدر كه احتمال بدهى كه شايد آن مشترى علم داشته بتذكيه يا باينكه آن كافر بايع ازاول از مسلمى خريده كفايت ميكند واما اگر بدانى كه دروقت خريدن ازكافر ملتفت باين احتمال نبوده يا يقين داشته كه آن كافر ازمسلمى نخريده ياشك دراين داشته واز كافر خريده حكم بميته بودن ونجاست آن ميشود خلاصه يد وتصرف مسلمين بلكه هرجزء حيوان حلال گوشت (۱) كه اثر تصرف مسلم دراو باشد محكوم است شرعاً باينكه تذكيه شده (مسئلهٔ سيم) هرگاه دربازار بلاد اسلام پوستى بخرد از كسيكه نداند كافر است يا مسلم باز محكوم است بتذكيه شدن (مسئلهٔ چهارم) هرگاه تذكيه شدن درپوست بطريق شرعى محقق شد ودرآن نماز كرد بعد معلوم شد كه ميته است قضاء نماز لازم نيست (۲) (مسئلهٔ پنجم) همراه داشتن جزئى ازمردار هرچند ملبوس نباشد مبطل نماز است مثل چشم گرگ وقطعهٔ ازپوست كفتار وهم چنين سريشم كه ازپوست ميته بسازند وچوب غلاف شمشير وكارد بان بچسبانند وصاغرى كه ازپوست مردار غلاف كارد وشمشير كنند وانچه ازپوست يا استخوان باشد وازدست كفار گيرند ودربغل يا جيب باشد نماز درهمه اينها باطل است (صفت سيم) انكه ازاجزاء حرام گوشت نباشد چه زنده وچه ميته وچه تذكيه شده چه ازاجزائى كه حياتى داشته مثل پوست وچه غيرآن مثل موى وپشم وكرك وچه همهٔ لباس ازآن باشد يا ممزوج باشد چه قليل وچه كثير حتى اينكه اگر يكموى از

۱ فرق ازاين جهة بين حلال گوشت وحرام گوشت كه قابل تذكيه باشد نيست صدر دام ظله

۲ محل تأمل است صدر دام عزه

غير مأكول اللحم درلباس او بافته شده باشد نماز درآن باطل است بلكه اگر آن موى بلباس چسبيده باشد مثل اينكه ازگربه موئى بلباس متصل شود نماز درآن باطل است بلكه اگر ازاجزاء پاك آن درلباس باشد مثل آب دهن گربه ياعرق او بلباس متصل شود نماز درآن نميتوان كرد وتفصيل مطلب بيان چند مسئله است اول مراد ازحيوان حرام گوشت حيوانيست كه گوشتى داشته باشد كه قابل خوردن باشد وحرام باشد پس اجزاء شپش وكيك وپشه عيب ندارد واجزاء مگس عسل مثل خود عسل وموم عيب ندارد ودوختن لباس بابريشم وابريشم بودن كه بحد حرير خالص نرسد عيب ندارد واجزاء صدف اگر حيوانيست هم عيب ندارد ودرمرواريد هيچ اشكالى نيست چونكه ازاجزاء آن حيوان نيست دوم اجزاء انسان اگر باكسى ديگر باشد عيب ندارد مثل آب دهن غير ياموى غير پس گيسو كه ازموى زن ديگر باشد براى غير خودش اززنها عيب ندارد سيم استثناء شده ازاينحكم خز كه حيوان حرام گوشت است كه نماز دركرك وپوست وموى او عيب ندارد وهمچنين سنجاب (۱) بنا براقوى لكن درسمور وقاقم وفنك وحواصل نماز جايز نيست چهارم هرگاه شك بشود در پوست ياموى ياكرك ياپشم كه ازحيوان حرام گوشت است يانه نماز درآن جايز نيست پس دربعض اقسام ماهوت كه معلوم نيست كه ازپشم گوسفند يا ازحيوان ديگر است نماز نميتوان كرد (۲) پنجم هرگاه ازاجزاء غير مأكول همراه دارد بى انكه جزء لباس باشد مثل دسته چاقو وبعضى ازانواع قاب ساعت محل اشكال است واحتياط شديد درترك است ششم هرگاه ندانسته درآن نماز كرد نماز باطل است چه ندانستن مسئله وچه ندانستن اينكه ازغير مأكول اللحم است هفتم انكه هرگاه بفراموشى نماز درآن كرد حكم بصحت نميشود (صفت چهارم) انكه لباس مرد طلا باف نباشد وطلا درآن بكار نرفته باشد هرچند دوخت عبا باشد كه بگلابتون طلا دوخته شود ومطلا هم بايد نباشد وممزوج بطلا هم نباشد حتى انگشتر ودرنگين انگشتر ودكمهٔ طلا وكمربند درهمهٔ

۱ ازنماز درسنجاب واجزاء آن احوط اجتناب است صدر

۲ ماهوت وترمه وساير پارچه‌هاى پشمينه دراينزمان بعدازفحص معلوم شدكه ازحلال گوشت است پس احتمال انكه دركارخانه قدرى پشم حرام گوشت مثلا ريخته شده اعتنائى بان نيست پس نماز درآن جايز است انشاء الله نعم صدر دام عمره

اینها اظهر بطلان نماز است و حرام هم هست بلی زیور شمشیر و کارد و قمه و بست تفنگ و طپانچه
کمر طلا باشد عیب ندارد و بستن دندانها بمفتول طلا عیب ندارد و صحت نماز پسر نابالغ بنا
بر قول بشرعیت عبادت ایشان در زربافت محل اشکالست و امّا در زنان مطلقا عیب
ندارد (صفت پنجم) از صفات لباس اینست که لباس مرد حریر خالص نباشد پس
هر گاه نماز در حریر کرد هم باطلست و هم معصیت بلکه سه معصیت نموده است حرمت ذاتیه
اصل پوشیدن (۱) حرمت ذاتیه نماز در آن حرمت تشریعیهٔ نماز و گاهی بسبب ابطال نماز
در اثناء چهار حرام جمع میشود و مراد از حریر خالص اینست که تمام لباس از ابریشم
یا قز باشد یا اینکه چیز کمی از غیر داخل داشته باشد که از صدق اسم خالص بیرون نرود
و حرمت مختص صدق پوشیدن آنست پس هر گاه جزء لباس باشد از قبیل دکمه و قیطان
و بافته و سجاف عیب ندارد لکن احوط (۲) در سجاف اینستکه از چهار انگشت عرض
آن بیشتر نباشد و هر گاه لباس راه راه بافته شده یا یکراه ابریشم خالص و یکراه غیر آن
عیب ندارد و اگر حریر و غیر آنرا وصله وصله دوخته باشند یا حریر و وصله بغیر حریر زده
باشد عیب ندارد لکن احوط آنستکه از چهار انگشت بیشتر نباشد و اگر آستر حریر باشد حرام
است و اگر کنارهٔ لباس حریر بافته شده بنحویکه در آن تنها بتوان نماز کرد محل اشکال است
۳ (مسئله) دستمال بر زخم بسته و کهنه جبیره حریر باشد عیب ندارد (م) هر گاه در
مابین روی و آستر ابریشم یا لباس گذاشته باشد عوض پنبه عیب ندارد (م) بند زیر جامه
و کلاه و عرقچین و بافته کمربند و جوراب حریر باشد محل احتیاط و اشکالست ٤ (م)
همراه داشتن حریر بی پوشیدن آن عیب ندارد پس اگر ده ذرع قناویز یا پیراهن دوخته
ازان در بغل گذاشته باشد ضرر ندارد (مسئلة) بطلان نماز در حریر اختصاص
بصورت علم ندارد پس اگر مسئله را نمیدانست یا نمیدانست که این حریر است
یا فراموش کرد در همهٔ صور نماز باطل است بلی اگر مضطر شد و از بابت خوف هلاکت
یا ناخوش شدن پوشید عیب ندارد و نماز در آن صحیح است لکن احوط اینست که

۱ معلوم نیست صدر دام ظله

۲ این احتیاط ترک نشود صدر دام ظله

۳ بلکه از چهار انگشت زیاده تر محل اشکال است صدر دام ظله

٤ بلکه در بعضی از انها اقوی و در بعضی دیگر خالی از وجه نیست هو العالم صدر دام ظله

ساتر غیر حریر هم بپوشد اگر ممکن باشد (م) در حال حرب پوشیدن
حریر جایز است و نماز در آن مادامیکه صدق حال حرب میشود صحیح است
(مسئلة) کسیکه ناخوشی قمل دارد در بدن او شپش خارق عادت عمل میاید پوشیدن
حریر برای او جایز است و بعید نیست که نماز هم در ان صحیح (۱) باشد (مسئلة) فرش حریر
و بر زمین انداختن و روی انداختن و متکا و پرده ازان جایز است و بعضی احوط برای مرد
ترك را دانسته اند (صفت ششم) اینکه از نجس نباشد و متنجس نباشد و تفصیل کلام در
این و در انچه عفو شده ازاین در باب طهارت گذشت و در اینجا چند مسئله بیان میشود
(مسئلة) هر گاه بدن پاك باشد و لباس منحصر در نجس باشد پس هر گاه بیرون آوردن
آن ممکن نیست از بابت ضرر ببدن با همان لباس نجس نماز کند و اگر ممکن است
انرا بیرون آورد و برهنه نماز کند بطریقی که گذشت و احوط (۲) اینست که نمازی بان
لباس هم بکند اگرچه قول بمخیر بودن خالی از قوت نیست (مسئله) هر گاه بدن نجس
باشد و لباس پاك و تطهیر بدن ممکن نباشد بهمان طریق نماز کند (مسئلة) هر گاه بدن
و لباس هر دو نجس باشند و آب بجهة تطهیر یکی از اینها بیشتر نباشد تطهیر بدن کند و
برهنه نماز کند و بعد ازان باان لباس نجس احتیاطاً نماز دیگر کند (مسئلة) هر گاه
بقدر تطهیر بعضی از بدن یا لباس آب بیشتر نباشد تطهیر بعض لازمست یا ثمر ندارد قول
بلزوم خالی از وجه نیست و موافق احتیاط است (مسئلة) هر گاه چند لباس دارد
که یکی از انها نجس است یقیناً لکن نداند کدام است پس اگر لباس پاك غیر از انها هست
لازم است در آن نماز کند و اگر منحصر است بان دو و تطهیر بجهة او ممکن است
واجبست تطهیر بقدر حصول ستر یك از ایشان یا هر دو و اگر ممکن نیست نماز کند
در هر یك از انها اگر وقت وسعت دارد و اگر وقت وسعت ندارد مگر برای یك نماز یکی را
بپوشد و یك نماز (۳) کند و بعضی گفته اند برهنه یکنماز کند (مسئلة) هر گاه چند
لباس باشند که دو یا سه مثلاً از انها نجس شده و معلوم نیست کدام است و لباس منحصر

۱ اگر پوشیدن بمقدار نماز از برای ناخوشی ان ثمر دارد نیز صدر دام ظله

۲ این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

۳ و احتیاطاً قضا نماید صدر دام ظله

درانهااست درانجا بعددنجسها ویك نمازززیاده بجابیاورد مثلاً هرگاه سه جامه درده جامه مشتبه شده چهارنماز درچهار جامه کند واگرچهارباشد پنج نماز درپنج جامه کند وهمچنین (م) هرگاه دراثنای نماز معلوم شد کهلباس اوازاوّل نمازنجس بوده پس اگر ممکن است بیرون بیاوردو نمازرااتمام کندچنان کند واحوط اعاده است بعداز این واگرممکن نیست نمازرابهم بزندوازاله کند اگروقت وسعت دارد واگروسعت ندارد بهمین طریق نمازرااتمام کند (مسئلة) هرگاه در اثناء نماز معلوم شد که بدن یالباس نجس است لکن نمیداند که حال شده یاازاوّل بوده مثل اینست که بداند حالا عارض شده آنرابشوید دراثناءنماز ونمازرااتمام کند باین کیفیت که هرگاه آب حاضرباشد یادر جائی است که باشاره اوراطلبد ورفتن مستلزم پشت بقبله نمودن نباشد وطول زیادی نکشد دراثناءنماز شستن عیب ندارد واگرممکن نباشد نمازرابهم زند وازاله کند در صورت وسعت واگروقت (۲) وسعت ندارد بهمین کیفیت نمازکند (صفت هفتم) بعضی گفته اند که بایدلباس ازبابت زی شخص حرام نباشد واین در دوموضع است یکی لباس شهرت ویکی لباس زنرا مرد یامردرا زن پوشیدن وحق اینست که پوشیدن اینها درنماز وخارج نماز حرام است لکن باعث بطلان نمازنمیشود بلکه مقارن نماز این معصیت پوشیدن راهست لکن احتیاط درملاحظهٔ انهاهست ولازم است که بیان معنی اینها بشود بجهة اصل اجتناب واحتیاط درنماز امّالباس شهرت پس ان لباسی است که پوشیدن ان باعث انکارمردم ان پوشیدن را بشود بحسب حال شخص یاازبابت نفاست ورنگ آن یاازبابت پستی آن یاازبابت وضع آن مثل انکه شخص جلیل القدربزرگ لباس اجلافانه بسبب جنس یارنگ آن یالباس اطفال بپوشد یالباس بسیار پست بپوشد که مضحکه شودوازانظارعامهٔ مردم ساقط شود وازاحادیث بسیار مذمت بجهة لباس شهرت شده واین درازمنه واشخاص تفاوت دارد پس پوشیدن امام و مقتدای مردم قسم پست لباس راباوصله لیف خرمامستحسنست ومستحبست وگاهست

۲ حق اینکه بعد از ازاله ادراك یکرکعت هم شواند بکند صدر دام ظله

برای بعضی داخل لباس شهرت میشود وامّاحکم لباس شهرت پس ظاهر بعض احادیث حرام بودن آنست وبعضی ازعلماهم فتوای بحرمت آن داده اندوبعضی دیگران احادیث را حمل برکراهت نموده وبنابرقول بحرمت بعضی حکم ببطلان نمازدرآن نموده ودراصل حرمت وبطلان نمازبنابرآن تأمل هست واماتلبس مردبلباس زن وتلبس زن بلباس مرد پس معنی اواینست که مردلباس مختص بزن مثل مقنعه وزن لباس مختص بمردمثل عمامه بپوشد وظاهر بسیاری ازعلماءحرام بودن آنست هرچنددرآنی باشدولهذادرشبیه درآوردن از این بابت هم اشکال میاید وبعضی گفته اند که آنچه وارد شده ازتشبه رجال بنساءونساء برجال معنی اواینست که مرد خودرا زنانه کند وزن خودرا مردانه که این راشیوهٔ خودقراربدهند واین وجه اقوی است پس اگربطریق اتفاق یك آنی مرد لباس زن را بپوشد یاعکس عیب ندارد وبرفرض حرمت علی ای حال بطلان نمازمعلوم نیست وراه احتیاط واضح است والله اعلم (خاتمه) مسائل لباس بدانکه این احکام وصفات که بجهة لباس بیان شددرلباسی است که عرفادربرشخص باشدچه متصل ببدن وچه منفصل چه بابدن مساوی باشد یاازان بلندتر باشد پس پیراهن بلندکه برزمین میکشداگرانقدر زیادی اونجس باشدهم محل اشکالست مگراینکه عرفا ازلباسیت بیرون برودمثلاً هر گاه ازپارچهٔ که بیست ذراع است طرفی نجس باشد یاازغیرماکول دوذرع از سمت دیگرآنرابوسر یاکمربه پیچد وباقی اوانداخته باشد برزمین ظاهراً عیب ندارد (مسئلة) دیگراینکه هرگاه شخص خوابیده نمازمیکند روی اندازاو یافرش متصل ببدن او نجس یاحریریاغیرماکول باشدظاهر این است که عیب ندارد بلی هرگاه ساتراوانیها باشندفی الجمله اشکالی دارد (مطلب چهارم) دربیان لباس مکروه درنماز بدانکه در بیست وهشت قسم ازلباس نمازمکروه است اول لباس سیاه مگرعمامه وعبا وهرچه سیاهی شدید تراست کراهت شدیدترمیشود دویم لباس قرمز سوم لباس گلی چهارم رنگ زعفران پنجم هررنگ تندی ششم عمامه بی تحت الحنك هفتم رخت شفاف که انرا

تنها بپوشد وبدن (۱) نما باشد هشتم پیراهن تنها اگرچه بلند باشد نهم درسنجاب بنا
بر قول بجواز دهم آنچه ابریشم در آن بافته باشند یازدهم حریر محض برای زنها واما
برای مرد گفته شد که حرام است ومبطل دوازدهم در لباس کسی که اجتناب از نجاست
ندارد خصوص شارب الخمر اگرچه نماز در آن بسبب عدم علم صحیح است سیزدهم در
لباس کسیکه اجتناب از حرام ندارد چهاردهم کلاه وبند زیرجامه وعرقچین وانگشتر
وزیور هرگاه نجس شده باشند پانزدهم خلخال صدادار برای زنها شانزدهم انگشتری
که صورتی در آن باشد هفدهم نقاب برای زن هیجدهم لثام برای مرد یعنی چیزی که دم
دهان خود را بان ببندد هرگاه مانع قرائت نشود والا باعث بطلان است نوزدهم
لباسی که در پوشیدن آن تبختری وتفوقی در نظر لابس آن میاید بیستم لباس کفار و
دشمنان دین بیست ویکم لباس زنانه را مردو مردانه را زن پوشیدن اگر حرام نباشد
مکروه است جزما بیست ودویم پوشیدن پیران لباس جوانان را بحسب متعارف بیست و
سوم لباس شهرة که بحد تحریم نرسد بیست وچهارم اشتمال صماء ویك معنی آن انداختن
آستین جانب راست عبا است بر دوش چپ باین روش که گاهی عرب میکنند ویك
معنی آن اینست که رداء بر دوش انداخته رایك طرف از ازیر بغل گذرانیده بر دوش
اندازد بیست وپنجم جورابی که ساق را نپوشاند (۲) که بعضی در آن حرام دانسته‌اند
بیست وششم آهن ظاهر همراه داشتن هرچند در کیسه کمر باشد بیست وهفتم لباس
چرکن کثیف پس اگر لباس کهنه یا پاره باشد عیب ندارد لکن چرکن بودن آن مکروه است
بیست وهشتم در قبای بسته بدکه بسیار مثل بعض اقسام البسه فرنگان (مطلب پنجم)
در بیان لباس مستحب در نماز وان چند چیز است اول عمامه با تحت الحنك وحصول تحت
الحنك بدو طریق است یکی انکه طرف عمامه را بگرداند زیرچانه وآنرا بسمت دیگر
بیندازد دویم محض اینکه از آویخته بگذارد دو میل بانطرف دیگر دهد اگرچه فعلاً
زیرچانه نیاید دویم رداء خصوصاً برای امام که ترك آن برای او مکروه هست سوم زیر

۱ ولی باید بشره انچه را که در نماز باید پوشانید نمایان نباشد صدر دام ظله

۲ احوط اجتناب از ان است صدر دام ظله

جامه در پا بودن هرچند ستر کلی بغیر آن بشود چهارم تعدد لباس در نماز پنجم اینکه جنس
لباس پنبه باشد یا کتان ششم اینکه سفید باشد هفتم در انگشتر عقیق نماز کند که در بعض
احادیث است که هر نمازی هزار نماز محسوب میشود وغیر اینها مستحبات دیگر هم هست
(مقدمهٔ ششم) از مقدمات نماز ملاحظهٔ صفاتی که شارع در مکان نماز مقرر فرموده است
بعضی بنحو شرطیت وبعضی بنحو دیگر وبعضی از انها بملاحظهٔ مطلق مکان وبعضی بملاحظهٔ
محل سجده تنها وبعضی بملاحظهٔ آن با محل موقف است وبعضی بنحو استحباب پس در اینجا
چند مطلب است اول بدانکه شروط مکان بنحو اجمال دوازده است اول مباح بودن
دویم برقرار بودن سوم در معرض تزلزل نبودن چهارم ممکن بودن اداء افعال در آن
نه جائی که کوتاه باشد یا تنك باشد بحیثیتی که اداء تمام افعال در آن نشود پنجم انکه
مخوف نباشد بنحوی که مکث در آن حرام باشد ششم انکه مساوی ومقدم
بر قبر امام نباشد هفتم انکه مرد محاذی زن یا مؤخر از او در حال نماز او نباشد وزن
مقدم بر مرد یا محاذی او نباشد هشتم انکه نجاستی که تعدی ببدن یا لباس کند در آن
نباشد نهم انکه مابین محل سجده وموقف او چهار انگشت زیادتر تفاوت نباشد
دهم انکه محل پیشانی پاك باشد یازدهم انکه محل پیشانی مایصح السجود علیه باشد
دوازدهم انکه بی حاجت ومانع باشد وتوضیح کلام در اینها ببیان تفاصیل اینصفات
است اول در صفت اباحه مکان است بدانکه مکانیکه باید مباح باشد عبارتست از سه
چیز فضائی که همهٔ بدن مصلی در آنست وجائیکه اعتماد بران دارد در قرار گرفتن
بی واسطه وبا واسطه پس تمام فضائی که بدن او در آنست وانچه بر او قرار گرفته مثل
فرش وانچه آن فرش بر اوست اینها همه مکان مصلی اند حتی اینکه اگر فرش بر سقفی باشد
انچه زمین زیر سقف (۱) است باید مباح باشد وهرگاه سقف چند طبقه باشد مجموع
طبقات وتمام زمینی که سقف بر آنست باید مباح باشد پس هرگاه در زمینی که نماز
میکنند گل غصبی در بیست ذراع پائین آن فرش شده باشد نماز باطل است واما هرگاه

۱ که بسقف اعتماد بران دارد صدر دام ظله

چیز غصبي ديگر در زير آن دفن شده عيب ندارد (۲) (مسئلة) سقف بالای سر و چادر وديوارهای اطراف هرگاه غصبي باشد لكن زمين وفضا همه مباح باشد آيا مثل غصب بودن مكان است يانه (مسئلة) محل خلافست بعضی حكم ببطلان نموده‌اند حتی اگر طناب يا ميخ چادر غصبي باشد واقوی صحت است اگرچه درحال نماز معصيت منتفع شدن بان چادر حاصل است واحوط حكم ببطلانست وبدانكه نماز درهمه مكانها جايزاست مگر مكان مغصوب وغصب بودن ازچند بابت حاصل ميشود اول اينكه عين آن ازغير باشد ورضا واذن شرعی در تصرف در آن نباشد اگرچه بسبب شك در رضا باشد دويم ازبابت اينكه منفعت انكسی است كه رضای او معلوم نيست هرچند عين آن مملوك خود شخص باشد پس خانه كه مالك باجاره داده نماز مالك بدون اذن مستاجر صحيح نيست سيم ازبابت اينكه در آن شريكی باشد هرچند در هزاريك آن باشد پس بدون اذن شريك نماز نميتوان كرد وازاين قبيل است منزلی كه خريده شده بعين انچه زكوة وخمس تعلق باو گرفته كه فقراء وسادات همه در آن شريكند ودرهمه مشتركات هرگاه شركاء همه بهمديگر اذن يا اجاره بدهند نماز صحيح ميشود لكن دراينجا چاره بجز اداء ان حق وقطع اشتراك ندارد چهارم انكه خانه بارث منتقل شده لكن دين ميت هنوز ادا نشده باشد پس خانه پدر اگرچه بمجرد موت منتقل بپسر ميشود ولكن مادامیكه قرض پدر را ادا ننموده نميتواند درخانهٔ پدر نماز كند بسبب تعلق حق غرماء بخانه مگر اينكه طلب خواهان اذن بدهند يا راضی بشوند كه در ذمه پسر بيايد (مسئلة) اين حكم منع از تصرف مختص جائی نيست كه دين ميت همه تركه را فرا بگيرد بلكه اعم است ازاين وازصورتيكه تركه زياد تر باشد (مسئلة) آيا اين حكم منع از تصرف درصورت زيادتری تركه مختص قدر مقابل قرض است يا در همه تركه ممنوع است از تصرف جمعی از علماء حكم فرموده‌اند باينكه اگر تركه بقيمت دويست هزار تومان باشد مثلاً وقرض ميت يكپول سياه تا آنپول ادا نشده تصرف درهيچ

۲ اگر اعتماد مصلی ولو بواسطه بر آن نباشد صح. دام ظله

چيز از تركه جايز نيست واين قول خالی ازوجه نيست واين مسئله‌ايست بسيار محل احتياج وامر برهمهٔ مردم ازاين بابت بسيار مشكل ميشود ازاين بابت كه بسيار كم است كسی بميرد وقرضی در ذمهٔ او نباشد وتصرف ورثه درخانه واثاث البيت دراينصورت مشكلست واذن ورثه هم ثمر ندارد وتحقيق كلام درمقام اينست كه ميگويم هرگاه وارث متدين باشد ومعسر نباشد ودرمقام اداء دين ووصيت برآمده باشد ومشغول بانها باشد وبی پروا وكم محل نباشد ميتواند تصرف درخانه واموال بكند خصوصاً درصورتيكه قرض كم باشد وتركه زياد واما هرگاه ورثه درفكر نباشند وتسامح در اين امور داشته باشند چه قرض بسيار باشد وچه كم پس تصرف دراموال ونشستن ايشان درخانه حرام واذن دادن ايشان بكسان ديگر ثمر ندارد وخانه حكم خانهٔ غصبي دارد كه نماز همه كس در آن باطل است مگر هرگاه وارث وقرض خواه هردو اذن بدهند واما در تعويق وصيت كار مشكل تر است چونكه اذن از ميت نميتوان تحصيل كرد (مسئلة) عام البلوی ديگر بدانكه اهل ديوان وعمال وظلمه مادامیكه درحياتند خانه واموالیكه دردست ايشانست همينكه علم بغصبيت آن نيست حكم ميشود باباحهٔ آن وهمه احكام ملكيت بر آن جاری ميشود اگرچه مداخل ازحلال نداشته باشد بمحض احتمال حمل بر صحيح ميشود ولكن بعد از فوت او اگر قرض دار است حكم او مثل باقی مردم است واگر قرضی ندارد حكم دربارهٔ تركهٔ او مشكل ميشود بسبب تعلق مظالم بانها بعد از فوت او وتقسيم ارث او بين ورثه باوجود استغراق مظالم مشكل ميشود ووصيتهای ايشان بهر چيزی غير از رد مظالم باطل ميشود ومعاملات ورثهٔ ايشان در تركه ايشان محل اشكال اند پنجم از اقسام مغصوب اينكه وصيت ميت ياحج او متعلق بتركه باشد وهنوز بيرون نيامده وادا نشده دراينصورت نماز وتصرف دراموال جايز نيست (۱) ششم از اقسام اينكه حق رهن تعلق بعين گرفته باشد پس راهن ومرتهن هيچ كدام نميتوانند بدون اذن ديگری تصرف كنند چه نماز وچه غير آن (هفتم) اينكه حق سبق

۱ مطلقا معلوم نيست صدر دام ظله

تعلق گرفته باشد مثل مساجد هرگاه کسی جائی گرفته ودیگری اورا ازانجا بردارد وجمعی ازعلما قائل شده‌اند که نمازاو باطل است وبعضی گفته‌اند همه معصیت نموده لکن نمازاو صحیح است واقوی اینست که هرگاه ان شخص اوّلی هنوز ایستاده ومطالبه جای خودرا میکند صحت نماز مشکل است واگر مایوس شده ورفت یاانکه ازتکدر دیگر جای خودرا نمیخواهد نماز دویمی صحیح است اگرچه معصیت کرده باشد (مطلب دیگر) بدانکه ازاین حکم که گفته شد که بدون اذن مالك نماز صحیح نیست چندموضع استثناشده اوّل صحراهای واسعه که مملوك‌اند نمازدرانها بی اذن مالك صحیح است اگرچه صغیر درانها شریك باشد وبعضی میگویند که اگر صاحب انها راضی نباشد بلکه منع صریح کند بازهم صحیح (۱) است چونکه اذن ازجانب مالك الملك حقیقی است (مسئلة) هرگاه انصحرای وسیع مغصوب باشد حکم همان است لکن بجهة خودغاصب ومقویان او محل اشکال است دویم کوچهٔ که آخر آن بسته است ملك صاحبان خانها است لکن دخول در آن بدون اذن ونماز در آن بدون ضرر براهل آن عیب ندارد سیم خانهای نه صنف که خداوند عالم در قرآن اذن داده بغذا خوردن ازخانهای ایشان اگرچه اذن نداده باشند وآن نه خانه خانهٔ پدر ومادر وبرادر وعمو وخالو وعمه وخاله وخانهٔ که کلید آن مفوض است بشخص ازبابت وکیل بودن وخانهٔ صدیق حقیقی که بمحض عدم علم بکراهت (۲) میتواند ازغذای ایشان بخورد ودخول خانهٔ ایشان ونماز در آن همین حکم رادارد چهارم هرگاه درخانه غصبی کسی راحبس کردند جایز است که در آن تصرف لازم بطریق متعارف درنشستن وبرخواستن ووضو ونماز بکند واجرتی هم براو نیست بلکه اجرت برآن است که اوراحبس نموده واماتصرفات دیگر مثل نمازهای مستحبه ونحوانها صحت اینها مشکلست مگراینکه نماز مستحب رابطریقی کند که زیاده براصل بودن نباشد (۳) پنجم هرگاه مالك کسی راحبس کند درخانهٔ خود تباطل همه تصرفات اودرانجا جایز است ونمازاو صحیح است حتی اینکه اگر بگوید راضی نیستم (۴)

۱ معلوم نیست صدر دام عمره

۲ مطلقا خلاف احتیاط است صدر دام عمره

۳ در واجبات نیز زیاده براصل بودن را ترك نمانشد صدر دام عمره

۴ مشکلست در وسعت وقت صدر دام عمره

درانجا نماز بکنی ششم هرگاه خوف جان داشته باشد ودرخانهٔ برود بی اذن مالك بامنع او درانجا مادامیکه خوف از بیرون آمدن دارد نماز واجب میتواند (۱) بکند هفتم هرگاه مکان مملوك یاوقف یامباح فرش غصبی ازاجر یاکچ یافرش دیگر شده ونماز گذار راممکن نمیشود که اورابردارد یااینکه برداشتن زحمت بسیار دارد میتواند درآن مکان برآن فرش غصبی هرگاه خودانرافرش نکرده نماز کند۲ واجرت آن برغاصب است نه برنماز گذار وهم چنین هرگاه درانمکان چادر غصبی زد یاسقف غصبی نمود یا روشنائی غصبی قرار داد تصرف درانها دراین صور نه حرام است ونه باعث بطلان هشتم هرگاه خود مالك (۳) فرش کند مکان مباح را بی اذن مالك مکان واذن ندهد که برآن فرش نماز کند بی اذن او میتوان نماز کند وهمچنین هرگاه درمسجد فرش کرد وراضی نباشد خصوصاً هرگاه باعث تعطیل مسجد شود حق او ساقط میشود وبرداشتن ان هم لازم نیست (٤) (مسئلة) گاهی بجهة غصبیت مکان نماز نشسته لازم میشود و گاهی نماز ایما لازم میشود وگاهی نماز خوابیده لازم میشود مثلاً هرگاه محل وقوف قامت او تنها مباح است که اگر خم شد باین طرف محل قدم خود آمد داخل درفضاء غصب میشود لازم است نماز کند ایستاده بایما وترك رکوع وسجود واگر بقدر نشستن مباح است وفضاء بالاتر غصب است لازمست نماز نشسته کند وهمچنین واین دروقتیست که مکان منحصر بانجا باشد (مسئلة) هرگاه غاصب بقصد رد کردن خانه ازخانه بیرون بیاید درحین بیرون آمدن وتنگی وقت نماز کند بایماء عوض رکوع وسجود وهرگاه قصد رد بمالك ندارد ووقت نماز تنگ شده جمعی ازاعاظم علماء فرموده‌اند که مشغول بیرون آمدن شود ودرانحین نماز کند بایماء ودرصحت نماز دراینصورت تأملی هست بلکه میگوئیم مخاطب است بنماز تمام ومعاقب است برترك آن مثل اینکه ازاول وقت تاآخر آن درخانهٔ بماند که اگر نماز کند باطل است ولکن خطاب حقیقی بان دارد وعقاب برترك آن ثابت است (صفت دویم) انکه مکان نماز برقرار باشد وبطریقی

۱ ولی تصرف زیاده براصل بودن بکند صدر دام مجده

۲ مشکلست باوسعت وقت ووجود مندرجه صدر دام مجده

۳ عبارت این موضع صاف نیست صدر دام مجده

٤ معلوم نیست بلی میتواند فرش را بردارد و بدور اندازد ونماز کند صدر دام عمره

نباشد که بدنرا متحرك کند پس نماز بر حیوان ودر تخت روان وگاری وکالسکه در حال راه رفتن جایز نیست وهمچنین برکاه ونی وپنبه جمع شده ومانند اینها که بدن بر آنها آرام نمیشود واما هرگاه بدن ساکن باشد لکن مکان متحرك باشد مثل کشتی در بعض اوقات که استیفاء همه افعال وشروط در آن حاصل میشود پس در آن تأمل است واما هرگاه بالعرض ساکن باشد مثل حیوان (۱) ایستاده آرام وکشتی بسته ظاهر اینست که عیب ندارد (مسئلة) هرگاه مکان بطریقی است که در اول رکوع وسجود قدری متحرك میشود بعد قرار میگیرد پس اگر حرکت او این مقدار نباشد که محو صورت نماز کند عیب ندارد وباید در وقت حرکت مشغول قرائت یاذکر نباشد ولزوم استقرار بدن ومکان که گفته شد در حال اختیار است پس در حال اضطرار نماز میگذارد با اضطراب بدن ومکان هردو یا یکی از اینها پس سواره نماز میکند وهرقدر از واجبات که ممکن است آنرا وهرقدر که ممکن نیست بدل آنرا لکن در استقبال قبله کیفیت خاصه هست که اگر حیوان رو بقبله نمیرود همان تکبیررا روی بقبله بگوید (صفت سوم) اینکه در معرض تزلزل نباشد پس هرگاه در جائی بایستد که بالفعل برقرار است ولکن در معرض تحرك باشد مثل جائی که محل ازدحام باشد بنحویکه مطمئن نیست که تا آخر نماز اورا آرام میگذارند پس شروع بنماز محل اشکال است اگر چه قول بجواز شروع خالی از وجه نیست باینطریق که مشغول میشود باین نحو که اگر بر قرار ماند تمام کند والا بهم بزند وبعضی از علماء فرموده اند که اگر محل نماز بنحویست که محل قال وقیل وآوازهای بلند است که بجهة شخص اطمینان ووثوق بجا آوردن افعال نمیماند شروع بنماز در آنجا جایز نیست (صفت چهارم) اینکه مکان محل خوف وخطری نباشد که قرار در آن حرام باشد مثل مابین صفوف دعوای تیر وتفنگ در حال دعوا وزیر دیوار شکسته ومحل خطر از درندگان وجانوران پس هرگاه در انجا ایستاد ونماز کرد باطل است وهرگاه وقت نماز تنگ باشد ومحل امنی که در آن

(۱) اولی ترك نماز بر حیوان است صدر دام عمره

قرار گیرد پیدا نمیشود در حال فرار نماز کند هرچند بدویدن باشد یا سواره باشد واگر همه امکنه خوف باشند لازم است هرجا که خوف کمتر است نماز کند پس در اینصورت اگر در محل بیشتری خوف نماز کرد باطلست (صفت پنجم) اینکه اداء افعال بحسب حال مصلی در ان ممکن باشد پس اگر جائی است که سقف ان کوتاه است ودر قیام انتصاب حاصل نمیشود یا عرض آن کم است که امتداد لازم در سجود عمل نمی آید نماز باطل است در حالت اختیار واما هرگاه مضطر باشد اختیار کند هرجائی که تحصیل شرائط در آن بیشتر میشود (مسئلة) هرگاه امر دائر شد مابین دو مکان که در یکی میشود ایستاده بایماء نماز کرد ودر یکی نشسته بارکوع وسجود نشسته دویم مقدم است (صفت ششم) اینکه مقدم ومساوی قبر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم وپیغمبرانی که منصب امامت را هم دارند (۱) نباشد پس باید قدری از قبر مؤخر بایستد یا حایلی مابین باشد ودر حایل شدن صندوق وضریح تأمل هست (صفت هفتم) اینکه خانه کعبه وپشت بام ازبرای نماز واجب نباشد در حال اختیار ولکن اگر مضطر شد در آنجا نماز کند لکن در میان خانه متصل بدیوار بایستد ودر پشت بام کناره بایستد که اکثر کعبه پیش روی او باشد (صفت هشتم) اینکه در یك مکان مرد وزن نماز گذار بطریق تساوی یا مقدم بودن زن نباشد مگر با حایل یاده ذراع دور بودن پس هرگاه حایل نباشد وده ذراع از همدیگر دور نباشد ومساوی هم بایستد یا زن پیش بایستد ونماز کند اشهر اینست که نماز هردو باطل است در بعض اوقات ونماز یکی در بعض اوقات وتفصیل اینست که هرگاه هردو باطلاع بحال همدیگر یکمرتبه تکبیرة الاحرام گفتند نماز هردو باطل است واگر یکی تکبیر گفت ودیگری بلافاصله (۲) بعد از او تکبیر گفت نماز دویمی باطلست واگر دویمی نمیدانست که این یکی نماز میکند ومشغول شد نماز او صحیح است واولی که عالم (۳) شد نمازش باطل میشود واگر یکی از ایشان نمازش باطل باشد عیب ندارد لکن اگر بطلان از بابت دیگر باشد نه از این بابت واحوط

(٣) بلکه مطلق معصوم علی الاحوط صدر دام ظله

(۲) فرقی مابین بلافاصله وبا فاصله نیست صدر دام ظله العالی

(۳) مراد ومدرك محتاج بتأمل است صدر دام عمره

(٤) محتاج بمراجعه است صدر دام فضله

این است که بمجرد حصول این حالت چه اولی وچه دویمی چه عالم وچه جاهل نمازرا اعاده کند وبعضی ازامکروه میدانند ومبطل نماز نمیدانند وقول اول خالی ازقوة نیست وتحقیق کلام موقوف برچندمسئله است (مسئلة) معنی لزوم پیش ایستادن مرد اینست که محل قدمین او بیشتر از محل قدمین زن باشد اگرچه بعضی ازبدن ایشان مساوی هم باشد یااینکه باید محل قدمین مرد از محل سجدهٔ زن بیشتر باشد یااینکه ملاحظهٔ حالات میشود پس درحال قیام قدمین مناط است ودرحال سجود محل پیشانی احوط اینست که تأخیر زن بنحوی باشد که هیچ جزوی ازبدن او مقابل جزئی ازبدن مرد نباشد حتی اینکه سرزن درمحاذی قدم مرد درحال قیام نباشد بلکه محل سر او ازپاشنهٔ پای مرد باید مؤخر باشد (مسئلة) ذراع عبارتست ازاول مرفق تاسرانگشت وسطی (مسئلة) دراین حکم تفاوتی مابین محرم ونامحرم حتی زوج وزوجه نیست (مسئلة) هرگاه نابالغی نمازکند پس در دختر اشکال برای مرد ودر پسر اشکال برای زن حاصل میشود هرگاه عبادات نابالغ راشرعی بدانیم کما هو الاقوی (۱) (مسئلة) تحدید ده ذراع ازمحل سجدهٔ مرد میشود تاپاشنهٔ پای زن (مسئلة) هرگاه یکی ازایشان درجای بلندی باشد که صدق محاذی بودن ومقدم بودن نشود عیب ندارد وغالباً دراینصورت بلندی مکان ده ذراع میشود هرچند مناط نباشد (مسئله) هرگاه وقت مضیق باشد وجای دیگر نباشد هردو نماز میکنند بهرنحو که ممکن است (مسئلة) حایلی که باعث رفع این حکم است ضرور نیست که مانع رؤیت باشد پس اگر دیوار کوتاهی مابین است کفایت میکند (۲) اگرچه همدیگر را بینند ولکن تاریکی ونابینائی حایل نیست واگر نهر مابین باشد مشکل که داخل حایل بشود اگرده ذراع نباشد (مسئلة) هرگاه زن پیش روی مرد در نماز نشسته باشد یاخوابیده باشد چه محرم وچه نامحرم ضرری بنماز ندارد اگرچه در نماز نگاه باو کند ونامحرم باشد وهمان معصیت تنها نموده است صفت نهم اینکه مکان نماز نجس نباشد بنجاست متعدیه بلباس وبدن مصلی واما اگر نجس باشد لکن

۱ تفصیلی دارد که اینجا مجال ذکر آن نیست صدر دام ظلاالعالی

۲ محل اشکال است صدر دام عمره

سرایت نکند عیب ندارد مگر محل پیشانی که حکم ان بیان میشود انشاءالله ولکن احوط اینست که مکان نماز متنجس نباشد هرچند تعدی نکند پس اگر متنجس خشک باشد بازهم محل احتیاطست بلکه اگر عین نجاست باشد در صحت تاملی هست هرچند خشک باشد مثل اینکه محل سجده پاك لکن باقی اعضای ملاصق میته یاغائط خشک باشند مسئلة اگر شروع بنماز کرد درجانیکه اگر بسجود برود درخت یابدن یامحل سجود او نجس میشود پس اگر قصد دارد که آنوقت ازآن مکان منتقل بشود عیب ندارد واگر قصد ندارد صحت مشکل است اگرچه بعد منتقل بشود مسئلة هرگاه ازمکان نجاست عفو شده سرایت (۱) کند عیب ندارد لکن اگر ازخون قروح وجروح بزمین ریخت بعد سرایت کرد بلباس درآن اشکال (۲) عظیم هست صفت دهم انکه احترام محل باعث حرمت ایستادن برروی آن نباشد صفت یازدهم اینکه محل ایستادن بامحل سجده مساوی باشد یازیاده برعرض (۳) چهار انگشت تفاوت نداشته باشد در بلندی و پستی وآن بردونوع است یکی اینکه اصل زمین کجی ندارد اما بلند وپستی او ازبابت بنیان یاسنگ وگل درآن بعمل آمده ویکی آنکه اصل زمین کج است که یک سرآن باسمان نزدیکتر است ازدیگری اما چیزی برسطح آن نیفتاده است واینرا سراشیب میگویند قسم اول مضر است بی شبهه درصورتیکه چهار انگشت بلند یانشیب باشد وثانی ملاحظهٔ آن احوط است مسئلة اگر کسی نماز نشسته میکند ملاحظهٔ حال قدمین ایستاده بشود یامقر زانوها بر آورد بشود دووجه است مسئلة هرگاه محل ایستادن درهمان حال مساوی است بعد بالامی آید یامحل سجدهٔ خود بلند است ودرحال سجده مساوی میشود محل اشکال است (۴) مسئلة اگر محل قدمی یامحل قدم دیگر تفاوت داشته باشد عیب ندارد (۵) مسئلة بعضی اعتبار کرده اند درجای دستها وزانوها که باید چهار انگشت ازجای پاها بلندتر نباشد واین احوط است امابین اینها بلندی یاپستی هرقدر باشد عیب ندارد صفت دوازدهم اینکه مکان پیشانی درسجده جامه چند شرط باشد که در

۱ بقدار یک عفواست صدر دام ظله

۲ بطلان بعید نیست کر زیاده برمقدار یک درهم باشد صدر دام ظله

۳ متصل بهم واحوط مساوی بودن است عرفا صدر دام ظله

۴ اشکالی ندارد انشاالله تعالی ولی مراد از صدر عبارت خالی از خفائی نیست صدر

۵ فی الجمله صدر دام ظله

باب سجود انشاء الله بتفصیل بیان میشود مطلب دوم در بیان مکان مکروه در نماز بدانکه در سی و دو موضع نماز مکروه است اول حمام یعنی خانه دویمی و سومی آن اما خانه اول که محل رخت بیرون آوردن است محل تامل است و بعضی آنرا هم مکروه میدانند دوم قبرستان سیم برقبر چهارم مابین دو قبر و رفع کراهت بگذاشتن حایل در یکسمت است پنجم روی بقبر و رفع (١) کراهت بگذاشتن حایل پیش روی است و اگر در بین چهار قبر است دو حائل رفع کراهت میکند ششم در طویلها هفتم در جائیکه محل بستن گاوها است هشتم محل خوابیدن گوسفندان نهم در مزابل هرچند پاکی فرش کنند دهم در محل ذبح حیوانات یازدهم در زمینی که محل بول کردن باشد هرچند خشك باشد دوازدهم در شارع هرگاه ضرر بماره نداشته باشد و اگر ضرر دارد نماز باطلست سیزدهم هر مکانیکه کثافت آن طبع متنفر باشد چهاردهم در محل جریان آب اگرچه بالفعل نداشته باشد پانزدهم در زمین شوره زار شانزدهم در آتشکده هفدهم در مطبخ و گلخن و محل آتش کوره هیجدهم در خانهٔ گبران نوزدهم برروی یخ و برف ایستادن بیستم در جائیکه در مقابل او آتش روشن یا شمع روشن شده باشد بیست و یکم جائیکه در مقابل صورتی یا تمثال باشد بیست و دوم جائیکه نقش مشغول کنندهٔ حواس باشد بیست و سیم جائیکه در مقابل قرآن و اکرده گذاشته باشد بیست و چهام در هر اطاقی که صورت و تمثال در آن باشد هرچند مقابل نباشد بیست و پنجم هرجاکه دیواری در مقابل باشد که از بالوعه نشر بان دیوار نموده بیست و ششم در خانهٔ که شراب در آن باشد بیست و هفتم مقابل در گشوده بیست و هشتم مقابل انسانی که روی او طرف مصلی باشد و چهار مکان دیگر مخصوص و معین است وادی ضجنان و بیدا و ذات الصلاصل و وادی الشقره و بعضی ملحق نموده اند هر زمینی را که یك وقتی عذاب بر آن نازل شده باشد و بعضی گفته اند که نماز در جائیکه گل شقایق در آن باشد مکروه هست و دلیل درستی ندارد مطلب سیم در بیان مکانهائیکه نماز در آنها مستحبست اول مسجد الحرام که یك

١ احوط ترك است اگر علامت ظاهری داشته باشد صدر دام ظله

نماز در آن هزار هزار نماز محسوب میشود دوم مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله که نماز آن ده هزار نماز است سیم روضات مشرفه که مقدم برهمه حرم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از آن حرم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و در حدیث هست که نماز در آن بدویست هزار نماز حساب میشود بعد از آن حرم حسنین علیهما السلام و در خصوص حضرت امام حسین علیه السلام فضائل خاصه بجهة نماز وارد شده است چهارم مساجد معینه مشخصه که ثوابهای مخصوص دارند و آنها چند مسجدند مسجد کوفه و مسجد اقصی که نماز در آنها هزار نماز است و مسجد سهله که فضائل بسیار در نماز در آن هست و مسجد خیف که در منی است و غیر اینها پنجم مساجدی که صفت خاصه دارند اول مسجد همسایه که حق مخصوصی دارد و ترك آن باعث نقص ثواب نماز است دویم مسجد مهجور خراب شده که شکوه میکند بسوی خداوند از کسانی که او را معطل و ضایع گذاشتند سیم مسجد جامع هر بلدی که نماز در آن بصد نماز است و مراد از مسجد جامع مسجدیستکه در بلد از آن بزرگتر نباشد یا مسجدیکه همهٔ اهل محلات شهر در آن جمع میشوند چهارم مطلق مساجد و بجهة هریك از مسجد محله و بازار هم بعض ثوابهای خاصه وارد شده ششم روضات باقی پیغمبران و مقام ایشان و مقام اولیاء و صلحا و علماء و عباد احیاء و امواتا که خصوصیتی در آنها حاصل میشود هفتم مسجد خانه که شخص یکجائی را در خانهٔ خود قرار بدهد نماز خانه و مسجد خود اگرچه احکام مسجد در آن جاری نمیشود لکن فضیلت خاصه در آن حاصل میشود و اگر در وقت احتضار قرار بدهد که در آنجا باشد ثمرات خاصه دارد یکی از آنها آسانی جان بیرون رفتن است و در اینجا چند مطلب است که تعلق بمساجد دارند مطلب اول در کیفیت وقف نمودن مسجد لازم است در آن صیغهٔ وقف را جاری نمودن با قصد قربت بجهة نماز یا با غیر آن از عبادات و اگر برای غیر آن از عبادات تنها وقف کردند نه مسجد است و باید قصد قربت در آن بکنند و صیغهٔ آن اینست وقفته مسجداً قربةً الی الله و بعد از صیغهٔ

اقباض درآن شرطاست وحاصل میشودبنماز کردن یك مسلمان درآن (۱) مسئلة بعدازتحقق صیغهٔ وقف تمام آن زمین وبنیان از هوای بالای آن تاطبقهٔ پائین زمین همه مسجداندواما گر ازاول قرار بدهد غرفهٔ بالارا مثلاً تنها یا بنیان روی زمین را تنها نه شبستان وزیر زمینی را بازهم صحیح است وهمان مقدار مسجداست مسئلة هرگاه طبقهٔ بالارا قرارداد مسجد بعد خراب شد واثرآن رفت آیاآن مقدار از هوا که بوده حکم مسجد بازدارد یانه محل اشکالست مسئلة هرگاه مسجد مشرف بخرابی شد خراب نمودن آن عیب ندارد مسئلة هرگاه مسجد خرابی ندارد ومحکم است بخواهند اورا خراب کنند که بهتر بسازند جایز نیست (۲) واگر بخواهند خراب کنند که بزرگتر کنند در بعض صور محل اشکالست وعلی ای حال در صورت جواز آنچه سنگ وآجر ومصالح آنست مادام الامکان عین آنهارا در خود آن باید بکار ببرند مطلب دوم دراحکام مسجداست وآنها چند حکم اند اول حرام است نقش نمودن مسجد بطلا وحرام است صورت کشیدن درآن علی الاحوط دویم حرام است نجس نمودن آن واما داخل شدن درآن یابدن نجس یالباس نجس که تعدی بمسجد نکند عیب ندارد سیم واجبست ازالهٔ نجاست از آن فوراً مهرگاه جنب نجاست در مسجد دید پس اگر ازالهٔ آن موقوف بمکث نیست فوراً واجبست واگر موقوف بمکث است آیا لازم است فوراً ازاله کند یااینکه باید اول اوقات امکان غسل کند بعد ازاله کند درمسئله تاملی هست اگرچه لزوم ازاله فوراً بی غسل خالی از وجه (۳) نیست مسئلة هرگاه بعد از علم باینکه مسجد نجس است مشغول نماز شد صحت نماز مشکلست اگر وقت وسعت دارد واما در تنگی وقت نماز مقدم است مسئلة اکر رفت درجائی دیگر نماز کرد بازهمان اشکال باقی است مسئلة هرگاه خود قدرت بر ازاله ندارد وکسی دیگر اورا اعانت نمیکند تکلیف او ساقطست ونماز صحیح است مسئلة هرگاه در اثنای نماز مطلع شد که مسجد نجس است نمازرا تمام کند (٤) هرچند در سعه وقت باشد مسئلة مهمه هرگاه زمینی باشد که درآن بالوعه مجمع نجاسات بوده آیا میتوان آنرا مسجد

۱ یا اجماع شرایط قبض صدردام ظله

۲ معدرم نیست جایز بودن بهتر و بزرگتر نمودن صدردام ظله

۳ مشکلست صدردام مجده العالی

٤ مشکلست صدر دام عمره

نمود یانه ظاهر اینستکه همینکه خاك بر آن ریختند وآنرا بالا آوردند که قطع بوی وکثافت آن شد میتوان مسجد نمود اگرچه باطن آن نجس بماند وحکم ازالهٔ نجاست از آن درغیر آن نجاست باطن برقرار است چهارم بعضی از محرمات بر جنب نسبت بمساجد درکتاب طهارت بیان شده اند مطلب سیم در ثواب مسجد ساختن است واکتفامیشود درآن بدو حدیث اول حدیثی که روایت شده از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله من بنی مسجداً فی الدنیا اعطاه الله بکل شبر منه مسیر اربعین الف عام مدینة من ذهب وفضة ولؤلؤ ویاقوت وزبرجد یعنی هرکس مسجدی بسازد بهریك وجب از ان شهری در بهشت که مسافت آن چهل هزار سال است خداوند عالم باو عطامیفرماید که بنیان آن ازطلاو نقره ومرواریدو یاقوت وزمرداست دویم حدیثی که از امام بحق ناطق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده من بنی مسجداً بنی الله له بیتاً فی الجنة یعنی بنیان مسجدی در مقابل او بناء خانه ایست در بهشت راوی حدیث میگوید بعد از شنیدن این از انحضرت روزی درمابین مکه ومدینه قدری سنگ دورهم گذاشتم که زمین را هموار کنم برای مسجدی حضرت ازانجا میگذشت عرض کردم جعلت فداك ترجو ان یکون هذا من ذاك قال نعم یعنی فدای توشوم امید داری که این هم داخل مسجد ساختن باشد فرمود بلی (مطلب چهارم) دربیان مستحبات نسبت بمسجد وانها چند فصل اند اول کثرت تردد درمسجد که خواص بسیار درآن هست دویم در تاریکی شب بمسجد رفتن که باعث نور روز محشر است سیم سبقت دررفتن مسجد پیش از وقت واول وقت که درحدیث نبوی وارد شده طوبی لاصحاب الالویة یحملونها فیسقون الی الجنة یعنی خوشا بحال کسانیکه علم بردارند در روز قیامت برای پیش گرفتن ببهشت عرض کردند کیستند آنها فرمود کسانیکه زودتر ازهمه بمسجد میروند چهارم چراغ روشن کردن درمسجد که باعث اینست که حمله عرش استغفار کنند برای روشن کننده مادامیکه روشنی آن برقرار است (مسئلة) هرگاه درمسجد روشنائی

باشد آیا زیاد کردن آن هم این ثوابرا دارد ظاهر اینست که اگر باعث روشن کردن یك گوشه از آن بشود همان ثواب را دارد و امّا اگر همه مسجد بروشنی سابق روشن باشد همین قدر باعث زیادتی آن بشود آن ثواب خاص معلوم نیست اگرچه ثوابی دارد پنجم جاروب کردن مسجد و بیرون انداختن خاك روبه آن که در حدیث وارد شده هر کس جاروب کند مسجدرا در روز پنجشنبه و بیرون ببرد از خاك روبهٔ آن بقدر داروئی که در چشم بریزند خداوند عالم دو بهره عظیم از رحمت خود برای او مینویسد ششم اینکه دروقت داخل شدن مسجد پای راسترا مقدم بدارد و دروقت بیرون آمدن پای چپ را هفتم اینکه کفش خودرا ملاحظه کند که نبادا نجاستی در ته کفش باشد که سرایت بمسجد کند هشتم آنکه دروقت دخول روی بقبله کند و بعداز دخول صلوات بر پیغمبر و آل او و دعا کنــد برای خود و همچنین وقت بیرون آمدن بدر مسجد بایستد و دعا کند چونکه سائل درخانه انشاءالله ناامید نخواهد شد (مطلب نهم) دربیان مکروهات نسبت بمسجد وانها چهـارده اند اول بسیار بلند ساختن دیوارهای آن مگر درصورتیکه بجهت محافظت همسایه لازم باشد دویم کنگره ساختن برای آن سیم نقش آن بغیر طلا و امّا نقش بطلا پس حرامست و نقش بصورت حیوانات نیز محل اشکالست چهارم انرا راه عبور قرار دادن مگر اینکه دو رکعت نماز در آن کند پنجم آب دهن و آب دماغ در آن انداختن ششم داخل شدن کسیکه سیر و پیاز خام خورده است و هنوز بوی آنها از دهان او بیاید هفتم بیع و شراء در آن هشتم فریاد زدن بجهة پیدا شدن گم شده نهم شپش کشتن در آن دهم سنگ ریزه بهم دیگر زدن یازدهم خوابیدن مگر برای غریب و مثل او دوازدهم شعر لغو در آن خواندن سیزدهم صدا در آن بلند کردن چهاردهم منزل مرافعه واقامهٔ حدود قرار دادن پانزدهم حرفهای دنیائی گفتن که اصلا دخل بامر اخروی نداشته باشند شانزدهم شمشیر از غلاف بیرون آوردن هفدهم اطفال و دیوانها در آن راه دادن وغیر انها هم هست

خاتمة بدانکه مستحبست برای مصلی گذاشتن ستره دروقتیکه شخص نماز کند در جائیکه پیش روی او دیوار یا صف نباشد بلکه پیش روی او فضائی باشد که ایمن از مارّه نیست اگرچه مرور کننده بالفعل نباشد و فی الحقیقه این ستره تعظیم و توقیر نماز است و گذاشتن آن اشاره است باینکه باخلق جدائی کردم و خودرا از ایشان قطع نموده توجه خودرا بخالق نمودم و کیفیت آن اینست که درپیش روی خود بالاتر از محل سجده عصائی یا چیز دیگر مثل نخ ریسمان و نحو آن بگذارد و ملاحظه نماید فاصله بودن آنرا مابین خود و کسیکه از انجا بگذرد و اکتفا بخط کشیدن برروی زمین که اثر آن بماند هم میشود (مقدمهٔ هفتم) اذان است (مقدمهٔ هشتم) اقامه است و هریك ازاین دو احکام خاصه و احکام مشترکه دارند پس دراینجا سه مقصد است (مقصد اول) درمسائل مختصه اذان است. ودرآن چند مطلب است اول درحکم اذان است بدانکه بعض روایات دلالت بروجوب آن دارند و بعضی بان قائل شده اند در نماز صبح و مغرب و بعضی از مقدمات واجبه نماز جماعت و شرط صحت آن دانسته اند و بعضی قائلند که شرط ثواب نماز جماعت است و مشهور و اقوی اینست که مستحب مؤکد است و تأکید استحباب آن برای نماز صبح و مغرب بیشتر است و تأکید استحباب اذان و اقامه بحدی است که هرگاه شخص انهارا باهم فراموش نمود و تکبیر نمازرا گفت تا بحد رکوع نرسیده میتواند نمازرا بهم بزند لکن باید درهمان وقت بمحض یاد آمدن باشد که اگر بعد از آن عزم برترك کند یا متردد بماند قطع محل تأمل است واگر عمداً از اول ترك کرده هم درقطع اشکالست دویم دراقسام اذانست بدانکه اذان در شریعت بردو قسم است اول اذانی که دخل بوقت نماز و نماز ندارد و آن در سه مقام است اول اذان و اقامه ایست که مستحب است درگوش مولود درروز تولد گفته شود (مقام دویم) اذانیست که درصحرای موحش که سحره جن صورتهای موحشه درنظر میاورند بجهة دفع آنهـا بگویند و باصطلاح مردم آنرا

غول میگویند (مقام سوم) در گوش کسیکه بجهة چهل روز گوشت حیوان نخوردن کج خلقی عارض او شده باشد بلکه برای مطلق کج خلقی هم خوبست (قسم دویم) اذانیکه دخل بنماز واوقات ان دارد وآن بر دو قسم است اذان اعلام واذان اعظام که اذان نماز است اذان اعلام انیست که مقصود اذان اطلاع دادن مردم باشد بجهة(۱) نماز اذان اعظام احترامی است برای نماز هرچند اعلامی دران منظور نباشد که اگر شخص خود تنها باشد وهموار اذان بگوید بازهم مستحب است وگاهی هردو منظور میشوند پس اذان سه قسم میشود واذان اعلام واعظام دراحکام هم ازچند بابت مختلف اند اوّل اینکه در صحت اذان اعلام قصد قربت شرط نیست اگرچه در ثواب آن شرط است ولکن در صحت اذان نماز قصد قربت شرط است (دویم) اینکه اذان اعلام باید اوّل وقت باشد واذان نماز با نماز است هرچند آخر وقت باشد (سیم) اینکه اتصال اذان اعلام بنماز معتبر نیست لکن اذان نماز فی الجمله اتصال ضرور دارد (چهارم) اینکه بعضی گفته‌اند اخذ اجرت بر اذان اعلام حرام نیست لکن بر اذان نماز اجماعاً حرام است (پنجم) بعضی قائلند که غلط در اذان اعلام عیب ندارد (ششم) اینکه اذان اعلام همان یك قسم است که فصول اذان دران تمام گفته شوند واما اذان نماز پس هشت قسم برای حصول خود آن تحقق ثواب آن در شریعت مقرر شده اول اذان تمام دویم اذان قصر سیم اذان اقتصار چهارم اذان اکتفاء پنجم اذان کفایت ششم اذان حکایت هفتم اذان سماع هشتم اذان تلفیق وتفصیل اینها باینطریق است اوّل اذان حقیقی تمام وآن هیجده فصل است چهار الله اکبر وگفتن اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمداً رسول الله حی علی الصلوة حی علی الفلاح حی علی خیر العمل الله اکبر لا اله الا الله هریکی دو مرتبه وبجهة تیمن وتبرك بعداز شهادت برسالت شهادت برای امیر المؤمنین بولایت وامارت مؤمنین ووصایت مستحب است لکن جزء اذان نیست وگفتن آن یکمرتبه کفایت میکند بجهة حصول استحباب مطلق دویم اذان قصر

۱ یعنی دخول وقت نماز صدر دام عمره

که هر فصلی را یکمرتبه بگوید وان بجهة مسافر وکسیکه کار شتابی دارد (سیم) اذان اقتصار وآن بجهة زنان است که شارع قرار داده که زن در اذان اقتصار کند بیك تکبیر ودو شهادت (چهارم) اذان اکتفا باذان نماز سابق واین در چند موضع است اوّل درجائیکه جمع کند مابین دو نماز مثل ظهر وعصر ومغرب وعشا واذان بگوید برای نماز اول دیگر نماز دویم اذان نمیخواهد واکتفاء میشود بهمان اذان برای هردو که ثواب اذان برای دویم حاصل است وتحقیق مطلب این است که جا آوردن نمازهای مرتبه مثل ظهر وعصر ومغرب وعشاء بچند طریق میشود اوّل بطریق تفریق که مستحب وغالب اوقات طریقه حضرت پیغمبر ص وائمه طاهرین بر آن بوده است باین نحو که اول ظهر نافله ظهر ونماز ظهر را میکردند بعد میرفتند تا وقت فضیلت عصر که سایه شاخص بقدر آن میشد وآن وقت نماز عصر را میکردند ودراین صورت بی شبهه که اذان دیگر برای نماز عصر باید گفت (دویم) تفریق باینکه بعداز نماز ظهر قدری تاخیر بکند تا سایهٔ چهار سبع شاخص بشود بعد نماز عصر را بکند ودراینجاهم اذان عصر بی شبهه مستحب است (سیم) تفریق باینکه قدری تفرقه زمانی بشود کمتر ازاین دراینجاهم ظاهراً اذان عصر مستحب (چهارم) اینکه تفریق شود بهمان جا آوردن نافله عصر بعداز نماز ظهر ودراینصورت اذان عصر نگفتن احوط است(۱) (پنجم) اینکه جمع کند باینکه بعداز نماز ظهر بلافاصله مشغول عصر بشود واین جمع در بعض مقامات مستحب است ودرغیر انها رخصت است اگرچه ترك فضیلت است اما مقام استحباب جمع پس درچند موضع است اول در نماز عصر جمعه است که انرا بعداز نماز جمعه یا ظهر بلافاصله بکند دویم در نماز عصر روز عرفه است در عرفه که انرا با نماز ظهر جمع کند (سیم) در نماز مغرب وعشاء در مشعر الحرام است که مغرب وعشارا از اوّل وقت تاخیر می اندازند وهردو نماز را باهم میکنند ودراین سه مقام اذان نماز عصر وعشا مستحب نیست بلکه بدعت است درصورتیکه جمع کند وبعضی گفته‌اند که اذان عصر

۱ ولی گفتن بر مطلو بیت اولی است صدر دام ظله

جمعه وعصر عرفه درعرفه وعشاء درمشعر الحرام ساقط است چه جمع بشود وچه تفریق بشود ودراین تامل هست (چهارم) جمع مابین دو نماز که مستحاضهٔ کثیره میکنند که یك غسل میکنند بجهة نماز ظهر وعصر ویك غسل برای نماز مغرب وعشاء (پنجم) برای مسلوس درصورتیکه بیك وضو بخواهد دو نماز را بکند ودرغیر این مقامات (۱) جمع مابین دو نماز مستحب نیست چه در اول وقت وچه غیر آن بلکه مرخص فیه است وکلامی هست که دراین صورت که جمع مرخص فیه است باز اذان ساقط است یا نه احوط سقوط است (دویم) از اقسام اذان اکتفاء اذان نماز قضا است که هرگاه شخص مشغول نماز قضا میخواهد بشود در اوّل شروع اذان بگوید بعد هرقدر که دران مجلس قرار است که نماز قضا میکند اقامه تنها بگوید ومراد از قرار عادتیست که بجهة خود معین نموده یا بنائی که دارد که چه قدر نماز کند (مسئلة) هرگاه در بین نمازهای قضائی ادائی کرد یا فاصله بسیار شد اذان برای نماز بعد از ان بگوید (مسئلة) در نماز قضای اجیری اگر شرط اذان و اقامه کرده این حکم نمی آید (پنجم) اذان کفایت وآن درصورتیست که درمسجدی از نماز جماعت فارغ شده باشند وهنوز صفوف تمام بهم نخورده باشند و کسی بیاید در آن مسجد بخواهد نماز کند اذان واقامه انها که گفته اند کفایت برای نماز بعد از دیگران هم میکند چه نماز جماعت بکنند چه منفرد چه قصد حضور جماعت داشته باشند ونرسیده باشند یا از اول قصد انفراد یا جماعت مستقله داشته باشد در همه این صور نه اذان بگویند ونه اقامه تکبیر نماز را بگویند ومشغول نماز شوند مسئلة جریان این حکم درغیر مسجد (۲) خالی از قوة نیست مسئلة هرگاه نماز اول ادائی باشد ودویمی قضائی بجهت خود یا نیابت یا بعکس سقوط محل اشکال است مسئلة هرگاه این نماز جماعت دویمی که اذان واقامه گفته اند تمام کنند وهنوز متفرق نشده سیمی بهم رسید ظاهر اینست که باز هم حکم در آن جاریست وهمچنین مسئلة هرگاه اهل نماز جماعة که هنوز متفرق نشده اند از اول بی اذان واقامه

۱ استحباب جمع در مسلوس ومستحاضه محتاج بمراجعه است صدر دام ظله

۲ ولی بقصد رجاء مطلوبیت بگوید صدر دام ظله

نماز کرده اند جریان اینحکم برای جماعت ثانیه مشکلست واگر اکتفاء بسماع اذان واقامه کسی دیگر نموده اند شاید حکم جاری بشود ششم اذان سماع وآن در چند موضع است اول اذان که برای نماز جماعت گفته شود همینکه امام انرا شنید دیگر نماز او ونماز مأمومین که با او هستند یا بعد ملحق میشوند اذان نمیخواهد بلکه در مشروعیت اذانهم اشکالست دوم هرگاه کسی اذان واقامه گفت هرچند منفرد باشد وکسی دیگر شنید ومیخواهد نماز جماعت کند یا نماز منفرد کند همان شنیدن کفایت میکند لکن بعد از شنیدن تکلم نکرده تکبیر نماز را بگوید مسئلة آیا در شنیدن اذان واقامه شنیدن همهٔ آن لازم است یا شنیدن بعض انهم کافیست درصورتیکه خود مؤذن تمام گفته باشد اقوی اولست وثانی خالی از وجه نیست هفتم اذان حکایت وبیان ان اینست که همینکه شخص صدای اذانی شنید وهرچند اذان اعلام باشد مستحبست برای او حکایت آن یعنی بعد از هر فصلی بلافاصله که مؤذن گفت مثل او بگوید واگر بعد از شنیدن حیّ علی درهر سه مقام لاحول ولاقوة الا بالله بگوید بهتر است حتی اینکه این حکایت درحالت نماز هم مستحبست (۱) وبعد از عمل باین مستحب کفایت میکند از اذان نمازیکه بعد از آن بجا میاورد هشتم اذان تلفیق یعنی اذانیکه قدری را بشنود وقدری را خود بگوید یا اینکه خود مؤذن از فصول کم کند وسامع انرا بگوید با ملاحظهٔ ترتیب وشاید بی ملاحظه آنهم مجزی باشد (۲) مطلب سیم در احکام اذان است وچون غالباً با اقامه شریکست در احکام مشترکه بیان میشوند وحکم خاص اذان در اذان اعلام است وسابقاً بیان شد مقصد دوم در اقامه است وحکم آن استحباب مؤکد است وبعضی از علماء واجب دانسته اند وتاکید آن بیشتر از اذانست واقسام آن شش است اول اقامهٔ تمام وآن مثل اذانست در فصول مگر اینکه دو تکبیر از اول ساقطست (۳) ویکتهلیل از آخر ولکن دو مرتبه قد قامت الصلوة بعد از حیّ علی خیر العمل دارد دوم اقامهٔ قصر وآن برای مسافر است وکسیکه کار شتابی دارد مرخص است که از هر فصلی یکی را بگوید بقصد خصوصه اقامه وثواب آن برای او حاصلست سیم اقامهٔ اختصار

۱ وبعوض حیعلات لاحول ولاقوة الا بالله بگوید صدر دام عمره

۲ مشکلست صدر دام ظله

۳ اولی تکرار تهلیل است بقصد قربة مطلقه صدر دام ظله العالی

وآن درخصوص زن است كه عوض اقامه ميگويد الله اكبر اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمداً عبده ورسوله ودرخصوص كسيكه اقتدا ميكند بمخالفت مذهب بطريقى كه در جماعت بيان ميشود در اقامه او كافيست از قدقامت الصلوة تا آخر چهارم اقامه كفايت بنحويكه در اذان گذشت پنجم اقامهٔ سماع بهمان طريق كه در اذان گفته شد ششم اقامهٔ تلفيق بهمان كيفيت مقصد سيم در احكام مشتركهٔ اذان نماز و اقامه است وانها بر دو قسمند شرائط و مستحبات اما شرائط اول لزوم نيت قربت مثل همهٔ عبادات از اول تا آخر آن بنحو استدامه وبعضى لازم دانسته‌اند در نيت آن تعيين آن نماز كه اذان براى آنست وخالى از قوة نيست دوم ايمن پس اعتماد باذان مخالف نيست لكن در سماع اذان ايشان خالى از وجه نيست سيم بلوغ بنا بر قول بعضى لكن ظاهر اينست كه اگر نابالغ مميز باشد وقصد قربت كند اذان او صحيح است واحكام صحيح بر او جارى ميشود چهارم صحيح خواندن انها پس اگر غلط بخواند يا تبديل حرف كند باطل است پنجم دخول وقت نماز پس اذان نماز واقامه قبل از وقت باطل است واگر بخيال وقت گفت ودر اثناء انها وقت داخل شد هم صحت انها محل اشكالست اگر چه در نماز كفايت كند ششم ترتيب مابين فصول هفتم ترتيب مابين اذان واقامه پس اگر فصل مؤخر را مقدم گفت آن مقدم گفته را ثانياً بعد از مؤخر گفته بگويد وهمچنين هرگاه اول اقامه گفت بعد از آن را ثانياً اقامه را بگويد و بعضى قائلند كه تقديم عمدى مبطل است وبايد همه را از سر بگيرد هشتم موالات مابين فصول هريك كه بحسب صورت متعارف در اهل شرع بهم نخورد نهم موالات مابين اذان واقامه كه فاصله زياد نشود وتحديد آن بحسب متعارف اهل شرع است واما مستحبات اول طهارت از حدث است لكن در اقامه بعيد نيست كه از شرايط باشد دويم استقبال قبله است سيم قيام است وبعضى هر دو را در اقامه از شرايط دانسته‌اند چهارم حرف نزدن در اثناء آنها ومابين آنها واحوط بلكه اقوى در اقامه حرمت كلام است بعد از قدقامت الصلوة در نماز جماعت مادامیكه بر آن قصد

برقرار است پنجم وقف است در اواخر فصول آنها لكن در اذان مابين دو فصل اندك تأنى كند ودر اقامه بمجرد وقف بر آخر فصل شروع بفصل ديگر كند (مسئلة) اگر ساكن نمود آخر فصل را وبلا فاصله شروع كرد در فصل ديگر بدون وقف كه اندك مكثى ميخواهد بعضى حكم نموده‌اند كه اين وصل بسكون عيب ندارد وهمچنين در تسبيحات واذكار مكرره مثل تسبيح حضرت فاطمهٔ زهرا عليها السلام واينقول خالى از وجه نيست واحوط وقف است پنجم اظهار الف وها لفظ الله در آخر هر فصلى بنحويكه خوب ظاهر شوند وباخفاء اداء نشوند ششم فاصله مابين اذان واقامه بدو ركعت نماز يا يك گام (۱) برداشتن يا نشستن يا سجده يا ذكرى يا دعائى يا حرف زدنى يا قدرى سكوت لكن بجهة نماز صبح حرف زدن بهتر است وبجهة مغرب يا گام برداشتن يا سكوت يا تسبيح بهتر است ودو ركعت نماز درخصوص مغرب محل اشكالست ودر غير آن هرجا ممكن است از نافله بايد حساب شود (مسئلة) هرگاه بناى ترك اذان داشت واقامه گفت بعد بناى او بر اذان شد آنرا بگويد واقامه را اعاده كند (مسئلة) هرگاه منفرد براى خود اذان واقامه گفت بعد بناى امامت شد مستحب است اعاده (مقدمهٔ نهم) تكبيرات بدانكه مستحبست افتتاح نماز بشش تكبير غير تكبيرة الاحرام وهفتم آنها تكبيرة الاحرام را قرار بدهد وبعضى گفته‌اند كه اولى را تكبيرة الاحرام هم ميتواند قرار بدهد پس شش تكبير مستحب در نماز اند نه مقدمه واحوط اول است ونيت افتتاح بايد بيكى باشد نه بيشتر از يكى واين تكبيرات را متصل ميتوان گفت و مابين آنها ادعيه هم وارد شده كه بيان خواهند شد وپنج تكبير هم خوبست وسه تكبير هم خوبست (مسئلة) اين تكبيرات براى هر نمازى مستحب اند وبعضى تخصيص بهفت موضع داده‌اند هر نماز واجب واول ركعت نماز شب ومفردهٔ وتر واول ركعت نافلهٔ ظهر واول ركعت نافلهٔ مغرب واول ركعت نماز احرام ووتيره وظاهر تأكد استحبابست در اينها (مقدمهٔ دهم) ادعيه توجه بنماز است وآن ادعيه بر دو قسم اند قسم اول

(۱) استحبات آن در غير منفرده معلوم نيست؛ صدر دام ظله العالى

ادعیه که بعد از تکبیرات مقرر شده‌اند باینطریق که بعد از دو تکبیر بگوید اللهم انت الملک الحق المبین لا اله الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا انت بعد دو تکبیر بگوید و بگوید لبیک و سعدیک و الخیر فی یدیک و الشر لیس الیک و المهدی من هدیت لا ملجا منک الا الیک سبحانک و حنانیک تبارکت و تعالیت سبحانک رب البیت بعد از آن دو تکبیر بگوید و بگوید وجهت وجهی للذی فطر السموت و الارض عالم الغیب و الشهادة حنیفاً و ما انا من المشرکین ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین پس شروع باستعاذه و سورهٔ حمد نماید (قسم دویم) ادعیه توجه بی تکبیرات سه دعا وارد شده اول اینکه پیش از تکبیرة الاحرام بعد از اقامه بگوید اللهم رب هذه الدعوة التامة و الصلوة القائمة بلغ محمداً صلی الله علیه و آله الدرجة و الوسیلة و الفضل و الفضیلة بالله استفتح و بالله استنجح و بمحمد رسول الله صلی الله علیه و علیهم اتوجه اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجعلنی بهم عندک وجیهاً فی الدنیا و الاخرة و من المقربین دویم دعای توجه را بنحویکه گذشت تنها بخواند و تکبیرة الاحرام گوید سیم اینکه بعد از تکبیرة الاحرام بگوید یا محسن قد اتاک المسیء و قد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسیء انت المحسن و انا المسیء بحق محمد و آل محمد صل علی محمد و آل محمد و تجاوز عن قبیح ما تعلم منی (مقدمهٔ یازدهم) - سعی در تحصیل شرائط قبول و رفع موانع و حوابس آن و سعی در زیادتی درجهٔ آن توضیح این مطلب اینست که بعد از آنکه نماز جامع شرائط صحت شد که بحسب تکلیف بجا آمده که دیگر اعاده و قضاء آن بذمه نیاید قبول آن مرحله دیگریست و کمال قبول آن درجهٔ دیگر است و بجهة قبول آن شرائطی هست که باید بعمل بیایند و بعضی صفات مانع قبول‌اند و بعضی افعال حبس آن مینمایند که بعد از رفع آنها قبول محقق میشود لهذا چند امر در این مقدمه بیان میشود اول در شرط قبول شدن نماز که عمدهٔ همهٔ شرائط است بلکه همهٔ نماز در عالم معنی برای آنست و آن اقبال قلب است بر نماز در وقت ارادهٔ آن که مستمر باشد

تا آخر آن و این اقبال روح نماز است و حرکات قالب این روح اند و در احادیث متواتره نبویه و امامیه وارد شده که هر قدر از نماز که اقبال در آن هست قبول درگاه خالق میشود پس اگر در بعض حالات آن هست مقبول همانست پس بعض نمازها ثلث آنها قبول است و بعضی ربع آنها و بعضی عشر آنها و نماز مثل جسم است جان آن اقبال قلب است اگر هیچ در آن نیست مثل میت بی روح است و اگر جزئی در او هست مثل کسی است که هنوز قدری از اعضاء او روح دارند و رمقی از حیاة دارد پس بیان این مقدمه که شرط قبول است از لوازم است و تحقیق آن اینست که اقبال قلب در نماز بشش چیز حاصل میشود اول حضور قلب دویم تفهم سیم تعظیم چهارم هیبت پنجم خوف و رجاء ششم حیا اما حضور قلب پس معنی او این است که در دل فکری بغیر از آنچه باو مشغول است نباشد و بعد فهمیدن اینست که چه میگوید و علاوه بر این باید عظمت خدائی در قلب او تاثیر بکند چونکه میشود شخص با کسی حرف بزند که دل او جائی دیگر نیست و میفهمد چه میگوید لکن آن کس عظمتی در دل او ندارد و بعد از حدوث عظمت در قلب خوفی از آن عظمت در قلب حاصل میشود که آنرا هیبت میگویند و این غیر خوف از اذیت است و بعد از آن بسبب علم بوسعت رحمت و فضل او امیدی باو حاصل میشود و بعد از آن بواسطهٔ ملاحظه تقصیر خود صفت حیاء عارض او میشود و کیفیات توجه قلب و غفلت آن در نماز مختلف است کاهی بحضور قلب بودن در نماز بطریقی میشود که هرگاه شخص انصاف بدهد می‌بیند که این حضور و مکالمه با خالق خود کمتر شده از مکالمه با رفیق و نوکر و غلام که در وقت مکالمه با ایشان متوجه است که چه میگوید و در این وقت اصلا و ابدا ملتفت نیست پس اگر از خجالت این کیفیت گداخته شود بجا خواهد بود و تنزلات و درکات بحضوری مختلفند بعضی پست‌تر از بعضی همچنانکه حضور قلب را مراتب و درجات مختلفه هست بعضی بالاتر از بعضی و اعلای مراتب آن مرتبهٔ امام متقیان ع است که در نماز تیرها را از بدن او میکشیدند احساس نمیکرد

باوجوديكه در خارج نماز تاب نمى آورد وبعد ازان مرتبه بعضى از صلحاء متقيان است
كه در نماز بود طاقى از مسجد خراب شد كه مردم همه جمع شدند وبراو معلوم نشد تا
از نماز فارغ شد وبعد ازان مراتب غير متناهيه بحسب معرفت شخص دارد حاصل انها
ملتفت شدن است باينكه در مقام حضور خاص پادشاه حقيقى كه مالك زمين وآسمان است
برآمده ام ودر موقف مكالمه با او هستم واو متوجه بمن است وهمينكه باين ملتفت شد
البته بر دل وزبان واعضاء وحركات وسكنات ووجنات احوال او حالات وقوف
بنده ذليل در حضور پادشاه جليل ظاهر ميشود امادل پس در آن تنبه حاصل ميشود
وازبيهوشى غفلت از خالق خود بحال مى آيد بعد توجه براى او حاصل ميشود وميفهمد
كه چه ميكند وچه ميگويد وانفعال حياء بجهت او حاصل ميشود كه ازاينكه مكالمه با مالك
الملوك كمتر از حرف زدن با خادم ومملوك نباشد كه در وقت مخاطبه ايشان متوجه ميشود
كه چه بايشان ميگويد در اينجا چنين نباشد كه ابداً نداند چه ميگويد وباكى حرف ميزند
وبعد ازاين حالت شرم ازدروغ گفتن دراو حاصل ميشود در افعال واقوال وقرائت
پس ملاحظه كند كه ايستادن او ايستادن دروغ گو نباشد وبزبان دروغ نگويد وتكبير او
خدا را دروغ نباشد وگفتن اياك نعبد دروغ نباشد وبعد از اين ملاحظات اعضا و
جوارح او خاضع وخاشع ميشوند پس چشم باين طرف وآن طرف نگاه نميكند وبطريقى
كه مستحب است آنرا نيم بسته نگاه ميدارد وبطرف پايين نگاه ميكند وبدن را حركت
نمى دهد ودستها را درجاى خود نگاه ميدارد وباريش واعضاى بازى نميكند ودر
نهايت آرامى تن ميشود وشتاب نميكند واگر از متكبران ومخلوقين است در وقت
نماز كه در اطاعت وبندگى وخدمت خالق است اوضاع تكبر برخالق نفروشد و
كثافت ونحوست وخباثت اصل وحال وعاقبت خود را درنظر بياورد واگر
لباس اهل تكبر وتجبر واعداء الله در بر دارد اقلاً وقت نماز آنهارا برون بياورد
لباس پاكيزه كه مناسب ذات باشد در بر كند ودرهر حالتى از قيام وركوع وسجود

حالت قلبيه برطبق آنها حاصل چونكه افعال واقوال وحالات وهيئات نماز برطبق
معراج اند كه در هر حالتى ترقى براى شخص حاصل شود همچنانكه حضرت ختمى مآب
ص فرموده اند الصلوة معراج المؤمن پس نمازى كه از اول تا آخر آن ذكر دنيا و
روى گردانى از خدا بلكه تدبير وفكر معصيت او باشد تنزل بدرك اسفل است
نه معراج واقل مراتب حضور واقبال اين است كه شخص در نماز بادل خود
حديث دنيا نگويد وخود را بحالت ايستادن نزد آقاى بزرگ تصور نمايد واين
حديث دنيا گفتن بادل دو سبب دارد يكى سبب ظاهرى كه چشم خود در نماز
چيزها مى بيند كه حواس او متفرق ميشود وازجائى بجائى ميرود كه از توجه بازمياند
وعلاج اين رفع اينهاست از پيش نظر خود ويكى سبب باطنى كه غلبه حب دنيا و
خلوص قلب در ميل بان است كه دل بسمت ديگر نميرود وهرچه اورا برگردانى بسمت
محبوب ومعشوق خود ميرود ومعالجهٔ اين صعب است وبتأمل وتفكرات ميشود
نسأل الله التوفيق لذلك (مطلب مهم) بدانكه نماز كه ميزان اعمال است ومعيار اعمال است
وعمود دين است ومناط قبول اعمال است كه اگر قبول نشد ودر نامهٔ اعمال مقبوله درج
نشد در قيامت نظر بهيچ عملى از او نميكند شرط قبول آن اقبال قلب است در آن پس نماز بى
اقبال مردود است يعنى او را بنماز گذار پس ميدهند ومعنى پس دادن او اينست كه ابداً
اجرى ندارد اگرچه بحسب ظاهر شرع بگويند صحيح است يعنى اعاده وقضاى آنرا
نخواهند وعقاب بر ترك آن نكنند وبعضى گفته اند كه معنى عدم قبول آن اينست كه قبول
كامل نميشود وعلى اى حال همينكه بى اقبالى در نماز قبول ازاو برداشت وقبول نشدن آن
قبول باقى اعمال را برداشت مصيبت سنگين ميشود ازنمازهاى اغلب ناس وباقى اعمال ايشان
وهلاكت عموم بيدا ميكند لكن خداوند عظيم رحيم بلطف عميم خود تلافى قرار داده
نوافل نمازهارا كه جبران شكست ميكنند واتمام اين ناقص مينمايند وباين تلافى نماز
واجب بى اقبال بسبب جاآوردن نوافل مقبول ميشود وباعث قبول همهٔ اعمال ميشود ولكن

در اینجا مسئله دیگر هست که آیا توجه و اقبال قلب در خود این نوافل شرط است بجهت تلافی بی اقبال در نماز واجب یا اینکه نافله صحیح اگرچه بی توجه و اقبال قلب باشد تلافی میکند شهید ثانی اعلی الله مقامه میفرماید که این توسعه و لطفیست از جانب خدا که محض جا آوردن این نوافل بطریق صحیح تلافی میکند و بعضی از فقهاء در این تامل دارند و میگویند باید در اینها توجه قلب باشد که تلافی بی توجهی شود و قول اول اقرب بوسعت لطف و تفضل الهی است مطلب دوم در موانع قبول اند که رفع انها از مقدمات است وانها بسیارند از انجمله عجب و خود پسندیست که حبس عمل میکند و بعضی حکم ببطلان نموده اند در نماز مقارن عجب و از انجمله حبس حقوق واجبه است خصوصاً حبس زکوة که باعث قبول نشدن نماز است و از انجمله است ناشزه بودن زن و گریختن مملوك و حسد و تکبر و غیبت و حرام خوردن و شراب خوردن بلکه مطلق فسق مانع قبول کلیست مطلب سیم در اموری چند که اجر نماز را کم میکند و رفع انها از مقدمات است اول اینکه شتاب و تعجیل نکند مگر در ضیق وقت دوم اینکه حاقن و حاقب نباشد یعنی مدافع بول و غائط نباشد اگر بتواند قرار بگیرد و اگر مانع قرار باشد نماز باطل میشود سیم اینکه در نماز آب دهن و آب دماغ نیندازد مگر اینکه مانع قرائت باشد چهارم اینکه سر بهوا و چشم باینطرف و انطرف نماید پنجم اینکه چشم را نبندد بلکه بنظر چشم بپائین باشد مثل چشم بسته ششم اینکه اعمالی که غفلت و بازی و تکبر در آنها هست بجا نیاورد هفتم اینکه خواب آلوده نباشد و با کسالت نباشد خاتمه بعد از انکه شرائط قبول را موجود نمود و موانع قبول را مرتفع کرد سعی در ارتفاع درجهٔ قبول نماید چونکه درجات آن نهایت ندارند و چیزهائیکه باعث ارتفاع درجهٔ نماز ند بسیار اند از انجمله انگشتر عقیق در انگشت داشتن و از انجمله بوی خوش بکار بردنست که گاهی ثواب نماز را بهزار نماز میرساند و از انجمله شانه کردن محاسن است و از انجمله مسواك کردن است پیش از نماز که فضائل بسیار برای آن هست و از انجمله

مزوج بودن است که نماز مزوج هفتاد مقابل نماز شخص عزب است و غیر اینها بسیارند مقدمهٔ دوازدهم در مقدمهٔ متصلهٔ مقارنه که بسبب شدت مقارنه شبیه بجزء نماز است بلکه بعضی از اجزء گفته اند و آن نیت است که عبادت بودن همهٔ عبادات بان بسته است و امر آن در نهایت آسانیست و در نهایت مشکلی است و انرا احکام و مسائل خاصه هست پس بیان چند مطالب ضرور است اول در حقیقت نیت و برای فهم آن مطلبی بیان میشود که حقیقت آن معلوم شود و وسواس در آن رفع بشود بدانکه هر عاقلی که کاری میکند از روی شعور اول تصور آن در قلب او افتاده بعد تصور فائده آن نمودن و بعد از آن قلب که همهٔ اعضا و جوارح خادم او هستند تحریك اعضا و جوارح بجهة حصول آن میماید و مقدمات انرا بعمل میاورد و بعد از مقدمات آن کار را بعمل بیاورد بی اینکه ضرور باشد که مقارن آن کار قدری تامل کند و در دل خود بگذراند که من اینکار را بجهت این فایده میکنم پس نیت آن اراده است که منشاء او تصور فائده کار است دیگر نه گذرانیدن تازه در دل میخواهد و نه گفتن زبانی بلکه این هر دو در انظار عقلا خصوصاً بزبان آوردن لغو محض اند و توضیح این بمثال اینست که هرگاه در جائی نشسته باشی شخصیکه مستحق تعظیم است شرعاً یا عرفاً داخل آن مجلس بشود بمحض افتادن نظرت بر او از جا برمیخیزی و تعظیم او بانیت حاصل شده بی اینکه در وقت برخاستن قدری حرف در دل خود بگذرانی که برمیخیزم برخاستن در مقابل روی این شخص بجهة تعظیم او برای خدا یا برای مطلب دنیوی یا بجهة خوف و مانند اینها همین قدر که دیدن او و دانستن ثمرهٔ آن محرك ارادهٔ تو شد و قدرة تو با اراده تاثیر در برخاستن تو نموده عمل ترا بانیت نموده و اثر آن بر آن مرتب شد بی احتیاج بگذرانیدن و ترتیب آنها در دل زیاده بر انچه در دل هست از تصور و داعی و تحریك داعی چونکه در دل بودن چیزیست و تصور و گذرانیدن انچه در دلست و احضار آن و احضار آن چیزی دیگر است همچنانکه بزبان آوردن آنچه در دل است چیز دیگر است و هم چنانکه بزبان آوردن قصد و نیت لغو بی ثمر است گذرانیدن بترتیب

الفاظ زیاده بر حصول اراده قلبیه که برانگیخته شده ازدانستن فائده هم لغواست وتفاوتی دراین مابین عبادات واجبه مستحبه نیست پس همچنانکه دعاء در تعقیب میخوانی ودرشبهای ماه رمضان دعای افتتاح وسحر رامیخوانی بی اینکه قبل ازخواندن دردل قدری ترتیب بدهی که فلان تعقیب رامیخوانم ندباقربة الی الله یادعای افتتاح رادرشب ماه رمضان میخوانم ندباقربة الی الله و بلاشبهه این عبادت ازتو بعمل آمده نماز ووضوء نیز همین طوراست پس اذان ظهر را که شنیدی ومیدانی که نمازظهری خداوندعالم ازتوخواسته است برخیزی مهیا میشوی آب میاوری وضو میگیری در مقام نماز می ایستی اذان و قامه میگوئی تکبیر نمازرامیگوئی دیگر ضرور نیست که قدری بادل خودبگذرانی که نمازظهررابجا میاورم وجوباً اداءقربة الی الله بی اینکه اینرا دردل بترتیب بگذرانی نمازظهررا بجاآورده اداء وجوباً برای خدا بسبب ان ارادهٔ ثابته درقلب وبدون اینکه بزبان بگوئی پس نیت ترکیب ندارد وعربی وعجمی وترکی و هندی ندارد ودرقلب همه یك طوراست صفت لغات درآن جاری نیست بلکه بزبان گفتن لغواست بلکه مکروه (۱) است بلکه بقصد تشریع حرام است واین ایستادنها و تفکر وتأمل وتغییراحوال همه شغل وسواس خناس است وهمینکه وسواسی می بیند که نیتش نماید همان نیامدن نیت نیت حقیقی است تکبیر بگوید ومشغول شود این وجه اینکه گفتیم که نیت آسان ترین چیزهااست بلی اگر گفته باشند کاری بکن بی نیت ان صعب است بلکه محال است واما اینکه گفتیم که نیت ازهمه چیز صعب تراست مراد از ان خلوص نیة است که آن مشکلست بیان آن اینکه اصل قصدو نیت فرمان برداری بطریقی که گفته شده آسان است لکن چون خلوص هم شرط است حقیقت خلوص در بعض مقامات بسیار صعب است توضیح این مطلب اینست که بعدازانکه شخص ملاحظه نمود نمازیاعبادت دیگررا ودانست که خداوندعالم این رامیخواهد واین دانستن اورا محرك شد که عمل رابجاآورد ودیگر ثمری بجهة عمل غیرازفرمان برداری بنظر نیاورد

۱ گذشت که احوط در حج گذرانیدن در دل است و بزبان جاری کردن مستحب ودراعتکاف نیز بعضی ازاساطین استحباب گفتن را ذکر فرموده اند صدر دام ظله

این خلوص نیت است واما هرگاه دران عمل ثمری دیگرهست مثل خوش آمدن مردم ازاو یامدح وثناءازکسانیکه اورامی بینند یارفع دردلها یاشهرت کردن بعدازاین یا مثل خنك شدن بدن یاگرم شدن آن درغسل یامثل اینها پس خالص نمودن عمل ازاینها صعوبت دارد وخلاص شدن ازاین صعوبت هم دخلی بگذرانیدن دل ندارد چونکه مناط درآن محرك است پس هزار مرتبه اگرقربت را دردل بگذراند یازبان بگوید ولکن اصل محرك او یکی ازاینها باشد عمل خالص نمیشود وچون بسیاری ازمردم در اعمال خود مبتلا باین کیفیت هستند لهذا بیان تفاصیل آن لازم است در دو فصل فصل اول درملاحظه مدح مردم اورا وخوش آمدن ایشان که آنراریاگویند (فصل دویم) در ملاحظه ثمرات دیگر که مرتب بر عمل میشوند (فصل اول) بدانکه ملاحظه نمودن مردم درعبادت خدابچندطریق میشوداول اینکه اصل عبادترابخصوص برای ریاوشهرت وسمعه بجامیاورد واین باطل است بی شبهه وحرام است وداخل گناهان کبیره است بلکه شرك است بخداوندعالم وهمین که عبادت باین نیت شداگرچه اعلای عبادات باشد مثل اینکه شخص درجهاددرركاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله کشته شود لکن قصداو شهرت وریاءباشداجری نزدخداوند ندارد (دویم) اینکه قصداو دراصل عمل فرمان برداری خداوریاءهردوباشدباینطریق که هردوروی هم رفته باعث عمل شده یاهریك سبب مستقل باشد یاریاءاصلی وقربت تبعی یاقربت اصلی وریاءتبعی باشد در جمیع این چهارصورت عمل باطل بلکه وزر ووبال حاصل است (سیم) اینکه دراصل عمل قصد خالص است لکن دریکجزواز واجبات آن قصدریاکرد پس اگر آنجزءقابل تدارك نیست مثل روزه که ممکن نیست بعوض جزء ریائی آن جزءدیگراوردآن هم باطل است واگرقابل باشد مثل انکه یکجزواز دعایااذان راریاءگفت وبعدعودنمود بقصد قربت گفت عمل صحیح میشودهمان معصیت درآنجزءنموده است واما درمثل نماز هرگاه یکجزء واجب انرا ریاءبجاآورد آیاتدارك ان ثانیاً بقصدقربت ثمردارد یانه محل اشكال

است(۱)(چهارم) اینکه بعض اجزاء مستحبهٔ عمل واجب را ریاء نمود مثل انکه قنوت را ریاء خواند یادر استغفر الله مابین دو سجده ریاء کرد قول بصحت در این خالی از وجه نیست واحوط اعاده است (پنجم) اینکه در بعض اجزاء عمل مستحبی که هیئت اجتماعیه ندارد ریاء نمود مثل اینکه قرآن میخواند دریك آیه قصد ریاء کرد همان یك آیه باطل و باقی صحیح اند واگر خواندن آن سوره براو واجب باشد باز همان یك آیه را اعاده کند مجزیست(۲)ششم انکه دو جزء عمل مستحبی که هیئت اجتماعیه دارد در یا نمود مثل اینکه در زیارت عاشورا دریك لعن یا سلام آنقصد ریاء نمود پس اگر اعاده ان نمود بقصد قربت صحیح میشود واگر بهمان طریق گذاشت اصل عمل باطل است وشاید ثواب مطلق زیارت درانفقرات که ریاء درانها نبوده حاصل شود هفتم اینکه اصل عمل بقصد قربت باشد لکن مکان آن بقصد ریاء باشد مثل اینکه شخص اصل نمازرا برای خدا خالصاً خواهد کرد لکن مسجد رفت بقصد ریاء بمسجد رفتن یا اینکه مسجد آمدن لله باشد لکن صف اول ایستادن ریاء باشد صحت محل اشکال است هرگاه این ایستادن او برای این باشد که مردم به بینند اما اگر هنگام مسجد رفتن ریا کرد وحال ایستادن دیگر فارغ شده اظهر صحت است هشتم اینکه اصل عمل خالص لکن در زمان آن ریاء نمود مثل اینکه شخص اصل نمازرا برای خدا میکند لکن ریاء آدر اول وقت بجا آورد صحت محل اشکال است نهم انکه اصل عمل برای خدا باشد لکن ریاء در صفتی از صفات آنستکه حکم علیحده دارد مثل جماعت بجا آوردن قول بصحت اصل عمل خالی از وجه نیست (۳) لکن احتیاط بسیار شدید در اعاده است (مسئلة) جماعت بجا آوردن بجهة تقیه با مخالفان مذهب عیبی ندارد بلکه مستحب است وکیفیت خاصه دارد در مسائل جماعت انشاءالله بیان میشود (مسئلة) جماعت با پیش نماز موافق از جهت خوف ازاو صحیح نیست هرگاه احکام جماعت را جاری کند وهرگاه مثل منفرد رفتار بکند همین قدر از خوف بنماید که جماعت میکنم صحت خالی از وجه

۱ ظاهراً ثمر ندارد صدر دام مجده

۲ مراعات ترتیب را باعاده مابعد ان آیه نمایند صدر دام ظله

۳ بلکه بطلان خالی از وجه نیست صدر دام ظله

نیست دهم اینکه ریا کند بتأنی خواندن ظاهر اینست که باطل نیست (۱) یازدهم اینکه ریاء کند بتعجیل خواندن ظاهر اینست که باطل است دوازدهم اینکه ریا کند بهیئات نماز مثل گردن راکج نمودن و بعض حالات خشوع ظاهر اینست که اصل نماز باطل نشود لکن فی الجمله اشکالی دارد سیزدهم اینکه ریا کند در فعلی از افعال حال نماز که دخل باجزاء ندارد مثل تحت الحنك گذاشتن ظاهر اینست که باطل نمیکند اگرچه معصیت بریاء حاصل شده باشد چهاردهم انکه مجموع عمل برای خدا است لکن دراثناء عمل که مردم اورا ببینند خوشحال شود این عیبی ندارد (۲) پانزدهم اینکه اصل عمل وصفات اورا خالصاً بجا آورده لکن درخیال او ریاء میگذرد واورا خوش ندارد این ابداً عیب ندارد این خطور ریاء است نه خود ریاء بلکه متاذی شدن او دلیل نهایت خلوص است (فصل دویم) در ملاحظهٔ بعض ثمرات عمل که اگر قصد نشوند هم مرتب هستند پس قصد این ثمرات یا مباح است مثل گرم یا سرد شدن در غسل باب سرد یا گرم و مانند آن یا راجح است وتفصیل حکم در مباحات اینست که اگر محرك شخص بر عمل بندگی وآن ثمره باهم باشد چهار قسم دارد اول اینکه بطریقی است که بندگی خدا وآن ثمره روی هم رفته محرك شده اند که اگر گرم شدن مثلا نبود غسل نمیکرد ظاهر حکم ببطلان است دویم اینکه بطریقی است که هر دو علت مستقله اند که اگر عبادت نبود بجا می آورد برای آن ثمره واگر ثمره نبود برای عبادت هم عبادت بجامی آورد ظاهر حکم بصحت است سیم اینکه بالذات مقصود گرم شدن است وبالتبع قصد غسل نمود در اینجا حکم ببطلان میشود چهارم اینکه بالذات مقصود غسل است وبالتبع گرم شدن ظاهر اینست که عیب ندارد ودر مسائل نیت وضو هم باین مسئله اشاره شد واما هرگاه آن ثمره راجح باشد اما نه از بابت نماز مثل اینکه تکبیرهای نمازرا بگوید وقصد اعلام غیر کند بعضی از علماء فرموده اند که اگر اصل گفتن برای نماز است وبلند گفتن برای اعلام است عیب ندارد ودراین

۱ فرق بین تانی و تعجیل بنظر نمیرسد صدر دام ظله

۲ ولی بسیار بدحالت و صفتی است عصمنا الله تعالی منهما انشاالله تعالی صدر دام ظله

حرف تأملی هست اقوی اینست که اگر بالذات قصد نماز باشد و به تبعیت قصد اعلام نماید عیب ندارد و راجح و مباح در این خصوص تفاوت ندارد اینست تمام کلام در اصل نیت و خلوص و خلاصه کلام اینست که در نیت عبادت همان قدر که شخص معین بداند که کدام مامور به را میخواهد بجا بیاورد و محرك او فرمان برداری باشد کفایت میکند دیگر صفات فعل از وجوب یا ندب یا قضا یا ادا یا قصر یا تمام هیچکدام ضرور نیست مگر اینکه تعیین آن امر که فرمان آن را می برد موقوف بر آن باشد پس هر گاه شخص در وقت نماز ظهر محرك او امر خداوند شد باین نمازی که الان وقت ان شده برخاست و تکبیر گفت دیگر تصور اینکه اداء است یا قصر است یا تمام است ضرور نیست بلی اگر گاهی نماز قضا میکند و وقت ادا هم هست باید تعیین کند پس اصل نیت و خلوص آن تابع وجود داعی است در خزانه خیال و تحریك آن داعی اعضا را بر فعل با خلوص آن داعی بجهة فرمان برداری خداوند لکن در اینجا مطلبی هست مهم بیان آن اینست که فرمان برداری و اطاعت که معنی قربت است بعد از انکه خالص شد و معنی بندگی در آن متحقق شد هر کسی را بحسب درجهٔ معرفت منظوری در آن هست و درجات مردم در اینخصوص بسیار مختلف است درجات بعضها فوق بعض اول درجات و اعلای آنها اینست که عبادت خدا را میکند چونکه خدا اهل عبادت است و در عبادت منظوری ندارد مگر عبادت و این درجه ایست که امام متقین و سرور صدیقین علیه افضل الصلوة المصلین عرض کردند الهی ما عبدتك خوفاً من نارك و لا طمعاً فی جنتك ولکن وجدتك اهلاً للعبادة فعبدتك دویم اینکه عبادت میکند برای شکر نعمتهائی که خداوند باو کرامت فرموده که اول ان نعمت خلق است و بعد از آن نعمتهائی که بیان و احصاء انها متعذر است و بر هر فردی از افراد مردم حتی کسانیکه مبتلا بفقر و بلاهای دیگر باشند هم ثابت است سیم انکه عبادت میکند برای اینکه خدا از او خوشنود باشد و از سخط او فرار کند که منظور او همان رضای خداست از او و فرار از نارضامندی او چهارم اینکه عبادت

میکند حیاء همینکه غلام دانست که آقای او بر او مطلع است و همیشه او را می بیند از بابت حیا و شرم فرمان برداری او میکند پنجم اینکه عبادت میکند بجهة حصول صفت تقرب بخدا که صفت معنویه است و این غیر از قربت است که بمعنی فرمان برداریست که همیشه او را باید ملاحظه نمود ششم اینکه عبادت میکند بجهة بهشت یا خوف از جهنم و این دو نوع است یك نوع آن صحیح است و یکنوع آن محل اشکالست اما نوع صحیح آن اینست که اطاعت خدا میکند و ملاحظهٔ بندگی او میکند بجهة امیدواری از او که او را بهشت نصیب کند و اینکه از آتش خلاص نماید این عیب ندارد و اما آن نوع که محل اشکالست اینست که این عمل را میکند بطریق معاوضه با بهشت از قبیل خرید و فروش و مثل عمله بنائیکه عمل را بجهة اجرت میکند صاحب خانه و فرمان او اصلا در نظر ایشان نیست در صحت عبادت باین نوع تامل هست و جمعی از علماء باطل میدانند مسئلهٔ بعض نمازها هستند که خود شارع انها را برای امر دنیائی قرار داده مثل نماز حاجات و نماز استسقاء و بعض دیگر را علاوه بر امر اخروی ثمر دنیوی هم برای او مقرر فرموده مثل نماز شب که علاوه بر ثمرات اخرویه باعث رزق و ابروی شخص میباشد بنا بر این آیا قصد محض این امر دنیوی در این عبادت بچه نوع است تحقیق مقام اینست که باید قصد فرمان برداری در این نماز باشد و بعد از تحقق آن اگر فرمان برداری را وسیلهٔ حصول آن امر دنیوی بکند عیب ندارد و اما اگر این عمل را بخصوص بقصد این خاصیت نمود مثل خوردن سکنجبین برای دفع صفرا بی توسیط عبادت ثمر ندارد تتمه بدانکه نیت را احکام چند هست نسبت بهم زدن آن به نیت قطع یا قاطع و تردد و غفلت از نیت اول و تعلیق قطع و عدول از نیت به نیت دیگر و بیان آنها در ضمن چند مسئله است مسئلهٔ اولی هر گاه در اثناء نماز نیت قطع نمود باینمعنی که قرار داد که حالا نماز خود را بهم زدم و دست بر داشتم و هنوز مشغول فعلی نشده باز عود کرد به نیت نماز و مشغول شد اقوی اینست که عیب ندارد و احوط اعاده است (۱) و هر گاه در بین این نیت مشغول

۱ این احتیاط را در تمام صور نیت قطع ترك ننمایند صدر دام ظله

شدواکتفابهمان کرد باطل است وهر گاه بعدازعود به نیت ثانیاآن افعال را که در حین نیت خلاف بجاآورده بود بعمل آورد حکم بصحت مشکلست ودرجائیکه آن افعال بسیار بوده اند یااینکه رکن زیادشده قطعاً باطلست واگر کثیر نبوده اندو رکنی زیادنشده محل اشکالست مسئلهٔ دوم هرگاه دراثناء نماز نیت کرد که قاطعی بعمل میاورم و مشغول نشده ازاین نیت قاطع دست برداشت عیب ندارد وهرگاه مشغول شد بااین نیت باز اقوی صحت است واحتیاط درآن مثل مسئلهٔ (۱) اولی است مسئلهٔ سوم هرگاه مترددشد دراثناء نماز که نماز رابهم زنم یانه و مشغول نشده جزم نمود عیب ندارد واگر دراین حالت مشغول شد وعمل رابااین حالت بجاآورد باطلست واگر بعدازآن عود به نیت کرده واعادهٔ آنچه درآنحال بجاآورده نمود همان تفصیل سابق می آید مسئلهٔ چهارم هرگاه دراثناء نماز اتفاقی برای اوشد که نمیداند نماز او باطل شده یانه هرگاه نماز را اتمام بکند باین طریق که این نماز را اتمام میکنم (۳) بعد بپرسم اگر گفتند باطلست اعاده میکنم بااین تردد نماز صحیح است (٤) مسئلهٔ پنجم هرگاه نیت نمازی راکرد دراثناء غافل شد بخیال انکه نماز دیگر است قدری ازانرا یاهمهٔ انرا اتمام کرد همان نماز که ازاول نیت کرده مجزی میشود (۵) مسئلهٔ ششم هرگاه دراثناء که خیال نمود نماز دیگر برا خیال هم نمود که اول هم همین نیت بوده باز هم ضرر ندارد وهمان نیت حقیقی مجزی میشود مسئلهٔ هفتم هرگاه در بین نماز قرارداد که اگر زید مثلاً آمد یامرا صدازد نماز را بهم میزنم ظاهر این است که خود این نیت مضر نیست (٦) لکن خالی ازاشکال نیست و بعضی گفته اند باطل میشود اگرچه آن شخص نیاید یاصدا نزند و بعضی گفته اند اگر اتفاق شد معلوم میشود که نماز ازاول باطل میبود مسئلهٔ هشتم هرگاه دراول نیت نماز این قرارداد اشکال بیشتر میشود واماعدول ازنیت عبادتی به نیت دیگر پس جایز نیست مگر در چند موضع مخصوص از شارع رسیده است درحج ودر نماز در چند موضع اول هرگاه شخص نماز عصر راشروع نمود دراثناء نماز هرجا که باشد بخواطرش آمد که

۱ پس ترك احتیاط ننمایند صدردام عمره

۲ واکر مظنونی دارد اترا بعمل آورد صدر دام ظله

۳ اکر کفتند صحیح است صدر

٤ اکر استدامه نیت اول ازخزانه ذهنش محوشده باشد وچنین است مسئلهٔ ششم وشاهد نیت حقیقی اشاره بان باشد صدر

۵ ترك احتیاط رادر این مسئله ومسئله بعد ننمایند صدردام عمره

ظهر رانکرده یاعشاراشروع نمود وقبل از رکوع رکعت چهارم خواطرش آمد که مغرب رانکرده عدول کند از نماز دوم بنماز اول یعنی ازهمین وقت که بخواطرش آمده قرار بدهد که این نماز اولی باشد واین در جائیکه شروع دروقت مشترك باشد بی اشکالست واما اگرشروع بنماز عصر کرد غفلة در وقت مختص بنماز ظهر بنا برقول باختصاص بعدعدول بظهر محل اشکالست لکن خالی ازوجه نیست (۱) واما عکس مسئله یعنی هرگاه شروع کرد بنماز اول بعدمعلوم شد که از ابجاآورده نمیتواند عدول بنماز دویم کند (مسئلة) هرگاه شروع کرد بنماز عصر مثلاً بعد یقین کرد که ظهر را نکرده وعدول بظهر کرد بعدمعلوم شد که ظهر را کرده وشروع او بنماز عصر موافق واقع بود آیابعد ازعدول بظهر میتواند عدول کند بهمان عصر که ازآن عدول کرده وازاول نیت کرده بود جواز خالی ازقوة نیست (۲) واحوط بعد از عدول واتمام اعاده است (مسئلة) ایااین حکم در نمازهای مستحبی میاید یعنی هرگاه شروع کرد در نماز شفع مثلا بعدخاطرش آمد که ازنماز شب دورکعت مانده میتواند بان عدول کند یانه محل تامل است بلی هرگاه شروع کرد بدورکعت ازنماز شب باعتقاد اینکه دورکعت دویمی است بعد معلوم شد که هیچ بجا نیاورده ظاهر اینست که عدول عیبی ندارد دویم هرگاه شروع کرد بنماز اداتی بعدمعلوم شد که قضای سابقی بذمه اوست عدول کنداز ادائی بقضا سیم هرگاه شروع کرد بنماز قضائی بعد معلوم شد قضاء سابقی بذمهٔ او هست عدول کند بان سابق چهارم عدول ازنماز واجب بنافله واین در جائی است که شروع کرده باشد بنماز واجب وامام مشغول شود بنماز جماعت وبداند که اگر تمام کند نماز رابنماز جماعت نمیرسد پس عدول میکند ازاین نماز واجب بنافله دورکعتی درصورتیکه هنوز از دو رکعت نگذشته و بعدازعدول انرا اتمام میکند یاقطع میکند و ملحق بامام میشود (مـ) ایامقصود از نرسیدن بامام که مجوز این کیفیت است اینست که برکوع او نرسد یااینکه اگر باول شروع هم نمیرسد جایز است که این طریق کند اقوی ثانی است پنجم عدول

۱ مشکلست صدردام ظله العالی

۲ این احتیاط ترك نشود صدر دام عمره

از جماعت بانفراد درصورت عذر یامطلقا بنا براقوی (۱) ششم عدول ازامامی بامامی هرگاه دراثناء نماز عارضهٔ برای آن امام کهاول باو اقتدا کرده حاصل شود وبعضی ملحق کرده‌اند عدول ازانفراد بجماعت راودرآن تأملی هست وتفصیل این مسائل درباب جماعت انشاءالله بیان میشود هفتم عدول ازقصراست بتمام هرگاه دربین نماز قصد اقامه کرد هشتم ازاتمام بقصر دروقتیکه قصداقامه داشت وهنوز دردورکعت اول است کهرای اوبرگشت ودراین قسم احتیاطی هست (۲) (مسئلة) عدول دراثناء است نه بعدازفراغ لکن درخصوص نماز ظهر وعصر حدیثی هست کههرگاه نماز عصررا کرد وبعدازنماز معلوم شد که ظهررا نکرده قرار بدهد انرا ظهر وسابقاً گفته شد کهدراینصورت عصرصحیح است وظهررا بعدازآن بکند واحتیاط دراین مقام این است کهنیت عدول کند ونمازیرا کهبعد میکند نیت کند انچه مطلوب خداوند عالم است چه عصر باشد اگر اولی بعدول ظهر شده وچه ظهر باشد اگر نشده این است تمام کلام درمقام اول کتاب کهدرمقدمات نماز ازواجبه ومستحبه ومنفصله ومتصله ومقارنه بود مقام دویم دربیان کیفیت اصل نماز وافعال آن کهنماز ازآنهامرکب است بعدازجمع همه مقدمات وشرائط بدانکه اصل نماز مجملا مرکب است ازقیام و تکبیر وقرائت ورکوع وسجود وتشهد وسلام کهطمأنینه وترتیب خاص وموالات درانهاحاصل باشد واینها بحسب حکم مختلفند بعضی ازاینها رکن اند بایمعنی کههمینکه ترك شدند عمداً یاسهواً نمازباطل است وبعضی رکن اند بایمعنی کهاگرترك شد عمداً یاسهواً یازیاد شدند عمداً یاسهواً نماز باطلست وبعضی واجب اند بایمعنی کهاگرترك شدند عمداً نماز باطل است اما اگرسهواً ترك شدند باطل نیست وبعضی ازانهااگر عمداً زیادشدند باطل است اماسهواً باطل نیست وعمده مهم درانمقام تفصیل هریك وتشخیص حکم اواست درخصوص ترك یازیادتی پس در اینجا چند مطلب است (مطلب اول) بدانکه اول افعال واجبه نماز بعدازحصول نیت بطریق داعی ومحرك

(۱) اقتصار بصورت عذرعرفی اولی و احوط است صدر دام ظله

(۲) پس عدول بقصر واتمام آن احتیاطاً قصراً اعاده نمایند صدر دام ظله

یابگذرانیدن دردل قیام است ولازم است قیام بکیفیت خاصه کهواجبات آن میباشد و احکام آن مختلف است باختلاف انچه باآن مقارن است ودرصورت عدم امکان بدلهای چند برای آن هست پس دراینجا چندمقصداست (مقصداول) درکیفیاتی کهلازم اند درقیام لازم است دران چندامر اول اعتدال یعنی راست ایستادن بطریقی کهمهرهای کمربرروی هم استوارباشند بحدیکه بحسب آنچه بان قادراست بحسب قامت خودوهمچنین گردن راهم باید راست نگاهداشت یعنی اینقدرکج نکنند کهچانه محاذی سینه بیاید واما اندك کج نگاهداشتن عیب ندارد (۱) دویم استقلال یعنی کهایستادن او باعتماد برپاهای خودباشد نه بتکیه کردن بدیوار وعصامثلا وبعدازاعتماد برپاهرگاه متصل بدیوارباشد یااندك اعتمادی برعصاباشد عیب نداردهرگاه بطریقی است کهاگرآن نباشد نمی افتد سیم استقرار یعنی در وقت ایستادن بدن را آرام بداردوحرکت ندهدیابرجائی نباشد کههمیشه متحرك باشد وحرکت دست تنها مضر باین نیست چهارم اعتماد برهمهٔدو قدم پس ایستادن بریك پا یاپاشنها تنها یاانگشتان تنهامجزی نیست پنجم اینکه دوپارابسیار از هم دیگر جدا نکنند که خلاف متعارف باشد (مطلب دویم) بدانکه قیام در نماز بیك ملاحظه رکن میشودوبیك ملاحظه مقارن رکن میشودوبیك ملاحظه واجب غیررکن میشود وبیك ملاحظه مستحب میشودوبعضی اوقات مباح است پس قیام را پنج حالت وپنج صفت است حالت اول رکنیت وآن دردو موضع است اول درحال تکبیرة الاحرام یعنی ازحین شروع بالف الله تاراء اکبر تمام شود بایدایستاده باشد بانطریق کهگفته شد کههرگاه عمداً یاسهواً ترك شد نمازباطل است ولازم این اینست کهفی الجمله مقدم برتکبیر بلکه فی الجمله مؤخرازان قیام حاصل باشد کهیقین حاصل بشود کهمجموع آن درحال قیام بااستقرار عمل آمده (مسئلة) کسانیکه می آیند بجهت نماز جماعت درحالتی کهامام دررکوع است وتعجیل میکنند کهباو برسند غالباً نمازایشان بسبب بی استقراری وقت شروع بتکبیر گفتن باطل میشود پس لازم است

(۱) ولی شاید بکرده باشد صدر دام ظله

كه در محل نماز خود كه رسيد اولاً قدری آرام بگيرد وتكبير را در حال آرامی بگويد بعد بركوع برود واگر خوف نرسيدن باشد قدری دورتر از صف بايستد وباين طريق تكبير بگويد وركوع برود بعد ملحق بشود بصف هم چنانكه در باب جماعت بيان ميشود انشاءالله دويم قيام حالت متصل بودن آن بركوع ومراد از قيام متصل بركوع آن قيامی است كه ازان خم ميشود ودران خم شدن بلافاصله بركوع قرار ميگيرد ومعنی ركن بودن اين قيام آنستكه اگر شخص بعد از قيام حال تكبير سهواً نشست وقراءت را نشسته خواند بعد خواطرش آمد برخاست وبمحض قرار ازان برخاستن بركوع رفت نماز صحيح است واگر در وقت برخاستن منحنی برخاست تا حد ركوع باطل است چونكه از قيام بركوع نرفته واگر در قراءت قدری ايستاده بود بعد نشست واز نشستن بحد ركوع شد نيز باطل است چونكه انقيام باركوع فاصله داشته حالت دويم قيام آنستكه بخودی خود واجب است لكن ركن نيست يعنی اگر سهواً ترك شد عيب ندارد وآن قيام بعد از ركوع است كه ازان بسجده ميرود حالت سيم قيام اينست كه واجبست بجهة قرائت حالت چهارم قيام اينستكه (١) مستحبست بجهة قنوت حالت پنجم قيامی است كه دران فارغ باشد واز قيامها نباشد آن قيام مباح است اگرچه در اثناء نماز است (مطلب سيم) در مستحبات قيام بدانكه در حالت قيام بعد از تحقق واجبات ان برای هريك از اعضا كيفيت خاصه مستحب است اما سر وگردن پس بايد بطريق راست نگاه داشتن لكن اندك كجی عيب ندارد واماً دوشها بايد پايين انداخته باشد يعنی انهارا بالا نگاه ندارد واماً چشمها انهارا نيم بسته نگاه بدارد بجانب پايين و نگاه باين طرف وآن طرف نكند واماً دستها پس انگشتان انهارا بهمديگر متصل نمايد وكفهای دست را باينحالت بررانهای خود بگذارد دراست برراست وچپ بر چپ واما پايها پس دوقدم را ازهمديگر بسيار جدا نكنند ومتصل هم نكنند وعرض سه انگشت مابين هردوقدم باشد تا يكوجب ودوقدم پارا مساوی هم گذارد كه يكی بر ديگری مقدم

(١) ولكن نه اينكه شينند وقنوت بخواند صدر دام ظله

نباشد واما انگشتان پايها پس همه را بطرف قبله قرار دهد يعنی چيزی ازانها منحرف از قبله نمايد وهرچند منافی استقبال واجب نباشد (خاتمه) بدانكه جاآوردن اين كيفيات ظاهره بخصوص تاثيری در توجه وحضور قلب دارد وبتجربه مشخص ميشود وحضور هم در اينها تاثيری دارد ودراينجا سر غريبی از حالات قلب با اعضا ظاهر ميشود (مطلب چهارم) دربيان بدل قيام برای كسيكه آن قيام مذكور ممكن او نباشد وبدلها پانزده اند بترتيب اول قيام با تكيه نمودن در بعض اگر ممكن باشد دويم قيام با تكيه نمودن در كل سوم وچهارم قيام بی انتصاب تمام در بعض بعد ازان دركل پنجم وششم قيام بی استقرار در بعض دركل هفتم درصورتيكه اينها هيچكدام ممكن نشد نشستن است در بعض با انتصاب دران واستقلال واستقرار هشتم نشستن كل با استقلال وانتصاب واستقرار نهم نشستن با تكيه دهم نشستن با انحناء يازدهم نشستن با اضطراب وحركت دوازدهم درصورتيكه همه اقسام نشستن ممكن نباشد خوابيدن برجانب راست سيزدهم بعد از عدم امكان از خوابيدن برجانب چپ چهاردهم خوابيدن بر قفا مثل محتضر در ملاحظه قبله پانزدهم هرطريق كه ممكن او باشد هرچند باختلاف حالات باشد ودراينجا چند مسئله است (مسئله) درصورتيكه قدرت بر قدری قيام دارد آيا اول انرا قرار بدهد يا در اول بنشيند بعد برای ركوع برخيزد اقوی (١) اولست (مسئله) در جائيكه خوابيده نماز ميكند برای ركوع وسجود ايما ميكند بطريقی كه در مسائل مذكور ميشود انشاءالله (مسئلة) هرگاه امر داير باشد مابين قيام بی استقرار وقيام با تكيه ظاهر اينست كه دويم مقدم است (٢) مـ هرگاه امر داير شود مابين اينكه ايستاده نماز كند وبايماء ركوع وسجود كند يا نشسته نماز كند وركوع وسجود حقيقی جاآورد احوط دو نماز است بدو كيفيت (مسئلة) هرگاه در حين اتيان ببدل قادر شد بر مرتبه بالاتر مثل اينكه بعد از قدری از قرائت نشسته قادر بر قيام شد ازهمان جا منتقل شود بان مرتبه وديگر اعادهٔ انچه خوانده ضرور نيست لكن در حين

(١) محل تامل است صدر دام ظله

(٢) محل تامل است صدر دام عمره

انتقال ساكت شود (مسئله) هرگاه درحين اتيان بمرتبهٔ بالاتر عاجز شد منتقل شود بمرتبه پايين تر پس هرگاه دراثناء قراءت كه ايستاده بود كمردرد عارض اوشد مى نشيند وآيا دراينجا مى بايد ساكت شود تاقرار بگيرد يانه احوط(۱) خواندنست وبعدازان حال استقرار درنشستن اعادهٔ ان (مطلب دويم) در تكبيرة الاحرام است وكلام دران واقع ميشود درحكم واجبات متعلقه آن وواجبات كيفيت تلفظ بان وواجبات وواجبات حالت ومستحبات حالت وبدلهائى كه در صورت عدم تمكن ازكيفيت مذكوره است ومسائل متعلقه بان واينها درهفت مطلب بيان ميشوند (مطلب اول) بدانكه تكبيرة الاحرام پنج حكم است اول اجزاء واجبه نمازاست وتحريم نمازبان بسته است وانچه حرام مى شود درنمازبعدازفراغ ازآن است وتاتمام نشده ميتواند نمازرابهم زندور كن است باين معنى كه ترك ان عمداً وسهواً مبطل وزيادتى ان عمداً وسهواً مبطل است وكيفيت زيادتى ان اين است كه تكبيرى بگويد ثانياً بقصد افتتاح همين نمازباين گفتن باطل ميشود وهم چنين مسئلة هرگاه درنمازى غفلة براى شروع بنمازى ديگر تكبيرة الاحرام گفت احوط اين است كه نماز اول را تمام كندوبعد احتياطا اعاده كند مطلب در كيفيت اداءان بايد الله اكبر كه گفته شود كه مجموع حروف ان ازمخرج اداشوند بى تبديل واعراب انراصحيح بگويدو چيزى ازسابق بان وصل نكندكه محتاج باندا ختن همزه او بشود وچيزى بعدازان متصل بان نكندكه محتاج شودباعراب دادن راء اكبر وهمزه الله اكبررا اشباع ندهد كه الفى يانصف الفى ازانها متولد شودوهاء اللهرا اشباع ندهند كه واوى عمل بيايد وباراشباع ندهدكه اكبار شنيده شود وراءرا تشديد ندهد و انف اللهرا اگرقدرى مدبدهد عيب ندارد تمامه زياد ندهد واحوط اين است كه لام الله وراء اكبررا تفخيم بدهد ولازم است كه موالات مابين دوكلمه باشد پس اگرمابين الله واكبر گفتن ساكت شدياكلمه ديگر گفت باطل است حتى اينكه اگر گفت الله تعالى اكبر باطل است وهم چنين موالات مابين حروف انهارا ملاحظه كند وپاشيده نگويد

(۱) بقصد قربة مطلقه هردوجا قصد در ذمه عمره

كه صورت ان بهم بخوردواگر كلمه كلمه كسى باويادميدهد بتوالى وهمان فاصله گفتن معلم باشدعيب ندارد (مطلب سوم) دركيفيت تلفظ بان بدانكه قاعده كليه درهمه واجبات ومستحبات قوليه را ازتكبير وقرائت واذكاراين است كه تنطق بانها بشود كه بزبان او ادابشوند بنحويكه خود شخص صداى خودرا بشنود اگرمانعى نباشد پس دردل گذرانيدن كلمات يابطريق همس تحريك زبان بانها بطورى كه گوش خودش آوازرا نشنود ثمرندارد واگر بسبب صدا ياقال مقال صداى خودرانشنود عيب ندارد مسئله مهمه هرگاه شخص نيترا بزبان بياورد كه بعد ازگفتن قربة الى الله تكبير نمازراميخواهد بگويديااينكه دعائى پيش ازتكبير بخواند مثلاآخر دعاى توجه راكه وانامن المسلمين است گفت وميخواهد بعدازاين تكبير نمازرا بگويد لازم است كه اندك تأملى كند كه وقف عمل بيايد بعدبگويد الله اكبر پس اگرمتصل بهم گفت قربة الى الله اكبر خصوصاً اگرالى اللهرا باظهاركسره گفت ومتصل بان نمود الله اكبررا باطل است واگرالف اللهرا انداخت كه بعدازهاء الى الله كه وصل نمود بحذف نمودن الف اللهرا بعضى حكم بصحت نموده اند لكن محل اشكال است پس بايد تأملى كند بعد تكبير بگويد (مطلب چهارم) درواجبات حال تكبيرواجب است درحال تكبير چندامر اول قيام تام واستقرار كه بايد اينها حاصل باشند بلكه پيش ازشروع بالف الله بايدقيام تام بااستقرارحاصل باشد مقدمة تاانكه الف الله دران حالت بزبان بيايد ودراينجا مسئله ايست مهم وان اين است كه كسى كه ازدور مى آيد كه بركوع امام ملحق شود بمجرد رسيدن تكبير ميگويد محل اشكال است بايد درانجا كه ميايستد براى نمازآرام بگيرد وبعدازاستقرار بگويدانوقت بركوع رود واگر تكبير ركوع راانخواهد بگويدثانياً بگويد براى ركوع والا همان تكبير احرام كافى است (امر سوم) مقارنه نيت باين معنى كه فاصله مابين ان واول تكبير نباشد وبنابران طريقى كه معنى نيت بيان شد اشكالى در اين نيست پس ازاول الف تكبير نماز تاميم

السلام علیکم همه حقیقت مقارن نیت هستند وبعضی گفته‌اند که باید نیت منقسم باشد از الف الله تاراء اکبر واین کلامی است بیمعنی وهمین قدر که برای نماز آمده وبرای نماز اذان گفته واقامه گفته ومشغول شده باین ترتیب خاص همه نماز او مقارن نیت است نه همان اول تکبیر تنها (مطلب پنجم) در مستحبات حال تکبیر است مستحب است بلند کردن هر دو دست در حال تکبیر تامقابل گوشها یامقابل صورت یامقابل گردن باین طریق که اول بلند کردن الف الله را بگوید وتا گفتن راء بحد بلند نمودن برسد وبعد ازفراغ انهار اپائین بیاورد دیگر وقت منطبق شدن اول باول ووسط بوسط وآخر باخر ضرور نیست بلکه همین قدر که حال گفتن تکبیر دستهارا بلند کند بعد از اتمام تکبیر و بلندنمودن پائین بیاورد کافی است وانگشتان دستهارا بهم وصل کند حتی انگشت کوچک وبزرگرا وبعضی گفته‌اند وصل انگشت ابهام باآن چهار ضرور نیست وشکم کفهای دسترا روبقبله کند واین کیفیت مستحب افضل است وبعد از آن هر طریق که دستها بلند کند هم خوب است واین استحباب رفع برای همه تکبیرات نماز ثابت است چه واجب وچه مستحب (مطلب ششم) دربدل تکبیر هرگاه بنحو صحیح ممکن نباشد وآن بر چند قسم است اول هرگاه گفتن الله اکبر صحیح ممکن برای او نباشد همین صورترا غلط بگوید یابعض حروف انرا تبدیل کند بدل صحیح میشود دویم هرگاه متمکن ازتمام گفتن الله اکبر صحیح وصورت ان بطور غلط هم نیست بدل انقدر که نمیداند ترجمهٔ آن ان است پس بگوید الله بزرگتر است سیم هرگاه هیچ نداند ترجمهٔ همهٔ انرا بگوید بزبان خود مثل یزدان بزرگتر است چهارم هرگاه قدرت بر نطق ندارد اشاره بان کند بهر آوازی که بتواند پنجم هرگاه هیچ قادر نیست دردل خود بگذراند معنی اورا (مطلب هفتم) در مسائل متعلقه بان بدانکه لازم است یادگرفتن تکبیر صحیح واگر نمیداند نمازرا بگذارد تاآخر وقت که یاد بگیرد واگر یاد نگرفت بدلهائی که گفتیم عمل بیاورد مسئله اگر عمدا یاد نگرفت تاوقت تنگ شدن باز همان بدل کفایت میکند

مسئله این بدل که گفته شد برای هر تکبیری ثابت است حتی تکبیرات مستحبه قاعده کلیه بدانکه تکبیرة الأحرام وانچه تکبیر مستحب در نمازها هست بجهة رکوع وسجود وسر برداشتن بتفصیلی که خواهد آمد همه انها باید درحال قرار واستقرار باشد پس تکبیرات مستحبه که غالب مردم وقت نماز درحال خم شدن وراست شدن میگویند حکم باستحباب آنها نمیتوان کرد بلکه فی الجمله اشکالی در اصل نماز هم حاصل میشود چونکه بقصد جزئیت نماز میگویند ودر مقام خود نیستند پس داخل زیادتی در نماز شاید بشوند وبسبب عادت باین بسیار ملاحظه ان مشکل است ودر تکبیرة الاحرام قطعاً باطل میشود ولکن در باقی چاره نیست که شخص قصد خود را عموماً چنین قرار بدهد که اگر دربین موقع خود بجا آورم تکبیر جزء نماز باشد والا تکبیر مطلق باشد چونکه تکبیر مطلق در نماز مبطل نیست واین اشکال در وقتی است که شخص عمداً بسبب ملاحظه نکردن چنین کند اما اگر سهواً باشد عیبی ندارد (مقصد سیم) در قرائت است وبیان میشود حکم وکیفیت ومستحبات ان وبدل ان وبعض احکام آن در ضمن چند مطلب (اول) در حکم ان بدانکه حمد ویک سوره واجب تعیین است در هر رکعت نماز دو رکعتی ودو رکعت اول سه رکعتی وچهار رکعتی ودر باقی رکعات مخیر است مابین قرائت حمد تنها وبدل ان از مستحبات (مطلب دویم) در کیفیت خواندن حمد وسوره بدانکه چند امر در خواندن حمد وسوره لازم است اول انکه بر زبان بیایند پس گذرانیدن در دل کفایت نمیکند دویم انکه بطریق بر زبان جاری شوند که خود شخص صدای خودرا بشنود پس تحریک زبان بکلمات که کمتر ازاین حد باشد ثمر ندارد مگر در دو مقام یکی هرگاه متمکن از بیشتر ازاین نباشد ویکی در جائیکه ازبابت تقیه اقتدا کند به پیش نماز مخالف مذهب که باید حمد وسوره بخواند وهرچند بطریق اخفات باشد در نماز جهری واگر اخفات هم نشود بسبب تقیه تحریک زبان کند بقرائت هرچند خود هم نشنود (۱) سیم انکه حروف از مخارج ادا شوند باین معنی که بگوش اهل لسان ان حرف برسد بگوید الف یاواو یاعین مثلا بر زبان او جاری

(۱) مجزی بودن ان ازاعاده مشکل است صدردام ظله

شده وبیرون آمدن حرف ازمخرج بواسطهٔ طبیعت است ضرور نکرده است که مخارج حروف را که قراءبیان کرده اند یاد بگیرد همینکه الحمد از او شنیده شد کافی است هرچند هرگز نداند که مخرج الف ولام وحاء ومیم ودال ازکجا است بلکه مخارج حروف که قراء گفته اند و ازروی حرف زدن استنباط کرده اند خصوصیتی ندارد وشاید حرف ادا بشود باندك تفاوتی ازآن مخرج خاص که گفته اند وهمینکه بگوش انحرف شنیده شد کفایت میکند وهمهٔ حروف تلفظ بان وواجبات حالت ان ومستحبات حالت ان و بدلهائیکه درصورت عدم تمکن ازکیفیت مذکوره است حروف ازهمدیگر بهمین جدامیشوند بلی درضاد وظاء قدری کارمشکل میشود چونکه درشنیدن انها تمیز آنها مشکل است لهذا لازم است دانستن مخرج آنها که دروقت خواندن ملاحظهٔ ان کند خصوصاً برفارسی زبانان پس میگوئیم مخرج ضاد که درمثل المغضوب والضالین است کناره زبانست ازجانب راست یاچپ یا انچه برابر اوست ازدندانهای بالا ازاضراس یعنی دندانهائی که بعداز چهار دندان پیش دراینطرف وآن طرف اند ومخرج ظاء که درمثل العظیم است سرزبان است باسردو دندان پیش بالا (مسئلة) هرگاه برفارسی زبانان این کیفیت صعب باشد ونتوانند تفرقه نمایند همینکه بقصد ضاد تنطق نمود بنحویکه زاء نباشد وهرچند مابین دوحرف ضاد و ظاء مشتبه باشد عیب ندارد (۱) چهارم انکه همه حرکات انها موافق عربیت باشند پس غلط درحرکات ابنیه کلمه وتشدید ذاتی آن ودرحرکت وسکون آخر آن مبطل است هرگاه عمداً بسبب یادنگرفتن باشد وهرگاه سهواً باشد حکم آن دراحکام خلل بیان خواهد شد انشاءالله تعالی (مسئلة) آیا یادگرفتن حرکات آخرایات لازم است یا اینکه همین قدر که وقف صحیح می کند کافی است مثلاً اکثر مردم که حمد را میدانند وقف بالرحیم والعالمین مینمایند وصحیح است لکن اگر بخواهد وصل بکنند نمیدانند که آیا الرحیم یاالرحیم یاالرحیم میباشد وآیا همین قدر که یکصورت صحیح ازبرای او بداند کفایت میکند یانه اقوی اینست که کفایت میکند لکن نباید وصل بکند چونکه

(۱) باتمکن ازتعلم مشکلست صدر دام ظله

وصل باید باحرکت آخر کلمه باشد وفرض اینست که اورا نمیداند واین حکم اختصاص باخرایات ندارد پس درهرجا وقف بکند که حرکت آخررا نداند عیب ندارد مگر اینکه طریقی بشود که صورت آیه ازهم پاشیده شود که باعث بطلان است (مسئلة) هرگاه درحین خواندن سوره شك نمود درکلمه که بکدام ازدوطریق مثلاً باید خوانده شود ظاهر اینست که بهردو بخواند خوبست لکن احوط (۱) عدول است بسورهٔ دیگر که صحیح انرا معیناً بداند (پنجم) انکه ازحفظ بخواند پس ازروی نوشته خواندن محل اشکال است (ششم) انکه خود بخواند پس کلمه کلمه بمتابعت گوینده بگوید محل اشکال است واین دوشرط بحسب احتیاطند ودرحالت تمکن پس درحالت عدم امکان البته باید ازروی نوشته یا بمتابعت گویندهٔ دیگر بخوانند (هفتم) لا اخلال بعض کیفیات واجبه درقرائت بدانکه کیفیات قرائت برپنج قسم اند وهریك راحکمی هست قسم اول آنچه گفته شد که دخل دراداء حرف وحرکات ابنیه کلمه وحرکت وسکون آخرآن دارد واینها حقیقة واجبند ازبابت اصل تنطق بقواعد نحو که برای غلط نبودن کلمات اند (قسم دویم) بعض صفات حروف وکیفیات خواندن مثل تفخیم وترقیق واشباع و میل دادن وروم واشمام ونحو اینها بنحویکه نزد اهل لسان مستحسن ومرغوب باشد اینها مستحب اند وواجب نیستند اگرچه قراء بعض انهارا واجب بگویند (قسم سیم) بعض کیفیات که باعث کج کردن چانه وتحریك لحیین وگردانیدن چشمها وظهور صدائی شبیه قی وتهوع وزور بسیار دراخراج حرف حلق ازحلق ومثل اینها که مکروه طباع ومستهجن ومضحك اند اینها حرام بلکه مبطل نماز اند (قسم چهارم) چهار عنوان مخصوص اند که احکام انها نسبت بوجوب واستحباب متفاوت است مد وادغام وقاعدهٔ تنوین وقاعدهٔ وقف ووصل وبیان میکنیم معنی ومحل ومقام وجوب انهارا درضمن چهار امر اول درمد بدانکه مد بمعنی کشیدن است وبعضی حروف هستند که اداء انها بدون کشیدن آواز نمیشود انهارا حروف مد نامیده اند ومد انهارا مد طبیعی

(۱) درجائیکه عدول جایزاست صدر دام ظله

وذاتی میگویند ومراد از مدکه گاهی واجب وگاهی مستحسن است نه ان مد طبیعی است بلکه ازان مد طبیعی زیادتر کشیدن است وآن زیادتی یا بقدر یك الف یا دو الف یا سه یا چهار الف است وتحدیدان بطریق تحقیق نمیشود وحروف مد که گفتیم یکی واو است که پیش ازاو مضموم باشد یعنی باصطلاح معلمین اطفال پیش داشته باشد دیگری یاء است که ماقبل آن مکسور یعنی زیر داشته باشد ودیگر الف است که ماقبل آن مفتوح یعنی زبر داشته باشد وجمع شده اند هر سه در کلمه اوتینا وباین سه حرف مد گاهی سببی حاصل میشود که مد زیاد تر از ان مدّ طبیعی میخواهد واین آن مدّ است که گاهی واجبست وگاهی مستحبست وبملاحظه حالات پانزده قسم دارد که در همهٔ انها همان سه حرف است که باسببی از اسباب جمع میشوند واینجا محل تفصیل انها نیست وواجب ازان اینست که هرگاه دریك کلمه بعد از یکی ازاینها همزهٔ باشد مثل جاء وسوء وجیء یا سکون لازم باشد خصوصاً مدغم مثل الضالین این دو سبب میشوند برای لزوم مد زیادتر از مد طبیعی که ذاتی اینها است اندك زیادتر کشیده شود وباید زیاد از متعارف نباشد (مسئلة) هرگاه مد بدهد در جائیکه مد ندارد مثل بسیاری از مؤذنین که اکبر را وحی را وعمل را وفلاح (۱) را مدّ میدهند آیا باطل است یا نه محل تأمل است وشاید در بعض اوقات باطل باشد (امر دویم) در ادغام بدانکه ادغام در اصطلاح علماء آنست که حرفی را در حرف دیگر پنهان میکنند وبقوت وشدت بان تنطق می کنند که فی الحقیقه تلفظ بدو حرفست که بسبب ادخال یکی در دیگری بقوت یك حرف شنیده میشود مثلا در مددد دو دال ظاهر است ودر مدّ باز هم در حقیقت بدو دال تلفظ شده یکی مدغم در دیگری وبتعمق وقت تلفظ مشخص میشود وبعضی میگویند که بیك حرف تنطق شده لکن عوض حرف دیگر اعتماد زیاد بر مخرج حرف حاصل شده که شدت عبارت از آنست ومراد ازاین ادغام نه آنست که در اصل بنیه بعض کلمات تشدید دار است مثل مد وظل بلکه در ادغامی است که در وقت قرائت مابین دو حرف متصل

۱ فلاح درحال وقف مددارد صدر دام ظله

بهم از دو کلمه که آخر کلمه سابقه واول کلمه لاحقه باشد واقع شود ودر چند موضع حکم بوجوب آن میشود اوّل در تنوین ونون ساکنه که بعد ان یکی از حروف یرملون باشد هم چنانکه خواهد آمد دویم در الف ولام که بعد ازان یکی از چهارده حرف مخصوص باشد که لام ال را باانحرف ادغام می کنند مثل والشمس واللّیل ودر باقی حروف غیر ازان چهارده لام ال بحال خود باقی است مثل والقمر والارض سوم هرگاه دو حرف مثل هم متصل بهم باشند واوّل ساکن باشد چه یك کلمه حساب شوند مثل یدرککم یا دو کلمه مثل اضرب به واذهب بکتابی در اینجا نیز ادغام واجبست ودیگر در غیر این سه جا که حکم بوجوب ادغام نموده اند محل تأمل است لکن احوط است (۱) (امر سوم) در قاعدهٔ نون ساکن وتنوین که متصل کنی ورا بکلمه بعد وکیفیت آن اینست که چهار حالت بجهت آن هست ادغام واظهار وقلب واخفاء اما ادغام در وقتی است که بعد ازان یکی از حروف یرملون که شش حرفست باشد وبوصل خوانده شود مثل لم یکن له که نون را در لام ادغام میکنی واین ادغام واجبست پس اگر مثل نوشته لم یکن له بخواند محل اشکال است بلی اگر وقف کند در یکن بعد له را بگوید عیب ندارد اگرچه وقف را در اینجا قبیح میگویند واما اظهار پس در جائی است که بعد ازان حرفی از حروف حلق باشد وانها شش اند ء وه وع وح وغ وخ که باید نون و تنوین قبل از اینها خوب ظاهر گردد مثل محمد اعبده ودر وجوب این تأملی هست واما قلب پس در جائی است که بعد از تنوین ونون باء باشد مثل منبر که نون در اینجا قلب بمیم میشود وظاهر حکم بوجوب اینست واما اخفات پس آن کیفیتی است که مرکبست از ادغام واظهار که اصل حرف پنهان میشود لکن شدت ندارد وآن در غیر آن سه حالتست وداخل مستحبست ووجوب آن معلوم نیست چهارم در قاعده وقف ووصل بدانکه در حین قرائت اگر بر کلمهٔ قطع نفس وصوت هر دو نمود وبقدر نفس کشیدن مکث نمود بعد مشغول شد این را وقف میگویند چه نفس بکشد یا نه واگر اندك مکثی نمود وقطع صوت نمود لکن قطع نفس نمود انرا سکته میگویند واگر ابداً مکثی نشد آنرا وصل میگویند

۱ در بعض موارد ان صدر دام عمره

ودر همه جا هریك ازاین سه کیفیت جایز است پس وقف بر هر کلمهٔ جایزاست ووصل خواندن یکسوره تمام جایزاست لکن هریك از وقف ووصل را حکم خاصی هست اما وقف پس از او سه حکم است اول اینکه وقف بحرکت نکند یعنی همین که ایستاد برهمان کلمه که ایستاده حرکت آخر از اوبیندازد پس هرگاه بر بسم الله وقف نمود باید ها را ساکن کند نه اینکه بگوید بسم اللهِ وبایستد (مسئلة) مهمة هرگاه شخص مشغول خواندن بود ووصل میکرد وآخر کلمه را حرکت داد که وصل کند عارضهٔ بجهة او شد که فاصله بعمل آمد ووقف بر حرکت بی اختیار حاصل شد یا از کلمهٔ بعد بخواند یا از این بابت که لازم می آید که در سابق وقف بحرکت میشود اشکال دارد ظاهر اینست که اعاده ضرور نیست مگر اینکه طول بسیار کشیده باشد که صورت آیه بهم خورده باشد که در انجا باید اعاده از کلمهٔ سابقه یا از اول آیه بکند (مسئلة) هرگاه بر وسط کلمه نفس قطع شد مثل اینکه درحال گفتن نستعین نس را گفت ونفس وفا نکرد ظاهر اینست که همین قدر که طول نکشیده اتمام کلمه کافی است لکن احوط اعاده است از اول کلمه دویم انکه بر هر کلمه وقف نکند بطریقی که صورت کلام ازهم پاشیده شود (مسئلة) هرگاه شخص نفس تنگی داشته باشد که نتواند متصل بخواند لازم است کلمه بکلمه بخواند هرچند صورت موالات آیه بهم بخورد سیم انکه وقف بلکه سکته بر وسط یك کلمه نکند وهمچنین بر الف ولام کلمه بنابر احوط واما وصل پس از او سه حکم است اول اینکه اگر همزهٔ وصلی در ابتدا کلمه ثانی که باین متصل است باشد باید انداخته شود پس اگر بر نستعین وقف کرد بعد بگوید اهدنا الصراط واگر متصل خواند باید حرکت نون نستعین را که ضمه است ظاهر کند وبهاء اهدنا بچسباند والف اهدنا را بیندازد (مسئلة) هرگاه درصورت وصل نفس قطع شد ووقف بی اختیار شد وکلمه بعد همزهٔ وصل دارد که اگر نفس قطع نشده بود لازم بود انداختن همزه مثلا الصراط را گفت بالام المستقیم ونفس قطع شد باید مستقیم تنها بگوید یا المستقیم بگوید یا باید از الصراط اعاده کند اگر

چه اظهر اول است لکن احوط دویم است واحوط ازاین سیم است دویم انکه درحال وصل باید حرکت انکلمه که انرا وصل میکند ظاهر کند پس اگر گفت اهدنا الصراط المستقیم بسکون میم ومتصل باو گفت صراط الذین اشکال دارد باید بگوید المستقیمِ صراط الذین یا اینکه بر المستقیم وقف کند بعد بگوید صراط الذین سیم انکه حرف آخر کلمه که قبل از او سکته شده باول کلمه بعد متصل نکند چنانچه مثال وبیان آن خواهد آمد (مسئلة) در اذکار متصله مثل تسبیح والعفو گفتن مکرر بعضی وصل بسکون را جایز میدانند پس گفتن سبحان الله سبحان الله باسکون هاء عیب ندارد (مطلب دویم) مطلبی است مهم در ملاحظهٔ بعض کیفیات خاصه در خواندن حمد که بملاحظه انها ازغلط محفوظ میماند بعض از آنها قاعدهٔ کلیه اند در همه قران وبعضی جزئیات خاصه اند وانها چند ملاحظه اند اول اینکه باء بسم الله را که میگوید از محل تری لبها باشد که اگر از اول لب که غالباً خشك است اداشده بای فارسی میشود دویم وآن قاعدهٔ کلیه است در همه قرآن واذکار اینکه کلمه را که بزبان جاری میکند حرف آخر انرا جدا نکند که بر اول کلمهٔ دیگر بگذارد مثلا در ایاك نعبد بعد از ایامکث نکند که کاف انرا بر سر نعبد بگذارد که کنع خوانده شود واین حرف که درمیان عوام مشهور است که در حمد هفت اسم شیطان هست حرفی است نامربوط وبی معنی در حمد ابداً اسم شیطان نیست لکن ملاحظهٔ که لازم است که آخر کلمه را اول کلمهٔ دیگر گذاشته نشود که خلاف قاعده تنطق کلمه بشود مثل دلل وهرب در الحمد لله رب العالمین وکنع در ایاك نعبد اگر مسموع شدند گاهی باعث بطلان میشوند وگاهی نمیشوند هرگاه باین حد نرسید لهذا باید ملاحظهٔ انرا نمود دوچاره آن اینست که در آخر کلمه قدری صدا را پست نموده ودر اول کلمه دیگر ظاهر تر نماید یا بعکس یا اینکه اتصال حروف کلمه را بهم زیادتر از اتصال دو کلمه نماید که این توهم برخاسته شود سیم اینکه در تشدید این قدر قوت نماید که چند حرف بشود تشدید اد خال یکحرف در یك حرف است اینقدر قوت وتکیه بر آن نکند که چهار پنج حرف بشود چهارم انکه در حرف راء

بخصوص مثل الرحمن والرحیم اینقدر مکث در اداء آن نکنند که چهار راء ادا بشود
چونکه اصل راء فی الجمله منشاء تکریراست بقوت شدت دراو یا طول اداء آن چهار پنج
راء ادا می شود وچاره اینست که بمحض تلفظ براء زبان را بکام متصل بکنند که را مکرر
نشود پنجم ملاحظهٔ الصراط وصراط الذین نماید از بابت طاء که شبیه بتاء ادا نشود
واما صاد پس اگر تسامحی در آن شود که بدل بسین شود وسراط گفته شود عیب ندارد چون
که سراط از جملهٔ قراء است ششم انکه در گفتن ایاك زیاد قوت نکنند که چند یاء متولد شود
هفتم انکه نون انعمت وغین المغضوب وسکون انهارا خوب ظاهر بکنند نه بطریق سکت
ووقف ونه طریقی بشود که شبیه بادغام بشود بیان بعض خصوصیات سورهٔ توحید و
آن چهار آیه است اول بسم الله الرّحمن الرّحیم دویم قل هو الله احد سوم الله الصمد
چهارم لم یلد تا آخر وبعضی لم یلد را تنها آیه میدانند وعلی ای حال وقف در همه مواضع
ان خوبست واگر بر احد وقف نکرد وانرا متصل (١) بالله الصمد نمود باید احد را
تنوین بدهد وتنوین را مکسور کنند وبلام الله بزند پس گفته شود احدُنِ الله الصمد
والله را بترقیق بگوید وجایز است که بی تنوین وصل کند بگوید احد الله الصمد لکن
قرائت اوّل اولی واحوط است وکفوا وکفؤًا وکفوًا همه جایز اند وباید ملاحظهٔ
دال در ان بشود که غالب مردم بسبب عدم ملاحظه قلقلهٔ ان بتاء میخوانند وبیك نفس
خواندن این سوره مکروهست (امر ششم) از کیفیات قرائت ملاحظهٔ جهر واخفاتست
که شارع مقرر فرموده ولازم ذکر معنی آن ومحل ان واحکام آنست امّا معنی انها پس بدانکه
جهر واخفات دو صفت ضدند وهرگز باهم جمع نمیشوند وآنچه بعضی خیال نموده اند که
اکثر اخفات با اقل جهر مجتمع میشوند غلط است پس میگوئیم اخفات عبارت است از
خواندن بطریقی که خود شخص صدای خود را بشنود وهرگاه کسی که گوش او بدهان
این نزدیك باشد مثل نزدیکی گوش خود بدهان خود بشنود هم عیبی ندارد بلکه اگر
کسی هم از گوش او دور (٢) تر باو باشد وبشنود لکن صوت خفی باشد وجوهر صدا

(١) اولی ترك این نحو متصل نمودن است صدر دام ظله

(٢) ولی نه از مصلی نیز عرفا دور باشد علی الاحوط صدر دام ظله

ظاهر نشود عیب ندارد وجهر اقل آن اینست که نزدیك باو بشنود انرا بسبب جوهر صدا
وامّا محل انها پس بجهة مردان لازم است جهر در قرائت نماز صبح ودو رکعت اوّل مغرب
وعشاء واخفات در دو رکعت اول ظهر وعصر وامّا زنان پس جهر بر ایشان لازم اینست ودر
هر جای که جهر بر مرد لازمست زن مخیر است مابین جهر واخفات واما در جائیکه بر مردان
اخفات لازم است آیا بر زنان هم لازم است یا اینکه زنان در همهٔ نمازها مخیر اند مابین جهر و
اخفات در مسئله دو قول هست احوط اوّل است (١) ودویم خالی از وجه نیست ودر اینجا
مسئلهٔ دیگر هست که در جائیکه قرار شد زن مخیر باشد مابین جهر واخفات آیا مخیر بودن او
همیشه است یا در جائی است که نامحرم صدای او را نشنود پس اگر نامحرمی هست که صدای
او را میشنود واجبست اخفات در هر نمازی که باشد واین مسئله مبتنی است بر مسئلهٔ دیگر و
آن اینست که آیا بصدای زن مطلقا حرام است گوش دادن وبر او واجبست اخفاء آن یا نه اقوی
اینست که گوش دادن بصدای زن نامحرم حرام نیست وحرف زدن او در حضور نامحرم
جایز است (٢) مگر اینکه بقصد تلذذ وخوف افتتان باشد آنوقت حرام است پس جهر
خواندن او با وجود نامحرم عیب ندارد مگر اینکه بداند که آن نامحرم بقصد تلذذ بصدای
او گوش میدهد بنابراین در زنهای عجوز که صدای ایشان مکروه طباع است ابداً اشکالی
(٣) در جهر خواندن ایشان نیست (مطلب دویم) احکام مختصهٔ سورهٔ چند حکمست
اوّل انکه در وقت بسم الله گفتن قصد سورهٔ معین کند وهمان را بخواند پس اگر بسم الله
گفت باین قصد که بعد از فراغ تعیین سوره کند باطلست واگر بسم الله را بقصد سورة
گفت وسورهٔ دیگر خواند باطل است (٤) (مسئلة) هرگاه عادت بسورهٔ دارد کفایت
در قصد می کند (م) هرگاه بنای سورهٔ داشت وسهواً بسم الله بقصد سوره دیگر گفت
وآنرا خواند عیب ندارد (مسئلة) هرگاه بی قصد از اوّل وبی عادت معین بر زبان او بسمله
وسورهٔ جاری شد عیب ندارد واین غیر از آن مسئله است که بسم الله بی قصد بسورهٔ معین
بگوید ومنافاتی با اینکه تعیین در بسمله ضرور است ندارد ووجه آن بتأمل ظاهر میشود

(١) این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

(٢) احوط اقتصار بمورد ضرورة عرفیه است هم در تکلم وهم در استماع صدر دام ظله

(٣) احوط ترك است صدر دام عمره

(٤) بطلان در هر دو مقام معلوم نیست صدر دام ظله

(مسئلة) هرگاه بسم الله را بقصد سوره معین گفت بعد خواطرش رفت که کدام بوده
اعاده(۱) کند بقصد هر سورهٔ که بخواهد و هرگاه بسم الله را بقصد یکی از دو سورهٔ جحد
و توحید گفت و بعد ندانٔد کدام یك بوده بقصد یکی معین از ان دو بسم الله را اعاده کند و
سورهٔ دیگر نمیتواند بخواند حکم دویم انکه یکسوره دریك رکعت باید باشد پس بعض
آن کافی نیست و زیاده از یك سوره خواندن جایز نیست بنابر مشهور لکن سورهٔ الم ترکیف
با سورهٔ لایلاف هردو یکسوره حسابند و همچنین سورهٔ والضحی و الم نشرح پس باید
هردو را بخواند با بسمله که مابین هر دو است و احوط ترك خواندن این سورها است در
نماز واجب حکم سوم انکه سورهٔ که سجدهٔ واجب در آن هست نخواند و آنها چهار
سوره اند الم سجده حم سجده والنجم اقرؤ و هرگاه خواند عمداً نماز باطل میشود و
سجده بر او واجب میشود (م) آیا بمحض شروع در خواندن باطل میشود یا اینکه اگر
شروع نمود و قبل از رسیدن بایهٔ سجده عدول کرد بسورهٔ دیگر صحیح است اقوی اوّل است
پس بمجرد بسم الله گفتن بقصد آن چهار سوره نماز باطل میشود (مسئلة) اگر سهواً
شروع کرد بسورهٔ سجده دار پس اگر قبل از رسیدن بایهٔ سجده خواطرش آید سورهٔ
دیگر بخواند و اگر بعد از خواندن آیهٔ سجده متذکر شد احوط اینست که سوره را تمام (۲)
کند و بعد از ان سورهٔ دیگر بقصد قربت مطلقه بخواند نه بقصد جزئیت و اما کیفیت سجده
کردن او در آنحال نماز پس احوط ایماست بسجده در نماز و بجا آوردن سجده بعد از نماز
و احتیاطا اعادهٔ نماز هم بشود (مسئلة) هرگاه کسی در نماز آیهٔ سجده را شنید
درهمان وقت ایماء بسجود کند و بعد از نماز سجود کند و اعاده نماز هم
احتیاطی است حکم چهارم اینکه سورهٔ بخواند که وقت گنجایش انرا
نداشته باشد پس بنابراین در تنگی وقت لازم است کوچك ترین سورهای قرآن را
بخواند که سورهٔ کوثر است حکم پنجم انکه عدول نکند از سورهٔ بسورهٔ هرگاه نصف
انرا خوانده باشد اما اگر بنصف نرسیده جایز است عدول کند لکن لازم است که برای

۱ بقصد قربت مطلقه در هر و مقام صدر دام ظله

۲ بقصد قربت مطلقه صدر دام ظله

دویم بسم الله دیگر بگوید بقصد ان حکم ششم انکه عدول از سورهٔ قل هو الله و قل
یا ایها الکافرون حرام است بمحض شروع چه بنصف برسد یا نرسد حتی اینکه
اگر شروع ببسم الله انها نمود دیگر نباید عدول کند مگر در نماز جمعه و ظهر روز جمعه
که از این دو سوره عدول بسورهٔ جمعه و منافقین میتواند بکند در دو رکعت بدو شرط
اول اینکه از اول بتعمد اختیار آن دو سوره نموده باشد دوم انکه بنصف انها نرسیده
باشد حکم هفتم واجبست ترك سوره در تنگی وقت که بقدر کوچك ترین سورها هم
وقت نباشد پس اگر بخواند و بسبب ان وقت بگذرد حکم بصحت نماز مشکل است(۱)
حکم هشتم انکه وجوب سوره ساقط است برای ناخوش و کسیکه کار شتابی دارد
هرچند کار دنیا باشد لکن مباح باشد حکم نهم هرگاه سورهٔ ندانٔد عوض آن مانند
حمد ضرور نیست و احوط تعویض است (مطلب سیم) در تسبیحات بدل قراءت بدانکه
در غیر آن دو رکعت اول مخیر است مابین خواندن حمد تنها یا گفتن سبحان الله و الحمد
لله و لا اله الا الله و الله اکبر و شاید که تسبیح در این مقام از حمد افضل باشد و خلاف کرده
اند در اینکه چند مرتبه واجب است اقوی یکمرتبه و احوط باحتیاط(۲) شدید سه
مرتبه است و گفتن استغفر الله بعد از تسبیحات اربع خالی از رجحان نیست و ممکن است
۳ که در یک رکعت حمد و در یکی تسبیحات بگوید و در اینجا چند مسئله است (مسئلة) از اول
نماز یا اول قیام قصد یکی از ان دو ضرور نیست زبان بهر کدام جاری شد مجزی است
(مسئلة) هرگاه یکی را واجب دانستیم ضرور نیست در دوتای دیگر که میگوید قصد
استحباب کند قصد وجوب در همه (۴) خوبست اگرچه اقل واجب یکی باشد و قصد
قربت در آن دو هم خوبست مثل همه انها (مسئلة) هرگاه قصد تسبیحات کرد و زبان
او غفلة بحمد جاری شد اعادهٔ تسبیحات کند یا عمداً قصد حمد کند و از سر گیرد (مسئلة)
هرگاه خیال کرد رکعت اول و دویم است و حمد خواند بعد از فراغ معلوم شد رکعت
سیم است ظاهر این است که بان حمد اکتفا میشود (مسئلة) هرگاه در دو رکعت اول حمد را

۱ بلکه بطلان خالی از وجه نیست هو العالم صدر دام ظله

۲ رعایت ان احتیاط را نمایند صدر دام ظله

۳ بلکه و اورداست پس ترك نخواهند نمود انشاء الله تعالی صدر

۴ مشکل است صدر دام مجده

فراموش نموده بود احوط اینست که در یکی از دو رکعت آخر یا هر دو حمد را بخواند ولزومی ندارد (مسئلة) هرگاه شروع بحمد یا تسبیحات نمود عمداً بعد عدول بدیگری نکنند وهرگاه عدول کرد صحت نماز محل اشکال است (مسئلة) هرگاه مشغول تسبیحات شك در عدد انها کرد بنا را بر اقل گذارد (مسئلة) تسبیحات یا حمد را باید اخفات بخواند وآیا در بسم الله این حمد هم جهر مستحبست یا نه اقوی استحباب و ا(۱) اخفات آنست مطلب چهارم در بعض مستحبات قراءتست وآنها چند چزاند اول مستحبست گفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم پیش از شروع ببسم الله حمد در رکعت اول دویم مستحبست بعض سورهای مخصوص پس در نماز صبح سورهٔ بخواند که در طول مثل سورهٔ هل اتی و سورهٔ قیامت باشد و در نماز ظهر مثل سورهٔ والشمس و سورهٔ اعلی بخواند و در نماز مغرب وعشا سورهٔ انا انزلنا واذا جاء بخواند و در ظهر روز جمعه سورهٔ جمعه و منافقین بخواند سیم انکه سورهٔ قل هو الله وانا انزلنا را در فرایض ترك نکنند چهارم اینکه برای این دو سوره خصوصیت عجیبی هست که هرگاه شخص عدول کرد از سورهٔ مخصوصی که فضیلتی دارد باینها بسبب ادراك فضیلت اینها خداوند عالم اجر هر دو را باو کرامت میفرماید (مقصد چهارم) در رکوع است ولازم است بیان حقیقت ان وحکم آن وواجبات آن واقسام وبدلهای آن وبعض مسائل متعلقه بان در چند مطلب (مطلب اول) در حقیقت رکوع بدانکه رکوع در شریعت اینست که کمر را خم کند برسینه وشکم وتحقق ان موقوف است بر چند امر اول انکه خم شدن بحدی باشد که سر همهٔ انگشتان حتی انگشت ابهام بسر زانو برسد واحوط این است که بحدی باشد که کفهای دست برسند دویم اینکه از قیام خم شود وبراین متفرع میشود این مسئله که هرگاه نشسته (۲) نماز کرد یا عاجز بود وقادر شد وخم شده برخاست تا حد رکوع ثمر ندارد ولازم (۳) است که راست بایستد واز ان راستی برکوع برود سیم انکه از قیام مقارن ان خم شود براین متفرع میشود این مسئله که هرگاه قیام بعمل آمد وبعد حال قراءت نشست بعد ازان برخاست تا حد

(۱) رعایت این احتیاط را نمایند صدر دام ظله

(۲) تصور این صورت بغیر عجز وعدم دخول آن در امر سیم مشکل است صدر دام ظله

(۳) اگر قبل از خم شدن قادر شد صدر دام ظله

رکوع ثمر ندارد باید راست بایستد که از ان راستی مقارن خم شود چهارم انکه خم شدن بقصد غیر رکوع نباشد وبراین متفرع میشود چند مسئله یکی انکه اگر در نماز بقصد برداشتن چیزی خم شد رکوع زیاد نشده (مسئلهٔ دویم) اینکه اگر بقصد سجود یا بقصد چیزی برداشتن خم شد ودران وقت بخواطرش آمد که رکوع نرفته بحد رکوع ماندن ثمر ندارد باید راست بایستد وبقصد رکوع خم شود (مسئلهٔ (۱) سیم) اینکه اگر بقصد رکوع خم شد وبخواطرش رفت تا از حد رکوع گذشت همان طریق خم شده بالا بیاید تا بحد رکوع قرار گیرد (چهارم) انکه اگر قبل از رسیدن بحد رکوع قصد سجود کرد خم شده بالا بیاید تا بان حد که بقصد رکوع بوده واز انجا خم شود تا بحد رکوع قرار گیرد وبعضی گفته اند که باید بقصد رکوع خم شود پس اگر بیقصد خم شد وتا حد رکوع ماند ثمر ندارد وملاحظهٔ این احوط است لکن اقوی این است که همین قدر که قصد غیر رکوع ندارد کفایت میکند (امر دویم) از اموریکه تحقق اصل رکوع بانها است اینست که فی الجملة مکثی بان هیئت در انحالت انحنا حاصل بشود وبعضی گفته اند که فی الجملة طمانینه در آن حالت باشد وبعضی گفته اند که بحد رکوع که رسید اصل رکوع بعمل آمده وهرچند ابداً مکث نشود وآرام گرفتن واجب علیحده ایست وبراین متفرع میشود مسئلهٔ مهمه وآن اینست که هرگاه شخص بقصد رکوع خم شد تا حد رکوع رسید وغفلة بسجده رفت که در اینجا موافق قول سیم رکوع بعمل آمده وحکم ببطلان از بابت ترك رکوع ودخول در سجده نمیشود وترك طمانینه وذکر رکوع که شد دو واجبند که ترك شده اند ومحل آنها بدخول در سجود گذشته وعود برکوع باعث تعدد رکن است پس حکم میشود بصحت نماز وموافق قول اول ودویم باطل است واقوی همین است (۲) لکن احتیاط شدید بعد از اتمام اعادهٔ این است (مسئلة) هرگاه قد شخص خمیده باشد بحد رکوع لازم است در وقت رکوع زیادتر منحنی شود برای فرق مابین قیام ورکوع واگر خم بودن او از حد آخر رکوع برگذشته در انجا ایما کند بطریقیکه

(۱) تفصیل این مسئله ومسئلهٔ چهارم در خلل خواهد آمد صدر دام ظله

(۲) اگر غفلة بسجود رفت احوط اتمام آن را عاده است واگر پیش از رفتن بسجده ملتفت شد برگردد تا بحد رکوع وطمانینه وذکر را بجای آورد ونماز را بعد از اتمام احتیاط اعاده نماید صدر دام ظله

گفته خواهد شد (مسئلة) هرگاه خميده قامت بتواند كه بتكيه بر عصای و مثل آن قدری بالاتر
از انحد بيايد بعد خم شود لازم است برای ركوع چنان كند كه بهر قدر بتواند راست بشود
تا آن خم بودن اصلی او ركوع او بشود بعد از انكه اين كيفيات بعمل آمد نداصل ركوع حاصل
شده و ركن همين مقدار است و اگر كم شد عمداً يا سهواً نماز باطل است و بعد از حصول اصل
ركوع از او واجبات چند هست كه در ضمن مطلب دويم بيان ميشود (مطلب دويم) در
بيان واجبات ركوع است و آنها شش انداول طمانينه يعنی قرار گرفتن همه اعضا هر يك در
جای خود در انحالت مخصوص دويم ذكر خواندن در آن و مقدار واجب يك مرتبه
سبحان ربی العظيم و بحمده يا سه مرتبه سبحان الله است و بايد ملاحظه نمايد در ظاء
العظيم كه بدل بزاء و ضاد نشود و مخرج ان سر زبان است كه بدندان پيش بالائی بر خورد
و اگر سه سبحان الله بگويد وقف كند بر هر يك يا اينكه هاء الله را مكسور نمايد در دوتای
اولی و متصل كند بسين سبحان و مستحبست سه مرتبه گفتن سبحان ربی العظيم و بحمده
يا پنج مرتبه يا هفت مرتبه و فضيلت در هفت است و بعضی گفته اند هر چه زيادتر بگويد
هم مستحب است و عدد انها طاق باشد هم مستحبست مسئلة لازم نيست تعيين واجب بكند
هرگاه سه مرتبه يا بيشتر بگويد (مسئلة) هرگاه تعيين يكی برای واجب كرد بعد معلوم شد
آن يكی غلط بوده بعيد نيست كه آن ديگری كه بقصد استحباب گفته شده عوض او بشود
(مسئلة) همهٔ سه تسبيحه كبری را بقصد قربت بگويد عيب ندارد و همه را بقصد وجوب
بگويد ظاهر اينست كه عيب ندارد (۱) و اگر همين طريق كه مشغول نماز است در ركوع سه
مرتبه را بگويد و ابداً ملتفت بواجب و مستحب و قصد خاص نيست هم عيب ندارد سيم
از واجبات ركوع اينست كه تمام گفتن ذكر واجب در حال طمانينه باشد پس اگر هنوز
قرار نگرفته شروع كرد بذكر اگر چه حرف اول او باشد باطل ميشود و اگر يكحرف
از او مانده شروع كرد براست شدن باطل ميشود و همچنين ذكر مستحب هم شرط
صحت آن اينست كه در حال طمانينه باشد و در اينجا مسئله ايست كه اكثر مردم مبتلايند

۱ مشكل است صدر دام ظله

از اين بابت كه عادت كرده اند كه بمحض خم شدن هنوز آرام نگرفته شروع بسبحان ربی
ميكنند اقلا سين سبحان آرام گفته ميشود پس اگر بانحالت گذاشت يقيناً نماز باطل
ميشود و اگر ثانياً كه قرار گرفت ذكر بقصد وجوب گفت باز محل اشكال است اگر از
اول بی ملاحظه چنين كرده و احوط اتمام نماز بعد اعادهٔ آنست و همچنين اگر در ذكر
مستحب مثلاً در حال و بحمده گفتن شروع كرد ببرخاستن يا اينكه طمانينهٔ خود را بهم
زده آن ذكر مستحب كه در انحال گفته شده باطل است بلكه در صحت نماز هم اشكال
هست اگر چه اعاده بنحو صحيح كند پس از اين مسئله نبايد غافل شد خصوصاً برای
كسانيكه شتاب در نماز ميكنند غالباً نماز ايشان از ان جهت باطل ميشود چهارم سر
برداشتن از ركوع بحد قيام پس اگر خم شده بسجود رفت يا بحد قيام راست نشد نماز باطل
است پنجم انكه در آن سر برداشتن طمانينه حاصل شود پس اگر بی طمانينه بسجود رفت
عمداً نماز باطل است و بدانكه اين واجبات ركوع كه گفته شد اگر سهواً ترك شد تا محل آنها
گذشت نماز صحيح است و اما آن واجبات كه دخل در تحقق ركوع داشتند اگر سهواً ترك شدند
هم باعث بطلان است (مسئلة) اگر طمأنينه بالمره در ركوع سهواً ترك شد اعاده احوط است
(۱) چونكه احتمال داخل بودن حقيقت در ركوع هست (مطلب سيم) در بدلهای ركوع و
اقسام آن از برای عاجز از اصل آن و آنها چند قسمند بترتيب باين قسم كه هر مؤخر بعد
از عدم امكان مقدم است اول خم شدن بقدر امكان بعد از انكه حد ركوع رسيدن ممكن
نباشد و اين مقدم است بر ركوع نشسته و مراد خم شدن است بطريق خم شدن ركوع پس
اگر ابداً ممكن نباشد لكن خم شدن بسمت كمر يا بنطرف و آنطرف ممكن باشد پس در مقدم
بودن آن بر ركوع نشسته تأملی هست دويم ركوع نشسته برای كسيكه خم شدن ايستاده برای
او ممكن نيست چه نماز او بقيام باشد يا نشسته و كيفيت ركوع نشسته اينستكه خم نمايد خود را تا
بحديكه صورت او مقابل زانوی او بشود و بهتر اينست كه مقابل محل سجود او بشود سوم
ركوع نشسته كه فی الجمله منحنی شود برای كسيكه اين قدر انحنا كه گفته شد اورا ممكن

۱ اين احتياط البته ترك نشود صدر دام ظله

نباشد چهارم ايماء بسر عوض ركوع براى كسيكه متمكن از اقسام گذشته نباشد باينطريق كه وقت ركوع سر خودرا قدرى پايين كند بقصد ركوع وسررا آرام بدارد وذكر ركوعرا بخواند بعد سررا بالا كند پنجم ايما بچشم براى كسيكه ايماء بسر اورا ممكن نباشد باينطريق كه بقصد ركوع چشم راببندد درآنحال وسبحان ربى العظيم وبحمده رابگويد بعد چشم راواكند بقصد سر برداشتن ازركوع ششم براى كسيكه ازايماء مطلقا هم عاجز باشد اينست كه دردل بگذراند ركوع راو ذكررا بخواند واگر نتواند انرا هم دردل بگذراند واين آخر مراتب بدلها است واين بدلها همه ركن اند نقص اينها عمداً وسهواً مبطل است واگر زياد شدند بقصد بدل ركوع هم مبطل اند ودراينجا مسئلهٔ مهمه دقيق است كه هرگاه شخص تكليف او بدلى ازانها باشد ودرهمان وقت متمكن شد از اصل يا بدلى كه مقدم است بر آن مثلا ركوع نشسته را بسبب عجز بجا آورد ودرآنحين متمكن شد از ايستاده پس ميگوئيم كه اين بچند قسم متصور ميشود اوّل اينكه ركوع را تماماً با طمأنينه وتمام ذكر جا آورد درآنحالت اورا قيام ممكن شد دراينجا ركوع او صحيح وبايد برخيزد براى قيام بعدازركوع دويم اينكه ركوع نشسته را تمام كرد وسر برداشت و معتدل شد وطمأنينه بعمل آمد حال بسجود بايد برود قادر برايستادن شد دراينجا ديگر قيام بعدازركوع ازاو نميخواهند وآيا لازم است كه برخيزد براى اينكه ازقيام بسجود برود يانه اقوى اينست كه لازم نيست سوم بركوع نشسته رفته وهنوز آرام نگرفته قادر شد چهارم انكه هنوز ذكر واجب رانخوانده قادر شد پنجم اينكه هنوز ذكر مستحب نخوانده قادر شد ظاهر اينست كه درهمهٔ اين صورتها بهمين طريق خم شده بالا بيايد وبحد ركوع اصلى كه رسيد ذكر واجب ومستحب رابجا آورد وتعدد ركوع حاصل نشده وبعضى در اين اشكال كرده اند واحوط عمل باينطريق واعاده است (مسئلة) هرگاه بسبب پيرى يا ناخوشى قامت خميده باشد مثل راكع بعضى گفته اند در وقت ركوع نيت انرا كند كافى است واحوط اينست كه قدرى خم ترشود مگر انكه ازحد ركوع بگذرد آنوقت بنيت اكتفا كند

واحوط اينست كه بسر هم ايما كند واگر بتواند كه تكيه بچيزى كند قدرى بالاتر شود وازان بالاترى خم شود لازم است كه آنوقت بحد ركوع خم شود (مطلب چهارم) در مستحبات ركوع است وآنها چند چيزاند اول تكبير گفتن براى ركوع رفتن وبعضى اين تكبيررا واجب ميدانند وشرط درآن اينست كه بايد درحال ايستاده باقرار وارامى باشد پس درحال خم شدن بطريقيكه بسيارى ازمردم عادت كرده اند مشروع نيست بلكه اگر عمداً يا ازبابت تقصير درمسئله بقصد استحباب وجزئيت نماز باشد صحت نماز محل اشكال ميشود وهمه تكبيرات نماز اين حكم را دارند كه بايد درحال قرار وآرامى باشند نه درحال برداشتن وخم شدن پس ازاين دقت نبايد غافل شد دويم از مستحبات ركوع گذاشتن دو كف دست است بر دوسر زانوها راست بر راست وچپ برچپ كه انگشتهارا ازهم دور نمايد وفرا گيرد همهٔ سر زانوهارا باهمهٔ انگشتان سوم اينكه درحال ركوع زانوهارا بپس ببرد وپيش نياورد چهارم اينكه پشت خودرا راست بدارد كه اگر قطرهٔ آب برآن ريخته شود بجاى خود بماند پنجم اينكه گردن را موازى پشت بكشد ششم اينكه نگاه او مابين دوقدم باشد هفتم اينكه دست راست رابرزانو پيش از دست چپ بگذارد هشتم اينكه زن دستهاى خودرا بالاتر اززانو بگذارد لكن در اصل خم شدن بايد بطريقى باشد كه اگر بخواهد برزانو بگذارد برسد نهم انكه پيش ازگفتن سبحان ربى العظيم اين دعا بخواند اللهم لك ركعت ولك اسلمت وبك آمنت وعليك توكلت وانت ربى خشع لك سمعى وبصرى وشعرى وبشرى ولحمى ودمى ومخى وعصبى وعظامى وما اقلته قدماى غير مستنكف ولا مستكبر ولا مستحسر دهم اينكه چون ازركوع سر بردارد بگويد سمع الله لمن حمده الحمد لله اهل الكبرياء والجود والجبروت (مقصد پنجم) درسجود است وبيان ميشود حقيقت وواجبات واقسام وبدلها ومسائل ومستحبات آن درچند مطلب اول درحقيقت آن بدانكه سجود كيفيت خاصه ايست كه درهمه اديان بجهة تعظيم معبود ثابت است واصل حقيقت آن خم شدن وگذاشتن پيشانى است برزمين

بجهة تعظیم و در شریعت پنج قسم است سجدهٔ نماز سجدهٔ تلاوت سجدهٔ سهو سجدهٔ شکر سجدهٔ تعظیم الهی وتذلل وهریك ازاینهارا احکامی هست که در چند مقام بیان میشوند (مقام اول) سجدهٔ نماز است وسجدهٔ در آن رکن است ورکن همان اصل سجده است وکیفیت رکن بودن بیان خواهد شد وبعد از حصول حقیقت آن مخصوصه در سجدهٔ نماز شش امر لازم است اول اینکه اعتماد نماید بر هفت عضو که آنهارا مساجد سبعه میگویند یعنی اینکه باید سنگینی بدن خود فی الجمله بر هفت عضو باشد بطریقی که گفته شود که بر آنها سجده کرده وآنها پیشانی ودو کف دستها ودو سر زانو ودو انگشت بزرگ پاهاست پس اگر بعضی ازاینها عاریه بر زمین باشد واصلا بر آن اعتماد نشود نماز باطل است لکن ضرور نیست که سنگینی انداختن بر همه مثل هم باشد و باید که این مساجد سبعه مستقر باشند یعنی بر محل خود قرار گرفته باشند پس اگر بر برف نرم یا پنبهٔ پاشیده مندوف سجده کند بطریقیکه بعض اعضا مستقر نباشند نماز باطل است وبدانکه گذاشتن هریك ازاین مساجد سبعه را کیفیت وحکم خاصی هست اما پیشانی وآن عبارتست از ما بین رستنگاه موی سر وابروها ودر طول ما بین دو جبین است پس مجموع مقداری که این چهار با واحاطه کرده اند پیشانی است ولکن در گذاشتن آن بجبهة سجده همین قدر لازم است که گفته شود پیشانی را گذاشته وظاهر اینست که بقدر درهم ازان کافی است وآیا لازم است که اینقدار مجتمع باشد یا اینکه اگر متفرق گذاشته شود که قدری هموار وقدری گذاشته باشد بحیثیتی که اگر گذاشته متصل باشد بقدر یك درهم بشود مثل اینکه بر چند وصله کل پیشانی را باین نحو گذارد کافی است اگرچه دویم خالی از قوة نیست بعد از صدق گذاشتن پیشانی لکن احوط اینست که مجتمع باشد (مسئلة) اگر گذاشتن بجبهة زخمی یا دملی ممکن نباشد هر قدر که ازان ممکن است کافی است واگر ممکن نشود زمین را گود نموده که آن دمل در آن گودی ومقدار سالم از اطراف بر زمین واقع شود وبعد از تحقق گذاشتن لازم است در آنچیزی که پیشانی

بر آن گذاشته میشود چند امر اول اینکه شرعا مایصح السجود علیه باشد یعنی باید از زمین باشد یا از زمین روئیده باشد وخوردنی وپوشیدنی نباشد پس اگر چیزی از اسم زمین بیرون رفته مثل معدنها سجده بر آن جایز نیست پس بر مثل طلا ونقره و مس وجواهرات وقیر جایز نیست وبر نان وگندم ولباس وخود پنبه وکتان جایز نیست (مسئلة) بر دواهائیکه خوردن انها در حال ناخوشی متعارفست مثل گاو زبان وعنب الثعلب وخاکشی وریشه کاسنی سجده اشکال دارد (مسئلة) بر گیاهائیکه متعارف نیست استعمال انها اگرچه گاهی در دوا استعمال شوند سجده عیب ندارد (مسئلة) بر خوراك حیوانات مثل کاه وعلف سجده جایز است (مسئلة) بر برگهای چای سجده مشکل است اگرچه دیگر قابل طبخ نباشند (مسئلة) بر تنباکو سجده جایز است (مسئلة) بر قهوه سجده جایز نیست وهرچند برشته نشده باشد (مسئلة) بر خشخاش احوط ترك سجده است وبر برگ آن جایز است (مسئلة) بر تریاك سجده مشکلست (مسئلة) بر هسته زردالو (۱) سجده مشکل است وبر هسته خرما عیب ندارد (مسئلة) بر پوست درخت سجده جایز است مگر اینکه ماکول متعارف باشد (مسئلة) بر پنبه دانه وبر پوست جوزق سجده جایز است (م) بر جوهرهای خشك هر چند از چیزی گرفته باشد که سجده بر آن جایز است سجده جایز نیست (م) بر بادام وگردو وفندق وپسته جایز نیست هرچند بر پوست آنها باشد (مسئلة) بر پوست شلتوك جدا شده نیز جایز است واحوط در هر دو ترك است (مسئلة) بر نخاله گندم وجو وپوست بالای آنها سجده جایز است (مسئلة) بر برگ درختان وبرگ نخل سجده جایز است (مسئلة) بر برگ مو در ایامی که ماکول است سجده جایز نیست ودر غیر آن عیب ندارد (م) اگر چیزی در اوقات گرانی ماکول است نه ارزانی هیچ وقت سجده بران جایز نیست (مسئلة) اگر چیزی در بعضی صفحات ماکول است در هیچ جا سجده بران جایز نیست (مسئلة) میوهٔ نارسیده سجده بران جایز نیست اگرچه هنوز خوردنی نشده باشد (مسئلة)

(۱) ظاهراً که هسته زردالو حکم بادام دارد در سجده

چیزی راکه بعض اشخاص گاهی ازبابت کثافت طبیعت بخورند داخل خوردنی نیست پس سجده بران جایز است (مسئلة) بر کاغذ سفید سجده جایز است اگرچه از کهنه پنبه وآهك است وبر خود پنبه وآهك جایز نیست (م) هم چنین است کاغذیکه ازابریشم باشد لکن احوط ترك(١) این است (مسئلة) کاغذ رنگ کرده اگر رنگ آن جرم ندارد سجده بران جایز است هر رنگ که باشد حتی انکه اگر از چیزی باشد که سجده بر آن جایز نیست (مسئلة) کاغذ نوشته اگر مرکب آن غلیظ نیست (٢) سجده بران جایز است مطلقا واگر غلیظ است وبقدر مسمای سجده پیشانی بر کاغذ سفید گذاشته میشود بازهم جایز است واگر پیشانی بران نوشته گذاشته میشود وانمرکب غلیظ از چیزی است که سجده بران جایز نیست مثل صمغ ودوده ونشاسته باطل است (مسئلة) بر کاغذ که از پوست اهو است سجده جایز نیست (مسئلة) بر لاله وگلها حتی گل گلاب سجده جایز است (مسئلة) بر گچ وسنگ آهك قبل از پختن سجده جایز (٣) است و بعدازان محل اشکال است (مسئله) بر گل ارمنی وگل داغستان وگل مختوم سجده جایز است اگرچه خوردنی هستند (مسئله) بر اجر وسفال مثل وصله کوزه که لایه ندارد احوط سجده نکردن است واگر لایه دارد جایز نیست اگر لایه ان از شیشه ونحو آن باشد (مسئلة) بر شیشه وبلور سجده جایز نیست چونکه از اسم زمین بیرون رفته اند (فصل) بدانکه شرط بودن مایصح السجود علیه در حالت امکان است پس اگر زمین یا از روئیده ازان که غیر ماکول وملبوس باشد نباشد وکاغذ هم نباشد یا انکه ازاینها باشد و سجده بر آن ممکن نباشد شرطیت ساقط و نماز میکند بر هرچه بخواهد لکن احوط اینست که اگر از پنبه وکتان چیزی باشد ان را مقدم بدارد وبعدازان آنچه معدنی باشد وبعداز ممکن نشدن اینها بر پشت کف دست خود سجده کند (م) هر گاه شخص مشغول نماز باشد ودراین اثنا طفلی مثلا مهر اورا بردو نزدیك او مایصح السجود دیگر نباشد پس اگر وقت تنگ است بهمان کیفیت اضطرار رفتار کند و

١ این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

٢ یعنی عرفا اثراونك میکو شد صدر دام ظله

٣ واحوط ترك است صدر دام مجده

اگر وقت وسعت دارد نمازرا بهم بزند واگر پیشانی را گذاشت انوقت معلوم شد حکم آن خواهد آمد (م) بدانکه افضل همه افراد مایصح السجود خاك وگل است وافضل انها تربت سید الشهدا علیهم السلام که در احادیث معتبره است که سجده بر آن خرق هفت حجاب آسمانی میکند یعنی موانع قبول که در هریك از آسمانها است بر میدارد ونور میدهد در محل سجود تا هفتم طبقهٔ زمین واگر بر تربت سید الشهداء که خاك باشد سجده کند فضیلت آن از مهر ساخته بیشتر است وبعداز تربت سید الشهداء علیهم السلام سجده بر گل وخاك از باقی چیزها افضل است دویم از اموریکه در محل پیشانی باشد ملاحظه شود این است که پیشانی باید بر آن قرار گیرد پس هر گاه تر باشد بطریقیکه پیشانی بر آن قرار نگیرد سجده بر آن جایز نیست امّا اگر پیشانی بر آن قرار میگیرد عیب ندارد (مسئلة) هر گاه شخص در زمینی باشد که مجموع آن آب وگل است که اگر بسجود برود سر و صورت ولباس از گل آلوده میشود پس اگر ازاین بابت ضرری بر بدن او وارد میشود قیام ورکوع را بجا آورد وبجهة سجده ایما کند واگر ضرری ندارد لکن همین قدر است که گل آلوده میشود بازهم ظاهر اینست که بتواند برای سجده ایما کند لکن احوط (١) متحمل شدن این کیفیت ونشستن برای تشهد است (مسئلة) هر گاه محل سجده گل نرم باشد که اعتماد بر آن ممکن نیست اکتفا بهمان متصل نمودن پیشانی بر آن نماید (مسئلة) هر گاه پیشانی را بر گل گذاشت وگل بر آن چسبید باید برای سجدهٔ دویم انرا پاك کند سوم انکه محل پیشانی پاك باشد اگرچه زیر آن نجس باشد چهارم انکه از چهار انگشت (٢) زیادتر با محل ایستادن تفاوت نداشته باشد وتفصیل اینها در مکان گذشت پنجم انکه پیشانی گذاشته شود بر آن پس اگر مهر مثلا چسبیده باشد به پیشانی از سجده سابق گذاشتن آن ثانیاً بی انکه از پیشانی جدا شود محل اشکال است (م) هر گاه پیشانی را بر خاك گذارد وخاك آلوده شده ثانیاً سجده کرد عیب (٣) ندارد واین مثل گل نیست که گفته شد باید آنرا رفع کرد ششم اینکه حایلی نباشد پس هر گاه بر مهر باشد نه چرك زیاد باشد سجده

١ این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

٢ متصل بهم صدر دام ظله

٣ مطلقا مشکل است صدر دام عمره

باطل است اینها همه نسبت به پیشانی است و امّا شش عضو دیگر پس محل آنها شرطی
ندارد همین قدر باید قرار بگیرند پس مایصح السجود بودن در محل آنها شرط نیست ولکن
هریك را کیفیت خاصه هست امّا در کیفیت دست پس باید باطن آنهارا گذاشت در
جائیکه قرار بگیرند ومناط اینست که گفته شود که هردو گذاشته شدند دیگر فرا گرفتن
تمام آنها بدقت شرط نیست واگر بر فاصله دو بوریا یا دو فرش گذاشته شود که قلیلی از
مابین آنها هوائی باشد عیب ندارد (مسئلة) اگر دو کف دست را بر پنجره بگذارد پس
اگر فواصل آن بسیار بزرگ نباشد عیب ندارد و امّا اگر مثل شبك میل آهن گشاده باشد
مشکل است (م) اگر همهٔ باطن دست را نتواند گذارد قدری از آنرا و اگر هیچ نتواند
ظاهر دست را بگذارد و اگر نشوند هر قدر از دست که بان نزدیك است (مسئلة) اگر
بر سر انگشتان تنها سجده کند مجزی نیست (مسئلة) اگر کف را به بندد و سجده کند
مجزی نیست و هریك در حال اضطرار کافی اند و امّا دو سر زانو پس مراد از انها اصل
کاسه زانو است که مفصل ساق و ران است و باید فی الجمله بر ظاهر آنها سجده بشود و فرا
گرفتن درکار نیست و امّا انگشت بزرگ پا پس باید سجده بر سر انگشت باشد که سر
انگشتان بزرگ بر زمین گذاشته شود و ظاهر این است که ظاهر و
باطن در هریك هم کفایت میکند هرچند سر انها گذاشته نشود لکن احوط (۱)
گذاشتن سر انگشتان است دویم از واجبات سجده گفتن سبحان ربی الاعلی وبحمده
یك مرتبه یا سبحان الله سه مرتبه و همان مسائل که در ذکر رکوع گفته شدند در اینجا هم
جاری هستند و در صورت عدم تمکن یك سبحان الله هم کافی است سوم از واجبات آرام
گرفتن است بقدر ذکر واجب و شرط ذکر مستحب هم هست و همان اشکال که در رکوع
گفته شد نسبت بکسانیکه آرام نگرفته مشغول میشوند در اینجا هم هست چهارم مساوی
بودن با موقف بطریقیکه در مکان گفته شد پنجم انکه در حال ذکر هفت عضو در محل
خود برقرار باشند پس اگر دست را یا سر انگشت پا را بردارد و در آن حال مشغول ذکر

۱ این احتیاط ترك نشود صددام ظله

باشد باطل است اما در وقت سکوت هریك از شش عضو را که بردارد و بعد در حال
خواندن بگذارد عیب ندارد و اما پیشانی پس در برداشتن و گذاشتن آن چند مسئله هست
اول اینکه عمداً سجدهٔ بر دو سجده زیاد کند بقصد (۱) نماز و این باعث بطلانست دویم انکه
سهواً سجده زیاد کند و در این حکم ببطلان نمیشود سوم انکه بی اختیار بعد از گذاشتن
(۲) پیشانی اندکی بلند شود و بی اختیار گذاشته شود بعضی از علما در اینجا حکم فرموده اند
که دو سجده عمل آمده دیگر سجدهٔ دیگر برود و اظهر در نظر اینست که این کیفیت باعث تحقق
دو سجده نیست همان یکی حساب است چهارم اینکه سر را که گذاشت اگر بر جای بلندی گذاشته
شده که از چهار انگشت از موقف بلندتر است در اینجا بر دارد و ثانیا بگذارد و ابداً عیبی
(۳) ندارد (پنجم) اینکه پیشانی گذاشته شد بر چیزیکه از بابت دیگر سجود بر ان جایز نیست
در اینجا نباید پیشانی را بردارد و بگذارد بلکه پیشانی را بکشد تا انرا بر مایصح بگذارد
(ششم) انکه پیشانی بر جائی گذاشته شود غیر از تربت که افضل است در اینجا اگر بخواهد
انرا بکشاند و بر ندارد (هفتم) اینکه بر جائی گذاشته شود که تحمل آن زحمت دارد
باز جایز است آنرا بکشد تا محلی که آسان باشد و باید بر ندارد (هشتم) از واجبات سجود
سر برداشتن است از سجده اولی و معتدل نشستن و طمانینه بجا آوردن در انحالت و بعد
بسجده دویم رفتن (فصل) بدانکه کیفیت رکن بودن سجده باین طریق است که اگر
هر دو سجده باهم در یکرکعت ترك شدند نماز باطل است چه عمداً و چه سهواً لکن اگر
یکی از اینها ترك شد سهواً نماز باطل نیست و حکم ان در احکام خلل بیان میشود انشاء
الله و اگر در هر رکعتی یکی ترك بشود سهواً باز هم نماز باطل نیست و حکم ان همان است
که گفته میشود و اگر هر دو سجده زیاد شدند در یکرکعت چه عمداً و چه سهواً نماز
باطل است و اگر یکی زیاد شد عمداً باطل و اگر یکی زیاد شد سهواً باطل نیست اگرچه
در هر رکعتی یکی زیاد بشود (مطلب دویم) در بدلهای سجود بعد از عدم تمکن از
حقیقت ان و انها چند چیزاند بترتیب اول هرگاه گذاشتن پیشانی به هیچ طور ممکن

۱ بدون قصد نماز نیز باطل است چنانچه خواهد آمد صدر دام ظله

۲ اگر بعد از گذاشتن پیشانی بلند شد که صدق وضع نکند و انچه فرموده اند بعید نیست و الا اقوال بعضی علما متبع است و احوط اعاده نماز است صدر دام ظله

۳ و اگر ممکن است کشیدن سر بجائی که چهار انگشت یا کمتر است ترك انرا ننمایند صدر دام ظله

نيست ابدآجبين را برزمين گذارد واحوط تقديم جبين راست است دويم انكه هرگاه
اين ممكن نيست چانه‌را بگذارد (سيم) انكه هرگاه اين هم ممكن نيست خم بشود بهرقدر
كه‌ممكن است اگرچه محل سجده‌را بالابياورد ياخود درجای گودی بايستد (چهارم)
ايما. بسر كه‌سر راپايين نموده ودرحال آرامی ذكر سجود رابخواند واگر ركوع او بايماء
بوده برای سجود قدری سر راپايين‌تر نمايد واحوط اينست كه‌درانحال چيزی كه
سجده‌بران جايزاست بالابرده پيشانی بران گذارد واگر نميشود انرا بر پيشانی
گذارد وبعضی گفته‌اند ايماء بشش عضو ديگر هم نمايد واين حرف بی‌معنی است پنجم
ايماء بچشم كه‌چشم را عوض سجود بسته‌داشته وآرام گرفته ذكر سجود بخواند واگر
ركوع او هم بايماء چشم بوده بعضی گفته‌اند درايماء سجود بستن چشم را شديدتر كند
واين حرف راهی ندارد (ششم) اگراين هم ممكن نباشد سجود را دردل بگذراند يعنی
قراردهد كه الان درسجود ميباشم وذكر بخواند ودرصورت عدم قدرت ان راهم
دردل بگذراند واحوط اينست كه‌اشاره بدست هم بكند (مطلب سيم) درمستحبات
سجوداست بدانكه بعدازبرداشتن سرازركوع وگفتن سمع الله لمن حمده مستحب
است تكبير درحال ايستادن بجهة سجود رفتن ودستهای خود را درانحال بالا ببرد وبعداز
ان سجده كند دستهای خود را پيش اززانوها بزمين گذارد وانهارا پهن كند وهمه انگشتانرا
بهم متصل كند وبرابر روی خود برزمين بگذارد وبر روی خود بچسباند بلكه دورتر
بگذارد وبزانوهای خود بچسباند وچيزی ازبدن خود را برجزء ديگر نگذارد واعضارا
ازيكديگر جداكند ذراعهارا بردارد وبالهای خود را بگشايد وعلاوه برهفت عضو
پائين بينی هم سجده كند وانرا برمايصح السجود عليه بگذارد. مستحبست كه همه پيشانی
برمايصح السجود عليه گذاشته شود وسبحان ربی الاعلی را سه مرتبه يابيشتر بگويد وعدد انها
طاق باشد وبعدازراست نشستن الله اكبر بگويد ودرحال نشستن تورك بعمل آورد
يعنی بران چپ بنشيند وپشت پای راست را برشكم پای چپ بگذارد وبگويد استغفرالله

ربی واتوب اليه پس باز الله اكبر بگويد درحالتی كه نشسته است پس بسجده دويم برود
مستحبست درهردو سجده اينكه پيش ازذكر سجود بگويد اللهم لك سجدت وبك
آمنت ولك اسلمت وعليك توكلت وانت ربی سجد وجهی الذی خلقه وشق سمعه و
بصره والحمدلله رب العالمين تبارك الله احسن الخالقين وسنت است كه‌درحال برخاستن
پشت انگشتان دست را برزمين نگذارد درحالتيكه سرآنها بكف دست چسبيده باشد
بلكه دستهارا بگشايد برزمين بگذارد وبرخيزد ودرحال برخاستن اول زانوهارا از
جابردارد بعدازان دستهارا وبعكس درحال سجده رفتن ومستحبست برای زنها اينكه
درحال سجده رفتن اول زانورا برزمين بگذارند ودرحال سجود خود را برزمين بچسبانند
وذراعهای خود را برزمين پهن كنند واعضای خود را بهم متصل كنند ودروقت بر
خاستن بيك مرتبه قدرا كشيده راست بشوند وازجمله مستحبات اينست كه بعداز
سجده دويم بنشيند وآرام بگيرد وعلاوه براستحباب احوط(١) هم هست چونكه قول
بوجوب دارد ومستحبست كه درحين برخاستن بگويد اللهم ربی بحولك وقوتك
اقوم واقعد يابحول الله وقوته اقوم واقعد (مقام دويم) درسجود تلاوت است ودر
آن چندمطلب است اول درمحل وجوب ومحل استحباب آن امامحل وجوب آن پس
چهارآيه است كه‌درچهارسوره‌اند الم تنزيل وحم سجده والنجم واقرء وسبب وجوب
خواندن آن آيه است ياگوش دادن بان يامطلق شنيدن ان علی الاقوی ومناط مجموع
آيه است پس خواندن وشنيدن كلا لاتطعه تنها مثلاً يا واسجد
تنها يا واقترب تنها باعث وجوب سجده نيست مجموع آيه‌را كه‌خواند
ياشنيد سجده براو واجب ميشود (مسئلة) اگرقدری را خواندوقدری
شنيدعدم وجوب خالی ازقوت نيست (٢) (مسئلة) اگرآيه‌را غلط خواند يااز غلط
خوان شنيد حكم بوجوب سجده مشكلست (مسئلة) اگرحايض آيه‌را شنيد بازهم
سجده براو واجبست واما محل استحباب پس يازده آيه است درده سوره كه‌دراكثر قرانها

١
بلكه‌ترك ننمايند انشاالله تعالی صدر دام ظله

١
در هردوقسم از مبعض آيات بسجده بداعی احتمال مطلوبيت راجح است ترك ننمايند صدر دام ظله

باطل است اینها همه نسبت به پیشانی است واما شش عضو دیگر پس محل آنها شرطی ندارد همین قدر باید قرار بگیرند پس مایصح السجود بودن در محل آنها شرط نیست ولکن هریك راکیفیت خاصه هست اما در کیفیت دست پس باید باطن آنهارا گذاشت در جائیکه قرار بگیرند ومناط اینست که گفته شود که هردو گذاشته شدند دیگر فرا گرفتن تمام آنها بدقت شرط نیست واگر برفاصله دو بوریا یادو فرش گذاشته شود که قلیلی از مابین آنها هوائی باشد عیب ندارد (مسئلة) اگر دو کف دست را بر پنجره بگذارد پس اگر فواصل آن بسیار بزرگ نباشد عیب ندارد واما اگر مثل شبك میل آهن گشاده باشد مشکل است (م) اگر همهٔ باطن دست را نتواند گذارد قدری از آنرا واگر هیچ نتواند ظاهر دست را بگذارد واگر نشوند هرقدر از دست که بان نزدیك است (مسئلة) اگر بر سر انگشتان تنها سجده کند مجزی نیست (مسئلة) اگر کف را به بندد وسجده کند مجری نیست وهریك در حال اضطرار کافی اند واما دو سر زانو پس مراد از انها اصل کاسهٔ زانو است که مفصل ساق وران است وباید فی الجمله بر ظاهر آنها سجده بشود وفرا گرفتن درکار نیست واما انگشت بزرگ پا پس باید سجده بر سر انگشت باشد که سر انگشتان بزرگ بر زمین گذاشته شود وظاهر این است که ظاهر و باطن در هریك هم کفایت میکند هرچند سرانها گذاشته نشود لکن احوط (۱) گذاشتن سر انگشتان است دویم از واجبات سجده گفتن سبحان ربی الاعلی وبحمده یك مرتبه یا سبحان الله سه مرتبه وهمان مسائل که در ذکر رکوع گفته شدند در اینجا هم جاری هستند ودر صورت عدم تمکن یك سبحان الله هم کافی است سوم از واجبات آرام گرفتن است بقدر ذکر واجب وشرط ذکر مستحب هم هست وهمان اشکال که در رکوع گفته شد نسبت بکسانیکه آرام نگرفته مشغول میشوند در اینجا هم هست چهارم مساوی بودن باموقف بطریقیکه در مکان گفته شد پنجم انکه در حال ذکر هفت عضو در محل خود برقرار باشند پس اگر دست را یا سر انگشت پا را بر دارد ودر آن حال مشغول ذکر

(۱) این احتیاط ترك نشود صدد دام ظله

باشد باطل است اما در وقت سکوت هریك از شش عضو را که بر دارد و بعد در حال خواندن بگذارد عیب ندارد واما پیشانی پس در برداشتن وگذاشتن آن چند مسئله هست اول اینکه عمداً سجدهٔ بر دو سجده زیاد کند بقصد (۱) نماز واین باعث بطلانست دویم انکه سهواً سجده زیاد کند ودر این حکم ببطلان نمیشود سوم انکه بی اختیار بعد از گذاشتن (۲) پیشانی اندکی بلند شود وبی اختیار گذاشته شود بعضی از علماء در اینجا حکم فرموده اند که دو سجده عمل آمده دیگر سجدهٔ دیگر نرود واظهر در نظر اینستکه این کیفیت باعث تحقق دو سجده نیست همان یکی حساب است چهارم اینکه سر را که گذاشت اگر بر جای بلندی گذاشته شده که از چهار انگشت ازموقف بلندتر است در اینجا بر دارد وثانیا بگذارد وابداً عیبی (۳) ندارد (پنجم) اینکه پیشانی گذاشته شد بر چیزیکه از بابت دیگر سجود بر ان جایز نیست در اینجا نباید پیشانی را بر دارد وبگذارد بلکه پیشانی را بکشد تا انرا بر مایصح بگذارد (ششم) انکه پیشانی بر جائی گذاشته شود غیر از تربت که افضل است در اینجا اگر بخواهد انرا بکشاند وبر ندارد (هفتم) اینکه بر جائی گذاشته شود که تحمل آن زحمت دارد باز جایز است آنرا بکشد تا محلی که آسان باشد وباید بر ندارد (هشتم) از واجبات سجود سر برداشتن است از سجده اولی ومعتدل نشستن وطمانینه بجا آوردن در انحالت و بعد بسجده دویم رفتن (فصل) بدانکه کیفیت رکن بودن سجده باین طریق است که اگر هر دو سجده باهم در یکرکعت ترك شدند نماز باطل است چه عمداً وچه سهواً لکن اگر یکی از اینها ترك شد سهواً نماز باطل نیست وحکم ان در احکام خلل بیان میشود انشاء الله واگر در هر رکعتی یکی ترك بشود سهواً باز هم نماز باطل نیست وحکم ان همان است که گفته میشود واگر هر دو سجده زیاد شدند در یکرکعت چه عمداً وچه سهواً نماز باطل است واگر یکی زیاد شد عمداً باطل واگر یکی زیاد شد سهواً باطل نیست اگرچه در هر رکعتی یکی زیاد بشود (مطلب دویم) در بدلهای سجود بعد از عدم تمکن از حقیقت ان وانها چند چیز اند بترتیب اول هرگاه گذاشتن پیشانی به هیچ طور ممکن

(۱) بدون قصد نماز نیز باطل است چنانچه خواهد آمد صدر دام ظله

(۲) اگر بجهت گذاشتن پیشانی بلند شد که صدق وضع نکند وانچه فرموده اند بعید نیست والا اقوال بعضی علما متبع است واحوط اعاده نماز است صدر دام ظله

(۳) واگر ممکن است کشیدن سر بجائی که چهار انگشت یا کمتر است ترك انرا ننمایند صدر دام ظله

نیست ابدآ جبین را بر زمین گذارد واحوط تقدیم جبین راست است دویم انکه هرگاه این ممکن نیست چانه را بگذارد (سیم) انکه هرگاه این هم ممکن نیست خم بشود بهر قدر که ممکن است اگرچه محل سجده را بالا بیاورد یاخود درجای گودی بایستد (چهارم) ایماء بسر که سر را پایین نموده ودر حال آرامی ذکر سجود را بخواند واگر رکوع او بایماء بوده برای سجود قدری سر را پایین تر نماید واحوط اینست که در انحال چیزی که سجده بران جایز است بالا برده پیشانی بران گذارد واگر نمیشود اثر ابر پیشانی گذارد وبعضی گفته اند ایماء بشش عضو دیگر هم نماید واین حرف بی معنی است پنجم ایماء بچشم که چشم را عوض سجود بسته داشته وآرام گرفته ذکر سجود بخواند واگر رکوع او هم بایماء چشم بوده بعضی گفته اند در ایماء سجود بستن چشم را شدید تر کند واین حرف راهی ندارد (ششم) اگر این هم ممکن نباشد سجود را در دل بگذراند یعنی قرار دهد که الان در سجود میباشم وذکر بخواند ودر صورت عدم قدرت ان را هم در دل بگذراند واحوط اینست که اشاره بدست هم بکند (مطلب سیم) در مستحبات سجود است بدانکه بعد از برداشتن سر از رکوع وگفتن سمع الله لمن حمده مستحب است تکبیر در حال ایستادن بجهة سجود رفتن ودستهای خود را در انحال بالا ببرد وبعد از ان سجده کند دستهای خود را پیش از زانوها بزمین گذارد وانها را پهن کند وهمه انگشتان را بهم متصل کند وبرابر روی خود بر زمین بگذارد وبر روی خود بچسباند بلکه دورتر بگذارد وبزانوهای خود بچسباند وچیزی از بدن خود را بر جزء دیگر نگذارد واعضا را از یکدیگر جدا کند ذراعها را بردارد وبالهای خود را بگشاید وعلاوه بر هفت عضو پائین بینی هم سجده کند وانرا بر مایصح السجود علیه بگذارد ده مستحبست که همه پیشانی بر مایصح السجود علیه گذاشته شود وسبحان ربی الاعلی را سه مرتبه یا بیشتر بگوید وعدد انها طاق باشد وبعد از راست نشستن الله اکبر بگوید ودر حال نشستن تورک بعمل آورد یعنی بر ران چپ بنشیند وپشت پای راست را بر شکم پای چپ بگذارد وبگوید استغفر الله

ربی واتوب الیه پس باز الله اکبر بگوید در حالتی که نشسته است پس بسجده دویم برود مستحبست در هر دو سجده اینکه پیش از ذکر سجود بگوید اللهم لك سجدت وبك آمنت ولك اسلمت وعليك توكلت وانت ربی سجد وجهی للذی خلقه وشق سمعه وبصره والحمدلله رب العالمین تبارك الله احسن الخالقين وسنت است که در حال برخاستن پشت انگشتان دست را بر زمین نگذارد در حالتیکه سر آنها بکف دست چسبیده باشد بلکه دستها را بگشاید بر زمین بگذارد وبرخیزد ودر حال برخاستن اول زانوها را از جا بردارد بعد از ان دستها را وبعکس در حال سجده رفتن ومستحبست برای زنها اینکه در حال سجده رفتن اول زانو را بر زمین بگذارند ودر حال سجود خود را بر زمین بچسبانند وذراعهای خود را بر زمین پهن کنند واعضای خود را بهم متصل کنند ودر وقت برخاستن بیك مرتبه قدرا کشیده راست بشوند واز جمله مستحبات اینست که بعد از سجدهٔ دویم بنشیند وآرام بگیرد وعلاوه بر استحباب احوط(۱) هم هست چونکه قول بوجوب دارد ومستحبست که در حین برخاستن بگوید اللهم ربی بحولك وقوتك اقوم واقعد یابحول الله وقوته اقوم واقعد (مقام دویم) در سجود تلاوت است ودر آن چند مطلب است اول در محل وجوب ومحل استحباب آن اما محل وجوب آن پس چهار آیه است که در چهار سوره اند الم تنزیل وحم سجده والنجم واقرء وسبب وجوب خواندن آن آیه است یا گوش دادن بان یا مطلق شنیدن ان علی الاقوی ومناط مجموع آیه است پس خواندن وشنیدن کلا لاتطعه تنها مثلاً یا واسجد تنها یا واقترب تنها باعث وجوب سجده نیست مجموع آیه را که خواند یا شنید سجده براو واجب میشود (مسئلة) اگر قدری را خواند وقدری شنید عدم وجوب خالی از قوت نیست (۲) (مسئلة) اگر آیه را غلط خواند یا از غلط خوان شنید حکم بوجوب سجده مشکلست (مسئلة) اگر حایض آیه را شنید باز هم سجده براو واجبست واما محل استحباب پس یازده آیه است در ده سوره که در اکثر قرانها

(۱) بلکه ترك ننمایند انشاالله تعالی صدر دام ظله

(۱) در هر دو قسم از مبعض اتیان بسجده بداعی احتمال مطلوبیت راجح است ترك ننمایند صدر دام ظله

مرقوم شده (مطلب دویم) در این سجود طهارت شرط نیست نه از حدث اکبر و نه اصغر و نه از خبث و قبله شرط آن اینست و شرایط لباس مصلی در آن نیست لکن وجوب بودن محل سجده مما یصح السجود علیه از بابت جنس و طهارت ان خالی از وجه نیست (۱) (مطلب سیم) محض سجده رفتن کفایت میکند و ذکر در آن واجب نیست لکن بعض اذکار خاصه در آن مستحبست از انجمله است سجدت لك یارب تعبداً ورقاً لا مستکبراً عن عبادتك ولا مستنکفاً ولا متعظماً بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر و در وقت سر برداشتن تکبیر مستحبست چهارم این سجود فوری است پس هرگاه ترك کرده معصیت کرده و در زمان ثانی باز فوراً واجبست و همچنین (مسئلة) هرگاه چند مرتبه آیه را خواند یاشنید بعدد هر مرتبه یك سجده واجبست (مسئلة) هرگاه در یك آن از چند نفر باهم آیهٔ سجده را شنید ظاهراً اکتفا بیك سجده است واحوط تعدد است (۲) (مطلب چهارم) هرگاه در حالت نماز واجب آیه سجده را شنید احوط اینست که بایماء سجده کند و بعد از نماز سجده حقیقی بعمل می آورد و احوط اعاده نماز هم هست و این هم سابقاً گفته شد (مسئلة) هرگاه در سجده بود و آیه سجده را خواند یاشنید باید سر را بردارد و بسجده برود یا همان باقی ماندن فی الجمله کافی است ظاهر اینست که لازم است سر بردارد و بسجده برود و کشیدن پیشانی بجای دیگر هم کفایت نمیکند (مسئلة) هر نابالغ آیه را بخواند بر بالغ هم سجده واجب میشود (مسئلة) نیت سجده در اول خم شدن است نه در اول وضع جبهه لکن بعید نیست که اگر قدری خم شده نه بجهة سجده بعد نیت کرد که تتمهٔ خم شدن او تا رسیدن پیشانی به نیت سجده واجب باشد هم خوبست و بعضی گفته اند خود گذاشتن پیشانی که مقارن نیت شد کفایت میکند (مقام سیم) در سجود سهو است و تفصیل آن در احکام شك و سهو خواهد آمد انشاءالله (مقام چهارم) در سجود شکر است و آن مستحب است بجهة اداء شکر در حال تجدد نعمت و دفع بلا و در وقت یاد آمدن انها و بجهت توفیق یافتن بجهة هر نماز و هر عبادت دیگر حتی اینکه

۱ وچهار انگشت متصل باشد بیوفتد صدر دام ظله

۲ این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

بعضی از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم همینکه مابین دو نفر اصلاح می نمودند سجدهٔ شکر میکردند و در این سجده همه شرائط سجده نماز معتبر نیست همان نیت و حصول مسمای سجده کافی است و اباحهٔ مکان هم شرط است و تکبیر در سر برداشتن آن هم مستحبست و ذکر خواندن هم شرط آن نیست گفتن شکراً صد مرتبه مستحب است سه مرتبه هم مستحب است یك مرتبه هم خوبست یکسجده کافی است دو سجده هم مستحبست باینطریق که بعد از گذاشتن پیشانی اینطرف و آنطرف صورت را بر خاك گذارد اول راست را یاد و شقیقه را باین طریق باهمه را بان طریق و بعد از آن پیشانی را گذارد که این سجدهٔ دویم حساب میشود دیگر سر برداشتن نمیخواهد (مسئلة) هرگاه شخص سوار است و مقتضی سجده شکر بعمل آمد خوف ریاء از پیاده شدن بجهة سجده دارد و قربوس زین صورت را گذارد بقصد سجده و اگر این هم نشود کف دست را بالا برده پیشانی را بقصد سجود بر آن بگذارد و در صورت عدم امکان ایماء بسر و بچشم و گذرانیدن در دل بترتیب بدل میشود و مستحب است در سجدهٔ شکر این دستها و سینه و شکم را بر زمین متصل کند و مستحب است بعد از سجدهٔ شکر دست را بمالد بر محل پیشانی و اثرا بر صورت و مقادیم بدن بکشد مقام پنجم در سجود تعظیم و تعبد است بدانکه اصل سجده رفتن بخودی خود عبادتست بی انکه در نماز باشد یا سببی از آن اسباب داشته باشد بلکه اعظم عباداتست بلکه هیچ عبادتی مثل آن نیست و هیچ چیز بینی شیطان را بر خاك نمی مالد مثل اینکه فرزند آدم را ساجد بیند و بخاك گذاشتن اینطرف و آنطرف صورت هم بخودی خود مستحب دیگر است و اگر با حالت تذلل و تعظیم حقیقی باشد در تحصیل مراتب قرب عبادتی از آن بالاتر نیست هفتم از واجبات تشهد است و آن واجبست در هر نماز در رکعت دویم بعد از سجدهٔ دویم و در سه رکعتی بعد از رکعت سیم نیز و در چهار رکعتی بعد از رکعت دویم و چهارم واجبست و کیفیت آن اینست که بعد از سر برداشتن از سجده آرام بنشیند و در حالت قرار و طمانینه بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا

شریك له واشهد ان محمداً عبده ورسوله اللهم صل علی محمد وآل محمد اقل واجب او همین است وباید از اصحیح بخواند بنحویکه در قرائت گفته اند واگر خوب یاد نگرفته است ووقت تنگ باشد بخود شهادتین وصلوات بهر نحو باشد اکتفا میشود واگر اینرا هم نداند ترجمهٔ آنرا بزبان خود بگوید که کفایت میکند واگر این هم ممکن نشود مطلقا ذکر خدا کند واگر نتواند در دل بگذراند (مسئلة) هر گاه هنوز آرام نگرفته شروع بان نمود هر چند الف اشهد باشد باطل است وهر گاه در آخر صلوات حرکت برای برخاستن نمود هر چند در وقت تلفظ بدال محمد باشد باطل میشود اگر از بابت عمد یا جهل یابی مبالاتی باشد (مسئلة) اگر سهواً چنین کرد وهنوز برکوع رکعت بعد نرفته است بنشیند وهمان کلمه را در حال استقرار بگوید وگاهی لازم میشود که از ماقبل آن قدری بگوید که معنی آن تمام باشد وانچه را بجا آورده بود ثانیاً بجا بیاورد ومستحبست که قبل از هریك از دو تشهد بگوید بسم الله وبالله والحمد لله وخیر الأسماء لله ویاو الاسماء الحسنی کلها لله وکفایت میکند در هر دو الحمد لله تنها وبعد از صلوات بگوید وتقبل شفاعته وارفع درجته ومستحبست که در حال نشستن برای تشهد بطریق تورك بنشیند ونگاه او بدامن خود باشد ودستها را با متصل نمودن انگشتان بر ران بگذارد هفتم از واجبات نماز سلام است بدانکه گفتن السلام علیك ایها النبی ورحمة الله وبركاته بعد از تشهد اخیر مستحبست واز توابع تشهد است واما آن دو سلام دیگر که السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین والسلام علیکم ورحمة الله وبركاته پس در حکم وصفت انها اختلاف بسیار است واکثر علماء بر آنند که یکی از انها کافی است در بیرون بردن از نماز وهر کدام را مقدم گفت از نماز بیرون رفته وآن یکی دیگر را که میگوید مستحبست وخارج از نماز بعضی میگویند واجبست وخارج از نماز وبعضی میگویند مستحبست وداخل در نماز وبعضی قائلند باینکه یکی معین مخرج از نماز است وبعضی تعیین اول وبعضی دویم وبعد از آن خلاف کرده اند که نیت خروج از نماز در آن معین که باعث خروج است شرط است

یانه وخلاف کرده اند که آیا اصل سلام واجب جزء نماز است یانه وباز خلاف کرده اند که اصل سلام واجبست یا مستحب ومسئله در نهایت اشکال است وتشخیص احتیاط در آن هم بسیار مشکل است وانچه در احتیاط بنظر میرسد اینست که این دو سلام را بهمان قصد نماز که داشته بقصد فرمان برداری بگوید دیگر تشخیص اینکه واجب اند یا مستحب جزء اند یا خارج کدام واجبست کدام از نماز بیرون میبرد ضرور نیست همین قدر که قصد اوامتثال باشد وگفته میشوند وبداند که بعد از گفتن السلام علیکم ورحمة الله وبركاته یقیناً از نماز خارج است کفایت میکند بجهة صحت عمل بلی در بعض عوارض رو میدهد که محتاج بتشخیص آن احکام خلافیه میشود (مسئلة) اگر بعد از گفتن السلام علینا مبطل برای نماز حاصل شد حکم (۱) بلزوم اعاده نمیشود (مسئلة) در جائی که ادراك یك جزو از نماز در اول وقت کافیست اگر از السلام علیکم ورحمة الله هم چیزی ادراك شد کفایت میکند واحوط این است (۲) که حکم بادراك نشود و نماز اعاده شود (مسئلة) اگر السلام علینا فراموش شد والسلام علیکم را گفت دیگر عود بالسلام علینا نکند (۳) (مسئلة) دو سلام را بهم وصل نکردن بهتر است پس وقف نماید بر الصالحین وابتدا کند بالسلام علیکم هشتم از واجبات در ترتیب افعال نماز است واجبست افعال نماز را بهمین ترتیب که گفته شد بجا بیاورد پس هر گاه عمداً مقدم کند مؤخر را یا بعکس نماز باطل است حتی اینکه اگر عود کرد بترتیب باز صحت مشکل است واما اگر سهواً چنین کرد و عود کرد عیب ندارد مگر اینکه رکنی تقدیم کند که اعاده ترتیب مستلزم زیادتی آن شود (مسئلة) هر گاه شخص در نماز چهار رکعتی مثلا رکعت دویم نماز را که حمد وسوره دارد فراموش کرد ورکعتهای بعد از آن را بجا آورد بتسبیحات بعد از سلام یا قبل از آن بخواطرش آمد بر میخیزد بعد از آن رکعتی بجا میاورد بتسبیحات واین رکعت نه آن رکعت دویم است والالازم بود که بحمد وسوره بجا بیاورد بلکه در اینصورت رکعت سیم دویم میشود وچهارم سیم میشود وترتیب قهری حاصل میشود که این فراموش شده رکعت چهارم است که حکم بتدارك

۱ اگر چه باید چنین باشد که فرموده اند ولی این احقر را شبهه ایست که ترك احتیاط باعاده را راضی است صدر دام ظله

۲ ترك این احتیاط نشود صدر دام ظله

۳ یعنی لازم نیست صدر دام ظله

آن میشود نهم از واجبات موالات است بدانکه موالات رادومعنی است اول اینکه مابین افعال نمازاینقدر فاصله نشود که صورت نماز محو بشود دویم اینکه بمحض فراغ از فعلی مشغول دیگری بشود که افعال پی درپی واقع بشوند وفاصله ابداً نشود نه بحد محو صورت ونه کمتر از آن واینمعنی گاهی نسبت بخود نماز ملاحظه میشود وگاهی نسبت بیکی یکی از افعال پس در خود قرائت ورکوع وسجود باید محو صورت آنها نشود واجزاء انهاهم باید متصل عرفی بهم باشند پس در اینجا چهار مسئله است اول لازم است موالات بمعنی حفظ صورت نماز ومحو نشدن آن دراصل نماز بی شبهه پس اگر ترك شد عمداً یا سهواً نماز باطل است دویم لازم است موالات بمعنی پی درپی جاآوردن افعال درنماز و بیکار نماندن وغیر نماز بجانیاوردن مابین آنها مگر در بعض مقامات خاصه که بعد ازاین بیان خواهند شد واین موالات اگر سهواً ترك شد عیب ندارد لکن ترك آن عمداً محل اشکال وبعضی از مشایخ عظام حکم ببطلان نماز نموده اند سیم موالات درهریك از افعال بمعنی حفظ صورت واین لازم است گاه اگر عمداً ترك شد نماز باطل است واگر سهواً ترك شد حکم آن حکم فراموشی اصل آنست که بعض اوقات مبطل است وبعض اوقات مبطل نیست بتفصیلی که درمسائل سهو گفته میشود انشاءالله واگر باعث محو صورت اصل نماز بشود نماز باطل است چهارم موالات درآنها بمعنی پی درپی بودن اجزاء آن علاوه بر حفظ صورت باتصال عرفی که اندك فاصله درآن مضر نیست وبعضی اینراهم لازم دانسته اند وفوت آنرا عمداً مبطل میدانند لکن سهواً عیبی ندارد (مقام هفتم) در مستحبات نماز است ازانجمله قنوت است وآن مستحب مؤکد است درنمازهای واجبی (۱) وبعضی واجب دانسته اند درنمازهای جهریه ومحل ان دررکعت دویم است بعداز قرائت پیش ازرکوع ومعنی قنوت دعاخواندن است ودست برداشتن جزء او نیست لکن مستحبست که درحال قنوت دستهارا بردارد وبرابر روی خود پهن کند شکم آنها بجانب آسمان و پشت آنها بزمین وانگشت بزرگ رااز باقی جدا نگاه دارد (مسئلة) هرگاه قنوت را

۱ ومستحبست در نمازهای مستحبی صدردام عمره

فراموش کردتارکوع رفت بعدازرکوع بعمل بیاورد واگر بخواطرش نیامدتابسجود رفت بعدازنماز قضای آن کند ودرصحیح حدیث وارداست که اگر دربین راه که از محل نماز رفته بخاطرش آمدآنجا بایستد وقنوت را بخواند واگر عمداً ترك کرد قضا ندارد (مسئلة) هرگاه شك درقنوت کردوهنوز برکوع نرفته آنرا بعمل بیاورد واگر بعدازرکوع شك کرد محل نگذارد (مسئلة) درقنوت قول مخصوصی شرط نیست وکفایت میکند درآن آنچه بجابیاورداز ذکر ودعا وحمدوثناء خدا بلکه کفایت میکند دراویك بسم الله الرحمن الرحیم یاسه مرتبه بلی مستحبست آنچه وارد شده ازائمه علیهم السلام بالخصوص وکلمات فرج افضل همه قنوتهااست وکیفیت آن لااله الاالله الحلیم الکریم لااله الاالله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن ومابینهن ورب العرش العظیم والحمدلله رب العالمین ودربعضی روایات وسلام علی المرسلین رااضافه دارد وبعضی درآن تأمل دارند (مسئلة) درقنوت دعا کردن بفارسی یازبان دیگر عیبی نداردو بعضی گفته اند که اداء قنوت هم بان میشود لکن احوط اینست که بقصد قنوت خاص نباشد واحوط ترك بالمره (۲) است (مسئلة) دعای عربی را غلط خواندن درقنوت عیب نداردوهمانکه درفارسی گفته شد دراین جاری است (مسئلة) مستحب است تکبیر وقت اراده قنوت باین طریق که دستهای خودرا برای تکبیر بلند کند وپایین بیاورد وبعدبالا ببرد وقنوت بخواند وازجملهٔ مستحبات متعلقه بنماز تعقیب است ومراداز تعقیب آنستکه شخص بعدازفراق ازنماز متصل بان مشغول شود بدعایاذکریاحمدیاقرآن یامناجات یاتذکر حالات درآخرت وتفکر درآنها بطریقیکه مشغول کاردیگر که منافی هیئة ان نزداهل شرع باشد نباشدوآن مختلف است باختلاف حالات درسفر وحضر واختیار واضطرار وبهتراین است که درهمان مکان نماز باشد و نقل مکان نکندوبهمان هیئت توجه برقرار باشد وتعقیبات عامه وخاصه بجهة هرنماز بسیار اندودر تفصیل آنها کتب علیحده نوشته شده وافضل همه تعقیبات تسبیح حضرت

۲ این احتیاط ترك نشود صدردام ظله

فاطمهٔ زهراء صلوات الله علیها و کیفیت ان سی و چهار مرتبه الله اکبر و بعد از ان سی و سه
مرتبه الحمد لله و بعد از ان سی و سه مرتبه سبحان الله (۱) و از عجایب خاصه ان این است که
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام میفرمودند که تسبیح حضرت فاطمه را بعد از
نماز بلافاصله دوست دارم از هزار رکعت نماز و بدانکه تسبیح حضرت فاطمه بخودی
خود مستحبست در همه وقتها و اختصاص بتعقیب نماز واجب ندارد و بخصوصه بعد از
هر نماز مستحب هم مستحب است و در وقت ارادهٔ خواب هم مستحب است و خاصیت
او در این وقت این است که باعث رفع خوابهای بد می شود و آنرا مسائل چند هست (مسئلة)
هر گاه شك کرد در عدد هریك بنارا براقل میگذارد و اگر شك بعد از تجاوز از
محل است محل نگذارد (مسئلة) هر گاه از سی و چهار تکبیر بیشتر گفت سهواً زیادتی را
مجری نداشته بنارا بر همان سی و چهار گذاشته بعد شروع بالحمد لله کند لکن بهتر اینست
که بنارا بر یکی گذاشته یعنی این سی و شش تکبیر را مثلا که گفته یکی را مجری بداود و سی
و سه تکبیر دیگر بگوید بعد شروع بالحمد لله کند (مسئلة) هر گاه الحمد لله از سی و سه
بیشتر گفت باز همان دو وجه است (مسئلة) هر گاه سبحان الله را از سی و سه بیشتر گفت
دیگر عودی نمیخواهد و تسبیح تمام شده و آن اضافه دخل بان ندارد (مسئلة) موالات
مابین اجزاء تسبیح لازم است که هیئت ان بهم نخورد (مسئله) اگر بر هریك گفتن از
الله اکبر وقف کرد خوبست و اگر وصل کند باید بگوید الله اکبر الله اکبر که الف الله
دوم را بیندازد و اگر متصل بهم بگوید الله اکبر الله اکبر بی انداختن الف باینطریق که
غالب مردم میگویند بعضی اشکال کرده اند و صحت در نظر خالی از وجه نیست و همچنین
در الحمد لله (مسئلة) تسبیح بگل قبر مطهر حضرت سید الشهدا علیه السلام خصوصیتی
دارد و اگر پخته باشد هم خوبست و در حدیث است که هر گاه تسبیحی از تربت سید الشهداء
ع در دست باشد خود آن تسبیح تسبیح خداوند میکند هر چند شخص ساکت باشد و
ثواب تسبیح آن تسبیح برای انشخص که در دست او است نوشته میشود و از جملهٔ تعقیبات

۱ و اولی گفتن سی و سه الحمد لله است ثانیا بعد از سبحان الله والله تعالم هو العالم صدر دام ظله

خاصه مؤکده اللهم صل علی محمد و آله محمد و اجرنی من النار وارزقنی الجنة و زوجنی من
الحور العین که باعث دعای بهشت و حور العین از برای او میشود و از جمله تعقیبات با فایده
عظیمه اللهم اهدنی من عندك و افض علیّ من فضلك و انشر علیّ من رحمتك و انزل علیّ من
برکاتك و غیر اینها که در کتب ادعیه مسطور است (مقام هشتم) در مبطلات و قواطع و موانع
نماز است و انها سیزده اند اول حدث اصغر و اکبر و هر چند در حرف آخری نماز باشد
چه عمداً چه سهواً چه بی اختیار مگر در مسلوس و مبطون و مستحاضه بتفصیلی که
گذشت دویم بهم خوردن شروط در اثناء نماز باسه وقت بنحویکه تفصیل آن در هریك
از شروط گفته شد سیم دست بستن بطریقی که متعارف عامه است در نماز تعمداً بجهة تأدب
لکن سهواً ابطال ان معلوم نیست مگر از بابت احتیاط و اما در حالت تقیه پس لازم است
و اگر ترك شد صحت نماز محل اشکالست و احوط ترك مطلق دست بر دست گذاشتن است
مطلقا و در حالتی از حالات نماز حتی در حال نشستن و غیر آن چهارم گفتن امین بعد از
اتمام (۱) حمد پنجم سخن گفتن بدو حرف یا بیشتر چه بامعنی و چه بیمعنی هر گاه عمداً
باشد و اما یکحرف مبطل نیست مگر اینکه دلالت بر مطلبی کند مثل ق که در لغت عرب
بمعنی محافظت بکن است پس هر گاه انرا بگوید با دانستن انکه دلالت دارد باطل میکند
(م) خود تنحنح مبطل نیست لکن حروف ان که ظاهر کنند مبطل اند و اگر بجهة دلالتی
بر مطلبی تنحنح کند هم عیب ندارد (۲) و مثل دست بهم زدن است برای مطلبی (م)
خود فوت کردن مبطل نیست لکن اظهار حروف ان که گفتن پف باشد مبطل است
و همچنین خود آه و ناله مبطل نیست لکن اظهار حروف آن که آه و اوه باشد مبطل است
و در اینجا چند مطلب است اول بدانکه سخن گفتن که مبطل است سخن مردم است با
همدیگر هر چند مخاطبی نباشد اما قرآن خواندن و ذکر خدا و دعا کردن در نماز عیب ندارد
(مسئلة) مراد از قرآن اینست که آیه بخواند که مختص باشد و اما مشترك مثل جاء رجل
پس باید قصد قرآن در آن بشود و الا مبطل است (مسئله) ذکر خدا بلفظ عربی بی

۱ بلکه مطلقا علی الاحوط صدر دام ظله

۲ بی انکه حروف انرا ظاهر نماید صدر دام ظله

شبهه است واما بفارسی بگوید حمد از برای خداست یا منزه یا بزرگ است ظاهر اینست که عیب ندارد واحوط ترك اینها است (۱) (مسئلة) دعا معنی او اینست که از خداوند خواهش مطلبی کند وآیا مختص مخاطبه با خداست مثل اللهم اغفر لی یا اینکه اگر بگوید غفر الله لك هم دعا است وثانی اقوی (۲) است (مسئلة) دعا بفارسی در نماز ظاهر اینست که با عربی تفاوت ندارد لکن احوط ترك (۳) است (مسئلة) هرگاه آیه قرآن ودعا وذکر خدا را بقصد خالص در نماز بجا بیاورد بی شبهه است واگر منظوری دیگر هم دارد مثل اینکه بگوید سبحان الله ومراد او منع از کاری هم هست پس در این تفصیلی هست که اگر حقیقة منظور ذکر خداست ودر بلند گفتن آن قصد مطلب دنیوی کرد عیب ندارد واگر لفظ سبحان الله را که گفت اصل قصد او استعمال این لفظ در این معنی بود که بان شخص بگوید تامل کن مثلاً یا برو بی شبهه نماز باطل است واگر قصد هر دو معنی را داشت که استعمال لفظ در هر دو کرد باز هم محل اشکال است وهم چنین است کلام در جائی که مأموم بامام حالی می کند که برخیزد یا بنشیند ومیگویند بحول الله یا الحمد لله که اگر قصد ایشان استعمال این لفظ است در معنی برخیز یا بنشین نماز باطل است (مطلب سیم) بدانکه سلام کردن داخل کلام است وتعمد ان مبطل است وهم چنین تحیت مطلقا مثل صبحك الله بالخیر ومساك الله بالخیر ومثل اینها (مسئلة) هرگاه سلام کرد در نماز یا بکسی گفت صبحك الله بالخیر وقصد او محض تعارف وتحیت است بی شبهه مبطل است واگر قصد او محض دعا وخواهش از خداوند است که او را سلامت بدارد یا صبح او را بخیر گرداند عیب ندارد واگر قصد او هم دعا وهم تعارف باشد محل اشکال است (مسئلة) بدانکه جواب تحیت هم داخل کلام است لکن بخصوص در نماز جواب سلام لازم است ودر آن چند مسئله است (مسئلة) لازم است در چهار صیغه از سلام جواب در نماز بمثل آنها سلام علیك سلام علیکم السلام علیك السلام علیکم پس اگر گفت علیك السلام صحت مشکل است (مسئلة) هرگاه سلام کننده بلفظ علیك السلام سلام کرد بجواب او را (۴)

۱ این احتیاط ترك نشود صدر دام

۲ احوط ترك است صدر دام مجده العالی

۳ این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

۴ جواب را بقصد دعا علیك السلام بگوید صدر دام ظله

سلام علیك بگوید با قصد دعا احتیاطاً (مسئلة) هرگاه بر مصلی سلام بکنند بلفظ سلام یا السلام جواب بگوید بلفظ سلام علیك یا سلام علیکم وقصد دعا نماید احتیاطاً (مسئلة) هرگاه سلام غلط باشد احوط جواب آنست بطریق صحیح بقصد دعا (مسئلة) هرگاه جمعی حاضر باشند بعضی در نماز وبعضی فارغ وکسی بیاید وسلام کند اگر بداند نماز گذار که او مقصود سلام کننده نبوده یا شك دارد که قصد او کرده یا نه جواب نگوید واگر بداند که او را هم قصد کرده اگر دیگری از ایشان غیر از او سبقت بجواب کرد او نیز جواب نگوید والا خودش جواب بمثل بگوید (مسئلة) هرگاه یك نفر چند مرتبه متصل سلام کند بقسمیکه در وسط انها جواب او را نگفته وطول هم نکشیده ظاهر اینست که بیك جواب اکتفا میشود واگر یك سلام گفت وجواب داد وطول کشید وباز سلام کرد جواب ثانی هم لازم است واگر مکرر شد سلام یا جواب بنحویکه از متعارف بیرون باشد دیگر جواب واجب نیست (م) در جائی که جواب واجب باشد باید فوراً جواب داد پس اگر طول داد که از جواب تحیت متعارف بیرون رفته بعد جواب گفت نماز باطل میشود (مسئلة) هرگاه در صورت وجوب جواب نگفت ومشغول شد صحت نماز مشکل است واگر ساکت ماند تا محل جواب گذشت معصیت نموده وبعد که مشغول میشود صحیح است (مسئلة) اگر طفل ممیزی سلام کرد جوب او واجب (۱) است واگر طفل ممیزی جواب داد سقوط از مکلفین معلوم نیست (مسئلة) اگر سلام کننده کر باشد بحیثیتی که جواب او محتاج به بلند کردن صدا زیاده از حد باشد لازم نیست ودر غیر نماز هم اگر محتاج به بلند گفتن خارق عادت باشد جواب ان محل تامل است (مسئلة) هرگاه شخص در نماز عطسه کند مستحبست که بگوید الحمد لله کما هو اهله وصلی الله علی محمد وآله یا الحمد لله تنها وهرگاه عطسهٔ کسی دیگر را شنید نیز مستحبست حمد خدا (مسئلة) جایز است که در نماز تسمیت عاطس نماید یعنی بکسیکه عطسه کرده بگوید یرحمك الله (۳) یا یرحمکم الله (مطلب سیم) تکرار آیه وکلمه از بابت وسواس داخل

۱ واگر جواب گوینده نماز گذار بوده احتیاط اعاده نماز نماید وهم چنین اگر مکلف مصلی جواب داد با جواب دادن ممیز صدر دام ظله

۳ اللهم ارحمه بگوید صدر دام ظله

کلام بیجاست و مبطل نماز است و در مدزیاد خارج از حد در حروف مد و مد در غیر حرف مد اشکال است واما هر گاه آیه را فراموش کرد و تکرار ماقبل بکند که خواطرش بیاید صحت خالی از وجه نیست واما هر گاه کلمه را یا اعراب آن را نمیداند و چند طریق بخواند که بصحیح آن برسد ظاهراً عیب ندارد واحوط سورة (۲) دیگر خواندن است ششم گردانیدن کل بدن است از قبله در اثناء نماز عمداً هر چند قلیل باشد واما گردانیدن صورت پس اگر بجانب پشت سر یا بحد تمام راست یا چپ قبله باشد آن هم محل اشکال است واما گردانیدن صورت فی الجمله پس در آن تاملی هست خصوصاً هر گاه در انحالت مشغول واجبی از نماز باشد یا در حال تکبیرة الاحرام (مسئلة) هر گاه سهواً کل بدن را گردانید محل اشکال (٤) است خصوصاً هر گاه تا حد پشت سر برسد (مسئلة) هر گاه در اثنای نماز کسی از انجا گذشت و اورا از قبله گردانید و در انحالت ساکن ماند و بعد از عود بحالت توجه مشغول شد ظاهر اینست که عیب ندارد (٥) هفتم خنده قهقهه است که مشتمل بر صدا باشد چه ظاهر شود و چه دهن خود را بگیرد که صدای آن ظاهر نشود واما تبسم و لب خنده ضرر ندارد هشتم گریه صدادار بجهة امر دنیوی چه در مصیبت باشد و چه بجهة مال باشد واما گریه از خوف آخرت عیب ندارد و محض اشك آمدن از چشم مطلقا عیب ندارد (مسئلة) گریه بر سید الشهداء ؏ اگر صدادار باشد در نماز محل اشکال است نهم شك در رکعات در بعض مقامات که تفصیل انها بیان خواهد شد دهم زیادتی جزئی در ان عمداً بقصد جزئیت هر چند مستحب باشد و در غیر مقام خود بجا بیاورد یازدهم هر کاری که محو صورت نماز کند هر چند قلیل باشد مثل بر جستن در نماز یا با دهن صدا کردن و مثل اینها که در نزد عرف گفته شود که نماز نمیکنند پس فعل قلیل و کثیر در این خصوص تفاوت ندارند و سکوت طویل که مبطل است هم از این بابت است واما کارهائیکه ماحی صورت نیستند لکن موالات بمعنی پی در پی بجا آوردن نماز را بهم میزنند پس بنا بر اعتبار این موالات تعمداً انها مبطل است

۲ اگر بقصد قربة مطلقه تکرار نماید خالی از اشکال است صدر دام ظله

۳ اگر پیش از دخول در سوره است یا در جائی که عدول بسوره دیگر جایز است بوده باشد این احتیاط ترك نشود صدر دام عمره

٤ بلکه بطلان خالی از قوة نیست صدر دام ظله

۱ عیب دارد اگر از حده شرق و مغرب تجاوز کنند صدر دام ظله

لکن بخصوصه در شریعت در خصوص چند فعل وارد شده که در نماز واجب هم عیب ندارد و حمل شده اند بر صورتی که محو صورت و رافع موالات نباشد از انجمله کشتن مار و عقرب در نماز و از انهاست خم شدن در نماز و عصای پیر مردی را بدست او دادن و از انهاست برداشتن زن طفل خود را در نماز و در بر گرفتن او و شیر دادن او و بر زمین گذاشتن او و از انهاست اشاره بدست برای کاری و از انهاست خاراندن بدن و از انها است انکه هر گاه در مقابل قبله و بر دیوار مسجد چیزیکه مکروه طبع است ببند و در نماز چند قدم پیش رود و آن را بچیزی مثل چاقو بردارد و از این مسئله حاصل میشود (مسئلة) که هر گاه شخص در اثناء نماز است و معلوم شد که مسجد نجس است نماز صحیح است لکن هر گاه آن نجاست پیش روی اوست و رفع آن با چاقو و نحو آن ممکن است باین نحو که چند قدم برود و ازاله کند حکم بوجوب آن در اثناء نماز خالی از وجه نیست دوازدهم خوردن و آشامیدن هر چند قلیل باشد و شاید ابطال از بابت محو صورت باشد و ظاهر اینست که فرو بردن بقیه غذا که در دهن مانده عیب ندارد واما هر گاه نبات در دهن بگذارد و کم کم آب شود پس در آن تامل هست سیزدهم قلیان و شطب کشیدن است و ظاهر اینست که قلیل و کثیر آن تفاوت نکند و اگر قبل از تکبیر کشیده و بعد دود آن را بیرون بیاورد ظاهراً عیب ندارد (خاتمه) بدانکه قطع نماز واجب حرامست و گاهی قطع نماز واجب واجب میشود و گاهی قطع آن مباح میشود اما وجوب قطع ان پس در چند صورت است اول اینکه شخص مشغول نماز باشد و خوفی حاصل شود بر جان او از ماندن انجا یا از ماند بحالت نماز و وقت وسعت دارد در اینجا لازم است قطع و اگر بر انحالت بماند نماز او باطل است هر چند آن ضرر بر او مترتب نشود دویم انکه خوف بر جان کسی دیگر که محترم است باشد سیم اینکه حفظ جان کسیکه محترم است موقوف بر قطع نماز باشد مثل اینکه کسی غرق شد یا در چاه افتاد که شخص مصلی بقطع صلوة میتواند او را خلاص کند در اینجا قطع نماز لازم و اگر مشغول ماند نماز باطل است و در

همهٔ اين صور تنها اگر وقت وسعت ندارد ازانجامیرود باشتغال بنماز واکتفا باءاء وآنچه ممکن است میکند واماجاهائی که قطع نماز مباح است پس در صورتی است که خوف تلف مال داشته باشد يااينکه کسی را که ازاوطلب دارد به بيند ومیترسد که ديگر بدست اونيايد درانيمواضع مأذون است که قطع نمار کنند واگر نکرد نماز صحيح است بلکه اگر مال معتدبه باشدبازصحت خالی ازاشکال نيست (مسئلة) مستحبست که دروقت قطع نماز که جايز شده ياواجب بگويد (۱) السلام عليك ايها النبیّ ورحمة الله وبركاته (مقام نهم) درنمازهای مستحبه است وبيان عدد واوقات واحکام انها پس دراينجا دومطلب است اول درعدد آنهاست بدانکه نمازهای مستحب شش صنف اند اوّل نوافل يوميه که تابع واجباتند دويم نوافل يوميه که تابع نيستند سوم نوافل خاصه بی وقت خاص چهارم نوافل که سبب خاص دارند لکن وقت خاص ندارند پنجم نوافل که وقت خاص دارند ششم نوافل مطلقه صنف اول نوافل يوميه تابع واجبات يوميه وآنها بيست وسه رکعت اند هشت رکعت نافلهٔ ظهر هشت رکعت نافلهٔ عصر چهار رکعت نافلهٔ مغرب دو رکعت نشسته که يکی حسابست نافلهٔ عشا دو رکعت نافلهٔ صبح وبجهة هريك وقت مخصوص واحکام خاصه هست وامّا وقت نافلهٔ ظهر وعصر پس آن راسه درجه است اول وان اول درجات فضيلت است اينست که سايهٔ شاخص که تازه بعمل ميايد بقدر دوهفت يك شاخص برای ظهر وچهار هفت يك شاخص بشود برای عصر دويم انکه بقدر چهار رکعت بماند از اينکه سايه بقدر شاخص شود برای ظهر ودوقدر شاخص بشود برای عصر سوم آنکه وقت آن باقيست تامقدار وقت ظهر وعصر بماند واحوط همان اولست (۲) وبعداز گذاشتن آن بهتر است که اگر نافله را ميکنند تأخير بيندازد از نماز آن وقصد قربت مطلقه نمايد بی تعرض اداو قضا وامّا وقت نافلهٔ مغرب پس بعداز نماز مغرب است تازوال سرخی از جانب مغرب وقول باينکه باقی است تابقاء وقت مغرب خالی ازوجه (۳) نيست لکن افضل دراين صورت تأخير آنست از نماز عشاو عدم قصد اداء وقضا واما نافله عشا پس

۱ تعيين خصوص اين صيغه معلوم نيست صدر دام ظله

۲ رعايت اين احتياط را نمايد صدر دام ظله

۳ بلکه احوط اول است صدر دام ظله

وقت آن بعداز نماز عشااست هروقت که بجابياورد که صدق بکند بعد ازان جاآمده خوبست واگر بخواهد نمازی بعدازعشا بکند وتيره راخاتمه انها قرار بدهد بهتراست واما نافلهٔ صبح پس اول ان طلوع صبح کاذب است تابقدر دو رکعت مانده بظهور سرخی طرف مشرق (مسئلة) نافلهٔ صبح را حکم خاصی هست که جايزاست تقديم آن بروقت بانماز شب بلکه ميتوان گفت که اگر نماز شب را قبل از نصف شب کرد انراهم ميتوان بجا آورد لکن احوط اعادهٔ آنست بخصوص هرگاه دروقت متمکن شد (مسئلة) هرگاه نافله که قبل از نماز قرار شده است بجانيامد وآن نمازرا کرد وهنوز وقت نافله برقرار است مثل اينکه نافله ظهر نکرده نماز ظهررا کرد وهنوز وقت نافله نگذشته آيا جايزاست به نيت اداجاآوردن آن يااينکه صفت قبل از نماز بودن در آن شرط است وحال که نمازرا کرده قضاشده (مسئلة) محل اشکال است واحوط اينست که بقصد قربت بجاآورد ومتعرض اداء وقضا نشود (مسئلة) نافلهٔ که بعداز نماز قرار شده مثل نافله مغرب هرگاه بعداز دخول وقت آن قبل از نماز بجابيايد در صحت آن تأمل هست اگرچه نافله در وقت فريضه هم جايز باشد وبرفرض جواز نيت ان اداءاست (صنف دويم) از نمازهای مستحبه نوافل يوميه که تابع نماز واجب نيستند وآنها يازده رکعت اند هشت رکعت نماز شب و دو رکعت شفع ويکرکعت وتر وکلام در کيفيت وآداب وادعيه آنها وفضيلت واحکام آنها است امّا کيفيت انها آنست که نيت ميکند نماز شب را در هشت رکعت که هر دو رکعت بيکسلام باشد ونيت نماز شفع ميکند در دو رکعت بعداز اينها ونيت وتر ميکند در يك رکعت بعداز اين دو رکعت همين قدر که اقل ارکان وشرائط جابياينند کافی است پس در هر رکعتی يك حمد تنها بخواند هم مجزی است وابدا هرگاه دعائی نخواند هم کافی است بلی از جهت زيادتی فضيلت وثواب اينها آداب وادعيه وسورهای مخصوص بسيار هست که در تفصيل انها رسالهای عليحده تأليف شده هرکه خواهد رجوع برسالهٔ نماز شب از مرحوم علامهٔ مجلسی يامفتاح الفلاح شيخ بهائی نمايد ويکی از کيفيات بافضيلت انها اينست

که در دو رکعت اوّل بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله احد بخواند و در هر رکعتی از شفع سه مرتبه قل هو الله احد بخواند و در رکعت وتر سه مرتبه قل هو الله احد و یکمرتبه سورهٔ فلق و یکمرتبه سورهٔ ناس و کیفیت دیگر که در رکعت اوّل شفع قل اعوذ برب الفلق و در دویم قل اعوذ برب الناس و در رکعت وتر قل هو الله احد و در حدیث است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در این سه رکعت نه سوره میخواند در رکعت اول شفع الهیکم و انا انزلنا و اذا زلزلت رکعت دویم و العصر و نصر و کوثر رکعت وتر قل یا ایها الکافرون و تبت و قل هو الله و غیر اینها کیفیات خاصه بسیار است و عمل بهمه خوبست و در قنوت وتر دعاهای خاصه بسیار هست و اما فضیلت ان پس زیاده از حد وصفست و مجمل خواص ان اینست که جمیع فواید دنیا و آخرت در آن جمع است و اکتفا میشود در این بیك حدیث که از حضرت امام جعفر صادق است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که همهٔ انها در آن بیان شده فرمودند قال رسول الله صلوة اللیل مرضاة الرّب و حب الملائکه و سنة الانبیاء و نور المعرفة و اصل الایمان و راحة الابدان و کراهیة الشیطان و سلاح علی الاعداء و اجابة للدعا و قبول الاعمال و برکة فی الرزق و شفیع بین صاحبها و بین ملك الموت و سراج فی قبره و فراش تحت جنبه و جواب مع منکر و نکیر و مونس و زائر فی قبره الی یوم القیمة فاذا کان یوم القیمة کانت ظلاً فوقه و تاجاً علی راسه و لباساً علی بدنه و نوراً یسعی بین یدیه و ستراً بینه و بین النار و حجة بین یدی الله تعالی و ثقلا فی المیزان و جوازاً علی الصراط و مفتاحاً للجنة حاصل این حدیث شریف که بیست و شش خاصیت است جامع منافع دنیا و صفات مطلوبه آخرت و خلاص از همه عقبات و حصول اسباب نجات و فوز ببهشت که منتهای مطالب است دیگر خواص و ثمرات عمل زیاده از این تصویر نمیشود حتی اینکه خانه که در آن نماز شب میشود نور میدهد برای اهل آسمانها مثل اینکه ستارها نوری میدهند برای اهل زمین و در بعض خصوصیات آن تاثیر طول عمر و توسعه معیشت علاوه بر آنها وارد شده است و اما [illegible] احکام پس

بعض از آنها مشترك است مابین همه نوافل و بعضی مختص نماز شب است (مسئلة) بدانکه جایز است اکتفا کردن ببعض نوافل مثلاً هرگاه از نافله ظهر دو رکعت را بکند بقصد خصوص ثواب همان دو رکعت بجههٔ او حاصل میشود و همچنین از نماز شب دو رکعت شفع را تنها یا وتر را تنها بکند هم خوبست و مراد از کفایت این است که ثواب انمقدار خاص باو میرسد لکن ثواب باقی و ثواب مجموع روی هم رفته از او فوت شده است (مسئله) قضاء این نوافل مستحبست و اگر بسیار باشند که نداند چه قدر است این قدر قضا بکند که بداند چه قدر انداو اگر قضا نکند عوض از هر دو رکعت یك مد بفقراء کفاره بدهد که ادراك ثواب آن بشود و اگر این نشود هر چهار رکعت یك مد و اگر این را هم نکند یکمد بجههٔ نوافل روز و یك مد بجههٔ نوافل شب که ادراك ثواب آنها بشود و داخل مضیع نوافل که مذمت بسیار دارد نشود مسائل مختصهٔ نماز شب (مسئلة) جایز است مقدم داشتن نماز شب بر وقت آن بجههٔ مسافر و بجههٔ جوانی که بسبب رطوبت دماغ خوف بیدار نشدن دارد و همچنین پیر که عجز از آن در آن وقت دارد بلکه هر کس که خوف سرما یا احتلام یا عدم تمکن از بابت دیگر دارد تقدیم میکند در اول شب و نیت آن اینست که نماز شب را تعجیلاً بجا میاورم و نیت ادا نکند (مسئلة) قضای نماز شب افضل از تعجیل آنست (مسئلة) وقت نماز از نصف شب است و سحر افضل است و اقرب بصبح افضل است و سحر ثلث اخیر شب است یا سدس اخیر ان (مسئلة) هرگاه تقدیم نمود نماز شب را بجههٔ عذر و در وقت آن متمکن شد دیگر اعاده نکند اگرچه خالی از وجه نیست که گفته شود که آن نماز تعجیلی بود که ثواب آن حاصل شد حال هم اگر هم نماز شب ادائی کرد ثواب دیگر برای او حاصل میشود (مسئلة) هرگاه شخص بیدار شد وقت طلوع فجر باید همان نافله صبح و نماز صبح را بکند و دیگر مشغول بنماز شب نشود و اگر بیدار شد وقتیکه سه رکعت بیشتر نمانده نماز شفع و وتر بکند و اگر یکرکعت مانده نماز وتر را تنها بجا بیاورد (مسئلة) هرگاه بخیال وسعت مشغول نماز شب شد بعد معلوم شد که وقت وسعت ندارد اگر چهار رکعت را نموده باقی انرا تمام کند

هر چند صبح بشود لکن مخففاً بهمان حمد تنها اکتفا نماید و اگر چهار رکعت نکرده همانرا که در دست دارد تمام کند و مشغول نافله صبح یا نماز صبح شود و از بعض روایات استفاده میشود که دو رکعت را که بجا آورده شفع قرار بدهد و یکرکعت وتر بکند و بعد مشغول نافلهٔ صبح یا نماز صبح شود (مسئلة) هرگاه برخاست و شك دارد چه قدر وقت هست مشغول نماز شب بشود و هرگاه طلوع فجر شد همان ملاحظه که گفته شد نماید (مسئلة) هرگاه مظنه دارد که وقت وسعت ندارد نماز شفع و وتر را بجا آورد یا وتر را تنها و نافلهٔ صبح را در بعض روایات است که خداوند عالم ثواب همهٔ نماز شب را باو عطا میفرماید و در اینجا دو مسئله اند که عکس همدیگرند اول مسئلهٔ گذشته که هرگاه نماز شب کرد و معلوم شد که وقت تنگ است نماز شب را شفع قرار دهد دویم اینکه هرگاه بخیال تنگی وقت شفع و وتر بجا آورد بعد معلوم شود که وقت وسعت دارد انهارا نماز شب قرار بدهد و یرو رکعت وتر رکعتی بیفزاید و بعد از آن نماز شفع و وتری ثانیاً بعمل آورد (صنف سیم) از نمازهای مستحبه نمازهائی که در همه وقت میتوان بجا آورد و سبب خاصی ندارند و آنها بسیارند افضل از همه نمازیست که حضرت پیغمبر ص بجعفر طیار تعلیم نموده و مشهور است بنماز جعفر و از اصلوة حبوه و صلوة تسبیح هم میگویند و بعد از نوافل یومیه نمازی بفضیلت ان نمیرسد و در صحت سند و یقینی بودن آن مثل ندارد و بجهة مطالب دنیویه و آمرزش گناهان تاثیری عظیم دارد و کیفیت آن چهار رکعت است بدو سلام در رکعت اول بعد از حمد سورهٔ اذا زلزلت و در دویم والعادیات و در سیم اذا جاء نصر الله و در چهارم قل هو الله و بعد از قرائت در هر رکعتی پانزده مرتبه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر (۱) و در رکوع ده مرتبه و بعد از سر برداشتن از آن ده مرتبه و در سجود اول ده مرتبه و در سر برداشتن از آن ده مرتبه و در سجود ثانی ده مرتبه و در سر برداشتن از آن ده مرتبه که مجموع تسبیحات در چهار رکعت سیصد مرتبه میشود و دعائی در سجده اخیره وارد است و بعد از نماز نیز دعاهای خاصه دارد لکن هیچیك شرط صحت عمل نیست بلکه مستحب

(۱) بعداز ذکر رکوع وسجود علی الاحوط سید دام ظله

در مستحب اند و بدانکه بجهة نماز جعفر طیار مسائل خاصه هست (مسئلة) اولی هرگاه سورهای مخصوصه را نداند همه رکعتهای از ابقل هو الله احد میتواند بجا بیاورد بلکه میتوان گفت که مطلقا میشود بقل هو الله احد بجا بیاورد (مسئلة) دویم هرگاه کسی تعجیل دارد بجهة شغلی این نماز را خالی از تسبیحات در محل قرار بعمل بیاورد و بعد که میرود در راه سیصد مرتبه تسبیحات را بگوید (مسئلة) سیم هرگاه در حالی از حالات تسبیحات را فراموش کرد و در حالت دیگر بخواطرش آمد در ان حالت که بخواطر او آمده تسبیحات حالت گذشته را هم بگوید و اگر در حالت دویم هم فراموش کرد باز هم در آنحالت که خواطرش آمد تسبیحات حالت گذشته و خود انحالت را که در آنست بگوید (مسئلة) چهارم هرگاه دو رکعت کرد بعد از ان شغلی حاصل بشود برود پی ان شغل و بعد از ان دو رکعت دیگر را بکند عیب ندارد (م) پنجم هرگاه نماز شب را یا نافله دیگر را بکیفیت نماز جعفر بجا بیاورد و نیت هر دو بکند ادراك هر دو فضیلت نموده و بعضی گفته اند که نماز قضای واجب را بلکه ادائی را هم میتوان باین کیفیت کرد لکن بنا بر این باید همان نیت نماز واجب تنها کند لکن از ابابن کیفیت بجهة ادراك ثواب بکند و اصل آن خالی از اشکال نیست (صنف چهارم) نمازهائی که سبب خاص دارند لکن وقت ندارند و انها بسیار اند از انجمله است نماز زیارت و نماز قضاء حاجات و کشف مهمات و از جملهٔ آنها نماز استسقا است و اکتفا میشود در این رساله بیك نماز از نمازهای قضاء حوائج که مکرر بتجربه رسیده و آن نمازیست که بسند معتبر در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت شده که حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند بعبدالله قصیر که هرگاه در شدتی گرفتار شدی متوسل بشو بحضرت پیغمبر ص و دو رکعت نماز هدیه بجهة آنحضرت بکن عرض کرد بچه کیفیت باید باشد حضرت فرمودند غسل بکن و دو رکعت نماز مثل نماز صبح بجا بیاور بعد از سلام بگو اللهم انت السلام ومنك السلام والیك یرجع السلام اللهم صل علی محمد وآل محمد وبلغ روح محمد وآل محمد منی السلام والسلم علیهم و

رحمة الله و برکاته اللهم ان هاتین الرکعتین هدیة منی الی رسولك فاثبنی علیها ما املت ورجوت منك وفی رسولك یا ولی المؤمنین بعد بسجده میروی و چهل مرتبه میگوئی یاحی یاقیوم یاحیاً لایموت یاحی لا اله الا انت یاذا الجلال والاکرام یا ارحم الراحمین بعد طرف راست روی خودرا برزمین میگذاری وهمان چهل مرتبه میگوئی بعد طرف چپ روی خودرا برزمین میگذاری وهمان چهل مرتبه میگوئی بعد سر برمیداری و دستهای خودرا بلند میکنی بقدریکه بلند میشوند وهمان چهل مرتبه بگو بعد دستهارا می آوری مقابل گردن خود وبانگشت شهادت تضرع میکنی یعنی از اینطرف وانطرف وبالا وپائین میکنی وهمان چهل مرتبه میگوئی بعد از ان محاسن خودرا بدست چپ میگیری و گریه میکنی یا خودرا بگریه وامیداری و میگوئی یا محمد یا رسول الله اشکو الی الله والیك حاجتی واشکو الی اهل بیتك الراشدین حاجتی وبکم اتوجه الی الله فی حاجتی پس سجده کن وبگو یا الله یا الله تا نفس منقطع شود بعد بگو اللهم صلی علی محمد وآل محمد وحاجت خودرا بطلب پس حضرت فرمودند که هرکس چنین کند من ضامنم از جانب خداوند عالم که درهمان ساعت تقدیر قضاء حاجت وبراوردن مطلب او شود (صنف پنجم) نمازهائی که وقت خاص دارند مثل نمازهای ماه رجب وشعبان وماه رمضان وانها بسیارند خصوصاً در ماههای متبرکه وتفصیل انها در کتب اعمال السنه مثل زاد المعاد وغیر آن مسطور است (صنف ششم) نمازهائی که نه تابع یومیه اند ونه یومیه اند ونه وقت خاص دارند ونه سبب خاص ونه اسم خاص دارند وانهارا نوافل مبتدیه میگویند ونافلهٔ مطلقهٔ میگویند وبیان انها اینست که در مجموع اوقات روز وشب درهر مقدار از زمان که بقدر اداء دو رکعت نماز باشد دو رکعت نماز مستحب است بقصد ندب قربة الی الله ودر جائی که بگویند نماز واجب عدول بنافله شود این نافله است واز احکام این نافله اینست که در پنج وقت مکروه هست مقارن غروب آفتاب ومقارن طلوع آن ومقارن وسط السماء بودن آن که بعد از آن بلافاصله زوال است وبعد از نماز صبح بلافاصله وبعد از نماز عصر بلافاصله وباقی نوافل

مکروه نیستند واتمام انچه شروع کرده هم مکروه نیست ومعنی کراهت اینست که ثواب آنها کم میشود والا درهر حال ثوابی دارند (مطلب دویم) در احکام خاصهٔ نمازهای مستحبه است وآنها از سی حکم متجاوزاند اول انکه بی سوره هم صحیح است مگر اینکه اصل خصوصیت او در سورهٔ خاصه باشد مثل نماز شب عید فطر دویم انکه دو سوره یا بیشتر دریك رکعت در آن عیب ندارد سیم آنکه قدری از سوره در آن خواندن عیب ندارد چهارم انکه قیام شرط آن نیست پس درحالت اختیار نشسته هم میتواند بکند (مسئلة) هرگاه بخواهد ثواب نماز ایستاده را ادراك کند تضعیف کند یعنی هر دو رکعت نشسته را یك ایستاده حساب بکند (مسئلة) از الطاف خداوند اینست که هرگاه نماز مستحب را درحال اختیار نشسته کند وبرای رکوع برخیزد ثواب نماز ایستاده برای او ثابت میشود پنجم بعضی گفته اند که درحالت اختیار خوابیده بر پهلو یا بر قفا هم میتواند نافله کند که بجهت رکوع وسجود ایما کند واین خالی از وجه نیست لکن خالی از اشکال هم نیست ششم عدول از هر سوره بسورهٔ دیگر در نافله جایز است هفتم بعض سوره در نافله هم کفایت میکند واگر بسم الله تنها باشد بقصد سورهٔ معینه هم خوبست هشتم زیادتی رکن در نافله ظاهر اینست که باطل نکند (۱) نهم نقص رکن را سهواً بعضی هم گفته اند که باطل نمیکند دهم با وجود امکان هم استقرار شرط نیست پس درحالت راه رفتن میتواند نماز مستحب کند هرچند بدویدن باشد واستقبال قبله درانحالت شرط نیست ورکوع وسجود بایماء است بسر یا بچشم یازدهم درحالت سواری نماز مستحب میتواند کرد هرچند پیاده شدن ممکن باشد دوازدهم هیچ شکی در آن مبطل نیست ومخیر است مابین بنا بر اقل واکثری که اصح باشد واول افضل است سیزدهم سجدهٔ سهو درمقام خود در نماز مستحبی ضرور نیست چهاردهم نماز احتیاط در آن نیست پانزدهم قضای اجزاء فراموش شده که در نماز واجب لازم است در نافله نیست شانزدهم درحالت اختیار در کشتی میتوان بجا آورد هفدهم درمیان خانهٔ کعبه وپشت بام

۱ معلوم نیست صدو دام بجده

آن جاآوردن کراهت ندارد هیجدهم جماعت درآن مشروع نیست مگر در نماز استسقا نوزدهم قطع نماز مستحبی جایز است لکن فی الجمله احتیاطی دارد مگر در بعض مقامات که قطع ان مستحب است بجهة ادراك نماز جماعت و در مقام خود بیان خواهد شد انشاءالله تعالی بیستم بعضی از علماء فرموده‌اند که در نماز مستحبی اگر موی سرزن مستور نباشد عیب ندارد بیست ویکم صحت نماز مستحبی را باد خول وقت نماز واجب محل اشکال است مگر نوافل یومیه و بعضی مقامات مخصوصه که دلیل خاص دارد مثل نماز غفیله (۱) ومثل عمل امّ داود در ماه رجب بیست ودویم نماز مستحبی بجهة کسیکه نماز قضا بذمهٔ او هست محل اشکال است لکن اقوی اینست که هرگاه مشغول نماز قضا هم هست و تضییع آن نکرده هم عیب ندارد بیست وسیم بعضی حکم کرده‌اند که نماز مستحبی در مکان مغصوب حرام است لکن باطل نیست واین حکم محل شبهه است بیست وچهارم نماز مستحبی در خانه بهتراست (۲) از مسجد مگر نمازیکه مخصوص مسجد است بیست وپنجم بعضی گفته‌اند در حال قرار هم قبله شرط نماز مستحب نیست بهر طرف خوب است بیست وششم هرگاه شخص در نماز مستحبی باشد و پدر یا مادر او را صدا بزنند مستحب است که جواب ایشان را بگوید هر چند نماز او باطل بشود بیست وهفتم اینکه هر نماز مستحبی وهر مستحبی در صورت منع پدر یا مادر یا آقا نسبت بغلام و کنیز باطل است لکن اگر منع ننموده وشك دارد که راضی است یا نه صحیح است مگر در وقتی که اشتغال بان با خدمت آقا منافات داشته باشد بیست وهشتم در نماز مستحبی وهر مستحبی اجتهاد تقلید خاص ضرور نیست (۳) بلکه از هر کتاب معتبری وقول هر عالمی میتوان اخذ نمود وتفصیل کلام در مقدّمه بیان شده است بیست ونهم در بعض نوافل فعل منافی مبطل نیست مثل نماز وتر برای کسیکه میخواهد روزه بگیرد ووقت تنگ است وآب پیش روی او هست که راه برود وآب بخورد و نماز خود را اتمام کند سی ام بعضی گفته‌اند که اگر نماز مستحبی را بر خود واجب کرد ثواب واجب که بحسب قاعده زیاده بر مستحبست

(۱) احوط محسوب داشتن غفیله است از نافله مغرب واگر نماز عمل ام داود را نذر کنند خالی از اشکال است چنانچه خواهد آمد صدر دام ظله

(۲) مطلقا معلوم نیست صدر دام ظله

(۳) تفصیل آن در مقدمه گذشت صدر دام ظله العالی

بر آن مترتب میشود ودراین حکم وکلی بودن آن قاعده تأمل هست سی ویکم در مستحبات نیابت (۱) از احیاء واموات جایز است مگر در نمازهای مستحبه که نیابت از احیاء مشروع نیست مگر نمازی که جزء زیارت و حج وعمره باشد که بخصوص وارد شده وشاید در اعمال دیگر که نماز جزء انها است مثل عمل استفتاح هم جایز باشد وخالی از شبهه نیست پس در استخاره ذات الرقاع عنوان نیابت محل اشکال است سی ودویم هرگاه کسیکه نماز قضا دارد نماز مستحبی را بر خود واجب نمود از اشکال خلاص میشود (مقام دهم) در بیان شکیات وسهویات نماز که انهارا مسائل خلل مینامند ودراین مقدمه ایست وچند فصل (امامقدمه) بدانکه خلل عبارتست از تغییر وزیاده ونقصی که در نماز واقع شود ووقوع خلل یا از روی عمد است یا سهو یا از جهت شك است واز شارع هریك را احکام چند مقرر شده ولازم است بر مکلف معرفت انها تا انکه هرگاه در نماز اتفاق شوند تکلیف خود را بداند وترك یاد گرفتن انها معصیت است وعلاوه بر این بعضی از محققین اصحاب رضوان الله علیهم حکم فرموده‌اند ببطلان نماز کسیکه انهارا نمیداند وهر چند که در نماز از جهة او اتفاق نشوند وظاهر اینست که تحقق عصیان که مذکور شد واحتمال بطلان بسبب ترك تعلم نسبت بمسائل عامة البلوی باشد یعنی مسائلی که بسیار اتفاق میشوند مثل مسائل سهو وبعضی از مسائل شك نه فروع نادرهٔ خفیه ومسائل قلیلة الوقوع پس هرگاه مسائل قلیلة الوقوع را ندانسته باشد از این بابت اشکالی در نماز او نیست (فصل اول) در خلل عمدیست وبدانکه خلل عمدی یا بنقص است یا زیاده ونقص یا نسبت بجزء است یا شرط یا کیفیت وهریك از اینها یا در واجبست یا در مستحب پس در اینجا چند مسئله است مسئله اول هرگاه عمداً ترك نمود شرطی یا جزئی از اجزاء واجبه را وهر چند یکحرف باشد بترك آن یا تبدیل آن بغیر یا تغییر اعراب یا ترك تشدید باشد وهمین طریق نماز را اتمام کرد نماز باطل است بی شبهه وهمچنین هرگاه بسبب جهل بمسئله یا عدم تعلم قرائة وذکر باشد چه معذور وچه غیر معذور نماز باطل است باین کیفیت چونکه شارع از برای نماز

(۱) مطلقا معلوم نیست صدر دام مجده

کسیکه حمدو سوره راهنوز یاد نگرفته طریقی دیگر قرار داده در ضیق وقت که تکریر بکند بقدر آنها از آن چه میداند از خود حمد یا از انچه میداند از قرآن بتفصیلی که سابقاً گفته شده است (مسئلة) ثانیه هر گاه ترك نمود کیفیتی از کیفیات قرائت یاذکر را مثل موالات را یاجهر واخفات راهر چند که دریك کلمه باشد ونماز را بهمین طریق تمام کرد باطل است ومراد از موالات اتصال مابین آیات وکلمات وحروف است بحیثیتی که از صورة آیه وکلمه نیفتد پس گاه دراثنای آیه مابین کلمات یادر اثنای کلمه مابین حروف فاصله اتفاق شد بحیثیتی که نظم آیه یاکلمه پاشیده شدو از صورة افتاده اکتفا بان نمیتوان نمود وفاصله بر چهار قسم است سکوت وسعال یعنی سرفه وتکلم بغیر ولکنت زبان وحکم دراینها اینست که میگوئیم که هر گاه یکی ازاینها مابین حروف یك کلمه اتفاق بشود چه عمداً وچه سهواً وچه اختیاراً وچه اضطراراً چه قلیل آنها وچه کثیر آنها دیگر اتمام انکلمه فایده ندارد پس هر گاه آن را اتمام نموده واقتصار بر آن کرده نماز باطل است بسبب ترك کلمه تعمداً بلکه حکم او اینست که هر گاه فاصله اتفاق شود بدون تعمد پس هر گاه کلمه متصل بسابق نبوده اعم از اینکه بر کلمه سابق آن وقف کرده باشد یا اینکه ابتداء کلام باشد دراین صورت خود کلمه را اعاده نماید واصلا اشکالی ندارد وهر گاه بطریق اتصال بسابق خوانده شده پس دراین تفصیلی هست باین نحو که هر گاه ابتداء این کلمه همزهٔ وصل باشد پس اعاده آن بتنهائی مشکلست بلکه باید اعادهٔ کلمهٔ سابقهٔ انرا نیز کرد مثل اینکه مابین حروف الله در بسم الله چنین اتفاق شد پس باید که از سر بگیرد وباعادهٔ الله تنها درست نمیشود وهر گاه سابقهٔ آن کلمهٔ سابق نیز مبتدا بهمزهٔ وصل باشد باید کلمهٔ سابقهٔ بر آن سابقه را نیز اعاده نموده مثلاً هر گاه درحروف کلمه المستقیم فصلی شده باعاده خودش تنها یا با کلمه الصراط اکتفا مشکلست بلکه باید از اهدنا اعاده نماید احتیاطاً وهر گاه ابتداء کلمه همزهٔ وصل نباشد پس هر گاه فصل قلیل باشد وطول نکشیده باشد خود آن کلمه را تنها اعاده بکند والا خود ماقبل انرا باید اعاده کند خصوصاً در بعض مواضع که ربط کلی مابین دو کلمه هست مثل مضاف و

مضاف الیه وموصوف وصفت اینها همه در صورتی است که بهم زدن موالات کلمات وحروف از روی عمد واختیار نباشد هر گاه بطریق تعمد باشد صحت محل اشکال است واحوط اتمام نماز است بعد از اعمال طریقه مزبوره وبعد اعاده کردن آن تسهیل مسئله هر گاه تشخیص این کیفیات که گفته شد برشخص مشکل باشد همینکه دریك کلمه یامابین دو کلمه فاصله شد آنرا تمام نموده (۱) وثانیاً بقصد قربت مطلقه آیه را از سر گیرد (مسئلة) ثالثه بدانکه از جملهٔ کیفیات معتبره که اخلال بانها عمداً موجب بطلان است جهر واخفات است بلی فرقی مابین مسئلهٔ جهر واخفات وغیر آن از واجبات هست که در جهر واخفات جاهل مسئله معذور است باین معنی که هر گاه کسی که بسبب جهل بمسئله در نمازهای خود ملاحظهٔ جهر واخفات نکرد نماز او باطل نمیشود بلکه جمعی از علماء حکم فرموده اند که هر گاه اصل لزوم جهل واخفات را فهمیده وتقصیر در تشخیص کرده نیز عیبی ندارد لکن صحت دراین صورت در نظر قدری مشکلست وهر گاه کسی جاهل مسئله باشد در خصوص اخفات لازمه در نماز جماعت پس معذوریه محل تأمل واشکال است هر چند اقوی معذوریة است لکن احوط خلاف این (۲) است (مسئلة) رابعه گاهی در جهر یك حرف یادو حرف خصوصاً در آخر آیة بطریق اخفات ادا میشود وگاهی بعکس اتفاق میشود ضرر ندارد (۳) (مسئلة) خامسه سابقاً گفته شد که لازم است بر مکلف که در حین بسمله قصد سورهٔ معینه بکند وبسم الله بقصد آن بگوید پس هر گاه بسم الله را گفت بی قصد سورهٔ معینه بعد یکی از سوره ها را خواند یا بقصد سورهٔ دیگر بسم الله کرد وسورهٔ دیگر خواند مجزی نخواهد بود (٤) وهر گاه عادة او جاری شده باشد بخواندن سورهٔ معینه ظاهر اینست که در تعیین کافی باشد بلی اگر بقصد غیر عادی بسم الله گفت وغفلة عادی را بخواند کفایت مشکل است (مسئلة) ششم هر گاه بر زبان او بسم الله وسورهٔ بعد از آن جاری شد بی اینکه از اول قصد آن سوره را داشته باشد عیب ندارد واین غیر از آن مسئله است که بسم الله گفت بی قصد سوره معینه بعد سوره را خواند بهمدیگر مشتبه

(۱) بقصد قربة مطلقه صدر دام ظله

(۲) این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

(۳) معلوم نیست صدر دام ظله

(٤) مجزی نبودن در هر دو صورت معلوم نیست صدر دام ظله

نشوند (فصل دویم) در احکام نقص شرائط سهواً و در آن چند مطلب است (مطلب اول) در اخلال بطهارت از حدث است و در آن چند مسئله است (مسئلهٔ) اولی بدانکه نقص نسبت بشرط طهارت از حدث سهواً نیز مستلزم بطلان نماز و موجب قضا و اعاده است پس هرگاه شخص جنابت را فراموش کرد و بعد از مدتی بخاطر او بیاید مجموع نمازهای او در این مدت محکوم ببطلان خواهند بود بلی هرگاه غسل از جنابت دیگر بعد از آن کرده باشد هرچند که آن جنابت اولی ملحوظ نباشد پس عبادات بین الجنابتین تنها محتاج بقضا و اعاده اند (مسئلهٔ) ثانیه در مقدمه رساله گفته شد که هرگاه شخص در حال نابالغی جنب شده باشد بطریق مشروع یا غیر مشروع لازم است براو غسل جنابت در اول ایام بلوغ پس هرگاه فراموش کرد یا جهلاً ترک نمود عبادات او باطل اند تا آنوقتیکه جنابتی دیگر از او متحقق شده باشد و غسل آنرا نموده باشد پس قضا میکند عبادت بین البلوغ والغسل را (مسئلهٔ) ثالثه هرگاه در حین عدم بلوغ جنب شده باشد و غسل کرده باشد در آن حال آیا چنین غسلی کفایت میکند یا لازم است غسل وقت البلوغ مسئله محل خلافست وحکم بصحت آن غسل که در ایام نابالغ بودن اتفاق شده و ارتفاع حدث بان مشکلست واحتیاط شدید در اینست که اول بلوغ اعادهٔ غسل نماید (مسئلهٔ) رابعه هرگاه اصل جنابت یا حدث اصغر معلوم مکلف نشده باشد و عبادات را بجا آورده باشد ظاهر نیز حکم ببطلان و لزوم اعاده و قضا است مثلا هرگاه شخصی در لباس مختص یا فرش مختص بخود منی دید یقین از برای او حاصل شد که این از احتلامی است که مشخص براو نشده و غسل از جهة آن نکرده در آن صورت بی شبهه غسل لازم است کلامیکه هست در اینست که چه قدر از نمازهای خود را باید اعاده و قضا کند ظاهر اینست که لازم است براو قضا کند نمازهائیکه بعد از خوابی باشند که احتمال تأخیر احتلام از آن نمیرود هرچند که احتمال تقدیم باشد ولکن احوط اینست که قضا کند انچه را که احتمال

سبق احتلام بر آنها هست تا زمان وقوع غسل توضیح این بمثال که هرگاه شخصی روز شنبه بعد از نمازهای یومیه در لباس خود چیزی دید که یقین کرد که منی است و معلوم او شد که محتلم شده و مشعور به او نشد لکن احتمال میدهد که از همان خواب شب اولی باشد که در آن لباس خوابیده یا بعد از آن پس میگوئیم که قدر واجب براو بعد از غسل قضاء همان نماز روز شنبه است بایمعنی که قرار میدهد که دیشب بوده که همان نماز صبح را قضا و ظهر و عصر را اعاده میکند ولکن احوط اینست که نمازهائی که در آن لباس کرده بعد از خواب اولی در آن قضا کند بسبب احتمال احتلام در همان شب اول این همه که مذکور شد در صورتیست که یقین کند که این منی از آن احتلامی است که غسل آنرا نکرده و اما هرگاه میداند که سابقا یکرتی محتلم شده و غسل کرده حال نمیداند که این منی از آن احتلام است یا از احتلام دیگر است که مشعور به او نشده و غسل آنرا نکرده در اینصورت اقوی اینست که غسل براو لازم نیست و احوط غسل است و قضا بنحو مذکور (مسئلهٔ) خامسه هرگاه معلوم شود تحقق سبب دیگر از اسباب وجوب غسل غیر از جنابت حکم آن نیز مثل جنابتست در آن چه گفته شد لکن هرگاه غسل جنابت نموده باشد اقوی اینست که باعث سقوط حکم آن سبب دیگر نیز میشود و هرچند (۱) که در وقت نیت منظور نباشد و طریق احتیاط واضح است (مسئلهٔ) سادسه هرگاه معلوم شود حصول نقص در وضو یا غسل بسبب فقد شرطی از شروط مثل نجاست آب یا اضافهٔ آن یا جزئی از اجزاء مثل نسیان عضوی یا وجود مانع وصول آب بر عضوی ولو قلیلاً پس حکم آن مثل حکم عدم وضو و غسل است بالمره بلی هرگاه معلوم شود غصبیت و فقد شرط اباحه در آب یا مکان یا جهل بانها حین الوضوء ضرری ندارد همچنانکه در کتاب طهارت مذکور شد (مطلب دویم) در باب نقص طهارت از خبث است و حکم آن اینست که ترک شستن نجاست غیر معفو در نماز عمداً یا جهلاً بالمسئله باعث ابطال است همچنانکه گذشت و نسیاناً موجب

(۱) معلوم نیست صدر دام عمره

اعاده وقضاست علی الاقوی وجهلاً عیبی ندارد یعنی هرگاه ندانسته اصل تحقق نجاست را وبعد از نماز معلوم او شد نماز او صحیح است واما هرگاه در اثناء نماز مشخص شد پس لازم است براو فوراً انداختن آن واتمام نماز وهرگاه ممکن نباشد یا محتاج بفعل کثیر باشد ووقت وسعت داشته باشد نماز را برهم میزند وبعد از تطهیر استیناف مینماید وهرگاه مضیق باشد بهمان طریق نماز را تمام میکند وهمچنین است حکم هرگاه در اثناء نماز نجاست عارض شد مثل اینکه خون از بینی او بیرون آمد وبقدر درهم یا بیشتر بالباس یا ظاهر بدن را آلوده کرد (مطلب سیم) در ترك ستر عورت است بدانکه در مقدمات نماز مذکور شده که از جملهٔ شرایط نماز ستر عورتست نه از بابت وجود ناظر بلکه خود ستر عورت شرط است وهرچند که در مکانی باشد که کسی اورا نبیند ومراد بعورت که لازم است ستر آن نسبت بمرد قبل ودبر است ونسبت بزن مجموع بدن وسر وموی اوست الا صورت وکفین از بند دست وظاهر قدمین بلکه باطن قدمین علی اشکال پس هرگاه ترك نمود ستر مذکورات را عامداً عالماً یا جاهلاً بالمسئله نماز باطل است وهرچند که یك موی سر باشد نسبت بزنان وهرگاه فراموش نمود باز اقوی بطلانست واما هرگاه علم بانکشاف نداشت پس ظاهر صحت نمازاست مثلاً هرگاه زنی در حال شروع بنماز ملاحظهٔ ستر لازم را نمود بعد مشخص شد که از موی سر او چیزی بیرون بوده نماز او (۱) صحیح است واما هرگاه در اثنای نماز معلوم شد انکشاف یا اینکه منکشف شد در اثناء بی اختیار بسبب باد شدید ونحو آن که لباس را دور کرد پس لازم است فوراً ستر نمودن آن بی اینکه مشغول بچیزی از نماز بشود واتمام نماز بعد از ستر واحوط اعاده است بعد از آن واما اگر ممکن نباشد ستر در اثناء نماز یا موقوف بر فعل کثیر باشد نماز را برهم میزند وبعد از ستر استیناف مینماید در صورت سعهٔ وقت واما در صورت ضیق پس در آن تفصیلی هست باین طریق که هرگاه منکشف شد اصل عورت یعنی قبل ودبر در این صورت اتمام نماز میکند ایستاده هرگاه

١ مشکلست صدور دام عمره.

ایمن از ناظر باشد ونشسته هرگاه ایمن از ناظری نباشد ودر هردو صورت بعوض رکوع وسجود ایما میکند باین نحو که قدری سر خود را سمت پایین میکند به نیت رکوع وذکر میخواند بعد سر بالا میکند وسمع الله لمن حمده رامیگوید بعد سر را پایین میکند قدری پایین تر از اول بقصد سجود اول وذکر میخواند بعد سر را بالا میکند وثانیاً بهمین نحو سجود ثانی را بعمل میاورد واین حکم نیز ثابت است از برای کسیکه از اصل برهنه باشد واصلا ساتری از جهة او نباشد نماز او باین نحو است لکن احتیاط (۱) شدید اینست که در صورت امن از نظر کننده نماز کند ایستاده برکوع وسجود متعارف وبعد اعاده کند انرا ایستاده بایماء واما هرگاه منکشف غیر قبل ودبر باشد مثل ستر انچه در خصوص زن ستر او لازم است در اینجا در صورت مفروضه نماز را تمام میکند بطریق متعارف وقضائی براو نیست واحتیاط مستحسن است (مطلب چهارم) در اخلال نمودن ونقص رسیدن بشرائط ساتر ولباس است ودر این مقدمه است وچند مسئله اما مقدمه بدانکه در مبحث لباس مصلی مذکور شده که لباس در حین نماز شش شرط باید دراو باشد اوّل طهارت آن مگر نسبت ببعض اشیاء که معفو شده دویم اباحه یعنی حرام نبودن حتی در ریسمانی که رخت بان دوخته شده علی الاظهر سوم تذکیه هرگاه از پوست باشد پس نماز در میته باطلست حتی بیك تسمهٔ آن علی الاحوط چهارم ماکول اللحم بودن هرگاه اجزاء حیوانی باشد پس نماز در لباسیکه اجزاء حیوان حرام گوشت باشد باطلست هرچند که بسبب تذکیه طاهر باشد حتی در مثل بند شمشیر وچرمهای کیسه کمر که از پوست شیر باشند حتی در یك موئی از غیر ماکول وآب دهن او که برروی رخت باشد علی الاقوی واین چهار مشترك اند مابین مرد وزن پنجم حریر خالص نبودن مگر نسبت ببعض اشیاء وبعض حالات که مجوز است مثل مالایتم به الصلوة بر بعض اقوال ششم طلا نبودن حتی مثل انگشتر وزربافت علی الاصح واین دو مختص بمردان میباشند وحکم ترك این شروط عالماً عامداً یا جاهلاً بالحکم معلوم است ودر حکم باقی اقسام ترك کردن اینها ذکر میکنیم در

١ این احتیاط ترك نشود صدردام مجده

شش مسئله (مسئلة) اولى در خلل نسبت بطهارت لباس وحكم آن تفصيلاً گفته شد (مسئلهٔ) ثانيه در خلل نسبت باباحه لباس پس ميگوئيم هرگاه عالم بغصبيت نباشد باينمعنى كه خيال ميكرد كه اين لباس ملك خودش ميباشد يااينكه ميدانست كه مال غيراست ويقين داشت برضاى مالك وبعداز نماز خلاف آن معلوم شد نماز صحيح است وهرگاه ميدانست وفراموش كرده بوداقوى نيز صحت است واحوط اعاده است (مسئلهٔ) ثالثه در خلل نسبت بتذكيه كه شرط است درلباس هرگاه ازجلود باشد بدانكه هرگاه بعد از نماز معلوم شد ميته بودن پس هرگاه ازتحت تصرف مسلمان بدست او افتاده باشد حكم بصحت خالى ازقوة نيست ولكن (۱) احتياط شديد دراعاده است وهرگاه ازمسلم نباشد نماز در آن باطل است وهرچند كه ميته بودن معلوم نشود وهرگاه نسياناً نماز كرد ظاهر حكم ببطلان است (مسئلهٔ) رابعه در خلل نسبت بماكول اللحم بودن وحكم دراين بطلانست (۲) چه عمداً وچه جهلاً وچه نسياناً مگردر خز كه استثنا شده (مسئله) خامسه در خلل نسبت بغير حرير وغير طلابودن يعنى هرگاه بعد معلوم شد كه لباس او حرير ياطلاباف بوده وحكم دراين نيز بطلان است هرگاه نماز درآنها كرد هرچند كه از اول ندانديافراموش كرده باشد (مسئلهٔ) سادسه هرگاه منحصر باشد بيكى ازاين شش قسم پس نماز ميكند برهنه بطريقيكه گفته شد واماهرگاه ممكن نباشد برهنه نماز كردن ومضطر باشد بپوشيدن يكى ازاينها پس هرگاه امر دائر شود مابين لباس غصبى باهريك از اين پنج قسم ديگر اينهامقدمند بر مغصوب پس نجس برغصبى مقدم است وجلد ميته برغصبى مقدم است وجلدغير ماكول اللحم برغصبى مقدم است وحرير ولباس طلا برغصبى مقدم اندواما در صورت انحصار وخوف تلف پس جايز است پوشيدن مغصوب باضمان اجرت و هرگاه امر دائر شود مابين چيزى كه درغير نماز هم حرام است مثل حرير وذهب وچيزيكه در نمار تنهانبايد پوشيد مثل غير ماكول اللحم اولى اختيار ثانى است (۳) وهرگاه امر دائر شود مابين رخت متنجس وميته پس دراينجا متنجس مقدم است وهرگاه امر مابين متنجس

۱ اين احتياط ترك نشود صدر دام ظله

۲ مطلقا معلوم نيست صدر عمره العالى

۳ بلكه وجوب آن خالى ازقوة نيست صدر دام عمره

وجلدغير ماكول اللحم پاك دائر شود بعيد نيست (۱) كه نيز نجس مقدم باشدواحوط دونماز است وهرگاه امر مابين ميته ومذكى ازغير ماكول اللحم دائر شود غير ماكول اللحم مقدم است مطلب پنجم دراخلال بشرائط مكان است ودراين مقدمه ايست وچند مسئله امامقدمه بدانكه شرط مطلق مكان مصلى دوچيز است اول استقرار در آن دوم اباحة آنست وبعضى عدم تساوى وتاخر رااززن نماز گذارنده درصورت عدم حائل وعدم فاصله ده ذراع نيز شرط كرده اند وبعضى عدم تساوى وتقدم را برقبر معصوم عليه السلام درصورت عدم حائل نيز شرط كرده اند ومراعات اين دو قول احوط است (۲) وشرط مكان گذاشتن پيشانى در سجود علاوه بران دو شرط سه چيز است اول طهارت دوم بودن ان اززمين وآنچه درحكم او ست سيم مساوى بودن آن بامحل ايستادن درحال صلوة درحكم تساوى است اختلاف بمقدار چهار انگشت (۳) ياكمتر ومقصود درمقام بيان حكم اخلال باين شروط مذكوره است واين موقوف برذكر چندمسئله (مسئلهٔ اولى) دراخلال بشرط اباحهٔ مكان است وحكم دراين نظير اخلال است باباحهٔ لباس چنانچه مذكور شد پس درصورت اضطرار وجهل بغصبيت صحيح است وهم چنين درصورت نسيان احتياط دراينجا باعاده است ولكن ضمان اجرت در جميع صور ثابت است (مسئلهٔ ثانيه) دراخلال بشرط استقرار است اما اضطراراً پس عيبى ندارد ولهذا جايز است نماز درحالت سوار بودن وراه رفتن واضطراب كشتى هرگاه قسم ديگر ممكن نباشد واما اخلال بان غفلة پس احوط بلكه اقوى اعاده است (مسئلهٔ ثالثه) در اخلال بان دو شرط است بنا بر شرطيت ظاهر اينست كه درصورت اضطرار عيبى ندارد درصورت جهل ونسيان احوط اعاده است (مسئلهٔ رابعه) دراخلال بطهارت محل پيشانيست اما درصورت تعمد واختيار پس بطلان معلوم است واما درصورت عدم علم بنجاست يا فراموش نمودن ان وسجده كردن بران حكم بلزوم اعاده ياقضا نيز خالى ازقوة نيست واوفق باحتياط نيز ميباشد واماهرگاه منحصر باشد محل سجده بمتنجس وغير آن ممكن

۱ محل تاملست صدر دام عمره

۲ ترك احتياط البته نمايند صدر دام ظله

۳ گذشت اگر مراد چها انگشت متصل بهم است صدر دام ظله

نباشد پس در حکم ان سه وجه هست اول اینکه بگوئیم در این هنگام بسبب اضطرار سجده بر متنجس عیبی ندارد (۱) دویم اینکه حکم شود بلزوم آتیان هر چه در سجده لازم است مگر متصل کردن پیشانی پس سجده میرود بهمان کیفیت معهود لکن پیشانیرا متصل بزمین نمیکند بلکه آن را بطریقی نگاه میدارد که همان مماسهٔ آن بعمل نیاید سوم اینکه بگوئیم سجده کند بر مالا یصح السجود علیه مثل دامن جامه یاقبا و مانند ان از چیزهائی که پنبه یا کتان باشند و اگر ممکن نباشد سجده کند بر پشت کف دست خود واحوط جمع است مابین یك نماز بکیفیت اول و یك نماز بکیفیت ثالثه واحوط از آن سه نماز است بسه کیفیت وظاهر اینست که میشود دریك نماز هر سه بعمل بیایند مثلاً هر گاه در وقت رسیدن پیشانی بنزدیك محل وضع آن را نگاه داشته و ذکر رابگوید بعد انرا بر پیراهن یا کف دست گذاشته و ذکر رابخواند بعد انرا کشیده بر همان زمین متنجس گذاشته و ذکر را بگوید عمل باحتیاط شده باشد (مطلب ششم) در اخلال باستقبال قبله است بدانکه لازم است بر مصلی قبل از نماز تحصیل علم بقبله در صورت امکان یا تشخیص آن بیکی از علامات شرعیه بتفصیلی که در باب قبله است و با عدم امکان اینها عمل بمظنه کردن جایز است لکن لازم است نهایت سعی در تحصیل ظن قوی بقدر امکان و وسع پس هر گاه تشخیص قبله باحد طرق مجوزه نموده و مشغول نماز شده بعد خلاف ان معلوم شد در اثناء نماز یا بعد از نماز پس میگوئیم که بعد از اینکه مشخص شد که سمت قبله مخالف است با آن سمت که ایستاده باید ملاحظهٔ کند سمت قبله را با سمتی که اول ایستاده که آیا مابین دست راست و دست چپ اتفاق شده یا برابر دست راست و چپ اتفاق شده یا بعقب سر اتفاق شده پس اگر قبله مابین دست راست و آن سمتی که ایستاده بود اتفاق شده یا مابین دست چپ و آن سمتی که ایستاده اتفاق شده نماز صحیح است وعیبی ندارد هر گاه بعد از اتمام معلوم شده باشد و هر گاه در اثناء معلوم شد ساکت از قرائت و ذکر و بجانب قبله مستقیم شود و نماز را تمام بکند و اما هر گاه سمت قبله برابر دست راست یا دست چپ او بوده در اینصورت

(۱) واین وجه خالی از وجه نیست صدر دام ظله

هر گاه وقت نماز باقی است اعاده ان واجب است واگر در اثنا معلوم شود انرا برهم زده و از سر بگیرد بسمت قبله و هر گاه سمت قبله بعقب سر اتفاق شده که مشخص شد که پشت بقبله نماز کرده در این صورت در بقاء وقت اعاده لازم است و در صورت خروج وقت احتیاط بسیار شدید اینست که قضا نماید (مقصد چهارم) در مسائل نقص متعلق باجزاء نماز است سهواً وحکم در اینها مختلف است بر چهار قسم پس در بعضی نماز باطل میشود و در بعضی لازم است عود و بجا آوردن آن فراموش شده و در بعضی ساقط میشود و در بعضی لازم است قضاء ان بعد از نماز با دو سجده سهو اما قسم اول پس آن در فراموش نمودن اصل ارکانست باین کیفیت که میگوئیم بطریق قاعده کلیه که هر گاه کسی رکنی را فراموش نمود و بخاطرش نیامد تا در رکن دیگر داخل شد پس حکم در این قسم بطلان (۱) نماز است وتفصیل کلام در این قاعده موقوفست بر ذکر چند مسئله (مسئلهٔ اولی) در خلل است نسبت به نیت بدانکه خلل یا در اصل تحقق نیت است یا در منویست بسبب تبدیل یا در صفات است بسبب تغییر یا غفلة پس در اینجا چند مسئله است (مسئلهٔ اولی) هر گاه فراموش نمود اصل نیت را و تکبیر گفت نماز او باطل است باینمعنی که دخول در نماز متحقق نشده است واینحکم در فراموشی اصل نیت است (مسئلهٔ دویم) هر گاه تبدیل در منوی بعمل بیاید مثل انکه غفلة عصر را بدل ظهر نیت کرد یا بتخیل ظهر بجا آوردن نیت عصر کرد پس در اول هر گاه اصل داعی همان ظهر بوده و خطور بطریق غلطیه بعصر یا غیر آن شده نماز صحیح است واشکالی ندارد واما در ثانی پس لازم است عدول بان سابقه هر گاه محل عدول نگذشته باشد مسئلهٔ سوم هر گاه تغییری در صفات منوی شد مثل انکه وجوب را بجای ندب یا بعکس یا قضا را بجای ادا یا بعکس یا قصر را بعوض تمام یا بعکس یا ماموميت را بجای انفراد یا بعکس پس میگوئیم که هر گاه غلطیه در محض خطور بوده با بقای داعی بر طبق حقیقت پس اشکال در صحت نیست واما هر گاه اصل صفتی که در نیت ملاحظه کرد مخالف باشد با صفت واقعیه پس میگوئیم اما در وجوب و ندب هر گاه ذات آن فعل

(۱) حکم دخول در سجده خواهد آمد صدر دام ظله

در شریعت متصف نمیشود مگر بیکی از اینها پس ظاهر اینست که این تغییر جهلاً یا نسیاناً عیبی ندارد بلکه در صورت عمد هم بعید نیست که حکم بصحت (۱) شود و هر چند که از باب تشریع عاصی باشد مثلاً نماز ظهر در شریعت مطهره متصف نمیشود ابتداء مگر بوجوب پس هر گاه در حین اتیان بان غفلة بعنوان استحباب انرا ملاحظه کرد ظاهر اینستکه باطل نمیشود واما هر گاه آن فعل در شریعت بدو طریق واقع میشود مثل وضو وغسل مثلاً که مستحب میباشند پیش از وقت نماز واجب میباشند بعد از دخول وقت پس هر گاه شخص مکلف خیال کرد که وقت داخل شده ونیت وجوب کرده وخلاف آن ظاهر شد بعکس در اینصورت حکم بصحت مشکلست وبنابراین هر گاه در مثل نماز ظهر غافل شد از اینکه نماز ظهر ابتدائیست که عمل میاورد بلکه خیال کرد که اعادهٔ انرا میکند بجماعت استحباباً یا انکه در اعاده استحبابی خیال این ابتدائیهٔ آن نمود وقصد وجوب کرد صحت مشکلست (۲) مسئلهٔ چهارم هر گاه در نماز تمام قصد قصر یا در قصر قصد تمام یا در جماعت قصد انفراد یا در انفراد قصد جماعت نمود و بعد ملتفت شده عمل بمقتضای آن نیت خلاف نکرده بلکه تکلیف حقیقی خود در ادر وقت عمل بجا آورده یعنی در صورت تخییل جماعت قبل از فوات محل حمد وسوره ملتفت شده وآنهارا خوانده در تخییل قصر قبل از سلام مثلاً ملتفت شده نماز را بجا آورد در همهٔ این صور اقوی صحت است بلی در صورة نیت قصر در محل تمام احتیاط شدید در اعاده است مسئلهٔ پنجم هر گاه نیت ادا در محل قضا یا قضا در محل ادا نمود پس در انوقت هر گاه در ذمهٔ او همین ادا تنها بود یا قضا تنها بوده ملاحظهٔ امتثال تکلیف متحد خود در انمود ه لکن خیال کرد که قضا است وحال اینکه ادا بوده یا بعکس در این صورت حکم بصحت اقوی است مسئلهٔ ششم مسئله ایستکه بسیار اتفاق میشود وآن اینستکه هر گاه شخصی در ابتداء نماز نیت را از همه باب بطریق واقع کرده لکن در اثناء نماز بسبب غفلة وعدم اجتماع حواس خیال خلاف آن نموده وقدری از نماز یا همهٔ آن را بان اعتقاد خلاف بعمل آورد مثلاً

(۱) مشکل است صدر دام ظله

(۲) صحت در هر دو مشکل بعید نیست صدر دام ظله

شخصی مشغول نماز ظهر شده با نیت آن بطریق حقیقة من جمیع الجهات بعد در ذهن او چنین خطور نمود که این عصر است یا نافله است استدامهٔ نیت بر همین کیفیت مخالفه شده تا آخر نماز یا تا قدری از آن پس گفته میشود که اظهر در این مسئله در جمیع صور مذکوره صحتست (۱)

مطلب دوم در فراموش نمودن تکبیرة الاحرام است مخفی نماند که فراموش نمودن تکبیرة الاحرام حکم مخصوصی دارد غیر از باقی ارکان وبیان آن اینست که باقی ارکان اگر فراموش بشوند وقتی نماز باطل میشود که داخل رکنی دیگر بشود وتکبیرة الاحرام هم این حکم را دارد که اگر فراموش بشود تا داخل رکوع بشود نماز باطل است حزماً لکن علاوه بر این مخصوص او اینست که اگر فراموش شد تا داخل قرائت شد نیز باطلست با وجود انکه قرائت رکن نیست پس تکبیرة الاحرام رکنی است وفراموشی آن وهر چند که داخل رکنی نشود نیز مبطل نماز است وحکم کردن بعضی فقهاء باینکه این نیز مثل باقی ارکان است در حکم مزبور ضعیف است وبدانکه فرقی نیست در حکمی که گفته شد ما بین اینکه از اصل تکبیر را فراموش کند یا اینکه آنرا غلط ادا کند ودر کیفیت آن تغییری بزیاده یا نقص حاصل شود که در جمیع اینصور نماز باطلست باین معنی که از اصل منعقد نشده است

مطلب سیم در فراموش نمودن رکوع است ودر آن چند مسئله است مسئلهٔ اولی هر گاه رکوع را فراموش نموده وبقصد سجود خم شود پس بخاطر او بیاید پس این بخاطر آمدن یا در وقتی است که هنوز بحد انحناء رکوع نرسیده یا در وقتیستکه رسیده است یا در وقتی است که گذشته است یا در وقتیست که بحد انحناء لازم در سجو در سیده وهنوز پیشانیرا بسبب پایین بودن محل وضع آن نگذاشته یا در وقتیست که پیشانی را گذاشته است وحکم این پنجقسم آنستکه در سه قسم اول لازم است که معتدل بشود در ایستادن بلکه احتیاطاً طمانینه در آن حالت نیز بعمل بیاورد بعد از آن خم بشود از جهة رکوع وحکم قسم چهارم نیز همین است که گفته شد با احتیاط در اعادهٔ نماز وحکم قسم پنجم بطلان نماز است (۲) مسئلهٔ دوم هر گاه بقصد رکوع خم شد ولکن بعد از انحناء فراموش کرده

(۱) اگر داعی اصل ظهر باقیست وخیال عصر بطریق غلطیه بوده والا بطلان موجه است صدر دام ظله

(۲) احوط در این قسم وقسم اول از مسئله دویم آنست که سر از سجده بردارد وراست بایستد ورکوع بجای آورد وبعد از اتمام نماز اعاده نماید بلی اگر بعد از دخول در سجده دوم بخاطرش آمد باطل است صدر

وبقصد سجود درفته درانجانیز هرگاه بعداز گذاشتن پیشانی بخاطرش آمد نماز باطلست وهرگاه ازحد رکوع نگذشته بخاطرش بیاید وقرار بگیرد (۱) درحد رکوع عیبی ندارد چون اول خم شدن او بقصد رکوع بوده پس اندکی ازآن که بقصد غیر رکوع بوده غفلة مضر نیست وهرگاه ازحد رکوع گذشته باشد وبحدی که سجود صحیح باشد نرسیده باشد درانجا بعضی ازعلماء فرموده اند لازمست که بطریق انحناء خود را بحد رکوع برگرداند لکن اقوی اینستکه درانجانیز حکم شود بلزوم راست ایستادن وبعدازان رکوع بعمل آورد وهرگاه بحدی رسیده باشد که سجود صحیح باشد لکن هنوز پیشانیرا نگذاشته باشد بعضی احتمال بطلان داده اند ولکن اظهر اینستکه همان حکم سابق را دارد واحتیاط (۲) دراعاده است بلکه درصورت سابقه نیز احوط اعادهٔ نماز است (مسئلة) سوم درفراموش نمودن چیزهائی که دررکوع واجبست باینطریق که اصل رکوع را بعمل آورده لکن بعضی واجبات انرا سهواً ترك کرده باشد مثل اینکه ذکررا فراموش کرد یا سهواً انرا غلط گفت یا طمأنینه بعمل نیامد ودرجمیع این صورتها هرگاه بعدازسربرداشتن بخاطرش بیاید برگشتن جایز نیست ونماز صحیحست الکن درصورت فراموش نمودن طمأنینه دررکوع احوط اعاده نماز است (مطلب چهارم) درفراموش نمودن سجده است ودر ان چند مسئله است (مسئلهٔ اولی) هرگاه دوسجده را فراموش نمود وبخاطراو آمد بعد از برخاستن بلافاصله قبل ازانی که مشغول بقرائت یاتسبیحات شود یا بعداز مشغول شدن یا بعداز فراغ ازقرائت وذکر یا بعداز انحناء برای رکوع ولکن هنوز نرسیده بحد راکع درجمیع این صور لازم است براو که برگردد ودرهرحال که هست خم شود از جهت جا آوردن سجدتین وسجدتین رابعمل بیاورد واگرقراءت یاتسبیحات راخوانده باشد انهارا ثانیاً بعمل آورد واحوط اینست که بعداز اتمام نماز اعادهٔ ان کند (مسئلهٔ) دویم هرگاه بخاطراو بیاید بعدازانکه داخل شده باشد دررکوع رکعت دیگر درانجا نماز باطل است (مسئلهٔ) سوم هرگاه یکسجده فراموش کرده وقبل از رکوع رکعت دیگر

۱ احوط آنستکه راست باشد و رکوع کند واعاده نماز نماید نیز صدر

۲ درهر دو مقام احتیاط را ترك ننمایند صدر دام ظله

بخاطرش بیاید درانجا برمیگردد ازبرای جاآوردن آن یکسجده لکن درمسئلهٔ اولی همین قدر خم میشد وبسجود میرفت ودرانجا باین طریق نمیشود بجهت انکه سجدهٔ ثانیه باید بعدازنشستن باشد وجلوس بین السجدتین واجب است لهذا درانجا تفصیلی هست باین طریق که میگوئیم درانجا چند صورت است (صورت اول) انکه بعدازسربرداشتن ازسجده برخاسته بود واصلا نشستن ازاو متحقق نشده بود (صورت دویم) انکه نشسته بود بقصد جلوس واجب بین السجدتین بعد فراموش کرده وبرخاسته (صورت سوم) انکه نشسته بود بسبب خیال جاآوردن هردوسجده بقصد نشستن بعداز دوسجده که مستحبست وآنرا جلسه استراحة می گویند (صورت چهارم) انکه شك داشته باشد که آیا نشستن ازاو بعمل آمده بود ویا بمجرد سربرداشتن برخاسته بود (صورت پنجم) انکه شك دارد که نشستن او بچه قصد بوده وحکم دراین پنج صورت اینستکه درصورت اولی اظهر اینست که لازم است بنشیند آنوقت بسجده رود و صورت دویم اقوی اینست که نشستن لازم نیست بلکه همان ازقیام منحنی بشود بجهة سجود کافیست ودرسه صورت دیگر احوط (۱) نشستن است وبعدازان سجده کردن (مسئلهٔ) چهارم هرگاه یك سجده فراموش کرد وبخاطرش نیامد وبرخاست برای رکعت دیگر وقرائة یاذکر بعمل آورده وبرکوع رفت انوقت بخاطراو آمد که یك سجده از رکعت سابقه فراموش کرده است مشهور مابین اصحاب این است که نماز صحیحست باین طریق که این را اتمام میکند وبعدازسلام سجده فراموش شده را انجا می آورد باین کیفیت که بمجرد سلام دادن بلافاصله باطهارت وستر واستقبال قبله نیت میکند که قضا میکنم سجدهٔ را که دراین نماز فراموش کرده ام وجوباً قربةً الی الله پس سجده را بعمل میاورد مانند سجدهٔ نماز درجمیع واجبات وشرائط وبعدازسربرداشتن ازان دوسجدهٔ سهو ازبرای فراموشی سجده بجامیاورد واین قول هرچند که خالی ازقوة نیست لکن احوط (۲) اینست که بعداز اعمال مذکورات اعادهٔ نماز بکند وشدید میشود این احتیاط

۱ خصوصاً درچهارم بلکه لزوم خالی ازوجه نیست صدر دام ظله

۲ احتیاطی ندارد انشاالله تعالی صدر دام ظله

هر گاه سجده فراموش شده از دو رکعت اولی باشد (مسئلهٔ پنجم) هر گاه یک سجده را فراموش بکند و در رکعت اخیره وسلام بدهد و هنوز بر حالت معتبره در صلوة باشد ظاهر اینست که بمحض جاآوردن آن سجده اکتفا نشود و قضا هم نشده است پس جابیاورد سجده را نه بنیت قضا بلکه همان سجدهٔ نماز است در محل خود و بعد از آن تشهد وسلام را ثانیاً اعاده میکند و از جهت نقص سجده سجود سهو هم ضرور نیست بلکه از بابت زیادتی سجده سهو بر او لازم میشود بنحویکه در مبحث سجود سهو بیان خواهد شد انشاءالله تعالی و هر گاه در اتیان بسجده متعرض نیت ادا و قضا نشود و بعد از اتمام دو سجدهٔ سهو از جهت فراموشی سجده هم بجابیاورد عمل باحتیاط (۱) کلی شده است (مسئلهٔ ششم هر گاه دو سجده را فراموش بکند در رکعت اخیره وسلام بدهد ظاهر کلام بسیاری از علماء بطلانست و لکن خالی از قوة نیست که بگوئیم هر گاه بر همان حالت نماز است و اصلا مبطلی بعمل نیامده همان طریق بکند که در یک سجده گفته شد در مسئله گذشته اما احتیاط در اینصورت به اعادهٔ نماز است و احتیاط در اینجا بسیار شدید است نباید آنرا ترک نمود که باین طریق که گفته شد اولا بجابیاورد و بعد احتیاطاً (۲) اعادهٔ نماز بکند (مسئلة) هفتم هر گاه بعد از نماز یقین کرد که دو سجده در نماز فراموش کرده است لکن نمیداند که هر دو از یک رکعت بوده اند یا اینکه هر یکی از رکعتی بوده اند که نماز صحیح باشد و قضای هر یک از دو سجده بذمه او باشد مسئله محل خلافست و بسیاری از علماء رضوان الله علیهم حکم بلزوم اعاده کرده اند لکن اولی اینست (۳) که دو سجده بجا بیاورد هر یک سجده بنیت رکعتی و سجود سهو از جهت هر یک نیز بعمل بیاورد و بعد از آن نماز را احتیاطاً قربة الی الله اعاده نماید (مسئلهٔ) هشتم هر گاه احتمال بدهد در فرض مذکور که دو سجده از رکعت اخیره باشند باین طریق که امر او مابین سه احتمال مردد است که نمیداند که آیا دو سجده فراموش شده از یک رکعت از سایر رکعات غیر اخیره بوده اند که حکم ببطلان کند یا اینکه هر یک از رکعتی بوده که حکم بقضاء آنها بشود

۱ وعمل باین احتیاط ترک نشود ص دو دام ظله

۲ این احتیاط ترک نشود البته صدر دام مجده

۳ بلکه احوط صدر دام ظله

یا هر دو از رکعت اخیره اند که حکم بلزوم جاآوردن آنها و اعادهٔ تشهد وسلام کند ظاهر اینست که جمع مابین همهٔ احکام محتملات و اعاده نماز اسلم وجوه محتمله در مقام است (مطلب) پنجم در فراموش نمودن کل رکعت است مثلا اینکه در نماز چهار رکعتی بر سه رکعتی سلام بدهد یا دو رکعتی یا اینکه بر سه رکعتی بر دو رکعتی سلام بدهد پس میگوئیم در اینمقام تفصیلی هست باین کیفیت که این شخص بعد از سلام و بخاطر آمدن او یا اینست که اصلا وابدا مبطلی از مبطلات نماز بجا نیاورده یا اینکه مطلبی بجاآورده که عمداً مبطل است و سهواً مبطل نیست مثل اینکه حرف زده باشد بغیر ذکر و دعا یا اینست که مبطلی جاآورده که عمداً و سهواً مبطل است مثل حدث و پشت بقبله نمودن و مانند اینها پس اگر اصلا مبطلی بعمل نیامده باشد برمیخیزد و رکعت را بجامی آورد و سجدهٔ سهو از جهت زیادتی سلام و تشهد نیز بعمل میاورد و نماز او صحیح است و اگر مبطلی جاآورده باشد که سهواً مبطل نیست و عمداً مبطل است مثل حرف زدن پس اقوی اینست که باز حکم میشود بصحت بعد از آن جاآوردن بطریقی که گفته شد لکن احوط بعد از عمل مذکور اعادهٔ نماز است و اگر مبطلی جاآورده باشد که عمداً و سهواً مبطل است مثل حدث در اینجا نماز باطل است باید که آنرا از سر بگیرد بعد از طهارت و بدانکه از جملهٔ چیزهائیکه مبطل نماز است عمداً و سهواً فاصلهٔ بسیاری است که بهم بزند صورت نماز را و بنا بر این که گفته شد پس باید که در صورت طول و فاصله بسیار هم حکم ببطلان بشود لکن ظاهر اینست که فاصله بسیار در اینمقام (۱) مبطل نماز نباشد پس هر گاه یکرکعت را فراموش کرد در نماز صبح که آنرا اول وقت کرده و همان طریق نشسته بی عمل آمدن مبطل تا قبل از طلوع آفتاب یا بعد از طلوع آن بخاطرش آمد پس برخیزد و رکعت را بجابیاورد و نماز او صحیح است و دیگر قصد ادا و قضا در این رکعت در صورت اخیره ضرور نیست و احتیاط باعاده کردن خوبست (مسئلة) هر گاه شخص یقین کرد که رکعت دویم نماز را فراموش کرده

۱ فرق میان این مقام و نظیران بنظر نمیرسد و اگر مراد بفصله که طول زمان با بقاء هیئت نماز بهم نمیزند صورت نماز را مطلقا ظاهرا چنین نیست والله والعالم صدر دام ظله العالی

ولکن دو رکعت آخر را بطریق خود بجاآورده حال که برمیخیزد برای رکعت فراموش شده باید حمد و سوره بخواند موافق هم یا تسبیحات موافق رکعت اخیره تحقیق اینست که باید موافق رکعت اخیره بجا بیاورد چونکه سومی جاآمده جای دویمی را میگیرد که جا نیامده و چهارم جای سوم را پس خود چهارم را حقیقه قضا میکنند و بدانکه سابقاً گفته شد که چیزیکه در نماز فراموش بشود حکم آن چهار قسم است در بعضی بطلان نماز و در بعضی لزوم برگشتن و جاآوردن و در بعضی سکوت و در بعضی لزوم قضا بعد از نماز و تا حال حکم قسم اول گفته شد هر چند که بالتبع بعض اقسام دیگر در ضمن مذکور شدند (اما قسم دویم) یعنی جائیکه لازم است برگشتن و بجاآوردن پس آنهم قاعدهٔ کلیه دارد باین طریق که هر کس چیزیرا از واجبات فراموش کرد و داخل در رکنی نشده و برگشتن باو باعث زیادتی رکنی هم نمیشود لازم است که برگردد و اورا و مابعد اورا بعمل بیاورد که ترتیب بعمل بیاید پس اگر از حمد مثلاً چیزیرا فراموش کرده یا غلط خوانده و قبل از رکوع بخاطرش آمد برمیگردد و آنرا بجا میاورد و انچه را بعد از فراموشی آن خوانده ثانیا میخواند و هرگاه سهواً تبدیل آن کرده مثل انکه تکلیف او حمد و سوره بود تسبیحات خواند یا تکلیف (١) او تسبیحات بود حمد و سوره خواند یا حمد تنها خواند و هنوز برکوع نرفته خاطرش آمد برمیگردد و تکلیف خورا بعمل میاورد و هرگاه در صورتیکه تکلیف او تسبیحات بوده غفلة حمد را خوانده باشد ثانیاً حمد را عمداً بخواند شاید احوط باشد (واما قسم سیم) پس آن در هر جائیست که ترك واجبی غیر رکن کرده و بخاطرش نیاید تا داخل رکن دیگر شود یا اینکه داخل نشده لکن ان واجب در جائیست که برگشتن بر آن باعث زیادتی رکن میشود مثل اینکه ذکر رکوع فراموش شده باشد یا غلط خوانده شده باشد سهواً و بخاطرش بیاید بعد از سر برداشتن از رکوع در اینصورت آن فراموش شده ساقط است و نماز صحیح است و سجدهٔ سهو لازم است در اینصورت

(مذکوره)

١ مراد از این عبارت تا واما قسم سیم واضح نیست صدر دام ظله

مذکوره بنا بر اقوی و قصد قربت مطلقه در آن شاید اقرب باحتیاط باشد (واما قسم چهارم) پس آن در دو جاست اول فراموش کردن سجده است که حکم آن مفصلاً گذشت دویم در فراموش کردن تشهد است و در تفصیل فراموشی نسبت بتشهد چند مسئله است (مسئلهٔ) اولی هرگاه کسی تشهد را فراموش کرد و بخاطرش آمد قبل از رسیدن بحد رکوع در هر وقت که باشد پس مقتضای قاعده که گفتیم اینست که برمیگردد و تشهد را بجا میاورد و مابعد آنرا از تسبیحات و غیرها که عمل آورد ثانیاً اعاده میکنند و نماز او صحیح است و اقرب اینستکه سجدهٔ سهو براو لازم نمیشود مگر از بابت زیادتی سهواً (مسئلهٔ) ثانیه هرگاه فراموش نمود تشهد اول را و بعد از دخول در رکوع بخاطرش آمد چه در نماز و چه بعد از نماز پس نماز صحیح است و لکن لازم است که بعد از سلام نیت بکنند که تشهد فراموش شده را بجامی آورم وجوباً قربة الی الله و تشهد بخواند و بعد از ان دو سجده سهو از ان جهة بجا بیاورد و اما هرگاه تشهد دوم را فراموش کرده و سلام داده باشد اکثر علماء فرموده اند که حکم ان مثل سابق است لکن اقوی در نظر این است که تشهد را بهمان طریق که نشسته است بجا بیاورد نه بنیت قضا بلکه باین نیت که برمیگردد که ادا در محل خود بجا بیاورد و سلام را ثانیاً بگوید و سجده سهو از جهة زیادتی سلام بجا بیاورد و لکن احوط (١) اینست که تشهد را اتیان کند بقصد اطاعت خداوند عالم دیگر ملاحظهٔ اینکه در محل خود است یا قضا است نکند و سلام را هم احتیاطاً بگوید و بعد دو سجدهٔ سهو از جهة زیادتی سلام علیحده و از جهة نسیان تشهد در نماز علیحده بجا بیاورد (مسئله ثالثه) هرگاه چیزی از اجزاء تشهد فراموش کرد احوط اینست که حکم فراموشی تشهد در آن جاری بشود و اگر صلوات باشد ان فراموش شده حکم بلزوم قضاء ان بعد از نماز خالی از قوة نیست و هرگاه فراموش کرده باشد گفتن و آل محمد را در صلوات احوط اینست که در حین قضا کردن بعد از نماز همه صلوات را بگوید (مسئلهٔ) رابعه هرگاه در صورت فراموش کردن تشهد محدث بشود بعد از نماز و قبل از قضاء

(ان)

١ این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

ان احوط اینست که وضو بگیرد و آن را قضا بکند (۱) و نماز را اعاده بکند (خاتمه) نسبت بمسائل سهویات و در آن دو مقصد است (مقصد اول) بعد از آنکه دانستی که فراموش شده چهار قسم است پس هرگاه معلوم و معین باشد حکم واضح است واما هرگاه ان فراموش شده تعیین آن هم فراش بشود مثل اینکه میداند در نماز چیزی فراموش کرده لکن نمیداند که چه بوده است تا اینکه حکم ان را جاری بکند پس این بچند صورت متصور میشود (صورت اول) اینکه بعد از نماز یقین میکند که یکچیزی فراموش شده است لکن نمیداند که رکنی بوده که نماز باطل باشد یا یك سجده یا تشهد بوده که باید انها را حالا قضا بکند یا از واجبات غیر ارکان بوده که نماز صحیح باشد و سجده سهو تنها بخواهد بر سبیل وجوب یا احتیاط پس اقوی در این صورت صحت نماز است و چیزی بر او لازم نیست ولکن دو سجده سهو بجا بیاورد از جهة نسیانی (۲) که واقع شده است و هرگاه احتیاط کند باعاده (۳) اولی خواهد بود (صورت دویم) هرگاه بعد از نماز یقین کرد که چیزی فراموش شده و علاوه بر ان سه احتمال گذشته احتمال هم میدهد که چیزی بوده که ان را نماز تدارك کرده خلاصه هرگاه در فراموش شده چهار احتمال بدهد در این صورت اقوی (٤) نیز صحت نماز است و لزوم سجدهٔ سهو هم معلوم نیست (صورت سیم) هرگاه یقین کرد که از او یا سجدهٔ فوت شده است یا تشهد در اینصورت اقوی قضای هر دو است و دو سجدهٔ سهو از جهة فراموش شده نیز بجا بیاورد (مقصد دویم) در کیفیت دو سجده سهو است و در بیان اینکه در کجا لازم میشود اما کیفیت آن باین نحو است که مقارن شروع در خم شدن نیت میکند که دو سجده بجامی آورم از جهة ان نقص یا زیادت که اتفاق شده وجوباً قربة الی الله و هرگاه در مقام احتیاط باشد همان قصد قربت کند و در صورت وجوب هم قصد قربت تنها کافیست و تکبیر گفتن احوط است بعد از ان بسجود میرود و در ان سجود مجموع شرائط نماز و سجود نماز را داشته باشد و با طمانینه ذکر را بگوید باینطریق بسم الله و بالله اللهم صلی علی محمد و آل محمد بعد سر بردارد و قرار بگیرد ثانیاً بهمان

(۱) و دو سجده سهو نیز بعمل اورده صدر دام ظله

(۲) مطلق نسیان سجده ندارد صدر دام ظله

(۳) بلکه واحوط انستکه قضا سجده یا تشهد یا هر دو اگر بر فرض فراموشی مردد بین سجده و تشهد باشد بعمل آورد و دو سجده سهو نیز بکند و نماز را اعاده نماید و اگر سجده سهو بر سبیل احتیاط غیر لازم است احتیاط مذکور نیز لازم نیست هو العالم صدر دام ظله

(٤) چهار احتمالی که ذکر شد و مثل آن صدر دام ظله

طریق بسجده برود بعد از سر برداشتن از سجده دویم بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله اللهم صلی علی محمد و آل محمد السلام علیکم واگر مثل تشهد نماز بگوید شاید کمال احتیاط شده باشد (۱) اما بیان محل ان پس مشهور اینست که در پنج مقام لازم است اول کلام در نماز سهواً دوم سلام بی موقع سوم فراموشی یکسجده چهارم فراموشی تشهد پنجم شك مابین چهار و پنج بعد از رفع راس از سجدهٔ ثانیه که خواهد ذکر شد لکن بعید نیست حکم شود بوجوب آن در هر زیادتی و کمی که سهواً اتفاق بشود و اوفق باحتیاط نیز هست و در همه قصد قربت کافی است و هرگاه چند سبب در چند جا از نماز اتفاق بشود از برای هر یك دو سجده سهو علیحده بکند واگر همه سلامها را بی موقع گفت احوط اینست که برای هر یك دو سجدهٔ سهو را بعد از نماز فوراً بعمل بیاورد واگر فراموش بشود هر وقت که خاطر او بیاید فوراً بجا بیاورد و نماز باطل نمیشود واگر عمداً ترك بکند معصیت کرده و نماز باطل نمیشود (فصل پنجم) در احکام شك است و در آن پنج مطلب است اول در شك در مقدمات نماز دویم در شك در جا آوردن نماز سیم در شك در افعال نماز چهارم در شك در رکعات نماز پنجم در شك در توابع نماز مثل اجزاء منسیه و سجدهٔ سهو و نماز احتیاط اما شك در مقدمات نماز پس در ان چند مسئله است (مسئلهٔ اولی) در شك در اصل جا آوردن طهارت حدثیه است یعنی هرگاه کسی شك کند قبل از دخول در نماز که آیا متطهر میباشد یا اینکه محدث میباشد پس در این سه صورت است (صورت اولی) اینکه بداند قطعاً که متطهر بوده است ولکن این شك را کرده بسبب اینکه احتمال میدهد که بعد از وضو یا غسلی که داشته است ناقضی بعمل آمده باشد در این صورت حکم میشود باینکه متطهر است و با این حالت دخول در نماز صحیح است (صورت دوم) اینکه محدث بوده لکن شك کرد که آیا وضو یا غسل بجا آورده یا نه در اینصورت حکم میشود باینکه محدث است و باید وضو یا غسل را بعمل آورد که دخول در نماز جائز باشد صورت سیم اینکه یقین دارد که وضوئی

(۱) بلکه کمال احتیاط آنستکه بعد از شهادة بتوحید مثل نماز و اشهدان محمداً رسول الله بگوید پیش از و اشهد ان محمداً عبده و رسوله یا بعد از آن مجموع را بقصد قربة مطلقه بجا بیاورد صدر دام ظله

گرفته یاغسلی بجاآورده وحدث هم بعمل آمده لکن نمیداند که کدام مقدم بوده وکدام مؤخر واظهر حکم است بلزوم وضو یاغسل مطلقاً ازجهة صحت دخول در نماز ونحو آن صورت چهارم اینکه بعد از فراغ از نماز شك میکند که آیا وضو داشته ام یانه یاغسلی کرده یانه در اینجا حکم میشود باینکه نماز صحیح است لکن اگر میخواهد نماز دیگر بکند باید وضو بگیرد یاغسل بکند پس اگر بعد از نماز ظهر مثلاً این شك را کرد نماز ظهر او صحیح است واما برای نماز عصر یانافلهٔ آن باید وضو بگیرد یاغسل بکند صورت پنجم اینکه در اثناء نماز شك بکند که آیا وضو گرفته یانه یااینکه غسل کرده یانه در اینصورت احوط اتمام نماز است وبعد از آن وضو بگیرد یاغسل بکند واعادهٔ همان نماز بکند مسئلهٔ دوم هرگاه یقین داشته باشد که وضو گرفته است لکن شك دارد که بعضی اعضاء وضو مثلاً که نجس بوده اند انهارا تطهیر نموده که وضوء او صحیح باشد یانه مثلاً هرگاه دست او نجس بوده وبعد از انکه وضو را اتمام کرد شك کرد که دستم را طاهر کرده بودم قبل از وضو گرفتن یانه در اینصورت بعضی از علماء حکم فرموده اند باینکه وضو صحیح است لکن دست او هنوز محکوم است بنجاست وهم چنین هرگاه ظرفی نجس بوده وبعد از وضو از آن شك کرده که آیا او را طاهر کرده بودم یانه در اینجا نیز بعضی حکم میفرمایند بصحت وضو ولکن ظرف وآب آن محکوم بنجاست اند واین حکم هرچند خالی از وجهی نیست لکن در نظر حکم بان مشکلست بلکه قول بلزوم اعادهٔ وضو بعد از تطهیر آنها خالی از قوة نیست (۱) لکن نمازی که باان وضو کرده حکم بصحت آن میشود مسئلهٔ ثالثه هرگاه شك دارد که آب مطلق است یامضاف وضو بان جائز نیست بلی اگر مطلق بوده وشك میکند که مضاف شد یانه وضو بان جائز است وهرگاه چیزی یقیناً در آن افتاده ومخلوط بان شده وبسبب آن شك کرده که آیا مضاف شده یانه اقوی نیز جواز وضو وغسل است بان واحوط عدم آنست مسئلهٔ رابعه هرگاه شك دارد که آب پاك است یانجس حکم بطاهر بودن آن میکند ووضو وغسل بان صحیح است مسئلهٔ خامسه هرگاه مظنه دارد که آب نجس است پس اگر بسبب

(۱) این مسئله پیش از مقصد دویم در غسل است گذشت مد دام ظله

خبر دو عادل یایکعادل باشد اقوی لزوم اجتناب است وهمچنین هرگاه صاحب ید خبر بدهد واگر از پاره امور خارجیه یااخبار غیر عادل یانابالغ مظنه حاصل شود بنجاست اعتبار ندارد بلی اگر یقین حاصل شود اجتناب لازم است هرچند بسبب گفتن طفلی باشد مسئلهٔ سادسه هرگاه شك دارد در وقت نماز پس در این سه صورت است صورت اول اینکه شك دارد که وقت داخل شده یانه در اینجا نماز نمیتواند بکند صورت دوم اینکه شك میکند که وقت بیرون رفته یااینکه هنوز باقی است مثل اینکه شخص صبح از خواب برخاسته وشك بکند بسبب عارضی که آیا آفتاب طلوع کرده یانه در اینجا ظاهر اینست که میتواند نماز را بنیت ادا بجا بیاورد لکن متعرض ادا وقضا نشود وهمین قدر نیت کند که نماز صبح که بر من واجب است بجا میاورم قربة الی الله شاید بهتر باشد صورت سیم هرگاه قدری بمغرب مانده نمیداند که بقدر هشت رکعت است که هر دو نماز را بکند یابقدر چهار رکعتست که نماز عصر را بکند اگرچه قول باینکه لازم است مشغول ظهر بشود خالی از وجه نیست لکن احوط اینست که نیت کند که بجا میاورم آن نماز را که الان خداوند عالم از من میخواهد چه ظهر باشد وچه عصر وچهار رکعت بکند باقل واجب بعد اگر ملاحظه نمود که وقت بقدر یك رکعت یابیشتر هست نماز عصر را بکند واگر اینقدر نیست نماز ظهر را قضا کند مسئلهٔ هفتم (۱) هرگاه شك دارد در قبله یعنی نمیداند که قبله کدام سمتست باید سعی کند در تحصیل علم بان یااینکه رجوع کند بعلامات چند که از برای هر طرفی قرار داده شده وبا عدم امکان تا میتواند باید تحصیل ظن قوی نماید وهرگاه نه علم ونه مظنهٔ معتبره بیك سمت حاصل نمیشود پس هرگاه احتمال در دو طرف است هریك نماز را بهریك از آن دو طرف بکند واگر در سه طرف شك دارد بان سه طرف نماز را مکرر بکند واگر در همه اطراف احتمال هست بچهار طرف نماز بکند ودر صورتی که نماز ظهر وعصر را میخواهد احوط اینست که اول ظهر را بچهار طرف مثلاً بکند بعد عصر را وهمچنین مغرب وعشا مسئلهٔ هشتم هرگاه شك دارد که لباس او شرائط در ان

(۱) در مقدمهٔ چهارم از مقدمات نماز که استقبال قبله ذکر شد تحصیل شك نیز گذشت مد دام ظله

جمع است یا نه پس این چند صورت میشود صورت اولی اینکه نمیداند که لباس طاهر است یا نجس شده است در اینجا حکم میشود باینکه پاك است صورت ثانیه اینکه میدانست که نجس بوده لکن نمیداند تطهیر شده یا نه در اینجا نمیتواند باو نماز کرد هر گاه نجاست آن معفو نباشد بلکه باید یقین کند باینکه تطهیر شده بموافق شرع و لهذا بعضی از علماء اشکال فرموده اند در اینکه رخت نجس را کسی ببرد بشوید که او را وکیل نکرده باشد یا اینکه زنی باشد یا کنیزی که اعتماد بر شستن او نباشد و این اشکال در محل خود میباشد پس هر گاه در رخت نجس شده شخص خود آنرا بشوید بطریق شرعی یا اینکه یقین بکند که کسیکه آنرا برده است برای شستن بطریق شرعی شسته است اشکالی ندارد و همچنین هر گاه وکیل کرده کسیرا که فی الجمله اعتماد بر او هست و بعد گفت که آنرا پاك نمودم نیز خوبست و در غیر اینصورت احتیاط باید کرد (۱) و همچنین اعتمادی نیست بر اخبار اطفال نابالغ که بگویند فلان چیز را طاهر کردیم مگر اینکه یقین بکنی که بطریق شرعی تطهیر آن نموده است و بدانکه کلام صاحب ید در تطهیر و تنجیس انچه در ید او ست مسموع است (۲) (صورت سوم) اینست که شك میکند که آیا لباس مباح است یا مغصوب مثل آنکه لباسی از کسی عاریه گرفته و شك میکند در این پس میگوئیم که هر گاه از دست شخص مکلفی برضای او گرفته باشد حکم میشود باینکه مباح است و هر چند که آن شخص مال حرام داشته باشد پس همینقدر که یقین نداشته که عین این پیراهن یا عبا مثلاً حرامست کفایت میکند در جواز نماز در آن و اما اگر بداند که عین این لباس غصباً گرفته شده یا اینکه بعین پول حرام خرید شده است نماز در آن نمیتواند بکند و همچنین هر گاه لباس را از غیر مکلف گرفته باشد هر چند که از او خریده باشد نیز نماز در آن نمیتوان کرد (صورت چهارم) اینست که شك میکند که این لباس حریر خالص است یا نه در اینصورت صحت صلوة در آن محل اشکال است (صورت پنجم) اینست که شك میکند که آیا این لباس از پوست ماکول اللحم است یا از غیر ماکول اللحم یا اینکه از اجزاء ماکول اللحم بافته شده یا غیر آن در اینصورت

۱ هر گاه احراز که از کسیکه رخت را برده بشوید آنرا بقصد تطهیر شسته محمول بر صحت است و در حکم بطهارت ان کفایت میکند صدر دام ظله

۲ با استعمال در مشروط بطهارت صدر دام ظله العالی

نیز نماز در آن نمیتوان (۱) کرد بلکه هر گاه موئی بر لباس باشد که معلوم نباشد که از ماکول اللحم است یا غیر آن نماز در آن لباس با وجود آن موی بر ان محل شبهه است (۲) (صورت ششم) اینکه شك بکند که آیا این لباس از پوست میته است یا تذکیه شده در این صورت هر گاه انرا از دست مسلمان گرفته باشد این شك اعتبار ندارد و نماز در آن صحیح است و اما اگر از دست کافر گرفته باشد حکم میشود که میته است و نماز در آن باطل است و همچنین هر گاه پوست را انداخته دیده باشد بی انکه در تصرف کسی باشد نماز در آن مشکلست اگر چه در زمین و بلد مسلمان (۳) باشد (مسئله) نهم اینکه شك بکند در مکان که آیا شرائط در آن جمع است یا نه و در این چند صورت است (صورت اولی) اینکه نمیداند که صاحب این مکان راضی است که نماز بکند در آن یا نه پس این مکان یا خانه یا کار و انسرا و امثال آن است یا اینکه از صحراهای واسعه است که مملوکه باشد پس در قسم اول جائز نیست نماز کردن بان و اما در صحراهای وسیعه ظاهر اینست که جائز است و هر چند که علم نداشته باشد برضای مالك بلکه اگر احتمال برود که صغیر در ان مدخلیت دارد نیز میتواند نماز بکند بلکه هر گاه یقین داشته باشد بمدخلیت صغیر بعید نیست جواز نماز و اما در مثل باغ که حصار و مانند ان داشته باشد پس لحوق آن بصحرای واسع محل تامل است و بدانکه عدم جواز نماز در مکان مغصوب و در مکانی که شك داشته باشد که صاحب آن راضی است یا نه در صورت اختیار است پس اگر شخصی محبوس باشد نماز او در این مکان عیب ندارد (٤) و اما اجرت مکان بذمهٔ او هست که بصاحب برساند یا نه ظاهر اینست که بذمهٔ او نیست بلکه بذمهٔ حبس کنندهٔ او است (صورت دویم) اینکه شك میکند در طهارت مکان از جهة وجود پس حکم بطهارت میکند هر گاه سابقاً علم بنجاست آن نداشته است (صورت سیم) اینکه شك میکند که آیا در این مکان استقرار حاصل میشود تا تمام نماز یا نه مثل اینکه شخص در مکانی باشد که غالباً ازدحام میشود و احتمال میدهد که بسبب ازدحام نگذارند که مستقر بماند تا نماز خود را تمام کند پس میگوئیم هر گاه ظن غالب باشد بحصول ازدحام

۱ توانستن بعید نیست ولی احوط ترك است صدر دام ظله

۲ ظاهراً عیب ندارد انشاالله تعالی صدر دام ظله

۳ اگر اثر اسلام بر آن نباشد صدر دام ظله

٤ بتفصیلی که گذشت صدر دام ظله

مانع از استقرار پس احوط بلکه اقوی اینست که در انجا شروع بنماز نکنند واما هرگاه محض احتمال باشد ظاهر اینست که عیب ندارد که ابتدا بنماز بکنند در آن مکان (صورت چهارم) اینکه شك بکند در مکانیکه شخص متصرف در آن اذن داده باشد بسبب اینکه شك در اصل مباح بودن ان دارد در این صورت نیز حکم میشود بجواز نماز در آن مگر اینکه یقین بکند که این شخص غاصب است و مجموع این مسائل در شك در مقدمات نماز بوده (مطلب دویم) در حکم شك در جا آوردن اصل نماز است یعنی هرگاه کسی شك بکند نماز کرده ام یا نه و حکم در این آنستکه زمانیکه این شك را میکند آیا اینست که تمام وقت آن نماز گذشته و یا اینست که از وقت بقدر تمام نماز باقیست یا اینست که از وقت بقدر تمام نماز باقی نیست لکن بقدر بعضی از ان باقی هست اما در صورت اولی پس حکم میکند باینکه نماز کرده ام و احتیاج بقضاء نیست و اما صورت دوم پس لازم است که نماز بکند هر چند که مظنه داشته باشد که نماز کرده است پس بنا بر این هرگاه شك کرد که نماز ظهر و عصر را کرده ام یا نه و بقدر هشت رکعت باقی هست هر دو را باید بکند و اگر چهار رکعت از وقت باقی باشد نماز ظهر را ضرور نیست بکند چونکه وقت آن گذشته است ولکن نماز عصر را باید بکند چونکه وقت او باقیست و اما در صورت سیم یعنی هرگاه این شك در وقتی باشد که بقدر بعض نماز از وقت باقی مانده است پس اگر بقدر یکرکعت یا بیشتر است احوط اینست (۱) که نماز را بکند و اگر کمتر مانده است چیزی بر او نیست (مطلب سیم) در شك در افعال نماز است و در حکم آن دو قاعدهٔ کلیه هست (قاعدهٔ اولی) هرگاه شك کرده در جا آوردن فعلی از افعال نماز و حال اینکه داخل فعلی دیگر که بعد از آنست شده باشد اعتنا بان شك نمیکند و قرار میدهد که فعل را بجا آورده ام مثلاً در وقت خواندن حمد هرگاه شك بکند که آیا تکبیرة الاحرام گفته ام یا نه یا اینکه در وقت رکوع شك بکند که آیا حمد یا سوره را خوانده ام یا نه یا انکه در حین تشهد شك بکند که آیا سجده کرده ام یا نه یا در حال سجده شك بکند که آیا رکوع را بعمل آورده ام یا نه و مانند این پس در همهٔ اینها اعتنا باین شك نمی کند و

۱ بلکه خالی از وجه نیست صدر دام ظله

هم چنین اگر بعد از تکبیر در اثناء حمد و سوره یا غیر آن شك کرد که آیا نیت کرده ام یا نه نیز عیبی ندارد و هم چنین هرگاه در اثنای سوره شك کرد در خواندن حمد یا اینکه داخل شد در آیه و شك کرد که آیه سابق را خوانده است یا نه نیز اعتنا نمیکند و اگر خم شد از جهة رکوع و بان نرسیده شك کرد که آیا سوره را خوانده ام یا نه نیز اعتنا (۱) نمیکند و این قاعده در همهٔ افعال نماز جاریست مگر در یك مسئله و ان اینست که شروع کرد در برخاستن از جهة قیام و در حین آن برخاستن قبل از انکه بحد قیام برسد شك کرد که سجده را بعمل آورده ام یا نه در اینجا هر چند که از محل گذشته است لکن باید برگردد (۲) و سجده را بعمل بیاورد و اما اگر بحد قیام رسیده و انوقت شك کرد دیگر شرط اعتبار ندارد (قاعدهٔ دوم) هرگاه شك کرده در فعلی و هنوز داخل در فعل دیگر نشده مثل اینکه نشسته است و شك کرد که سجده را بجا آورده ام یا نه یا اینکه ایستاده است نمیداند سوره خوانده یا نه و مانند اینها پس لازم است که انها را بجا بیاورد (مسئلة) هرگاه فعلی از افعال نماز را بعمل آورده لکن نمیداند که بطریق صحیح بوده یا فاسد مثل اینکه میداند که حمد را خوانده لکن نمیداند که صحیح خوانده است یا نه پس هرگاه از محل گذشته است مثل انکه بعد از دخول در آیهٔ مالك یوم الدین شك کند که الرحمن الرحیم را صحیح گفتم یا نه در اینجا بی شبهه اعتنائی باین شك نیست و اما هرگاه هنوز داخل چیزی دیگر نشده مثل اینکه ولا الضالین را گفت بعد شك کرد که آیا انرا خوب گفته ام یا نه در اینجا هر چند قول با عتنا نکردن خالی از قوة نیست لکن ظاهر اینست که بقصد احتیاط (۳) هرگاه ثانیاً تکرار بکند عیبی نداشته باشد مادامیکه بحد وسواس نرسد و احوط (٤) از این اینست که محل باین شك نگذارد و بعد از اتمام نماز اعادهٔ آن کند و در این مقام سه مسئلهٔ دیگر هست (مسئلهٔ اول) هرگاه بعد از انکه شك در چیزی نمود و محل ان باقی بود و آنرا بعمل آورد بعد از ان بخاطرش آمد که انرا بجا آورده بود و این مرتبه دویم بوده که جا آورده پس هرگاه انچیز رکن بوده نماز باطل شده و اگر رکن نبوده نماز صحیح است و بعد از اتمام آن

۱ ولی اعاده نماز نمایند در این مسئله و امثال آن صدر دام ظله

۲ و نماز را اعاده نمایند احتیاطاً صدر دام عمره

۳ ترك این احتیاط را نماید صدر دام ظله

٤ لزوم نیست صدر دام ظله

دو سجده سهو میکنند (مسئلهٔ دوم) هرگاه شك در چیزی نمود و بسبب گذشتن محل آن محل نگذاشت بعد بخاطر او آمد که یقیناً او را ترك نموده پس حکم آن مانند حکم فراموش نمودن فعلی از افعال نماز است که تفصیل حکم آن در مسائل سهو گفته شد (مسئلهٔ سوم) هرگاه شك در سلام دادن داشته باشد پس هرگاه بر همان حالت نماز خود را نشسته می بیند بی فعل منافی پس لازم است که سلام را بگوید واما هرگاه خود را مشغول بتعقیب یا مانند آن می بیند یا آنکه برخاسته است بقصد رفتن یا اینکه رفته است از محل نماز دیگر اعتنائی بان شك نمیکند و نماز او صحیح است (مطلب چهارم) در احکام شك در عدد رکعات است و در آن مقدمه ایست و چند مقصد (امامقدمه) بدانکه شك در عدد رکعات که در نماز بشود چهار قسم است اول جاهائیکه حکم به بطلان نماز است در هر جا که باشد دویم جاهائیکه نماز صحیح است بی احتیاج بچیزی دیگر سیم جاهائیکه نماز صحیح میشود بشرط جا آوردن نماز احتیاط چهارم جاهائیکه نماز صحیح است و سجدهٔ سهو تنها لازم میشود و اینها در ضمن چهار مقصد بیان میشوند (مقصد اول) در بیان جاهائیکه شك باعث بطلان است و چارهٔ ندارد و انها در پنج موضع اند اول در نماز دو رکعتی که واجب باشد مطلقا مثل نماز صبح و نماز قصر و نماز طواف و نماز آیات هرگاه شك در رکعتهای آن و شك در اصل رکوعهای (۱) آن بی اینکه شك در رکعت آن باشد دویم در جائیکه شك کند و هیچ در دست نداشته باشد مثل اینکه نمی داند که یکرکعت کرده یا دو یا سه یا چهار سیم در نماز مغرب مطلقا چهارم شك در نماز چهار رکعتی قبل از یقین باکمال دو رکعت پنجم شك که احتمال زیاده از شش رکعت در ان باشد که مجموع صورتهای آن باطل (۲) است در هر حالت که باشد و هم چنین اگر احتمال شش رکعت برود و در حال قیام نباشد و اما اگر احتمال شش رکعت باشد و در حال قیام باشد حکم آن مذکور میشود انشاءالله پس در این پنج موضع شك باعث بطلان است علاجی بجهة آن نیست و در اینجا دو مسئلهٔ مهم هست (مسئلهٔ اول) اینست که آیا در این جاها که

(۱) شك در اصل رکوعها ظاهراً مثل شك در افعال است صدر دام ظله

(۲) احوط بنا بر اقل گذاردن و بعد از تمام اعاده نماز است صدر دام مجده

وقوع شك باعث بطلان است ایا بمجرد شك نماز باطل میشود پس هرگاه تاملی کرد و بیاد او آمد دیگر ثمری ندارد یا اینکه بمجرد شك نماز باطل نیست بلکه بعد از تامل و تروّی هرگاه چیز دست گیر نشد آنوقت حکم ببطلان میشود مسئله محل خلافست و اقوی اینست که بمجرد شك حکم ببطلان نمیشود بلکه اندکی تروّی و تامل میکند هرگاه چیزی معلوم نشد انوقت نماز باطل است و هرگاه احد طرفین معلوم شد بان عمل میکند و نماز صحیح است لکن چون بعضی از علماء حکم فرموده اند ببطلان بمجرد وقوع شك در این مسائل که گفته شد پس هرگاه در این صورت مزبوره احتیاط کند باعاده عیبی ندارد و این احتیاط بسیار ضعیف است لکن تحقیق اینست که محض استقرار شك هم باطل نمیشود و اگر بعد از استقرار و عدم مبطل دیگر بخاطرش آمد باز هم صحیح است لکن اگر مبطل دیگر عمل آمد یا طول بسیار کشید انوقت باطل است و راه احتیاط معلوم است (مسئلة) در این صورتها هرگاه بعد از تامل مظنه برای او حاصل بشود نیز لازم است که عمل بان مظنه بکند و مظنه در اینجا حکم یقین را دارد لکن احوط اینست که عمل بان مظنه بشود و بعد از اتمام نماز اعاده ان نیز بشود (مقصد دویم) در بیان جاهائی که شك باعث بطلان نیست و نماز صحیح است و احتیاج بچیزی دیگر هم نیست و آنها شش موضع اند موضع اول در شك شخص کثیر الشك یعنی کسیکه در عرف او را بگویند که بسیار شك می کند پس چنین شخص هرگز شك نماز او را باطل نمیکند حتی در نماز صبح و مغرب و قبل از اکمال بلکه حکم او اینست که در هر جائیکه در ان کثیر الشك است بنا را میگذارد بر انچه بیشتر است و آنچه صحیح است پس در یك و دو بنا را بر دو میگذارد و در دو و سه بنا را بر سه مگر انکه نماز او دو رکعتی باشد بنا را بر دو میگذارد و در دو و سه و چهار بنا را بر چهار میگذارد مگر اینکه سه رکعتی باشد که بنا را بر سه میگذارد و هم چنین هر چیزی که در آن کثیر (۱) الشك است قرار بر جا آوردن میگذارد هرگاه در آن شك نموده و هکذا (مسئلة) بدانکه کثیر الشك کسی را میگویند که اصل عادت او باین طریق

(۱) مطلقاً معلوم نیست صدر دام ظله

باشد درغالب اوقات یادرزمانی معتدبه پس هرگاه عارض شود اوراکثرت شك بسبب حالتیکه عارض اوشده مانند خوف وغضب واغتشاش حواس درمصیبت ونحوان که بزودی زائل میشود مشکل که حکم کثیرالشك دراین جاری بشود(۱) (موضع دوم) شك زائل یعنی شکی که عمل بیاید بعدزائل بشود یعنی متبدل بشود واعتباری بان شك نیست توضیح این کلام اینست که دروقتیکه شك درنماز اتفاق بشود واجبست که اندك تاملی و تفکری بکند وبعدازاین یکی ازچهارصورت متصورمیشود اول اینکه شك اوبدل بیقین بشود یعنی یقین میرساند بیکطرف دوم اینکه مبدل بمظنه بشود یعنی مظنه می کند بیك طرف وحکم این دو صورت اینست که همان طرف معلوم یامظنون را میگیرد ونمازرااتمام میکند وچیزی براونیست سیم اینکه متبدل شود بشك دیگر مثل اینکه شك کرد مابین دووسه واندکی که تامل کرد شك کرد مابین سه وچهار دراینصورت شك اخیری راکه قرارگرفته میگیرد وبموافق حکم آن رفتار میکند وشك اولی که زائل شده اعتبار ندارد (صورت چهارم) اینکه بعدازتامل شك برهمان حال باقی بماند واصلاً تغییری دراونشوددراینصورت که برقراربماند بموافق حکم آن رفتارمیکند وبدانکه لازم(۲)است که درحین تامل وتروی ساکت بماند وچیزی نخواند وهرگاه بخواند اکتفابان خوانده شده نمیتوان کرد وهرگاه اکتفاکرد نماز باطل(۳)است هرچندانچیزی که خوانده است درموقع باشد (موضع سوم) شك درنمازجماعت است که اعتبار نداردباینمعنی که هروقت که امام شك کردوماموم شکی ندارد امام رجوع باومیکندوهروقت ماموم شك کردوامام شکی نداردماموم رجوع باومیکند وظاهراینست که درهرجا که شك عارض یکی ازایشان بشود میتواندمشغول بشود تا بمقامی برسد که استعلام ممکن باشد وهرگاه امام وماموم شك کردند بیك طریق مثل اینکه هردوشك کردندمابین سه وچهارپس هردوموافق حکم ان شك رفتار بایدبکنند وهرگاه شك بکنندهریك بطریقی که هیچ دخلی بشك دیگری ندارد منفردمیشوند(٤)

۱ جاری نشدن بعید نیست صدردام ظله

۲ مکرانچه لازم است در هر لقد ومثل تسبیحات درحال قیام اکر شك کند سم است یاچهارم صدردام ظله

۳ احوط اکتفانمودن ونمازرااتمام کردن واعاده است صدردام ظله

٤ واکرشك انهاجامع نداشته باشدمثل انکه یکی شك کند میان دو وسه ودیکری شك کند میان چهاروپنج والا مثل انکه یکی شك کند میان دوو سه ودیکری شك میان سه وچهاربنارابرسه کذارندونمازرااتمام کنندواحتیاطاً اعاده نمایندصدردام ظله

وهریك بموافق حکم خود رفتارمیکنند(موضع چهارم) شك درعدد رکعات نافله است وان باعث بطلان نمیشود هرچند دورکعتی یایکرکعتی باشد بلکه مخیراست مابین بنابراقل یااکثرمگرانکه حکم باکثرباعث بطلان باشد ان وقت اصح را میگیرد وهرچندکه اقل باشدوبنابراقل مطلقا بهتراست (مسئلة) هرگاه کسی نافله رابرخود واجب کرد بنذرومانند آن پس آیاحکم آن حکم نمازدورکعتی واجب میشود درابطال شك یااینکه همان حکم اصلی نافله ازاین حیثیت دراوباقی است محل خلاف است و اقوی ثانی است لکن احوط اعاده(۱)آنست (موضع پنجم)شك درنمازاحتیاط چه یك رکعتی باشد وچه دورکعتی که هروقت درآن شکی بشود بنارامیگذارد بربیشتر مگر اینکه بیشتری باعث بطلان اوشوددرانوقت بنارابرکمترمیگذارد (موضع ششم) شك بعدازنماز هیچ اعتباری بان نیست ومحل بان نباید گذاشت (مقصدسوم)دربیان جاهائی که شك باعث نمازاحتیاط میشود واین درچهارصورت است وهمهٔ انهادرنماز چهاررکعتی میباشندصورت اول شك مابین دو وسه درنمازچهاررکعتی بعدازاکمال دو رکعت اولی پس دراینصورت بنارابرسه میگذاردویك رکعت دیگر بجامیاوردوتشهد وسلام رامیخواند بعدازسلام بلافاصله بقصدوجوب دورکعت نمازاحتیاط نشسته بایکرکعت ایستاده بجا میاورد وکیفیت نماز احتیاط بعداز این گفته میشود انشاء الله تعالی قاعده بدانکه مرادازاکمال که درانجا گفته شد ودربعض صوربعدازاین گفته میشود اینست که دورکعت اول تمام شده باشندوشك دراین باشند که آیاهمان انهارا بجاآورده یازیاده ازآنرااواکمال موافق مشهورآنست که سرازسجدهٔ دوم برداشته باشدوقبل ازسربرداشتن ازآن اکمال نشده لکن اقوی درنظرحقیراینست که همینکه ذکرواجب رادرسجدهٔ دوم گفت اکمال سجدتین شده است وهمان بنارا که گفتیم میگذارد وهرچندکه سربرنداشته باشد وهرگاه احتیاط رانخواهند (۲) دراینصورت بعدازاتمام نمازوجاآوردن نمازاحتیاط

۱ این احتیاط ترك نشود صدردام ظله

۱ ترك این احتیاط را نمایند صدردام ظله

نمازرانیزاعاده کند احتیاطاً قربةً الی الله صورت دوم شك مابین سه و چهار درهرجا
که باشد بنارابر چهار میگذارد و بعدازاتمام دو رکعت نماز نشسته یایکرکعت ایستاده
بجامی آورد صورت سیم شك مابین دو و چهار بعدازاکمال دو رکعت پس بنارابر چهار
میگذارد و بعدازاتمام نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجامیاورد صورت چهارم
شك مابین دو و سه و چهار بعدازاکمال پس بنارابر چهار میگذارد و بعدازاتمام نماز
اولاً دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نشسته بعمل بیاورد مقصد چهارم
درجائیکه شك باعث سجدهٔ سهو تنها میشود وآن دریك صورت است که شك باشد
مابین چهار و پنج بعدازاکمال سجدتین که بنارابر چهار گذارده سلام میدهد و بعدازسلام
دو سجدهٔ سهو بجامی آورد و بدانکه صورتهای صحیحه ازصور شك همین پنج صورتست
که گفته شد و بسیاری ازعلماء پنج صورت دیگر گفته اندکه انهارا باین پنج صورت
گذشته برمیگردانند اول شك مابین سه و پنج درحالت قیام پس قیام رابرهم میزند و بنشیند
که دروقت نشستن شك او مابین دو و چهار میشود پس حکم دو و چهار راکه گفتیم جاری
میکنند دوم شك مابین سه و چهار و پنج درحال قیام پس قیام را بهم بزند و بنشیند که شك
او برگردد بدو و سه و چهار و بحکم ان رفتار کنند بطریقی که گفته شد سیم شك مابین
چهار و پنج درحالت قیام پس قیام را بهم میزند و مینشیند و شك او میگردد مابین سه و
چهار بعدازاکمال سجدتین که بنارابر چهار گذاشته سلام بدهد و عمل سه و چهار را
بجابیاورد بعدازان دو سجدهٔ سهو بجامی آورد چهارم شك مابین دو و چهار و پنج
بعدازرفع راس از سجدهٔ ثانیه که دراینجا موافق حکم دو و چهار و حکم چهار و پنج هر
دو باید عمل کرد یعنی هم دو رکعت نماز احتیاط بکند بسبب دو و چهار و هم سجدهٔ سهو
بکند بسبب چهار و پنج پنجم شك مابین سه و چهار و پنج بعدازرفع راس ازسجدهٔ ثانیه
که دراینجا بموافق حکم سه و چهار و حکم چهار و پنج هر دو رفتار بکنند و حکم همه این
پنج صورت باینطریق که مذکور شد درنظر حقیر بسیار مشکلست والاحوط درهمه اینها

اینست که بعدازاعمال آنچه گفته شد اعادهٔ نمازرا بکنند (خاتمة) در بیان کیفیت نماز
احتیاط و مسائل ان اما کیفیت نماز احتیاط باین طریقست که بعدازنماز بلافاصله بهمان
طریق که درنماز معتبراست ازشرائط نیت میکند که نمازاحتیاط نشسته یاایستاده بجا
می آورم ازجهة فلان شك که درنمازظهر مثلاً کرده ام واجب قربةً الی الله بعدازآن
تکبیر میگوید و حمدرامیخواند (١) آهسته هرچند که برای نمازجهریه باشد و دیگر
سوره نمیخواهد و رکوع و سجود و سلام مثل نماز بعمل میاورد و قنوت هم نداردواما
مسائل آن پس چهارده مسئله مهمه درآن بیان میشود مسئلهٔ اولی هرگاه کسی شك
کرد درجائیکه باید بنا بگذارد و نماز احتیاط بکند و چنین نکرد یاعمداً یابسبب یادنگرفتن
مسائل و نمازرابهم زده معصیت کرده است ولکن نمازیکه بعدازآن اعاده میکند صحیح است
مسئلهٔ دوم هرگاه شك کرده و بنا گذاشت و سلام داد لکن نمازاحتیاط نکرده و میخواهد
که اعادهٔ نماز کند معصیت کرده است قطعاً و نمازیکه اعاده میکند مشکل که صحیح باشد بلی
هرگاه فاصلهٔ بسیاری شده و زمان گذشت یااینکه ازمبطلات نماز مثل حدث یاعمداً حرف
زدن اتفاق شد آنوقت نماز ثانی او صحیحست اما هرگاه سهواً حرف زد عیبی ندارد و هنوز
تکلیف او نمازاحتیاط است واحوط درصورت سابقه اینستکه نمازاحتیاط را کرده و بعد
نمازرااعاده بکند مسئلهٔ سیم هرگاه بعدازانکه شك کرد و بنا گذاشت و هنوز نمازرا
تمام نکرد بخاطراو آمد دیگر اعتبار بان بنا نیست بلکه ملاحظه میکند که اگر نمازاو در
تمام بودن محتاج بیکرکعت است یادو رکعت آنرا بهمان نحو تمام میکند و دیگر چیزی براو
نیست و اگر معلوم شد که نمازاو تمام است و زیادتی بجاآورده پس اگر رکوع یاسجدتین
یارکعت زیاده شده مثل اینکه درشك چهار و پنج بعدازبنابرچهار هنوز سلام نگفته دست
گیراوشد که پنج رکعت کرده نماز باطلست و اگر زیادتی غیرازاینها باشد نماز صحیح است
و بعدازنماز دو سجدهٔ سهو بقصد قربة میکند (مسئلهٔ) چهارم هرگاه بعد ازان که
شك کرد و بنا گذاشت و نمازرا تمام کرد و نمازاحتیاط هم کرد آنوقت بخاطراو آمد تمام

(١) حق بسمله را علی الاحوط صدر دام ظله

بودن اصل نماز احتیاط که کرده است نافله حساب میشود و خداوند عالم ثواب نافلهٔ یکرکعت یادورکعت راکه کرده باو عطامیفرماید (مسئلهٔ) پنجم هرگاه بعدازبنا گذاشتن واتمام وجاآوردن نماز احتیاط آنوقت بخاطر او آمد که اصل نماز ناقص بوده مثلا در شك سه وچهار بنا گذاشت برچهار وسلام داده ونماز احتیاط را نشسته یاایستاده کرد بعد یقین کرد که اصل نماز سه رکعت کرده درانیجا اقوی اینست که نماز صحیح است ومحتاج باعاده نیست هرچندکه هنوز درجای خود نشسته باشد وهرچند دورکعت نشسته را کرده باشد (مسئلهٔ) ششم هرگاه بعدازنماز احتیاط معلوم شد نقص نماز زیاده ازآن قدرکه نماز احتیاط عوض آن باشد مثل اینکه درشك مابین سه وچهار بعدازانکه بنا برچهار گذاشت ونماز احتیاط را هم کرد آنوقت معلوم شد که دورکعت کرده است دراینصورت هرچند میتوان گفت که آن نماز احتیاط بعوض یکرکعت حساب میشود پس باید برخیزد ویکرکعت دیگر بکند لکن حکم باین بسیار مشکلست واحوط اینست که بعدازاتیان بدورکعت فراموش شده نماز را اعاده بکند (مسئلهٔ) هفتم هرگاه بعدازنماز احتیاط معلوم بشود که این نماز احتیاط که کرده زیاده بوده ازمقداریکه نماز ناقص بوده مثل اینکه درشك دو وچهار بعدازانکه بنارا برچهار گذاشت وسلام داد ودورکعت ایستاده را کرد یقین بهم رسانید که نماز او سه رکعت بوده درانیجا هرچندکه صحت خالی ازوجه نیست لکن احوط (۱) اینست که یکرکعت ناقصه را بجابیاورد وبعد نماز را اعاده بکند (مسئلهٔ) هشتم هرگاه بعدازبنا گذاشتن وسلام دادن پیش ازنماز احتیاط معلوم او شد که نماز ناقص بوده وبرسه رکعتی یادو رکعتی سلام داده درانیجا دیگر نماز احتیاط فائده ندارد وتکلیف او اینست که برخیزد قدر ناقص را بجا بیاورد وثانیاً سلام بگوید وازجهت سلام بیموقع که اول گفته سجدهٔ سهو بجا بیاورد بنحویکه درمسائل سهویات گفته شد (مسئلهٔ) نهم هرگاه دراثناء نماز احتیاط معلوم بشود که نماز تمام بوده است واحتیاج باین نماز نبوده است در

(۱) این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

اینجا ظاهر اینست که میتواند نماز را برهم بزند واحوط اینست که بقصد نافلهٔ مستحبه آنرا تمام کند واگر یکرکعت است رکعت دیگر برآن علاوه بکند که نافلهٔ دورکعتی بشود (مسئلهٔ) دهم هرگاه دراثناء نماز احتیاط معلوم بشود نقص نماز پس آیا اکتفا باتمام میشود یاحکمی دیگر هست مسئله محل اشکالست وتحقیق (۱) اینستکه تفصیل داده بشود باینطریق که این نماز احتیاط که درآن شروع شده باید که ملاحظه شود آنقدارکه نماز ناقص بوده چهارقسم دراین ممکن است اول اینکه مساوی باشند درقدر وکیفیت مثل اینکه درشك مابین سه وچهار بعدازاتمام وشروع بنماز احتیاط یکرکعت ایستاده معلوم شد دراثناء آن که نماز را سه رکعت کرده پس اصل نماز یکرکعت ایستاده کم است ونماز احتیاط او نیز یکرکعت ایستاده است درانیجا اقوی اینست که آنرا تمام میکند ونماز صحیح است دویم اینکه مساوی باشند درقدر نه در کیفیت مثل اینکه درهمین صورت شك سه وچهار بعدازبنا برچهار واتمام نماز وشروع دردورکعت نماز احتیاط نشسته یقین کردکه نماز یکرکعت ناقص بوده واینکه برسه رکعتی سلام داده است پس این نماز احتیاط چونکه نشسته است یکرکعت حسابست لکن کیفیت او مخالف است بسبب اینکه یکرکعت ایستاده فوت شده واینکه دردست است بطریق نشستن عمل میاید درانیجا نیزهرچند که قول بلزوم اتمام این نماز احتیاطاً وصحت نماز خالی ازقوه نیست لکن احتیاط شدید دراینست که بعدازاتمام نماز احتیاط رکعت فراموش شده را مانندکسیکه رکعتی فراموش کرده بجا میاورد وسلام ثانیا بگوید ودوسجدهٔ سهو بکند وبعدازآن احتیاطاً نماز را اعاده بکند سیم اینکه درقدرآن مخالف باشند ودرکیفیت مثل آن باشد مثل اینکه درشك مابین دو وسه وچهار مشغول دورکعت ایستاده شد بعد یقین کرد که نماز او سه رکعت بوده است اقوی دراینصورت اینستکه میگوئیم هرگاه این یقین قبل ازدخول دررکوع رکعت دویم نماز احتیاط است آنرا عوض (۲) یکرکعت ناقصه قرار میدهد وسلام میدهد

(۱) درجمیع صور تذکر نقص دراثناء رکعات احتیاط باتمام آن واعاده نماز را ترك ننمایند صدر دام ظله

(۲) یعنی بعدازانکه قیام را منهدم میکند صدر دام ظله

نماز صحیح است وهرگاه بعدازدخول دررکوع رکعت دویم آنست بعضی حکم فرموده‌اند که انرا بهم بزند ویکرکعت بکند که ترك شده‌است ولکن قدری محل تأمل است واحوط اینست که چنین کند وبعداعادهٔ نماز بکند چهارم اینکه نماز احتیاط مخالف باشد بان قدرکه نماز ناقص شده‌است هم درقدر وهم درکیفیت آن مثل اینکه مشغول دورکعت نشسته بود ویقین کرد که دورکعت از نماز او ناقص است ودراینصورت حکم بلزوم بهم زدن این وجاآوردن دورکعت که از نماز بجانیامده‌است خالی ازقوه نیست واحتیاط باعادهٔ آنست (مسئلهٔ) یازدهم هرگاه درجائیکه دونماز احتیاط ازاو میخواهند مابین هردونماز یقین کرد که نماز او چند رکعت بوده‌است پس دراین نیزچند صورت هست (صورت اول) اینکه یقین بکند بتمامی نماز دراینجا حکم آن ازسابق معلوم شد دویم اینکه یقین کرد بناقص بودن نماز بان مقدار که نماز احتیاط کرده مثل اینکه درشك مابین دووسه وچهار بعدازبجاآوردن دورکعت ایستاده یقین کرد که نماز او دورکعت بوده دراینصورت نماز او صحیح است ودیگر احتیاج نیست که دورکعت نشسته رابکند سیم اینکه یقین کرد که نقص نماز زیاده‌ازاین یك نماز احتیاط است که کرده‌است مثل اینکه بنابرقول بجواز تقدیم دورکعت نشسته بعدازجاآوردن آنها یقین کرد که نماز او دورکعت بوده پس دراینجا میشود که بگوئیم که این دورکعت نشسته عوض یکرکعت باشد ویکرکعت دیگرهم بکند ونماز صحیح است لکن این حکم خالی ازاشکال نیست واحوط(۱) اینست که دورکعت راکه ازنماز ناقص کرده بجا بیاورد وبعد نمازرا اعاده بکند (مسئلهٔ) دوازدهم هرگاه بعدازنماز برمکلف هم نماز احتیاط واجب شده باشد وهم جزء فراموش شده مثل سجده یاتشهد که بعدازنماز باید قضا بشوند وهم سجدهٔ سهو براوباشد آیا کدام یك مقدم‌اند اظهر اینست که اول نماز احتیاط راباید کرد بعداجزاء فراموش شده‌را وهرچند که این اجزاء ازرکعت اول باشند وبعد ازآنها سجدهٔ سهوی که ازاومیخواهند بجابیاورد وهمچنین هرگاه ازاونماز احتیاط

۱ این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

واجزاء فراموش شده بخواهند یانماز احتیاط وسجدهٔ سهو بخواهند اول احتیاط است وهمچنین هرگاه سجدهٔ سهو واجزاء فراموش شده براوباشد اول اجزاء فراموش شده‌را باید بجابیاورد (مسئلهٔ) سیزدهم هرگاه کسی نماز احتیاط‌را فراموش کرد تا قدری طول کشید یامحدث شد احوط اینست بعدازجاآوردن شرائط نماز احتیاط‌را بکند بعد نمازرا اعاده نماید (مسئلهٔ) چهاردهم هرگاه کسی بعدازنماز یقین کرد که در نماز یکی ازصورتهای صحیحه شك برای او اتفاق شده لکن نمیداند که کدام یکی بوده‌است وحالا بموافق حکم کدام یك باید رفتارکند حکم اینصورت اینست که دورکعت نماز احتیاط میکند ایستاده ودورکعت نشسته ودوسجدهٔ سهو بنابرهمه صور نماز او صحیح میشود وراه احتیاط واضح است (۱) واما هرگاه یقین دارد باصل شك ونمیداند که ازصورتهای باطله بوده یاازصورتهای صحیحه بوده وکدام بوده دراینجا احوط اینست که آنطریق که گفتیم بکند بعد نمازرا احتیاطاً اعاده کند (مطلب پنجم) ازشکیات دربیان شك درتوابع نماز است ودرآن سه مقصد است (مقصد اول) شك درنماز احتیاط و شك درنماز احتیاط یادراصل جاآوردن آنست یادررکعات آنست یادرافعال آنست پس دراین سه مسئله است (مسئلهٔ) اولی هرگاه شك کرد درجاآوردن نماز احتیاط پس هرگاه هنوز درجای خود نشسته ومنافی بعمل نیامده ظاهر اینست آتیان بان لازم است و هرگاه برخاسته ومنافی بعمل آمده لکن وقت ان نماز باقی است حکم باینکه اعتنا نکنند باین شك خالی ازقوة نیست لکن احوط این است که انرا بعدازملاحظهٔ شرائط بجابیاورد واما هرگاه ان وقت نماز گذشته دیگر اعتنائی بشك نمیکند وهرچند که هنوز منافی بعمل نیامده باشد (مسئلهٔ) دویم هرگاه شك درافعال نماز احتیاط کرد بعضی ازعلماء گفته‌اند که محل نمیگذارد وبنابراتیان میگذارد مطلقا لکن اقوی اینست که اگر درهمان محل است انرا بجامی آورد واگر گذشته محلی نگذارد (مسئلهٔ) سیم درشك دررکعات نماز احتیاط است وحکم ان سابقاً درمسائل گفته شد که بنارابراکثر واضح میگذارد بطریقی که بیان شد

۱ احتیاط باعادهٔ نماز ترك نشود صدر دام ظله

(مقصد دویم) در شك متعلق باجزاء فراموش شده است هرگاه شك کرد که آیا تشهد یا سجدهٔ فراموش شده را بعد از نماز بجا آورده ام یا نه پس حکم آن مانند شك در جا آوردن نماز احتیاطست و هرگاه شك در جزئی از انها کرد و داخل جزء دیگر نشده بجا بیاورد و اگر داخل جزء دیگر شده محل نگذارد (مقصد سیم) در شك در سجدهٔ سهو است و در آن سه مسئله است (مسئلهٔ) اولی اینکه شك بکند که از ابجا آورده ام یا نه ظاهر اینست که از ابجابیاورد و هرچند که منافی بعمل آمده باشد و طول کشیده باشد و از جای خود برخاسته باشد ولکن هرگاه بعد از وقت باشد ظاهر اینست که اتیان بان لازم نیست (۱) (مسئلهٔ) دویم اینکه شك بکند در اثناء آن در عدد سجده که آیا یك سجده کرده ام یا دو سجده و حکم در آن اینست که باید بنا بر بیشتر بگذارد پس در شك مابین یکسجده و دو سجده بنا بر دو سجده میگذارد و تمام میکند و چیزی بر او نیست واحوط اعاده اند (۲) و سجده سهو است و اما شك مابین اقل واکثری که زاید باشد مثل شك مابین دو سجده و سه سجده در اینجا بنا را بر دو میگذارد و تمام میکند و چیزی بر او نیست (مسئلهٔ) سیم اینکه شك میکند در فعلی از افعال ان مثل اینکه نمیداند که ذکر خوانده یا نه یا تشهد خوانده یا نه در اینجا نیز بعضی حکم کرده اند که اعتنا نمیکند مطلقا لکن اقوی اینست که هرگاه هنوز در محل آنست بجا میاورد و هرگاه داخل جزء دیگر که بعد از آنست شده محل نگذارد (مطلب اول) در بیان آیاتیست که موجب نماز میشوند بدانکه واجب میشود نماز بسبب گرفتن آفتاب و ماه خواه تمام انها بگیرد و خواه بعضی از انها و بسبب زلزله خواه باعث ترس اکثر ناس بشود یا نه و بسبب بادهای سیاه و بادهای بسیار شدید و سرخی و تاریکی و رعد و برق غیر متعارف و مانند انها از اموریکه ترساننده اغلب ناس باشند (مطلب ثانی) در بیان وقت این نماز و شرایط آن است بدانکه وقت نماز در گرفتن آفتاب و ماه بعد از شروع در گرفتن است تا وقتیکه حاصل شود تمام انجلاء بنا بر اقوی و لکن احتیاط (۳) شدید در آنست که پیش از شروع در انجلاء نماز تمام کرده شود و اگر بعد از شروع در

۱ احوط اتیان بان است صدر دام ظله

۲ این احتیاط ترك نشود بنا بر اقل گذارد و یك سجده دیگر را بکند و اعاده نماید ظاهراً اولی خواهد بود صدر دام ظله العالی

۳ این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

انجلاء شروع در نماز کند متعرض ادا و قضا نشود بلکه بقصد قربت مطلقه بعمل بیاورد و همچنین است سایر آیاتی که وقت انها کفایت بجا آوردن اقل واجب از نماز بکند که وقت نماز در انها نیز از اول حصول ان آیاتست تا رفع شدن انها و بعد از ان قضا است اما زلزله و مانند ان از چیزهائی که وقت انها کفایت نماز نمیکند غالباً وقت نماز در انها مدت عمر است که قضا نمیشود ولکن واجبست بجا آوردن ان فوراً و حرامست تأخیر ان عمداً و همچنین در خود آفتاب و ماه نیز اگر وقت گرفتن کفایت اقل واجب نکند اقوی اینست که واجبست بجا آوردن ان فوراً و اگر بجا نیاورد فوراً باید بجا بیاورد بعد از آن و اگر عمداً تأخیر کند حرامست و همچنین در سایر آیات صاحب وقت و مراد ما از بجا آوردن آن فوراً مبادرت عرفیه است بنحو متوسط عقلائی نه فور حقیقی واقعی و اگر در مانند زلزله که غالباً وقت آن کفایت نماز نمیکند بر خلاف عادت اتفاق بیفتد که طولی بکشد و وقت آن کفایت نماز بکند در قضا شدن نماز بعد از آن اشکالست احوط آنست که نماز بجا آورده شود بقصد قربة مطلقه و متعرض ادا و قضا نشوند و شرطست در واجب شدن نماز بجهت گرفتن آفتاب و ماه اینکه مکلف مطلع باشد در وقت گرفتن پس اگر مطلع نشود بر آن مگر بعد از تمام انجلاء واجب نمیشود قضاء آن مگر در صورتیکه تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته شده باشد که در اینصورت واجبست قضاء آن مطلقا و اگر مکلف مطلع بر گرفتن شده باشد لکن فراموش نموده باشد یا عمداً ترك نماز نموده باشد واجب است قضاء آن خواه تمام قرص گرفته باشد یا بعض آن و اما سایر آیات پس آن آیاتی که صاحب وقت اند و معتبر است در انها ادا و قضا حکم انها مثل گرفتن بعض آفتاب و ماه است که اگر مکلف مطلع شود بر انها در وقت و بجا نیاورد واجب است قضا خواه عمداً ترك نموده باشد و خواه سهواً و اگر مطلع نشده باشد قضا لازم نیست لکن احوط مراعات قضا است اما آیاتیکه صاحب وقت نیستند مانند زلزله و صیحه و برق شدید ترساننده اغلب ناس پس اگر مکلف مطلع بشود و ترك نماید بجا آوردن فوریرا واجبست بجا آوردن آن بعد از ان چنانکه مذکور شد اما اگر مطلع

نشود در آن حین لکن مطلع شود بعد از آن بلافاصلهٔ عرفیة و بعبارة اخری در همان وقتی که اگر هم مطلع میشد بایست نماز را در آن وقت بجا بیاورد مطلع شود که هنوز وقت اول نماز نگذشته باشد دور نیست وجوب نماز ایضاً اما اگر نه دران حین مطلع شود و نه متصل بان عرفا بلکه بفاصلهٔ بسیار که منافات داشته باشد بافوریت اگرچه حکم بوجوب نماز محل اشکالست لکن احتیاط شدید در اینست که نماز را بجا بیاورند و ترک ننمایند و همچنین شرطست در وجوب نماز بودن مکلف قادر بر اتیان بعبادت شرعا پس اگر در حین وقوع خسوف یا کسوف مکلف عذر مسقط تکلیف داشته باشد مانند حیض و نفاس یا جنون یا اغماء تا وقتیکه خارج شود وقت نماز واجب نیست قضاء آن اگرچه تمام قرص گرفته باشد و همچنین سایر آیاتی که صاحب وقتند و اما آیات غیر موقته مانند زلزله پس احتیاط شدید در اتیان نماز است بعد از امکان اگرچه احتمال سقوط و عدم وجوب اقوی است مطلب ثالث در کیفیت این نماز است بدانکه این نماز باعتبار سجده سجده و تشهد دو رکعت است و باعتبار رکوع ده رکعت است یعنی دو رکعتی است که هر رکعت مشتملست بر پنج رکوع و دو سجود و واجبست خواندن حمد در اول رکعت اول و اول رکعت ثانی مطلقا و در سوره مخیر است مابین خواندن تمام سوره و بعض ان لکن اگر سوره تمام خوانده شود لازم میشود قرائت حمد بعد از رفع رأس از رکوع بعد از آن و اگر اکتفا نماید ببعض در غیر رکعت اولی حاجت باعادهٔ حمد نیست تا وقتیکه تمام شود سوره پس این نماز را میتوان بچند نحو اتیان نمود اول این است که تکبیرة الاحرام بگوید و حمد و سوره را تمام بخواند و همین نحو عمل نماید تا رکوع پنجم و بعد از رکوع پنجم بسجود برود و بعد از بجا آوردن دو سجده برخیزد و عمل نماید مثل انچه در رکعت اولی بعمل آورد ثانی اینکه در رکعت اولی حمد بخواند و بعضی از یک سوره را بخواند و رکوع کند و بعد از رفع رأس بعض دیگر از آن سوره را بخواند بدو حمد و تمام نماید سوره را و رکوع کند و همچنین تا پنجم که یک سوره را پنج قسمت کند هر قسمتی را در رکعتی

بخواند و بهمین نحو عمل نماید در رکعت ثانیه که در رکعت اولی از این ثانیه نیز حمد بخواند و یک سوره را متفرق نماید بر پنج رکعت بدون حمد مانند پنج اول پس این نماز بعمل آمد بدو حمد و دو سوره ثالث اینست که در پنج رکعت اولی بطریق اول عمل نماید که پنج حمد و پنج سوره بخواند در پنج رکعت ثانیه بطریق ثانی عمل نماید که یک حمد بخواند و یک سوره را پنج قسمت نماید رابع اینست که پنج رکعت اولی را بطریق ثانی عمل نماید و پنج رکعت ثانی را بطریق اول خامس اینستکه در رکعت اولی بعضی را بطریق اول و بعضی را بطریق ثانی بعمل بیاورد و همچنین در پنج رکعت ثانیه مثل اینکه در دو رکعت از پنج رکعت اول حمد و سورهٔ تمام بخواند و در رکعت سیم اکتفا نماید ببعض سوره و بعض دیگر را در رکعت دیگر بخواند که یک سوره را متفرق کند بر سه رکعت پس در رکعت اوّل و دوم و سیم حمد میخواند و در چهارم و پنجم بدون حمد میخواند و بهمین نحو در رکعت ثانیه عمل نماید و از این جا معلوم میشود صورتهای دیگر نیز مجملاً در رکعت اولی از پنج رکعت اولی لازم است خواندن حمد مطلقا و همچنین در رکعت اولی از رکعت ثانیه و در مابقی هر جا که سوره را اتمام کرد باید حمد را بخواند و هر جا که ببعض سوره اکتفا نمود خواندن حمد در رکعت دیگر لازم نیست و در هر پنج رکعت باید یک سورهٔ تمام دیگر بخواند که لا اقل پنج رکعت او مشتمل بر یک حمد و یک سوره تمام و پنج رکعت ثانی نیز مشتمل بر یک حمد و یک سوره تمام باشد بنابر احوط بلکه اکتفا بغیر ان مشکلست و از انچه گفتیم معلوم شد که اقسام صحیحه نماز ایات هشت است اول انکه در هر رکعتی از ده رکعت حمد و سوره تمام بخواند (دوم) اینکه در مجموع انها سوره را تبعیض نماید بتفصیلی که مذکور شد (ثالث) اینکه در پنج رکعت اول اتمام و در پنج رکعت ثانی تبعیض نماید رابع اینکه در پنج رکعت اول تبعیض نماید و در پنج رکعت ثانی اتمام نماید (خامس) اینکه در پنج رکعت اول بعضی را تبعیض و بعضی را بنحو اتمام و در پنج رکعت ثانی همه را اتمام نماید (سادس) اینکه در پنج اول همه را اتمام بخواند و در پنج ثانی بعضی را بنحو اتمام و بعضی را تبعیض بعمل آورد

(سابع) اینکه درپنج رکعت اول بعضی اتمام نماید و بعضی راتبعیض ودرپنج رکعت ثانی نیز بعضی راتبعیض وبعضی را اتمام نماید (ثامن) انستکه درپنج رکعت اول همه راتبعیض نماید ودر ثانی در بعضی اتمام ودر بعضی تبعیض نماید وباعتبار بعضی از وجوه اقسام زیاده نیز میشود ومستحبست در این نماز پنج قنوت که در هر رکعت دوم یك قنوت خوانده شود وجایز است اکتفا نماید بدو قنوت که یکی در رکعت چهارم خوانده شود ویکی در رکعت نهم بلکه جایز است اکتفا بیك قنوت در نهم لکن افضل همان پنج قنوت است ومستحبست ازبرای هر رکوعی تکبیر گفتن پیش از رکوع وهمچنین مستحبست تکبیر گفتن بعداز رکوع مگر در رکوع پنجم ودهم که بعداز سر برداشتن میگوید سمع الله لمن حمده وبعد ازان تکبیر میگوید از برای سجود واگر فارغ شود مکلف از نماز خسوف یا کسوف پیش از تمام انجلا مستحبست اعاده ان نماز وهمچنین مکرر کردن تا حاصل شود تمام انجلا و اگر نماز نکنند بنشینند ومشغول دعا وذکر شود تا حصول تمام انجلاء واگر بعد از نماز هیچیکر عمل نماید فعل حرامی نکرده اما ترك مستحب نموده ومستحبست طول دادن این نماز بقدر زمان خسوف وکسوف تقریباً ومستحبست طول دادن رکوع بقدر قرائت وطول دادن سجود بقدر رکوع وطول دادن رکوع بقدر قنوت وطول دادن قنوت بقدر قرائت نیز ومستحبست خواندن سورهای طولانی در صورت وسعت وقت ومستحبست در این نماز نیز جماعت مانند سایر نماهای واجبه (مطلب چهارم) در بیان احکام این نماز است زیاده از انچه در ضمن مطالب سابقه دانسته شد بدانکه این نماز در احکام مانند سایر نمازهای واجبه است مگر در انچه بخصوص ذکر کرده شد پس جایز نیست بجا آوردن این نمازرا بالامکان سواره چنانکه بعضی بان قائل شدند ورکوعات این نماز هریك رکن اند واگر شك کنند در عدد رکوعات بنارا بگذارد براقل مگر اینکه شك کند که آیا رکوع پنجم از پنج رکعت اولی است یا رکوع اول از پنج رکعت آخر است که این صورت مانند مسئلهٔ شك دریك ودواست وموجب بطلان نماز است چون این نماز دو رکعتی است وشك در عدد

رکعات نماز دو رکعتی موجب بطلان است بتفصیلی که در مبحث شکوك خواهد آمد انشاءالله تعالی واگر حاصل شود خسوف یا کسوف در وقت نمازهای یومیه پس اگر وقت هردو موسع باشد مکلف مخیر است هریك راکه میخواهد مقدم بدارد لکن احوط تقدیم یومیه است واگر وقت یکی مضیق باشد ودیگری موسع است هریك که وقت ان مضیق است مقدم است واگر وقت هردو مضیق باشد مقدم بدارد یومیه را واگر باعتقاد وسعت وقت شروع نمود در نماز آیات ودر اثناء نماز معلوم شد تنگ بودن وقت حاضره مشغول شود بنماز حاضره وبعداز فراغ تمام کند نماز آیات را از انجائیکه قطع نموده بود اگر مبطل دیگری غیر از فاصله شدن نماز بعمل نیاورده باشد والا ازسر بگیرد وهمچنین است کلام در سایر آیات موقته درصورتیکه جمع شوند با حاضره مگر در حکم آخری که تمام نمودن نماز آیات باشد از محل قطع باعدم مبطل دیگر که در غیر کسوفین فی الجمله اشکالی هست اما نماز زلزله ومانند آن ۱ از آیات غیر موقته پس اگر وقت نماز یومیه تنگ باشد واجبست تقدیم یومیه والا احتیاط شدید در تقدیم انهااست اگر نگوئیم لازم است تقدیم ومناسبست ختم مبحث ببیان چند مسئله مسئلهٔ اولی اینستکه چون جایزست اکتفا از برای هر رکوعی بیك آیه نیز پس میتوان سورهٔ مبارکهٔ قل هو الله احد را پنجقسمت نمود ودر رکعت واحده اکتفا نمود ببسم الله الرحمن الرحیم چنانکه دور نیست اکتفا در رکعتی بکلامی مثل اینکه اکتفا کند در رکعتی بکلام لم یلد ودر رکعت دیگر به لم یولد پس حاصل میشود پنج قسمت اگرچه در اول گفته شود بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله احد ولکن هر دو مطلب یعنی اکتفا کردن ببسمله تنها وبنصف آیه تنها دریك رکعت یعنی قیام یکرکوع خلاف احتیاط است مسئلهٔ ثانیه اینست که اگر دو رکعت دوم یا سیم مثلاً از پنج اول اگر سوره تمام شود وبعداز آن از برای رکعت بعد اعادهٔ حمد نماید لازم نیست که این سورهٔ ثانیه تا رکوع پنجم از پنج اول تمام شود پس اگر ناتمام بگذارد باز در اول رکعت از پنج آخر لازم است اعادهٔ حمد خواه بعداز آن تتمه همان سوره را بخواند یا شروع در سورهٔ مجدده نماید بلی باید در پنج

۱ اشکالی معتدبه بنظر نمی رسد آقای صدر مد ظله

آخر یکسورهٔ تمام بخواند پس کفایت نمیکند تمام کردن سورهٔ ناقصهٔ سابقه در تمام پنج آخر مسئلهٔ ثالثه اینستکه جماعت دراین نماز حاصل میشود باقتدا کردن و ملحق شدن بامام در رکعت اولای از پنج اول یا رکعت اولای از پنج ثانی اما جاهای دیگر پس مشکلست صحت اقتدا مثلاً اگر ملحق شود در سیم از پنج اول پس اگر در وقت رفتن امام بسجود بعداز رکوع پنجم برود باامام لازم میاید زیاده و اگر نرود بهم میخورد هیئهٔ اقتدا بنا براین مشکلست صحت اقتدا بلکه صحت صلوة درغیر آن دو صورت که ذکر کردیم لهذا در مقام عمل احتیاط نمایند بترك الحاق درغیر آن دوجا مسئلهٔ رابعه آنست که واجب است علی الاحوط در صورت تبعیض اینکه در قیامیکه اکتفا کرد ببعض سوره در قیام بعداز آن شروع کند از همانجا که قطع کرده بود یعنی سوره دیگر شروع نکند و همانسوره را از همانجا که سابق ایستاد و قطع کرد بخواند مثلاً اگر در رکعت سابقه خواند انا انزلناه فی لیلة القدر و قطع کرد بعداز رفع راس از رکوع بخواند وما ادراك ما لیلة القدر نه اینکه آیه دیگر بعداز آن یا سورهٔ دیگر بخواند و تکرار نکند خواندهٔ سابقه را یعنی اکتفا نکند بان خوانده اما اگر در صورت مذکوره که در رکعت سابقه آیهٔ اول سورهٔ انا انزلناه را خوانده بود در قیام بعداز آن پس همین آیه خوانده را بخواند یا آیهٔ بعداز آن بخواند دور نیست که صحیح باشد لکن احوط ترك تکرار است مطلقا و در صورتیکه باتبعیض یکسوره را تمام خوانده باشد و شروع در سورهٔ دیگر کرده باشد احوط اینست که تا رکوع پنجم انسورهٔ ثانیه را اتمام کند که بعداز قیام از برای رکعت دوم که باید پنج رکوع کند در رکعت اول خواندن حمد بلااشکال شود و بعداز حمد شروع بسوره شود خواه در انجا اختیار اتمام کند یا تبعیض اگرچه دور نیست که اتمام سورهٔ ثانیه لازم نباشد و در رکعت دوم بعداز حمد اختیار سورهٔ دیگر جایز باشد و نمیتوان گفت که احوط خواندن تتمه سورهٔ ثانیه رکعت اولی است وبالجمله مراعات احتیاطاتی که ذکر دهایم طریق نجات و خروج از شبهاتست والله العالم مقصد سیم در صلوة مسافر است و در آن دو مبحث است مبحث اول در

شرائط قصر است بدانکه واجبست در نماز چهار رکعتی در سفر اسقاط دو رکعت بچند شرط شرط اول آنستکه سفریکه درنظر دارد بقدر مسافت باشد و مسافت هشت فرسخ است و هر فرسخی سه میل است و هر میلی چهار هزار ذراع است و هر ذراعی بیست و چهار انگشتست بنابراین هر فرسخی دوازده هزار ذراع و مجموع مسافت نود و شش هزار ذراع است چنانکه هر میلی نود و شش هزار انگشت است و هشت فرسخ اگر امتداد واحد باشد باین معنی که رفتن فقط باشد یا آمدن فقط باشد اشکالی در آن نیست و اما اگر مرکب باشد از رفتن و آمدن مثل اینکه چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد پس ان متصور میشود بچند صورت صورت اولی آنست که برود و برگردد باین معنی که مقصود مراجعت کردن باشد با اتصال سیر عرفا مثل اینکه همان روز رفتن (۱) برگردد صورت ثانیه این است که غرض مراجعت نمودن پیش از ده روز باشد باین معنی که عازم باشد بر مراجعت بدون قصد اقامه و بدون مرور بوطن صورت ثالثه اینست که مقصود مراجعت نمودن بعداز ده روز باشد باین معنی که در مقصد یا در اثناء راه در رفتن و یا بر گشتن اراده اقامهٔ عشره داشته باشد یا قصد عبور بوطن داشته باشد (صورت رابعه) اینستکه نه عزم بر اقامه داشته باشد و نه عزم بر مراجعت بلکه متردد باشد که آیا قصد اقامه خواهد نمود یا نه اما صورت اولی پس اقوی در ان وجوب قصر است و اشکال معتد به در ان نیست چنانکه در اصل جواز در این صورت اشکالی نیست لکن اگر احتیاط کرده شود باین نحو که در حین نیت متعرض این نشود که این قصد واجبست یا نه دور نیست که اولی باشد اما صورت ثانیه پس در ان اشکال عظیم است احتیاط شدید در جمع مابین قصر و اتمام است بتقدیم قصر و اگر بخواهد اکتفا بیکی نماید اکتفا بقصر نماید بلکه قول بتعیین ان خالی از رجحان نیست (۲) و اما صورت ثالثه پس متعین است در ان اتمام نماز و جایز نیست قصر نمودن لیکن اگر احتیاط (۳) نماید باتیان بقصر بعداز اتمام شاید خالی از رجحان نباشد و اما صورت رابعه پس مستفاد از بعضی عبارات فقها این است که حکم در ان نیز قصر است

۱ یاشب آنروز صدر مدظله

۲ ترك احتیاط بجمع مذکور ننمایند صدر دام ظله

۳ یعنی درحال رفتن و مراجعت نمودن در غیر حال اقامه و الا در حال اقامه احتمال اتیان بقصر نیست بلکه مطلقا رجحان در این احتیاط معلوم نیست صدر دام ظله

(١) لکن مستفاد از ادله عدم جواز آنست چنانکه اگر کسی عازم رفتن هشت فرسخ باشد
لکن در دو فرسخی از برای او شغلی باشد که مظنون یا محتمل باشد باحتمال عقلائی که بعد از
رفتن انجا قصد اقامه خواهد نمود تا آن دو فرسخی قصر جایز نیست و باید از انجا گذشته
بقدر مسافت باشد مجملاً شرط است در جواز قصر مطلقا عزم بر طی مسافت با عدم اقامه
چنانکه شرط است عدم احتمال عبور بمنزل پس اگر بلدی که در نظر است دو راه داشته باشد
که هر یك باعتبار انضمام بمراجعت بقدر مسافت بشوند نه بتنهائی ولکن یکی از این دو راه
مرور بکند بمنزل شخص مسافر و راه دیگر مرور نماید بمنزل او و او در رفتن اختیار
نماید راهی را که در آن راه بمنزل خود مرور نماید ولکن در مراجعت احتمال معتد به بدهد
که از راهی که مرور بمنزل او مینماید عبور نماید قصر مجوز نخواهد بود بلی ضرر ندارد
احتمال عارض شدن مرض یا مانند آن از موانعی که باعث قصد اقامه یا غیر آن از قواطع سفر
شوند همینکه بنحو متعارف عازم و جازم رفتن مقدار مسافت است کافیست و مراد
از منزل و اقامه که مذکور شدند منزل و اقامه است که باعث قطع سفر شوند بتفصیلی که
مذکور خواهد شد مخفی نماند انکه در سفر مجوز قصر باید که لامحاله رفتن بتنهائی کمتر از
چهار فرسخ نباشد اما مراجعت در صورتیکه رفتن بتنهائی بقدر هشت فرسخ نباشد
پس باید اینقدر باشد که بان هشت فرسخ درست شود پس اگر رفتن پنج فرسخ باشد و بر
گشتن سه فرسخ لازم است قصر بخلاف انکه رفتن سه فرسخ باشد و مراجعت پنج فرسخ
که در این صورت لازم است اتمام چه در رفتن و چه در بر گشتن (٢) و باید بودن سفر بقدر
مسافت معلوم باشد بعلم قطعی یا علم شرعی مثل شهادت عدلین و در خبر عدل واحد وجهی
است اما او جه عدم اعتبار آنست و در صورت شك با امکان استعلام و تحقیق حال بسؤال
و نحو آن بدون لزوم عسر شدید احتیاط در مراعات ان است بلکه بالنسبه بعضی از صور
احتمال وجوب خالی از رجحان نیست البته مهما امکن ترك احتیاط ننمایند و اگر بودن راه
بقدر مسافت مشکوك باشد و سؤال و تحقیق حال ممکن نشود ظهر تعیین اتمام است لکن

١ احوط نیز جمع است صدر دام ظله

١ واحوط جمع است صدر دام ظله

احتیاط شدید در اتیان بقصر است بعد از ان و اگر باعتقاد بودن راه بقدر مسافت شرعیه
نماز را قصر ادا نماید و با بقاء وقت معلوم شود که اشتباه نمود و در واقع مسافت نبود اظهر
وجوب اعاده است و اگر در خارج وقت باشد اگر چه در حکم بوجوب قضا اشکالیست
لکن احوط مراعات آنست و اگر باعتقاد بودن راه کمتر از مسافت یا باعتبار اشتباه و معلوم
نبودن نماز را اتماماً بجا آورد و بعد از ان معلوم شود بودن راه بقدر مسافت پس اگر اعتقاد
ناشی شده باشد از شهادت عدلین یا رسیدگی خود یا شیاع معتبر و در صورت شك بعد از
فحص بقدر تکلیف باشد ظاهر این است که اعاده در وقت و قضا در خارج وقت لازم نباشد
اما اگر اشتباه محض باشد مثل اینکه اصلا احتمال بودن راه بقدر مسافت در خاطر او خطور
ننماید و جازم باشد ببودن ان کمتر از مسافت لهذا نماز را بنحو اتمام بجا بیاورد بعد از آن
معلوم شود که بقدر مسافت بوده پس اگر ظهور حقیقت حال در خارج وقت باشد قضا لازم
نیست بنا بر اقوی لکن مراعات ان احوط است و اگر در وقت باشد احتیاط شدید در
مراعات اعاده است قصرا اگر چه احتمال عدم وجوب اعاده خالی از قوت نیست
(شرط ثانی) اینست که مسافر عزم بر طی مسافت داشته باشد پس اگر طی نماید
مقدار مسافت را بدون عزم بران مثل کسیکه طالب گم شده باشد و نداند که تا
کجا خواهد رفت و بهمین حال طی مسافت نماید این نحو از سفر باعث قصر نمیشود اگر چه
چندین مسافت طی نماید لکن در مراجعت لازم میشود قصر اگر در مراجعت قصد
مسافت داشته باشد و ضم کرده نمیشود ما بقی از رفتن ببر گشتن اگر چه بر گشتن فقط بقدر
مسافت باشد مثل اینکه شش فرسخ برود با تردد و بدون عزم و بعد از ان عزم نماید که
دو فرسخ دیگر برود و بر گردد پس این دو فرسخ منضم کرده نمیشود بمراجعت باینمعنی که در
این دو فرسخ قصر جایز نیست باینکه مراجعت بتنهائی بقدر مسافت است (١) بلی اگر
بعد از این که بعضی از مسافت یا بقدر مسافت یا زیاده از انرا بنحو تردد طی نموده باشد
عزم نماید بر رفتن چهار فرسخ یا زیاده از ان با عزم بر مراجعت پیش از ده روز لازم است

١ خالی از اشکال نیست رعایت احتیاط را نماشد صدر دام ظله

قصر نمودن مثل انجایکه از منزل باچنین قصد حرکت نموده باشد چنان که سابقاً دانسته شد (۱) و فرق نیست در قصد مسافت مابین اینکه باختیار و اراده باشد یا جبراً و اکراهاً باشد مگر اینکه شخص مجبور عزم بر رفتن نداشته باشد و اراده مراجعت یاماندن در اثناء مسافت یافرار نمودن در اثناء مسافت بقدری که کامل نشود مسافت داشته باشد و درحق خود چنین احتمال که منشأ تردد بشود بدهد که در این فروض لازم است اتمام مجملا همینکه شخص مسافر عازم مسافت است لازمست قصر نمودن اگرچه در این عزم مجبور باشد بلی اگر قسمی مجبور باشد که صدق نکند بر او که او انشاء سفر کرد مثل اینکه کسی را جبراً بدوش بگیرند و قهراً ببرند دور نیست که لازم باشد (۲) اتمام و هم چنین فرق نیست مابین اینکه عزم بر طی مسافت بالاصالة باشد یا بالتبع مانند زن و غلام همینکه عرفاً و عادة صدق میکند که عازم بر طی مسافتند کافیست بلی اگر ظاهر شود از برای زن امارات طلاق و از برای بنده امارات آزادی بنحوی که بگردد متردد در رفتن بقدر مسافت و صدق نماید که عزم مسافت دارند جایز نیست قصر نمودن (شرط ثالث) اینستکه مسافر مستمر بدارد قصد مسافت را تا انتهاء مسافت پس اگر در اثناء مسافت حاصل شود تردد در رفتن یا عزم نماید بر مراجعت خالی از این نیست عروض این حالت یا قبل از رسیدن بچهار فرسخ است یا بعد از ان اگر قبل از رسیدن بچهار فرسخ است لازمست بعد از حصول این حالت اتمام نماز و اگر بعد از رسیدن بچهار فرسخ است باید باقی بماند بر قصر نمودن مگر اینکه قصد اقامه ده روز نماید یا سی روز متردد بماند و اگر در صورت سابقه که پشیمانی پیش از رسیدن بچهار فرسخ بوده باشد نمازی را که قبل از حصول پشیمانی یا تردد قصرا ادا نموده باشد لازم نیست اعادهٔ ان اگرچه وقت باقی باشد بنابر اقوی لکن احوط بابقاء وقت اعاده است بلکه اگر پشیمانی بعد از خروج وقت باشد نیز مراعات احتیاط خوبست (شرط رابع) اینست که جمع نماید باعزم بر مسافت عزم ماندن ده روز را در اثناء مسافت و عارض نشود اورا این معنی در اثنا مسافت پس اگر مسافر در اثناء

۱ و دانسته شد احتیاط دران صدر دام ظله

۲ احوط جمع است صدر دام ظله

مسافت عزم نماید ماندن ده روز را لازم میشود اتمام نماز اگرچه در اول مسافت قصد نداشته باشد چنانکه اگر در اول مسافت قصد اقامه نمودن در اثناء مسافت داشته باشد باین معنی که قصد داشته باشد اقامهٔ عشره را پیش از رسیدن بهشت فرسخ ما لره قصر نمودن جایز نیست و متحقق میشود اقامهٔ شرعیه بعزم بر ماندن ده روز کامل اگرچه روز اول ضم کرده شود بروز یازدهم پس اگر در شب قصد اقامه کند بقصد ده روز کافی است و اگر در اثناء روز قصد اقامه نماید باید ماندن در روز یازدهم را بقدری که کامل شود بانضمام ان قدر ده روز عازم باشد بلکه احوط قصد ده روز بی کسر است و باید عازم (۱) باشد که در اثناء ده روز از محل اقامه خارج نشود باینمعنی که بیرون نرود از حدود عرفیه ان مکان پس بیرون رفتن بباغات و مزارعیکه منافات نداشته باشد عرفاً با بودن در ان مکان عیبی ندارد اگرچه از حد ترخص خارج باشد حتی در شهرهای عظیمه که بلد واحد و مسمی باسم واحدو در مکان واحد محسوب میشوند ضرر ندارد رفتن از محله بمحله دیگر اگرچه از حد ترخص خارج باشد پس کسیکه در اصفهان قصد اقامه نماید ضرر ندارد از برای او رفتن از محله بمحله دیگر بنا بر اظهر ولکن احتیاط (۲) شدید در اینست که از حد ترخص نگذرند و در مثل اصفهان مراعات حد ترخص بالنسبه بمحله نمایند و کیف کان اگر در حین قصد اقامه اراده داشته باشد که در اثناء اقامه از محل اقامه خارج شود بکمتر از مسافت مثل اینکه بخواهد دو فرسخ رود و برگردد متحقق (۳) نمیشود اقامه شرعیهٔ اما اگر عازم بر ماندن بشود و در اثنای عشره انحراف رای حاصل شود پس اگر پیش از تمام نمودن یك نماز چهار رکعتی باشد لازم است عود بقصر و اگر بعد از اتمام نماز چهار رکعتی باشد متعین است اتمام مادامیکه در انجا است بلکه اقوی اینستکه جایز نیست از برای او قصر نمودن تا اینکه ثانیاً بگردد مسافر بقصد نمودن مسافت شرعیه و انشاء سفر جدید پس کسیکه در جائی قصد اقامه نمود و گردید مقیم شرعی بسبب تمام نمودن یك نماز اگر بخواهد بیرون

۱ و اگر عزم ماندن ده روز نمود و عزم بر خروج از حد ترخص یا تردید در خروج دارد ترك احتیاط نمایند صدر مدظله

۲ این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

۳ گذشت که ترك احتیاط نمایند صدر مدظله

رود از محل اقامه بکمتر از مسافت مسئله متصور میشود بچند صورت صورت اولی اینستکه از
محل اقامه خارج شود بکمتر از مسافت شرعیه واراده معاودت نداشته باشد باعتبار اراده
نمودن ماندن در انجا ده روز یا بودن انجا وطن او صورت ثانیه اینستکه قصد معاودت داشته
باشد لکن قصد داشته باشد که در محل اقامه عشره دیگر نماید یا قصد داشته باشد اقامه عشره بعد
از مراجعت پیش از رسیدن بمحل اقامه اولی یا بعد از گذشتن از محل اقامه اول در کمتر از
مسافت در هر دو صورت لازم است اتمام مطلقا صورت ثالثه اینست که قصد مراجعت
داشته باشد لکن عازم مسافرت نباشد اگرچه عازم اقامه هم نباشد بلکه مثل شخصی که
بوطن خود معاودت نماید قصد معاودت بمحل اقامه دارد بنحویکه شاید عود نماید بهمین
سمت که حال بانسمت حرکت مینماید یا بسمت دیگر حرکت نماید یا اصلا در اثناء عشره
جائی نرود مجملاً برگردد بنحوی که صدق نکند که ثانیاً عازم مسافت شرعیه شد بازهم
لازم است اتمام مطلقا صورت رابعة این است که عازم باشد در مراجعت مقدار
مسافت شرعیه را مثل اینکه بخواهد دو فرسخ رود و برگردد و یکشب در محل اقامه
بماند مثلاً یا اصلا نماند و بگذرد بقدریکه کامل شود هشت فرسخ در این صورت در وقتیکه
از محل اقامه خارج شود و از حد ترخص بیرون رفت در رفتن آن دو فرسخ مثلا باید تمام
کند و همچنین در سر دو فرسخی که منتهای حرکت او بود اما در مراجعت پس اگر از
همانجا که شروع در مراجعت مینماید انشا سفر نماید اشکالی نیست در لزوم قصر در
مراجعت چه در محل اقامه و چه در غیر آن و اگر بخواهد بعد از وصول بمحل اقامه انشاء
سفر کند پیش از عشره مثل اینکه میخواهد بیاید در محل اقامه که منزل او است
تهیهٔ اسباب سفر نماید بعد از پنج روز دیگر از انجا سفر نماید لکن در حین حرکت از سر
دو فرسخ بانحو آن عازم بود که از محل اقامه قبل از عشره بگذرد در این صورت اشکالی
در حکم بلزوم قصر هست اگرچه احتمال تعیین قصر خالی از رجحان نیست لکن احوط
جمع است بتقدیم قصر مخفی نماند که این حکم در صورتیست که در مراجعت نقصد دو فرسخ

و نحو آن عازم باشد بر تجاوز از محل اقامه بنحویکه مسافرت بسمت مقصد در مراجعت
حاصل شود بنحوی که در سابق گفتیم که باید امتداد ذهابی اقلاً چهار فرسخ باشد اما اگر
از دو فرسخی بخواهد بیاید در محل اقامه باز عود نماید و عبور کند مثلا بهمان دو فرسخ یعنی
سفر او بان سمت باشد پس باید اتمام کند تا وقتی که برگردد بمحل اقامه و از محل اقامه انشاء
سفر نماید و صدق نماید انشاء سفر هشت فرسخی بسمت مقصد بان تفصیلی که سابق ذکر شد
(۱) و اگر مصلی در اثناء نماز قصد اقامه نماید لازم میشود اتمام اگرچه بعد از فراغ از تشهد
وقبل از سلام باشد و اگر کسی که قصد اقامهٔ عشره نمود و مشغول شد بنماز چهار رکعتی
بقصد اتمام در اثنای نماز رای او منحرف شود پس اگر قبل از داخل شدن در رکعت سیم
باشد لازم است عود بقصر نموده نماز را قصر اتمام نماید و اگر بعد از دخول در رکوع رکعت
سیم باشد لازم است آن نماز را اتمام نماید و در حکم نمازهای بعد و حکم قبل از دخول در
رکوع و بعد از دخول در رکعت سیم اشکال عظیم است لکن دور نیست که بعد از همچه
نماز تمام لازم باشد قصر در سایر نمازها و احوط اعادهٔ اصل (۲) همان نماز است قصراو
جمع است در سایر نماز ها و اگر کسی داخل شود در نماز قصر و قبل از سلام
قصد اقامه کند لازم است اتمام آن نماز پس برمیخیزد و دو رکعت اخیره را بجا میاورد
و اگر بعد از این نماز اتمامی برگردد از قصد اقامه دور نیست لزوم اتمام در سایر نمازها
و احتیاط بسیار بجااست (شرط خامس) اینستکه که عبور نماید مسافر در اثنای
مسافت بوطن که رسیدن بوطن انقطاع سفر است مط و مراد از وطن جائیستکه صدق
کند عرفا بودن انجا محل توطن این شخص و همینکه صدق کرد این معنی عرفا ضرور نیست
که در انجا منزل مملوکی داشته باشد یا مالک ملکی باشد لکن شرطست (۳) که انجا ششماه بنحو توطن
مانده باشد (٤) علی الاحوط اگرچه بنظر احقر بسیار قوی میاید شرط نبودن گذشتن ششماه
و کفایت کردن اخذ کردن منزل بقصد توطن و اقامه یکعشره مثلا و بالجمله کفایت میکند صدق
بودن او بالفعل متوطن دران مکان و کفایت نمیکند بودن انجا موطن قدیم با اعراض

۱ در جمع صور صورت رابعه بلکه صورت ثالثه ترک احتیاط را بجمع نمانند صدر دام ظله

۲ این احتیاط ترک نشود صدر دام ظله

۳ اگر وطن اصلی او نباشد صدر دام ظله

٤ علی الاحوط صدر مد ظله

از انجاو توطن در ولایت دیگر اگرچه عرفاً مانند القاب بگویند فلانکس فلانی جائی چنانچه بسیاری اشخاص را بهمین قسم نسبت میدهند بولایتی باینکه این شخص اصلا در انولایت توطن نمود و بلکه بسا میشود که عبور بان ولایت نکرده از باب اینکه اباء او اهل انجا بودند پس کفایت نمیکند صدق عرفی اینکه فلان جاوطن فلانیست باین لحاظ که بالاصاله اهل انجا است بلکه باید صدق کند که حالا متوطن در انجا است احوط اینست که با فعلیت توطن نماند در انجاشش ماه و قبل از ماندن شش ماه احتیاط کند بقصد اقامه یا جمع کند مابین قصر و اتمام و بعد از ان که گردید جای وطن عرفی با حاصل شدن ماندن شش ماه علی الاحوط (١) اگر اعراض نماید شخص متوطن از توطن انجاو در جای دیگر توطن نماید بنحویکه صادق باشد بر وطن سابق بودن او حالا متوطن در انجا پس اگر در انجا صاحب ملك و منزل نبوده یا بودن ولکن بفروختن یا بغیر ان از خود منتقل نموده باشد که ان وطن سابق نه محل توطن بالفعل باشد و نه این شخص در انجا صاحب ملکی و منزلی باشد در اینصورت بلا اشکال ان وطن سابق خارج میشود از وطنیت و اگر صاحب منزلی باشد که در ان ششماه بقصد توطن مانده باشد لکن حال اعراض از توطن انجا نموده در جای دیگر متوطن باشد همچه وطن سابق اظهر اینست که در حکم وطن نیست و عبور در انجا لازم نیست اتمام بلکه متعین است قصر کردن لکن احتیاط شدید در اینست که در همچو جا قصد اقامه کند یا جمع کند مابین قصر و اتمام و اگر صاحب منزلی نباشد بلکه همان ملك فقط داشته باشد و بعد از اینکه گردید صاحب ملك توطن کرده باشد در ان قریه در غیر ان ملك و بعنوان توطن ششماه نیز مانده باشد ولکن حال اعراض کرده باشد و در جای دیگر توطن کرده باشد حکم این نیز بحسب فتوی و احتیاط مانند سابق است مجملا ظاهر اینست که وطن (٢) موجب اتمام جائی است که شخص در انجا منزلی داشته باشد و در انجا بالفعل متوطن باشد و بعنوان توطن ششماه نیز مانده باشد لکن دور نیست (٣) که صرف ماندن ششماه فعلا شرط توطن نباشد بلکه کفایت کند از برای صدق توطن شرعا بودن انجا منزل ششماهه و آماده

١ علی الاقوی چنانچه گذشت صدر دام ظله

٢ یعنی وطن عارضی دام ظله العالی

٣ و راست صدر دام ظله

از برای این نحو از ماندن اگرچه فعلا بالعرض زیاده و نقیصه اتفاق بیفتد چنانکه مبین خواهد شد و شرط نیست در ششماه مذکور بر فرض اعتبار ان لزوما یا احتیاطا فعلا یا شأنا توالی بلکه (١) کافی است مطلق ششماه ماندن خواه متوالی باشد خواه متفرق اما باید تفرقی نباشد که منافات داشته باشد با صدق توطن پس اگر در قریه انسان خانه و ملکی بخرد نه از برای اینکه در انجا توطن کند بلکه هر وقت که در ان قریه من باب الحاجه عبور نماید از خود منزلی داشته باشد و باین نحو سالی دو ماه مثلا در انجا بسر ببرد باین نحوها ششماه ماندن کامل شود اعتباری ندارد و اما اگر بعنوان توطن باشد و در انجا متوطن شود پس اگر ششماه فعلی را شرط بدانیم کفایت میکند ششماه ماندن اگرچه حاصل شود در شش سال اما اگر شش ماه شأنی و اماده بودن از برای سالی ششماه را کافی بدانیم چنان که دور نیست پس باز کفایت میکند متفرقه اما با بودن همه در یکسال مثل اینکه کسی دو خانه و دو زن در دو شهر داشته و هر دو ماه پیش یکی بماند و هر دو جا را آماده کرده باشد از برای توطن بهمین نحو ظاهر اینستکه همین قدر کافی باشد (٢) (توضیح) مقام اینست که اگر مسکن و مأوای انسان قریه واحده یا بلد واحده باشد اشکالی در ان نیست و اگر در قرای یا بلاد متعدده منزلی داشته باشد پس اگر در دو جا مأوی اخذ کرده باشد و در هر جائی در سالی ششماه بماند باین معنی که منزل منزل اماده کرده شده از برای نصف سال و باشد که عرفا او را نسبت بهر دو جا بدهند و نسبت او بهر دو مساوی باشد اگرچه گاهی در احدهما بیشتر بماند و گاهی کمتر بماند بلکه گاهی بجهت سفر و نحو ان در احدهما هیچ نماند اشکالی نیست در این که بر هر دو جا صادق است وطن (٣) و محل توطن اما اگر یکی آماده باشد از برای ماندن غالب اوقات سنه مثل ماندن ده ماه یا پانزده ماه مثلا و جای دیگر از برای ماندن قلیلی مثل ماندن سالی یك ماه یا دو ماه پس مسئله متصور میشود بچهار صورت صورت اولی این است که محل توطن ده ماهه مثلا وطن اصلی باشد و منزل دو ماهه جدیدی مثل اینکه کسی بالاصالة اهل ولایتی باشد و در بعضی از قرای کوهستان از ولایت

١ معلوم نیست صدر دام ظله

٢ گذشت که معلوم نیست صدر دام عمره

٣ ولی در هر یك بعد از قصد ماندن مداومی شش ماه متوالی اقامه در آن نموده باشد هو العالم صدر مدظله

از برای خود خانه و منزلی آماده نماید که در فصل اشتداد حرارت یکماه یادو ماه یا سه ماه در انجا بسر ببرد و در همچو صورت ظاهر اینست که محل توطن همان منزل اصلی است و این منزل جدید باین کیفیت مصداق وطن نمیشود اگر چه باعتبار ماندن سالی دو ماه در سنوات متعدده حاصل شود ماندن ششماه (صورت ثانیه) اینستکه هیچیك وطن اصلی نباشد باین معنی که شخص مذکور از وطن اصلی اعراض نموده باشد و در بلد دیگر منزلی از برای خود مهیا نموده باشد که سالی نه ماه یا ده ماه مثلاً در انجا بسر برده باشد و منزل دیگر بجهت زمان اشتداد حرارت در فصل تابستان مثلا یا بجهت حاجت او بان ولایت بعنوان تجارت یا عبور او در انجا بجهت زیارت که قلیلی از اوقات در انجا بسر برد اماده نماید ظاهر این است که باز حکم این مانند سابق خواهد بود (صورت ثالثه) عکس اول است که وطن اصلی همانجا باشد که حال در سالی دو ماه یا سه ماه در انجا بسر میبرد و منزل اصلی الان جدیدی باشد باین معنی که وطن اصلی دائمی شخص قریه باشد که مهیا بود از برای ماندن تمام سال یا غالب سال بنحوی که عرفا شخص مذکور اهل انجا و متوطن در انجا محسوب میشد و بالفعل از برای خود در قریهٔ دیگر منزل و ماوی اخذ نماید که در غالب اوقات سنه در انجا بسر ببرد و عرفا متوطن در انجا شده باشد لکن در قلیلی از ازمان از باب بودن موطن اصلی ییلاق مثلا بجهت محفوظ ماندن از گرما یا بجهت صله ارحام برود در وطن اصلی و توقف کند در انجا که توقف انجا عرضی باشد و بالاصالة متوطن در ولایت دیگر باشد ان وطن سابق در حکم غیر وطن خواهد بود (۱) و با عدم قصد اقامه لازم است حسب الفتوی قصر اگر چه احوط جمع است با تقدیم قصر یا قصد اقامه اما اگر باینکه غالباً حالا در بلد دیگر متوقفست معرض از توطن بلد سابق نباشد لکن بسبب شدت سرما یا مانند ان در انجا غالباً کمتر از شش ماه بماند در جای دیگر خانه و منزلی آماده کرده باشد که غالباً بالعرض در انجا بماند و از توطن وطن اصلی بالفعل معرض نباشد از باب بودن انجا محل توطن او بجهة عدم اعراض و ابقاء علاقه سالی سه ماه چهار ماه مثلا در انجا بسر ببرد که

(۱) اگر اعراض از وطنیت آن نموده باشد صدر مدظله

عرفا معرض از ان محسوب نشود مانند بسیاری از اهل کوهستان که از مازندران از باب حاجت صاحب ملك و منزلند لکن معرض از ییلاق نیستند بلکه منزل اصلی خود را انجا میدانند و بسا میشود که تمام سال هم توقف مینمایند ظاهر اینست که هر دو جا عرفا وطن است اما منزل جدیدی پس بجهت آماده بودن از برای ماندن شش ماه و زیاده خصوصاً (۱) با تحقق ماندن شش ماه اما ولایت اصلی پس بجهت اینکه انجا هم همین نحو بلکه اشد است و تفاوت عرضی است نه اصلی (صورت رابعة) این است که هر دو وطن اصلی باشد باین معنی که در اصل هر دو جا وطن بود که هر یك منزل نصف سنه بود بعد از این باعتبار عارضی از عوارض در احدهما قرار ماندن را در غالب اوقات سنه بدهد اما از منزل دیگر قطع علاقه وطنیت نماید بلکه سالی دو ماه یا سه ماه یا زیاده در انجا بسر ببرد از باب اینکه وطن او است و حال هم محل توطن او است ظاهر اینستکه در این فرض نیز هر دو محل توطن است ولکن ظاهر این است که صدق وطن بر انجائی که قلیلی از زمان در انجا بسر میبرد در فروض مذکوره باعتبار سابق است بعدم اعراض حال لهذا باید ششماه ماندن بهر نحوی که اعتبار کردیم متحقق شود در ازمانی که باعتبار ان زمان صدق توطن بر ان نموده با عدم تحقق اعراض از ان بالفعل و در مقام فروعات و دقایق بسیار است که بنای رساله بر بیان انها نیست بلکه اقتصاد و اقتصار بمسائل مهمه است (شرط سادس) اینست که نماند در اثنای مسافت سی روز متردداً پس اگر مسافر متردداً در جائی بماند بدون عزم بر ماندن ده روز تا اینکه بگذرد با تردد سی روز لازم است بعد از ان نماز را اتمام کردن اگر چه بخواهد یکنماز فقط بجا بیاورد نه علاوه و ظاهر اینست که اگر روز اول ناقص باشد کفایت میکنند کامل کردن از روز سی و یکم بقدریکه کامل شود سی روز بلکه اگر در اول ماه وارد بلد شوند مثل اینکه در شب اول ماه وارد شود و یکماه متردداً بماند محتمل است که جایز باشد اکتفا بماه هلالی کند اگر چه ناقص باشد لهذا مهما امکن احتیاط نمایند اگر چه اظهر عدم کفایت ان و لزوم اکمال سی روز است (شرط سابع) این است که دور شود از شهر یا دهی

(۱) گذشت که مخصوص بماندن شش ماه است صدر مدظله

که از انجا مسافرت مینماید بقدری که مخفی شود صدای اذان یا مخفی شود خانه‌ها و دیوارها و معتبر است در اذان اذان آخر شهر یا قریه و صوت متعارف نه صدای بسیار بلند خارج از متعارف اذان گویندگان و ظاهر این است که ضرر ندارد بلند بودن مکان اذان مگر اینکه بلندی بسیار مفرط باشد که از متعارف مکانهائی که عادت جاری است بر اذان گفتن در انجاها خارج باشد و در رؤیت خانه و دیوار معتبر دیدن صورت و شکل انها است بنحو تمیز معتد به نه محض شبح و سیاهی و اگر هردو علامت موافق شوند یعنی خفای اذان بنحو معتد به و رؤیت دیوارها هردو در یك مکان اتفاق افتد حکم مسئله بلااشکال است و اگر احدهما متحقق شود و دیگری مشتبه باشد باز هم کافی است و اگر معلوم شود اختلاف احتیاط شدید در مراعات جمع مابین هردو علامت است اگرچه جواز اکتفا بهریك خالی از رجحان نیست و فوق نیست در اعتبار حد ترخص مذکور مابین رفتن و برگشتن اگرچه در مراجعت احوط این است (۱) که نماز را یا قبل از لوغ بحد ترخص بکند یا تامل بکند و بعد از ورود منزل بجابیاورد اتماماً و اگر در بین این دو بجابیاورد بعد از اتمام قصر را نیز بعمل بیاورد و هم چنین معتبر است حد ترخص در محل اقامه چه در وارد شدن و چه در بیرون رفتن لکن اگر در اثنا راه سفری شود مثل اینکه کسی بجهت پیدا کردن مال بیرون رفته باشد و عزم بر مسافرت نداشته باشد بعد از گذشتن از حد ترخص در اثنا راه عازم بر رفتن مقدار مسافت شود لازم است قصر نمودن بمحض این عزم و شروع نمودن در راه بنابر اقوی (شرط ثامن) این است که سفر مباح باشد باین معنی که نه نفس سفر حرام باشد و نه بجهت فعل حرامی باشد پس اگر نفس سفر حرام باشد مثل غلام گریخته از آقای خود یا زن فرار کرده از شوهر خود در صورت حرام بودن فعل ایشان جایز نیست قصر نمودن بلکه متعین است اتمام و همچنین است اگر سفر بجهت معصیت باشد مثل سفر نمودن بجهت ظلم نمودن و ستم کردن و مانندان اما اگر سفر خود بالذات معصیت نباشد لکن منافی باشد با واجب فوری مثل اداء دین در

[1] ن احتیاط در رفتن نیز ثابت است صدر مدظله

صورت وجوب ان و منافات سفر بان پس اگر سفر بجهت فرار از ان باشد لازم (۱) است اتمام و جایز نیست قصر اما اگر سفر بجهت ان نباشد بلکه با بودن در وطن هم ان واجب را بعمل نیاورد انشاء سفر بجهت تحصیل امر مباحی یا راجحی نماید اظهر لزوم قصر و عدم جواز اکتفاء باتمام است لکن احتیاط شدید در اتیان اتمام است بعد از قصر (شرط تاسع) این است که کثیر السفر نباشد و مراد از کثیر السفر کسی است که سفر شغل و عمل او باشد و سه سفر متوالی نماید و ده روز در خانه خود نماند نه با قصد اقامه و نه بی قصد اقامه و ده روز در غیر وطن با قصد اقامه نماند چنین کس در سفر سیم باید اتمام نماید اگرچه در سفر ثانی نیز احتیاط در جمع (۲) است بلکه در سفر اول نیز با اخذ کردن سفر را عمل خود احتیاط بجا است و اگر کثیر السفر ده روز در خانه بماند یا ده روز در غیر خانه با قصد اقامه بماند قطع میشود کثیر السفر بودن او و واجب میشود قصر نمودن در سفر بعد از ان و در سفر ثالث بشرط مذکور بلااشکال اتمام متعین است و در سفر ثانی احتیاط شدید در مراعات جمع است مابین قصر و اتمام با تقدیم اتمام اگرچه جواز اکتفا باتمام خالی از رجحان نیست و اگر کثیر السفر سی روز متردداً در جائی بماند و بعد از سی روز نیز ده روز بماند بدون قصد اقامه بعضی ملحق نموده‌اند به ده روز ماندن در خانه را وان خالی از اشکال نیست احتیاط در ان مطلوب است لکن ظاهر این است که میتوانیم ملحق کنیم بلکه اتمام (۳) لازم باشد و اگر کثیر السفر انشا سفری علیحده کند مثل اینکه جمال مستطیع شود و مانند سایر حجاج بعنوان سفر حج اختیار مسافرت کند و در ان سفر مرتکب کسب جمالی نباشد ظاهر اینست که باید قصر کند اگر سفر حج را بعنوان جمالی انشا کند که هم کسب کند و هم از عهده تکلیف براید عیبی ندارد و اتمام لازم است (شرط عاشر) آنستکه طی مسافت بنحوی باشد که عرفا صدق کند بر ان مسافرت پس اشخاص خانه بدوش مانند غالب فیوج که هرچند روزی در جائی چادر میزنند و مشغول کسب و تعیش میشوند و بهمین نحو بسا میشود که طی مسافات مینمایند بر ایشان لازم نمیشود قصر و لکن اگر علیحده

[1] احوط جمع است صدر مدظله

[2] این احتیاط ترك نشود صدر مدظله

[3] عبارت صاف نیست و مسئله محتاج بمراجعه است صدر مدظله

انشأ سفری کند مثل اینکه عازم سفر زیارت عتبات عالیات ائمه انام صلواة الله علیهم شود و مخصوصاً مانند سایر مسافرین انشاء سفر کند باید قصر کند (مبحث دوم) در بیان بعضی از احکام مسافر است زیاده از انچه در ضمن شرایط مذکور گردید بدانکه بعد از اجتماع شرایط مذکوره لازم است قصر و جایز نیست اتمام مگر در چهار موضع که در تحدید انها خلاف و اشکال است احوط اقتصار نمودن بمسجد الحرام و مسجد رسول صلی الله علیه و آله وسلم و مسجد جامع کوفه و حایر جناب سید الشهداء علیه السلام است که در این مواضع مذکوره مصلی مخیر است مابین قصر و اتمام و احوط (۱) ازان و افضل اختیار اتمام است و احوط جمع نمودن است مابین قصر و اتمام و احوط ازان قصد اقامه نمودن است بالامکان و اگر مصلی در جائیکه لازم است قصر نمودن اتمام نماید خالی از این نیست یا عالم بمسئله هست یا جاهل اگر عالم باشد پس اگر عمداً چنین کند البته این نماز باطل خواهد بود و اگر سهو کند و اتمام نماید پس اگر وقت باقی باشد لازم است اعاده و اگر وقت خارج شده باشد اعاده لازم نیست ولکن این در صورتیست که در وقت شروع نمودن در نماز از مسافر بودن خود غافل شود و داخل شود در نماز بقصد اتمام اما اگر در حین داخل شدن در نماز باعتقاد قصر نمودن داخل شود در نماز و در اثناء نماز غافل شود و اتمام کند پس اگر وقت باقی باشد و ملتفت شود اشکالی نیست در وجوب اعاده و اگر وقت خارج شده باشد احتیاط شدید در مراعات قضا است اگرچه احتمال عدم وجوب خالی از رجحان نیست و اگر جاهل بمسئله باشد اگر اصل قصر کردن در نماز اصلا بگوش او برنخورده باشد و هیچ نداند که باید در سفر نماز را قصر نمود لهذا قصر نکند عیبی ندارد و جاهل در اینجا معذور است خواه قاصر باشد و خواه مقصر و اگر بداند مسئله را ولکن اشتباه در محل آن نموده باشد مسئله محل اشکال است احوط مراعاة اعاده و قضا است خصوصاً در مقصر و خصوصاً با بقاء وقت و اگر مصلی در اول وقت حاضر باشد و بگذرد این قدر از زمان

(۱) ظاهراً احوط قصر باشد صدر مدظله

که قادر بربجاآوردن نماز اتماما باشد و بجا نیاورد تا اینکه بگردد مسافر و بعد از بیرون رفتن از حد ترخص بخواهد اتیان بصلوة نماید اقوی وجوب قصر است چنانکه در مراجعت نیز اگر در اول وقت مسافر باشد و قادر بربجاآوردن نماز قبل از رسیدن بحد شرعی بلد در اول وقت بنحو قصر باشد مع ذلك نماز نکند تا اینکه بگردد حاضر واجب است اتمام ولکن احوط مراعات جمع است در اول بتقدیم قصر و در ثانی بتقدیم اتمام و اگر قضا شود نماز مناط آخر وقتست پس اگر در آخر وقت حاضر باشد واجبست قضا نماز تماما و اگر مسافر باشد واجبست قضا قصر والله العالم (مقصد چهارم) در بقیهٔ نمازهای واجبه است و در آن چند فصلست (فصل اول) در نماز قضا است بدانکه واجبست قضا بر کسیکه ترك نموده باشد نماز واجبی یومیه را با جمع بودن شرائط آن یا اخلال بان نموده باشد بجهة خواب یا فراموشی یا نیافتن آب و خاك از جهة طهارت یا مست شدن بچیزیکه از جانب خود باشد و اگر از جانب خود نباشد در وجوب قضا اشکالست احوط مراعات آنست و همچنین واجبست قضاء نمازهائیکه فوت شود در زمان ارتداد خواه مرتد ملی باشد یا فطری و واجب نیست قضاء انچه فوت شده باشد از نماز در حال طفولیت یا دیوانگی یا بیهوشی یا حیض یا نفاس اگر این امور در تمام وقت باشند و اگر در تمام وقت نباشند بلکه دریابد مکلف مقدار نماز را در وقت چه در اول و چه در آخر واجبست قضاء آن بلکه اگر مقدار یکرکعت از آخر وقت را دریابد با شرایط (۲) و نکند واجبست قضاء آن بخلاف اول که در انجا ادراك زمان کمتر از قدر تمام واجب با شرایط مفقوده کافی نیست در وجوب قضا و هم چنین واجب نیست بر سنی بعد از اینکه شیعه شود قضاء نمازهای کرده شده مگر انچه را که در مذهب خود اخلال بان کرده باشد یعنی در مذهب خود بر وجه باطل کرده باشد چنانکه انچه را از اصل نکرده باشد قضاء آن لازم است و واجب نیست قضا بر کافر اصلی خواه ذمی باشد خواه حربی و واجبست در قضای نمازهای یومیه ترتیب اگر بداند ترتیب را و اگر

(۲) ملاحظه شرایط را ره دومقام نمایند صدر مدظله

نداند نیست واجب مراعات ترتیب تفصیلی (۱) لکن احوط اینست که مراعات ترتیب بقدر معلوم فی الجمله بشود باین معنی که هر نماز ظهری که مثلا بجامیاورد قصد کند اول ظهری را که درحین بجاآوردن در ذمهٔ اواست بلکه ترك مراعات این نحواز ترتیب خالی از اشکال نیست توضیح آنکه باید نماز قضا لامحاله بنحوی اتیان شود که تعیین نفس الامری پیدا کند پس اگر بخواهد کسیکه نماز ظهر بسیار در ذمه دارد و ترتیب آنهارا نمیداند یك نماز ظهر بکند بقصد مطلق نماز ظهر قضا نه خصوص اولی یا اخری یا فائتهٔ فلان وقت بلکه مثل اینکه انسان مدیون ده تومان ماخوذ تدریجی وقتیکه یکتومان میدهد قصد میکند کم شدن یکتومان را بنحو اطلاق اینجا اینقسم معلوم نیست که منشأ برائت ذمه شود ونیت عکس نیز خالی از اشکال نیست پس لامحاله از قسم که الاول فالاول قصد شود اقرب باحتیاط خواهد بود واحتیاط اینست که چنانچه ترتیب معلوم نیست بنحوی عمل کند که معلوم نباشد انتفاء ترتیب وخلاف ترتیب مثلا کسیکه نماز قضا بسیاری دارد ازهر قسم وترتیب را نمیداند بگوید اینقدر نماز ظهر را بتنهائی بجا میاورم که یقین کنم دیگر نماز ظهر قضا ندارم یا اینکه قطعاً نمازهای دیگر درمیان آنها قضا شد عملا اینقسم نکنند که معلوم باشد بودن آن خلاف واقع وکسیکه نماز قضا بسیار دارد اگر نمازی ازاو حالا قضا شود مثل اینکه صبح درخواب بماند ونماز صبح او قضا شود پس اگر نماز قضا غیر محصور باشد که اگر حال بخواهد تحصیل برائت ذمه از نمازهای سابقه کند بروجه معتبر شرعی این نماز میماند دور نیست که بتواند این نماز را بعمل بیاورد (۱) بلی اگر نماز قضا قدر محصوری باشد که حال بتواند عادةً آنهارا مقدم بدارد واین نماز را هم بکند مثل اینکه بقدر یکشبانه روز نماز در ذمه داشته باشد که ترتیب آرا نداند درهمچه جا نماز قضای سابق را احتیاطا مقدم بدارد بنحویکه تحصیل کند برائت ذمه را از آنها واین نماز را بعد از آنها بکند که این قسم طریق نجاتست ودرهمچو حال البته این نماز را تاخیر نیندازد واحتیاطاً تمام قضارا بکند واگر نتواند همه را بجا

(۱) احوط است صدر مدظله

(۱) بلکه احتیاطاً بعمل بیاورد صدر دام ظله

بیاورد احتیاط کند باینکه فائته این شبانه روز را که دراواست مقدم بدارد باعزم بر اتیان بآنها بعد از اتیان بفوائت سابقه وواجب نیست تقدیم نماز قضا بر اداء بلکه جایز است مقدم داشتن اداء بر قضا وبجاآوردن ادا در اول وقت لکن احوط تقدیم قضا است وتاخیر ادا تا باخر وقت باین معنی که تا مقدار اداء نماز حاضر از آخر وقت باقی بماند خصوصاً هرگاه (۱) نماز قضا یکی باشد وخصوصاً هرگاه نماز شبانه روزی باشد که دراواست بلکه مطلق نمازهای آن شبانه روز هرقدر باشد مخفی نماند که اگرچه اظهر درنظر احقر اینست که نماز قضا واجب فوری نیست وبجاآوردن نماز ادا در سعهٔ وقت وتقدیم آن بر قضا صحیح است لکن جایز نیست تسامح در اتیان بنماز قضا بنحویکه مندرج در تهاون شود بلکه لازم است اهتمام در تحصیل برائت ذمه بنحو معتدبه نمودن وحرام است تهاون وتسامح در آن نمودن عصمنا الله من الزلل بمنه وکرمه ومعتبر در اتمام وقصر حال فوتست پس اگر در سفر فوت شود باید قضا نمود بقصر هرچند در حضر باشد واگر در حضر فوت شود قضا کند اتمام هرچند در سفر باشد واگر در اول وقت مسافر باشد ودر آخر وقت حاضر یا بعکس اعتبار بحال فوتست چنانچه گذشت واگر فوت شود از کسی در حضر یك نماز از پنج نماز ونداند که کدام است قضا کند یك نماز صبح ویك نماز مغرب ویك چهار رکعتی که قصد کند بانکه چهار رکعت نماز میکنم قضاء آنچه در ذمهٔ من است قربةً الی الله ومخیر است در جهر واخفات در چهار رکعتی واگر در سفر باشد اکتفا نماید بیك نماز مغرب ویکنماز دو رکعتی بقصد آنکه در ذمهٔ او هست لکن احوط در اینجا آنست باجا آوردن یك همچه نماز دو رکعتی چهار نماز دو رکعتی را بتفصیل قضا کند وکیفیت نماز قضاء آیات در مبحث آن مذکور شد واز برای جمعه وعیدین قضائی نیست وواجبست در قضاء مراعات کیفیت اداء از جهر واخفات وظاهر اینست که در صلوة نیابتی مراعات کرده میشود حال نائب نه منوب عنه وواجبست بر ولد اکبر قضاء نمازهائیکه از پدر فوت شده باشد ودر ذمهٔ او مانده باشد (۲) نه آنچه را که عمداً وعالماً نکرده باشد یا بسبب نداشتن تقلید یا ترك تحصیل قرائت

(۱) درهمه صورت ترك احتیاط نمایند صدر دام ظله

(۲) احوط اطلاق است وقضای نمازهای مادر صدر دام ظله

معتبره عصیاناً باطل بعمل آورده باشد وجایز است بجا آوردن نافله از برای کسی که ذمهٔ
او مشغول بفریضه باشد واصل لا صلوة لمن علیه صلوة بی اصل یعنی محمول بندب
یا تقیه است لکن احوط (۱) تقدیم فریضه است در غیر موارد مخصوصه که رسید شرعاً بروجه
معتبر مانند نوافل روایت در ازمنهٔ مخصوصه والله العالم فصل دوم در نماز جماعت است بدانکه
سنتست جماعت در جمیع نمازهای واجبه ومؤکد است در یومیه وحرام است در نوافل حتی
نافلهٔ عید غدیر بنابر احوط مگر در نماز عیدین در صورت استحباب انها ونماز استسقا و
واجب نیست بالاصالة در هیچ نمازی مگر در نماز جمعه وعیدین در صورت اجتماع شرایط
وجوب انها ودر نماز نافله که بنذر یا نحو آن واجب شده باشد ودر نماز احتیاطیکه بسبب شك
حاصل شده باشد اقتدا مشکل است (۲) احوط ترك آن است اما در نماز اجاره پس باشمول
اذن عیب ندارد واگر کسی مثلا در سفر چهار فرسخی یا نحو آن احتیاطاً جمع کند ما بین قصر
واتمام وشخص حاضر مثلاً نماز چهار رکعتی خود در اتمان چهار رکعتی که امام از راه محض
احتیاط میکند اقتدا کند یا کسیکه نداند نماز قضائی در ذمه دارد و بخواهد بجهت محض
احتیاط در دین نماز قضا کند پس کسی بخواهد نماز اداء خود یا قضاء محقق خود در اتمان اقتدا
کند خالی از اشکال نیست البته عملاً احتیاط نمایند واقل قدریکه منعقد میشود بان جماعت
دو نفر است که یکی امام باشد و دیگری ماموم خواه هر دو مرد باشند یا هر دو زن باشند یا امام
مرد باشد وماموم زن وعکس آن جایز نیست و با بودن امام مرد صحیحست بودن ماموم مرد
وزن وخنثی ودر صورت بودن امام زن صحیح نیست اقتدا کردن مرد ونه خنثی و
جایز است امامت خنثی از برای انثی نه از برای مرد یا خنثی وشرط است در امام هشت
امر بنابر احوط اول اینکه عاقل باشد دویم اینکه بالغ باشد سیم اینکه عادل باشد چهارم اینکه
سالم باشد از جذام وبرص وحد شرعی واعرابی بودن پنجم اینکه طاهر المولد باشد یعنی
ولد الزنا نباشد اگرچه عادل باشد وضرر ندارد ولد شبهه بودن یا متهم بودن باین نسبت با
عدم تبین ششم اینکه مرد باشد در جائیکه تمام مأمومین مرد باشند یا در میان ایشان

۱ این احتیاط ترك نشود مگر آنکه اشتغال بنماز قضا داشته باشد صدر دام ظله

۲ بلکه خالی از وجه نیست صدر مد ظله

مردی باشد بتفصیلی که مذکور شد هفتم اینکه امام نشسته نباشد در صورتیکه مامومین
ایستاده باشند (۱) هشتم انکه امام قرائت صحیح بخواند وبدل ننماید حرفی را بحرف دیگر
مگر اینکه مأموم مثل او باشد بعینه واگر محل عیب در قرائت مختلف باشد یا امام قرائت
حمد وسوره را درست بخواند لکن در سایر اذکار بعضی از حروف را نتواند از مخرج ادا
کند باز احوط ترك اقتدا کردن شخص صحیح القرائت است باو وشرطست در صحت
جماعت علاوه بر شرایط معتبره در امام چند امر (اول) اینکه نبوده باشد ما بین امام و
مأموم حایلی که مانع باشد از مشاهده مگر اینکه امام مرد باشد ومأموم زن که در اینصورت
اگر ما بین امام ومأموم در ودیوار ومانند ان فاصله باشد ضرر ندارد مگر اینکه باعث بعد
مفرط شود وضرر ندارد در جماعة فاصله بودن دیوار پستی که مانع از مشاهدة نباشد و
هم چنین حایل مشبك مضر نیست بلی اگر دیوار سوراخی داشته باشد که در بعضی از
احوال مشاهده اتفاق بیفتد حکم بصحت خالی از اشکال نیست (۲) وضرر ندارد فاصله
شدن مأمومین اگرچه هنوز تکبیرة الاحرام نگفته باشند پس جایز است تکبیرة الاحرام
گفتن از برای مأموم دور از امام پیش از تکبیر گفتن شخص نزدیك بامام بعد از انعقاد
صفوف وایستادن ایشان بنماز (۳) بنابر اظهر واگر بواسطهٔ حایلی نتواند مأموم مشاهده
کند امام را لکن ما بین او ومأمومین که پیش روی او هستند حائلی نباشد نماز صحیح است
واگر بواسطهٔ حائلی نه ممکن باشد دیدن امام ونه مأمومین که پیش روی او هستند ولکن
متصل باشد مأموم بصفیکه بعضی از اهل ان صف مانع از مشاهده امام یا مأمومین که در پیش
روی او هستند نداشته باشد احتمال صحت (٤) صلوة خالی از رجحان نیست ولکن اگر
امام داخل در محرابی باشد که دو طرف ان مستور ومانع باشد از مشاهده مأمومین الا
یکنفر که در مقابل امام ایستاده باشد در اینصورت نماز ان یکنفر که در مقابل امام
ایستاده است صحیح است ونماز صف ثانی وبعد از ان نیز صحیح است بسبب مشاهدهٔ
مأموم محاذی امام اما نماز دو طرف اهل صف اول غیر آن یکنفر پس خالی از اشکال

۱ بلکه هر مرتبه متقدمه بر مرتبه متأخره بتفصیلی که در قیام گذشت صدر دام ظله

۲ بلکه حکم بعدم صحت بعید نیست صدر مد ظله

۳ یعنی مهیای تکبیر گفتن باشند صدر مد ظله

٤ احوط ترك است صدر دام ظله

نیست وهمچنین (۱) اگر امام داخل خانهٔ باشد که دیوار دوطرف سوای محاذی در مانع
ازمشاهده باشد پس بایستد یکی درمقابل در نماز آن یکنفر صحیح است و نماز صفوف
بعداز او نیز صحیح است امّا اگر در دوطرف همان یکنفر در صف اول بایستند نماز انها
اشکال دارد مگر درصورتیکه اقتدا کنندگان زنان باشند که درحق ایشان مانع از
مشاهده مانع از صحت نیست (دوم) اینکه دور نباشد مأموم ازامام بنحویکه عرفا
دوری بسیار محسوب شود ومنافی باشد درعرف متشرعه باهیأت جماعة پس اگر
ازمحل سجده مأموم تامحل قدم امام یامأموم دیگری که دوری ازاو مضرّ است
انقدر باشد که ممکن نشود گام زدن اگرچه بمنتهای مرتبه گام باشد صحیح نیست نماز مأموم
ومنعقد نمیشود جماعت بنابر احوط واگر کمتر ازان باشد ومنافی باقرب عرفی وهیئة جماعت
نباشد صحیح است نماز واگر کمتر باشد لکن عرفا بعد بسیار ومنافی باهیئة جماعت باشد
بازحکم بصحت مشکل است (۲) ومشهور واحوط بطلان است بلکه قول ببطلان
خالی ازرجحان نیست وحرام نیست یکنفر درصف آخر ایستادن یعنی تنها ایستادن
درپشت صفوف خصوصاً بامظنهٔ ضم شدن دیگران باو وحاصل شدن صف مجملاً
ضرر ندارد تنها ایستادن لکن مکروه ومرجوح است مگر درصورتیکه ممکن نشود
داخل شود درصفوف یاملحق شدن بایشان وهمچنین ضرر ندارد متفرق ایستادن اهل
صف آخر اگرچه فاصله مابین ایشان بسیار باشد چون هریك درپشت سرصف
پیش ایستاده‌اند بلکه چنین است امر درصف دوم نیز باین معنی که اگر صف اول بنحو
صحیح منعقد شود واگر صف ثانی اگر جدا جدا بایستند لکن هریك باصف اول
نزدیك بایستند عیبی ندارد ودراینصورت اشکال ازبرای صف سیم میشود پس اگر
فاصله اهل صف ثانی ازیکدیگر بافراط نباشد مثل اینکه مابین ایشان بقدر ایستادن
یك نفر فاصله باشد ازبرای ثالث عیبی ندارد واگر فاصله بسیار باشد هرکه
میایستد درصف ثالث درجائی بایستد که بامأموم صف ثانی نزدیك شود

۱ تفاوتی بامسئله سابقه بنظر نرسیده صدر مدظله

۲ بلکه این فرض مشکل است بلکه واقعی ندارد صدر مدظله

بنحوی که سابق مذکور شد وهمچنین ضرر ندارد درصف اولّ فاصله بودن
مابین دو نفر بقدر ایستادن یکنفر ونحو آن این گونه فاصله‌ها که بعد مفرط نشود وقرب
عرفی حاصل باشد مضر بصحت صلوة نیست وظاهر اینست که این شرط معتبر است
دراول نه مطلقا پس اگر بعضی ازماموین نماز ایشان سه رکعتی یادو رکعتی باشد ونماز امام و
سایر مأمومین چهار رکعتی باشد وبسبب تمام شدن نماز دو رکعتی یاسه رکعتی حاصل میشود
ازبرای سایر ماموین بعد مفرط مضر بصحت صلوة انها نیست (۱) ولازم نیست عدول
ازنیت ایتمام وقصد فرادی کردن خصوصاً در دو رکعت اخیره لکن افضل اتصال اهل
صف است ولازم نیست که اهل صف متاخر بقدر اهل صف اول باشند بلکه زیاد شدن
ضرر ندارد پس اگر اهل صف اول دو نفر باشند واهل صف ثانی چهار نفر واهل
صف ثالث هشت نفر عیبی ندارد مجملاً باید ماموم یانزدیك باامام باشد یانزدیك باشد
بماموی که درصف پیش باشد باماموی که درصف او باشد یعنی صفی که خود دراو
هست که اصل آن بروجه صحیح منعقد شده باشد سیم اینکه جای ایستادن امام بلندتر
نباشد ازجای ایستادن ماموم بقدر معتدبه واگر زمین سراشیب باشد عیبی ندارد واگر
بلندی مکان امام غیر معتد به باشد مثل دو انگشت وسه انگشت بلکه چهار انگشت عیبی
ندارد بلکه اگر کمتر ازمقدار یکوجب باشد حکم بعدم جواز مشکل است واگر امام درجائی
پست بایستد وماموم دربلندی عیب ندارد خواه درزمین سراشیب باشد یاغیر آن بلکه
دور نیست صحت ایتمام اگرچه بلندی بمرتبهٔ بعد (۲) مفرط باشد درصورتیکه ازغیر
جهة بلندی بعد مفرط نباشد چهارم اینکه ماموم مقدم برامام نایستد (۳) وجایز است
پهلوی هم ایستادن مطلقا لکن درصورت تعدد مأموم احوط وافضل تاخر ماموم است
ودرصورت وحدت بایستد بجانب راست امام که افضل است واگر امام وجماعت همه
برهنه ونشسته باشند امام درتوی صف اول بنشیند بنحویکه زانوهای او قدری مقدم باشد
بر زانوهای دیگران که این قسم بلااشکال است واگر امام وماموم همه زن باشند بایستد امام

۱ اگر ازخواص جماعت که مضر در فرادی است واقع نشود صدر مدظله

۲ ولی خارج ازمصداق اجتماع وجماعت نشود صدر مدظله

۳ تأخر فی الجمله را ترك نمایند صدر مدظله

در توی صف اول و مقدم نشود و اگر امام مرد باشد و مأموم زن فقط مؤخر بایستد زن و اگر صفی از مردان و صفی از زنان باشند با عدم ساتر صف زنان مؤخر بایستند که عمل باین تفصیل مسطور امیداست بی قصور و قصور باشد پنجم اینکه مأموم در نیت تعیین کند امام را پس قصد کند اقتدا کردن بامام معین را و جایز نیست اقتداء باحدهما لا بعینه و نه اقتدا کردن بدو امام معاً و اگر باعتقاد اینکه نماز کننده زید است مثلاً باو اقتدا کند بعد از نماز منکشف شود بودن او عمرو نماز او باطلست و لازم است اعاده اگرچه عمرو را نیز عادل بداند علی الاحوط و هم چنین است اگر مطلع شود در اثناء پس نماز باطلست علی الاحوط و عدول بقصد فرادی ثمری ندارد اما اگر اقتدا کند بشخص معلوم و گمان کند که اسم او فلان است ضرری ندارد و اگر اشتباه کند در معرفت شخص مثل اینکه زید و عمرو را غایبانه میشناخت و بعد از ملاقات زید هم چه دانست که او عمرو است و اقتدا کرد و بعد از آن معلوم شود داشتباه احوط اعاده است اگرچه هر دو را عادل بداند اگرچه ظاهر اینست که نماز صحیح باشد بلی در خصوص اشتباه امام با مأمومین در اثناء جهل فی الجمله مغتفر است چنانکه اشاره میشود والله العالم ششم موافق بودن نماز امام و ماموم است در هیئة پس صحیح نیست اقتداء نماز یومیه بنماز آیات یا عکس اما موافق بودن در عدد رکعات شرط نیست پس ضرر ندارد اقتدا کردن در نماز عشا بمغرب و عکس و نه موافق بودن در جهر و اخفات و نه در اداء و قضا پس صحیح است اقتدا نمودن در نماز مغرب ادا بظهر قضا و عکس آن هفتم متابعت کردن ماموم امام را در افعال باینکه پیش از امام هیچ فعلی را بجا نیاورد بلکه احوط مؤخر بودن ماموم است در افعال از امام اما در اقوال پس واجب است متابعت در تکبیرة الاحرام بلکه لازم است تاخیر در تکبیرة الاحرام بنا بر احوط اگر نگوئیم اقوی و در غیر آن واجب نیست متابعت پس ضرر ندارد پیش افتادن ماموم در ذکر رکوع و سجود و تسبیحات اربع و در تشهد بلکه در سلام نیز لکن احوط متابعت است در اقوال نیز اما متابعت باین معنی که اختیار

کند در اقوال انچه را که امام اختیار نموده البته لازم نیست پس اگر امام اختیار تسبیحه کبری نماید در رکوع و سجود لازم نیست بر ماموم اختیار آن پس میتواند اختیار نماید تسبیحه صغری را و هکذا و اگر بعد از اینکه امام تکبیرة الاحرام گفت ماموم تکبیرة الاحرام بگوید بعد از ان امام نماز خود را قطع نماید و دو دفعه تکبیر بگوید نماز ماموم باطل نمیشود بلکه عدول میکند بفرادی و هم چنین عدول میکند بفرادی در هر جائیکه عذری از برای ماموم در اقتدا حاصل شود بلکه قول بجواز عدول از اقتدا بفرادی در حال اختیار خالی از رجحان نیست (۱) و ظاهر اینست که لازم نیست در حین نیت اقتدا عزم بر بودن با امام تا آخر بلکه اگر قصد داشته باشد که در رکعت ثانیه مثلا قصد فرادی کند ظاهر اینستکه عیب ندارد و لکن مراعات احتیاط باجتناب (۲) از این نحو از عمل در غیر صلوة خوف اولی است اما عکس که یعنی بعد از داخل شدن در نماز بقصد فرادی نیت اقتدا و انعقاد ایتمام نماید پس ظاهر اینست که جایز نباشد و اگر ماموم سر بردارد از رکوع یا سجود پیش از امام سهواً یا خطاً یعنی بگمان اینکه امام رفع راس کرده رفع راس نماید باید برگردد و بامام ملحق شود اگر بتواند درک متابعت کند اما اگر امام نیز بلافاصله رفع راس نماید جواز عود مشکل است بلکه ظاهر اینست که جایز نباشد و هم چنین اگر سهواً یا خطأً برود برکوع یا سجود قبل از امام باید برگردد و بمتابعت امام رکوع یا سجود نماید اما اگر مخالفت عمداً باشد در جائی که قصد قربة کرده باشد مثل اینکه جاهل بمسئله باشد و بعد از فارغ شدن امام از قرائت یا قدر واجب از تسبیحات باشد پس جایز نیست برگشتن پس اگر برکوع یا سجود برود پیش از امام عمداً توقف کند تا امام برسد باو و هم چنین اگر عمداً پیش از امام رفع راس کند از رکوع یا سجود توقف کند تا امام ملحق شود یعنی احتیاط این قسم کند و نماز را اتمام کند و بعد از ان اعاده نماید اگرچه در هر دو صورت دور نیست که نماز صحیح باشد و اعاده لازم (۳) نباشد اگرچه شخص مذکور در مخالفت عاصی است و جایز نیست عود کردن برکوع یا سجود بلی اگر رفتن ماموم برکوع پیش از فراغ امام از

(۱) ولی ملاحظهٔ عذر را اگرچه عرفی باشد فرمایند صدر مدظله

(۲) خصوصاً اگر غرض عقلائی نبوده باشد صدر دام ظله

(۳) اعاده را ترک نمایند صدر دام ظله

قرائت باشد صحت صلوة بسیار مشکل است البته عملا احتیاط نمایند باتمام واعاده اما اگر مخالفت در فعل دیگر باشد مثل اینکه بر خیزد پیش از امام پس ظاهر اینست که عود جایز نباشد و نماز صحیح باشد خواه سهوا یا خطأ صادر شده باشد یا عمدا اگر چه در صورت تعمد بسبب تقدم عاصی است (۱) و درك جماعت و فضیلت ان مینماید کسی که دریابد امام را پیش از رکوع و تکبیرة الاحرام بگوید و باو ملحق شود بلکه در میابد کسیکه ملحق شود بامام در حال رکوع اگر چه بعد از فراغ از ذکر باشد بدانکه در خصوص رکعت اول ماموم شرط است که ماموم امام را دریابد در رکوع باینمعنی که اگر در نیابد در رکوع ان رکعت بکار ماموم بر نمیخورد پس اگر ماموم بجهت ادراك رکوع تکبیرة الاحرام بگوید و امام را در رکوع در نیابد پس اگر بعد از رسیدن بحد رکوع معلوم شود که ادراك امام در رکوع نکرد نماز باطل و استیناف ان لازم میشود و هم چنین اگر بعد از رسیدن ماموم بحد رکوع معلوم شود رفع راس امام و شك کرده شود در ادراك امام در حال رکوع یعنی مشکوك باشد تقدم امام و تاخر او بنحوی که عرفا شك در حادث باشد باز نماز ماموم محکوم ببطلان است بلی اگر ماموم بگمان دریافتن امام چون دید که امام مثلا مشغول بذکر است تکبیر بگوید و ملحق شود و بعد از بلوغ بحد رکوع باز بظن استصحابی رکوع امام را ادراك کرده باشد دور نیست که نماز و ایتمام محکوم بصحت باشد و محض احتمال اینکه شاید قبل از بلوغ ماموم بحد رکوع امام رفع راس کرده باشد مضر بصحت صلوة ماموم و ایتمام نباشد و اگر امام شروع در رفع راس کرده باشد و هنوز از حد رکوع تجاوز نکرده ماموم باو ملحق شده باشد پس اگر امام بسبب نرسیدن ماموم باو مکث کرده باشد و آرام گرفته باشد تا ماموم مستقر شود در رکوع ظاهر این است که نماز ماموم و ایتمام او هر دو صحیح باشند و اگر امام بعد از رسیدن ماموم باو در حال نهوض همان نحو رفع راس نموده باشد مسئله محل اشکال است احوط اتمام نماز است باتمام یا عدول بفرادی و اعادهٔ نماز است بعد از ان اگر چه بنظر احقر احتمال صحت صلوة و حصول ایتمام خالی از رجحان نیست و اگر ماموم برسد

۱ ترك احتیاط باعاده ننمایند صدر مدظله

و امام در رکوع باشد پس مأموم تکبیر بگوید بقصد اینکه اگر برکوع رسیدم و امام رفع راس کردمن انچه مقتضای تکلیف است عمل میکنم مانند کسی که بعد از رفع راس از رکوع ملحق شود عیب ندارد پس اگر ادراك رکوع کرد حکم ان واضح است و اگر نکرد حکم همان است که مذکور شد و اگر قبل از بلوغ بحد رکوع ملتفت شود نماز صحیح است لکن مکلف مخیر است ما بین اینکه قصد فرادی کند و بنحو فرادی عمل نماید و میتواند صبر کند بایستد و مشغول ذکر الهی شود احتیاطا تا امام بر خیزد پس این رکعت که امام بر خاست و داخل در آن شد رکعت اول ماموم میشود باید دریابد امام را در رکوع این رکعت و میتواند ماموم بعد از تکبیرة الاحرام رکوع نکرده بعنوان استحباب متابعت کند امام را در سجدتین و اگر امام بعد از ان تشهد بخواند متابعت کند ماموم در تشهد نیز و بعد از ان با امام بر خیزد که رکعت ثانی امام یعنی این رکعت بعد از قیام مطلقا اول رکعت ماموم محسوب میشود و مشهور این است که این متابعت در سجدتین مستحبست لکن سبب بطلان نماز میشود پس بعد از بر خاستن لازم میشود تجدید نیت و تکبیرة الاحرام و بنظر احقر نماز صحیح است بنحویکه ذکر شد لکن اگر چنین کند احوط اعاده نماز است مخفی نماند که جایز است از برای ماموم ملحق شدن بامام بعد از رفع رأس امام از رکوع در حال اختیار نیز پس اگر مأموم برسد در وقتی که امام رفع رأس از رکوع کرده باشد میتواند مأموم نیت کند و تکبیرة الاحرام بگوید بقصد اقتداء و ملحق بامام شود و متابعت کند در سجدتین (۱) بدون رکوع و در تشهد نیز اگر امام تشهد بخواند و بمتابعت بر خیزد و این رکعت بعد امام را اول رکعت خود محسوب بدارد و رکوع ان را با امام دریابد و میتواند هم چه ماموم بعد از تکبیرة الاحرام گفتن متابعت نکند امام را و بهمان حالت بایستد و مشغول ذکر شود احتیاطا تا امام بر خیزد و ماموم اورا در این رکعت متابعت نماید که رکعت اول او است مجملا اصل ملحق شدن ماموم بامام و نیت و تکبیرة الاحرام گفتن در جمیع احوال امام صحیح است اینقدر است که اگر در رکعت اولی امام را در رکوع در نیابد این رکعت از برای مأموم ثمر نمیدهد پس رکعت بعد از ان اول

۱ در غیر رکعت اخیره امام اتیان بسجدتین مشکل است صدر مدظله

رکعت اول مأموم محسوب میشود واین مطلب که گفتیم در رکعت اول مأموم است اما
همینکه در رکعت اول امام را در رکوع دریافت اگر در سایر رکعات اتفاق بیفتد در رکعتی
سهو یا خطا ادراك نکند امام را در رکوع مثل اینکه مأموم مشغول قرائت یا تسبیحات بود
وامام بسبب تعجیل از رکوع رکعت ثانیه یا نحوان رفع رأس نموده باشد پس مأموم رکوع
کند ودر سجدتین ملحق بامام شود ضرری بحال مأموم وایتمام او در رکعت او ندارد بلکه
محتملست که تأخر مأموم ازامام درغیر رکوع رکعت اولی مطلقا مضر نباشد مگر در
صورتیکه تأخر بمرتبهٔ برسد که بامتابعت عرفیه وهیئت ایتمام منافی باشد لکن ارتکاب این
قسم از تأخر چون محل اشکال است عملاً احتیاط نمایند مأموم عمداً مرتکب همچو
مخالفت که در رکعات دیگر مثلا عمداً بعد ازامام یعنی بعد از رفع رأس امام از رکوع برکوع
برود وبعد از رفع رأس امام از سجود بسجود برود نشود اگرچه باتعمد تامادامی که بمرتبه
افراط منافی بامتابعت عرفیه نرسد بنظرم صحت صلوة وایتمام خالی از رجحان نیست (۱)
وساقط میشود قرائت حمد وسوره از مأموم در دو رکعت اول باین معنی که قرائت امام
مغنی است از قرائت او درصورتیکه در دو رکعت اول اقتدا نماید بلی اگر بوده باشد نماز
جهریه ونشنود مأموم قرائت امام را حتی همهمه را احوط وافضل قرائت کردن مأموم است
(۲) باخفات ودر دو رکعت آخر احوط خواندن تسبیحات یا حمد است اگر نگوئیم که (۳)
اقوی است اینهمه درصورتی بود که ملحق شود بامام در رکعت اولی اما اگر ملحق شود
بامام در رکعت دوم پس در رکعت سیم امام که دویم مأموم است قرائت حمد وسوره
واجبست اگر ممکن شود والا اقتصار نماید بحمد تنها واگر ملحق شود بامام در رکعت سیم
که رکعت سیم امام اول رکعت مأموم باشد پس اگر در اول رکعت ملحق شود وبتواند ادراك
قرائت نماید واجبست قرائت واگر زمانی ملحق شود که اصلا درك قرائت نتواند نماید مثل
اینکه ملحق شود در حال رکوع دراین صورت دو رکعت اول مأموم که رکعت سیم امام است
قرائت ساقط است ودر رکعت چهارم امام که دوم مأموم است واجبست قرائت پس بخواند

۱ عادهٔ نماز را در عمل ترك نمایند صدر مدظله

۲ قصد قربت مطلقه صدر دام ظله

۳ میگوئیم قوی است وهرگاه به نیت قربت مطلقه آورد اولی خواهد بود صدر مدظله

حمد وسوره واهر دو را اگر ممکن شود والا اقتصار نماید بحمد تنها واگر ممکن نشود قرائت
حمد تماما بخواند بعضی از آن را و (۱) متابعت نماید امام را لکن دراین صورت
احوط اعاده کردن نماز است بعد از آن ودر مواردی که بر مأموم لازم است
قرائت قرائت نماید باخفات علی الاحوط وسزاوار است ختم مبحث ببیان چند امر
(امر اول) یعنی بلوغ بودن پیش از طلوع صبح (۲) پس اگر بالغ شود بعد از طلوع صبح
دران روز لازم نیست روزه اگرچه قبل از زوال حاصل شود بلوغ ومفطری بعمل
نیامده باشد لکن دراینصورت احوط اینست که نیت روزه کند واگر نکرد احوط
قضا کردنست (دوم) عاقل بودنست در تمام روز پس اگر در تمام روز یا بعضی از آن
مجنون یا مغمی علیه باشد اگرچه در قلیلی از روز باشد وقبل از زوال رفع شود نه ادا
لازم است نه قضا واحتیاط دران مانند سابق است بلی اگر سبب بیهوشی خود شده
یا زوال عقل باشد مانند سکران خواه بداند که ان فعل سبب اغمی میشود یانه
وخواه ملتفت باشد که صائم است یانه وملتفت باشد که اغمی مضر است بصوم یانه در
جمیع صور صوم باطل است وقضاء آن لازم است علی الاحوط اگرچه
روزه باطل میشود مطلقا لکن لازم میشود قضا حتی در مسکریکه باختیار خود
مرتکب نشده باشد علی الاحوط (۳) (سیم) مسافر نبودن بسفریکه باعث قصر
کردن نماز شود اگرچه قصر را بنحو تخییر قائل شویم پس در هشت فرسخ ملفق از
ذهاب وایاب درجائیکه قصر قائل شدیم روزه ساقط است مطلقا بلی اگر مسافر حاضر
شود پیش از ظهر ومفطری بعمل نیاورده باشد واجب میشود روزه بتفصیلیکه
میاید وهمچنین است در مرض وهمچنین صحیح است روزه از مسافریکه بیرون برود
باروزه بعد از زوال وهمچنین در بعضی از صور نذر چنانکه میاید بعد ازاین (چهارم)
سلامتی از مرض بلکه جمیع مضاریکه برسد شخص بسبب انها بر نفس محترمی یا عرض
محترمی یا از تلف چیزیکه حفظ ان واجب باشد یا از مشقت شدیدی که نتوان متحمل

۱ بلکه نیت انفراد نمایند صدر مدظله

۲ بلکه مقارن باصبح صدر مدظله

۳ بلکه خالی از وجه نیست صدر مدظله

انشد عادة (پنجم) طاهر بودن از حیض یانفاس اگرچه بقدر یکدقیقه (۱) بعداز طلوع فجر منقطع شود یایکدقیقه قبل ازغروب آفتاب حادث شود بخلاف سفر و مرض که درانها تفصیلی است که اشاره بان شد وبعد نیز بیان ان میاید وشرطاست درصحت روزه چند امر (اول) اینکه جمیع انچه شرط بوده‌است دروجوب الا بلوغ که ظاهر صحت روزه‌است ازصبی ممیز چه دختر باشد وچه پسر ولکن واجب نیست بلکه محتملست صحت روزه‌ازطفل درصورتیکه اینقدر شعور داشته باشدکه خداوندرا بشناسد وامر ونهی را ادراك کند وقصدامتثال امر خداکند اگرفرض شود انفکاك این معنی ازتمیز (دوم) ایمان خاص یعنی اثنی عشری بودن پس باطلست عبادت بافساد اعتقاد درامر امامت چنانکه شرطست اسلام نیز درانجا بلکه درجمیع عبادات انقدراست که اگرکافر اسلام بیاورد درماه رمضان پس اگرپیش ازطلوع صبح باشد لازم میشود روزه ان روز (۲) واگربعداز طلوع صبح باشد روزه انروز لازم نیست نه اداء ونه قضاء لکن اگرپیش ازظهر باشد ومفطری بعمل نیاورده باشد احوط امساکست بقصدصیام وسنی که قبول تشیع کند انچه‌راکه درمذهب خود بنحوصحیح بعمل آورده باشد قضاءان لازم نیست وهمچنین مانند سنی ازاهل مذاهب فاسده‌ازمسلمین واین حکم مطرداست درجمیع عبادات مگر درزکوة که لازمست اعاده ورساندن باثنی عشری وهمچنین است خمس علی الاحوط (۳) (سیم) اینکه انزمان قابل باشداز برای روزه باین معنی که روز عید فطر نباشد وروزعید اضحی نباشد زیراکه دراین دوروز حرامست روزه چنانکه خواهد آمد وهمچنین زمانیکه گنجایش یکماه و یکروزرا نداشته باشد نباشدازبرای کسیکه باید دوماه متوالی روزه بگیرد وهمچنین ماه رمضان نباشد ازبرای کسیکه بخواهد روزه غیررمضان را بگیرد زیراکه درماه رمضان واقع نمیشود روزه غیرماه رمضان پس اگرکسی درماه رمضان قصد روزه دیگر کند خالی ازاین نیست یاازروی جهلست یعنی نمیداند که ماه رمضانست لهذا

۱ درمقارن بافجر وغروب ترك قضا نمایندصدر دام ظله

۲ در مقارن نیز لازم است صدر دام ظله

۳ وبلکه خالی ازوجه نیست صدر مد ظله

چنین قصدمیکند دراینصورت انروزه صحیح است ولکن ازماه رمضان محسوب میشود ویاازروی عمداست پس اگرعمداً یعنی باعلم باینکه ماه رمضانست قصدروزه کندباطلست نه‌ازماه رمضان محسوب میشود ونه‌ازغیران وفرقی نیست دربطلان مذکور مابین اینکه شخص مکلف دیگرتکلیف روزه ماه رمضان داشته باشد یانداشته باشد پس درسفری که قصراست اگرروزه مندوب‌را جایزبدانیم درماه رمضان نمیشودگرفت (چهارم) اینکه کسیکه روزه مندوب بخواهد بگیرد روزهٔ قضاء ماه رمضان بلکه غیران نیزازروزه‌های واجبه مثل کفاره ونحوان درذمه نداشته باشد واگروجوب بسبب استیجار ومانند ان باشد مضر نیست بلی اگربسبب وجوب نذر باشد فی الجمله اشکالی دارد وهمچنین کسیکه روزهٔ واجب ازخود درذمه دارد بخواهد روزهٔ واجب قضاء دیگررا متحمل شود بدون اینکه برخود واجب کند عیب ندارد درصورتیکه انواجب خود مضیق نباشد وهمچنین اگرروزهٔ واجب درذمه باشد لکن مکلف قادربراتیان بان واجب نباشد ودران زمان امر بجاآوردن ان نداشته باشد مثل اینکه شهرین متتابعین براوواجب باشد وباقی مانده باشد بشهر رمضان بیست روز یاکمتر یازیاده لکن کمتراز یکماه ویکروز ظاهراینست که درچنین صورت اتیان بصوم مندوب بی عیب باشد لکن اجتناب ازان احوطاست (پنجم) اذن گرفتن زن وغلام وکنیزاست درروزهٔ مندوب ازشوهر وآقاکه بدون اذن ایشان روزه باطل است (۱) علی الاحوط وهمچنین روزهٔ فرزند بدون اذن پدر وروزه مهمان بدون اذن صاحب خانه بنابراحوط اگرچه قول بکراهت دراین دوجا خالی از قوة نیست خصوصاً درمهمان بلی بامنع والدین صحت صوم مندوب ازولد خالی از اشکال نیست خصوصاً درصورتیکه باعث ملال (۲) ورنجش ایشان شود وافضل مراعات اذن مهمان است امادرصوم واجب پس شرط نیست اذن احدی ازمذکورین پس صحیح است صوم واجب (۳) موسع اززوجه بدون اذن زوج وهمچنین ازبنده بدون

۱ گرمنافی باحق شوهر وآقابوده باشد صدر مد ظله

۲ دراین صورت اقوی ترك است صدر دام ظله

۳ محتاج بمراجعه است صدر مد ظله

اذن مولی ششم اجتهاد یا تقلید مجتهد حی در روزه که میخواهد بعمل بیاورد در اجزاء وشرایط و کیفیات آن اگر از ضروریات باشد مثل وجوب روزه ماه رمضان بلکه اگر از قطعیات باشد تقلید ضرور نیست و همچنین اگر از روی اجتهاد یا تقلید بداند که فلان قسم عمل احوط و قدر متیقن است و بهمان نحو عمل نماید باز محکوم بصحتست چنانکه صحیح است عمل جاهل مطابق واقع بان تفصیلی که در مباحث تقلید همین کتاب و در جواب وسؤال متعرض آن شدم بلکه امر در صوم اوسع است توضیح مطلب اینستکه اگر کسی اصل صوم را اجمالاً بداند ولکن تفصیلات جمیع مبطلات را نداند مثل اینکه نداند کذب بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم مبطل است یا بقاء بر جنابت در نوم ثانی یا ثالث مفطر است و بسبب جهل و غفلت حین عمل متزلزل و شاك نباشد و قصد کند بعمل آوردن صوم واقعی را و مرتکب هم نشده باشد هیچ مفطری را دور نیست که صوم او محکوم بصحت باشد بلکه همینکه ترك اکل و شرب و جماع را بداند و تفصیلات مابقی را نداند و قصد نکند که صوم محض همین قدر است نه زیاده بلکه قصد صوم واقعی نماید و مرتکب هیچ مفطری نشود احتیاطاً و بسبب غفلت متزلزل در عمل نباشد حکم بوجوب قضا نمیتوان نمود بدانکه در دانستن اجزاء و شرایط فرق نیست مابین صوم واجب و مندوب لکن اعتبار تقلید مجتهد حی در صوم واجبست اما در صوم مستحب بلکه مطلق مستحبات چه روزه وچه نماز و چه غیر انها همینکه بداند حرام نیست و مطلع شود بر روایتی یا فتوای فقیهی بر استحباب یا قول بوجوبی باشد که منشأ احتیاط استحبابی بشود و او اجتهاداً یا تقلیداً بداند عدم حرمت انرا کفایت میکند همین قدر در رجحان ان فعل و بجا آوردن آن بقصد امتثال (۱) امر الهی احتیاج بتقلید در خصوص اینها نیست اما باید این مسئله را که تقلید در انها ضرور نیست باجتهاد یا تقلید مجتهد جامع الشرایط بداند چنانکه واضح است هفتم نیت روزه است بتفصیلی که احکام آن در فصل دوم مذکور میشود فصل دوم در نیت روزه است و در آن چند مطلب است مطلب اول مبدانکه

(۱) یعنی احتمال وجود امر صدر دام ظله

شرط است در روزه مانند سایر عبادات نیت و بدون آن روزه باطلست و کافیست در اینجا مانند سایر جاها داعی و حاجت بتصور تفصیلی نیست پس همینکه سحر بر میخیزد و سحر میخورد بجهت روزه داشتن فردا یا غسل جنابت میکند بجهت اینکه فردا روزه داشته باشد همین قدر کافیست از برای نیت لیکن احوط اینست که بخصوص انشاء نیت کند بتصور تفصیلی باین معنی که روزه میگیرم فردا بجهت فرمان برداری خدا یا روزه میگیرم فردا قربة الی الله یا نحو ذلك و حاجت نیست بسوی تصور کردن تفصیلی مفطرات در حال نیت بلکه لازم نیست دانستن جمیع مفطرات را از روی اجتهاد یا تقلید باین معنی که شرط صحت روزه نیست اگرچه تعلیم گرفتن و فهمیدن مفطرات را مانند سایر مسائل ضروریه واجب است پس اگر تفصیل مفطرات را اجتهاداً یا تقلیداً نداند ولکن بسبب اطلاع بر اقوال فقهاء قادر بر احتیاط باشد امساك از مفطرات واقعی را و احتیاط ترك کند هر چیزی را که محتمل است مبطل بودن آن صحیح است روزه بلکه اگر بعضی از مفطرات غیر ضروریه را مفطر نداند لکن آن مفطر را بعمل نیاورد و در نیت قصد نکند امساك از مابقی را بلکه قصد کند امساك از هر چه را که مفطر است روزه صحیح است چنانکه گذشت و کافیست در نیت قصد قربت باین معنی که لازم نیست قصد وجوب در واجب و قصد استحباب در مستحب و قصد ادا در اداء و قصد قضا در قضا حتی اینکه لازم نیست تعیین اینکه صوم از خود است یا از غیر است لکن باید قسمی نیت کند که در واقع شامل نیابت هم بشود بلی اگر انواع متعدده در ذمه داشته باشد لازم است تعیین منوی مثلاً اگر صوم قضا از خود و غیر خود در ذمه باشد باید تعیین نماید در نیت و همچنین اگر قضا و نذر هر دو در ذمه باشد و همچنین اگر قضا و کفاره هر دو در ذمه باشد بلی اگر روزهٔ قضا از دو ماه رمضان مثلاً در ذمه باشد لازم نیست در مقام قضا تعیین کردن اینکه این روزه بخصوص از کدام است بلکه مانند قضا از یکماه رمضان خواهد بود و معتبر نیست در روزه کف نفس کردن بلکه حقیقة روزه ترك اشیاء مخصوصه است با نیت لکن دانستن

اینکه روزه محض ترك کردن است یا بازداشتن نفس ضرور نیست مطلب دوم بدانکه واقع نمیشود در ماه رمضان روزه غیر ماه رمضان مطلقا و کفایت میکند در روزه رمضان قصد قربت و ضرور نیست قصد کند که روزه ماه رمضان میگیرم حتی در حق کسیکه نداند ماه رمضان داخل شد مانند شخص محبوس باین معنی که اگر شخص محبوس شاك باشد و نداند که ماهی که در ان هست چه ماهست و مع ذلك چون اینقدر را میداند که هر ماه باشد لا محاله روزه در ان مطلوبست یا وجوباً یا استحباباً لهذا روزه بگیرد قربة الی الله و بعد منکشف شود که ماه رمضان بود روزه محکوم بصحتست بلکه اگر باعتقاد اینکه غیر ماه رمضان است روزه مندوب بگیرد بعد منکشف شود که ماه رمضان بود صحیح است و از رمضان محسوب میشود چنانکه اگر در روز آخر شعبان باعتقاد آخر شعبان بقصد استحباب روزه بگیرد بعد از ان منکشف شود که اول ماه رمضان بود از رمضان محسوب میشود و همچنین اگر قصد روزه قضا یا روزه واجب دیگر نموده باشد صحیح است و از رمضان واقع میشود بلی اگر عمداً و عالماً در ماه رمضان قصد روزه دیگر کند باطل خواهد بود و مجزی از هیچیك نخواهد بود مجملا در ماه رمضان همینکه اینقدر ملتفت شود که در نزد خدا مطلوب و محبوبست و در شب همین قدر ملتفت شود نه زیاده و اصلا ماه مبارك بودن بخواطرش نرسد و قصد کند که روزه میگیرم فردا بجهت خدا کافی است حتی کسیکه این مطلب راندانند که در ماه رمضان روزهٔ غیر ماه رمضان واقع نمیشود در حق او نیز قصد قربت مطلقه در ماه رمضان کافیست بلی اگر مسئله راندانند که در ماه رمضان روزه غیر اینماه واقع نمیشود و ملتفت شود تعدد انواع صوم را شرعا و اعتقاد داشته باشد یا احتمال بدهد که در این روز بتواند صوم دیگر هم بگیرد مع ذلك نیت را تخصیص بماه رمضان ندهد بلکه قسمی نیت کند که مردد باشد مابین روزه رمضان و غیر ان دور نیست که صوم مذکور باطل باشد لکن اگر شخص جاهل مذکور غافل از این گونه مطالب باشد و همین قدر ملتفت شود که روزه محبوب خداست و بجهت همین قصد صوم کند کفایت میکند پس نیکو تأمل کن که فرق

مابین این مسائل قدری صعوبت دارد اما در غیر ماه رمضان پس لابد است از تعیین اگر متعدد در ذمه باشد یا احتمال تعدد بدهد بلی اگر بداند یکروزه واجبی در ذمه اوست و قصد کند همان معین واقعی را کفایت میکند اگر چه در حین نیت نداند یا ملتفت نشود که ان یکی کدامست و کسیکه در ذمهٔ او روزهٔ واجبی باشد نمیتواند روزهٔ مستحبی بگیرد چنان که مذکور شد پس مادامیکه مکلف است بگرفتن روزهٔ واجب تکلیف بروزهٔ استحبابی ساقط است اما کسیکه ذمه او مشغول بروزه واجب نیست اگر همین قدر قصد کند که فردا روزه میگیرم بجهت خدا و ملتفت همین قدر باشد که روزه من حیث هو محبوب خداست و لهذا قصد صوم کند و ملتفت اقسام صوم نشود دور نیست که صحیح باشد و امتثال امر مندوب حاصل شود بلکه این عین قصد صوم مندوبست (مطلب سیم) اینکه وقت نیت در ماه رمضان و هر روزه که واجب معین باشد شب است پس واجبست که نیت در شب واقع شود در هر دو جزء گذشته باشد بلی اگر کسی نداند که ماه رمضان داخل شد یا فراموش کند ماه رمضان را و یا فراموش کند نیت را یا مسافر حاضر شود در روز و هنوز مرتکب مفطری نشده باشد یا مریض شفا یابد یا مرض او تخفیف یابد قبل از زوال و او مرتکب مفطری نشده باشد و مانع رفع شده باشد پس در این پنج صورت زمان نیت ممتد است تا ظهر و اما روزه واجب غیر معین مثل قضاء روزهٔ ماه رمضان و نذر مطلق و صوم مندوب پس زمان نیت ان مطلقا ممتد است تا ظهر در صورتیکه مرتکب مفطری نشده باشد بلکه در صوم مندوب دور نیست امتداد زمان نیت تا قلیلی قبل از غروب و نیت صوم مشروع باشد اینقدر است که اگر پیش از ظهر نیت کند ثواب روزه صحیح را دارد و اگر بعد از ظهر (۱) قصد کند شاید ثواب او بقدر همان سابقی باشد (مطلب چهارم) اینکه بعد از نیت کردن ضرور ندارد بجا آوردن مفطری عمداً در شب و نه خوابیدن در تمام روز یا فراموش کردن روزه در روز لکن واجبست باقی بودن بر حکم نیت بجهت خشنودی خداوند از طلوع فجر صادق تا شب پس اگر در جزئی از اجزاء صوم قصد ریا کند باطل خواهد بود چنان که

(۱) امید از تفضل الهی عز اسمه این است که ثواب تمام روزه را داشته باشد مطلقا مد ظله

در صوم واجب معین اگر عمداً دریابد صبح را بی نیت باطلست روزه آن روز ولازم است قضاء ان وهم چنین اگر در جزئی از اجزاء روز قصد عدم صوم کند بنحویکه اعراض از روزه کرده باشد ودران قدر از زمان از صائم بودن بیرون رفته باشد باز روزه محکوم بفساد است اما اگر اراده کرده باشد که روزه را بعد از ان قطع کند وهنوز قطع نکرده پشیمان شود وروزه را نگاه بدارد وجوب قضاء معلوم نیست لکن مراعات ان احوطست (مطلب پنجم) این است که لازم است در هر شب نیت علیحده از برای صوم فردا و کفایت نمیکند نیت شب اول ماه مبارك رمضان نسبت بسایر روزها علی الاقوی بلی بنابر قول کسیکه نیت را خطور ببال میداند احتمال کفایت بسیار قوی است (فصل سیم) در ماهیت صوم است ودران نه مطلب است (مطلب اول) در بیان اجزاء صوم و تروك مخصوصه است بنحو اجمال بدانکه صوم علی الاحوط عبادة است از ترك كردن نه چیز از طلوع فجر صادق الی غروب افتاب ومعلوم میشود غروب کردن آفتاب بگذشتن حمرهٔ مشرقیه از سمت سر ادمی با توجه بنقطه جنوب بلد همینکه حمرهٔ مشرقیه از سمت سر گذشت حاصل میشود غروب وان نه چیز که باعث بطلان روزه میشود این است اول خوردن دوم آشامیدن سیم رساندن غبار غلیظ ومانند ان بحلق چهارم قی کردن عمداً پنجم فرو بردن سر است در آب ششم دروغ گفتن بر خدا و رسول خدا و ائمه علیهم السلام هفتم اماله کردن است هشتم جماع کردنست نهم استمناست یعنی بیرون آوردن منی است از خود باختیار (مطلب دوم) در تفصیل اشیاء مذکوره است باکمال اختصار پس میگوئیم فرق نیست در خوردن وآشامیدن مابین اینکه خوردنی و آشامیدنی متعارف باشد یا غیر متعارف وخوردن وآشامیدن بنحو متعارف باشد یا بنحو غیر متعارف لکن ضرر ندارد فرو بردن آب دهن تامادامی که خارج نشود از دهن و هم چنین بلغم سینه بلکه بلغم دماغ نیز علی الاظهر (۱) اما ریزهای غذائی که باقی میماند در بیخ دندانها اگر فرو ببرد عمداً مبطل است واگر بی اختیار برود بحلق مفطر نیست اگر چه

۱ احوط نکشیدن فضلات است از سر بسوی حلق صدر دام ظله

در خلال کردن کوتاهی کرده باشد واگر آبی در دهن بریزد که مضمضه کند وقصد فرو بردن نداشته باشد وآب بحلق برود پس اگر مضمضه وضوء نماز واجب باشد ضرری ندارد واگر بجهت خنك شدن دهن یا عبث محض باشد موجب قضاء است نه کفاره ودر وضوء مندوب ونحو ان نیز قضا نماید علی الاحوط واگر استنشاق کند (۱) وبدون قصد آب از دماغ بحلق برود یا در چشم دوا بریزد و نفوذ کند ظاهر این است که هیچیك باعث بطلان صوم نمیشود بلکه در دوا ریختن بچشم وگوش مثلا اگر بداند که بتدریج نفوذ خواهد کرد ظاهر اینستکه باعث بطلان نشود اگر چه در همچو دوا ریختن بچشم در بعضی از صور یا مطلقا مکروه است مجملا عنوان این دو مفطر صدق اکل و شرب است نه مطلق ایصال چیزی بجوف پس اگر پهلوی کسی سوراخ شود بسبب نیزه یا نحو ان ودوائی داخل کرده شود از ان سوراخ در جوف مفطر نخواهد بود (مطلب سیم) مراد از غبار غلیظ غباری است که معتد به باشد ودر هنگام فرو رفتن بحلق بمرتبهٔ باشد که محسوس شود ودر حلق احساس شود ومراد از ایصال این است که خود برساند یا در محل غبار مکث کند وحفظ نماید خود را پس برود غبار بحلق او بنابر احوط (۲) واگر بنحو معتد به حفظ کند وغبار نفوذ کند یا غبار رقیق باشد وکم کم در سینه بمرتبه غلظت برسد حرجی نیست ودر دخان غلیظ مانند غالب افراد دود غلیان وبخار غلیظ احوط اجتناب است بلکه احتمال مفطر بودن خالی از رجحان نیست لکن مخفی نماند که لازم نیست احتراز از دخان وبخار مانند غبار یعنی لازم نیست بر طباخ و خباز ومانند ایشان بستن دهن و بینی بجهت حفظ از رفتن دخان بحلق پس اگر مفطر بدانیم رساندن دخان و بخار است وادخال انها است در حلق بخلاف غبار که اگر داخل شود در حلق بسبب تسامح در حفظ دهن مفطر است علی الاحوط (مطلب چهارم) در قی است بدانکه مبطل صوم قی عمدیست پس اگر قی بی اختیار بیاید باطل نمیشود روزه واگر بااختیار اروغ کند بنحوی که مانند دانه برنج را اختیار آبالا بیاورد که عرفا مصداق قی نباشد وفرو نبرد حکم ببطلان مشکل است لکن احوط مراعات قضاست اما

۱ مساوات استنشاق با مضمضه احوط است صدر دام ظله

۲ بلکه خالی از وجه نیست صدر دام ظله

اگر اروغ کند در حالتی که ظن بالا آمدن چیزی نداشت و همچه اتفاق افتاد حرجی بر او نیست (مطلب پنجم) در ارتماس است بدانکه معنی ارتماس در اینجا فرو بردن تمام سر است در آب بنحویکه تمام سر در یکزمان در زیر آب بماند اگرچه بتدریج فرو برده باشد و در حکم آب مطلقست آب مضاف علی الاحوط (۱) و اگر بی اختیار بیفتد یا فراموش کند روزه بودنرا باطل نمیشود روزه بسبب ان و هم چنین باطل نمیشو د روزه بمحض فرو بردن جمیع منافذ بدون کاسه سر لکن احوط اجتناب از انست (مطلب ششم) در دروغ گفتن بر خدا و رسول وائمه صلوات الله علیهم است بدانکه دروغ گفتن بر خدا و رسول ص وائمه مطلقا حرام و موجب بطلان صوم است حتی کذب بر سایر انبیاء و حضرت سیدة النساء علی الاحوط و ظاهر اینستکه نوشتن عبارت کاذبه موجب بطلان نمیشو د لکن احوط (۲) مراعات قضا و کفاره است در ان نیز (مطلب هفتم) اماله کردن بچیز روان باعث بطلان است نه بچیز جامد که معبر بشیاف است و هم چنین ریختن دوا بسایر منافذ مثل چشم و گوش باعث بطلان نمیشو د اگرچه نفوذ بجوف کند چنان که گذشت و ریختن چیز روان در سوراخ ذکر بنحویکه برسد بشکم محل احتیاط شدید است البته احتیاط کرده شود اگرچه ظاهر اینستکه مبطل نباشد و فرق نیست در اماله ما بین اینکه حاجت شود بجهت مداوا و مجوز شود یا نه اگرچه در صورت (۳) ثانیه گناهی و کفارهٔ نیست (مطلب هشتم) در جماع کردن است بدانکه جماع عبارة است از ادخال حشفه یا مقدار حشفه از فاقد الحشفه در قبل یا دبر و این فعل مطلقا موجب بطلان صوم است چه مفعول زن باشد یا مرد انسان باشد یا حیوان زنده باشد یا مرده فاعل صغیر باشد یا کبیر بلکه اگرچه فاعل حیوان باشد علی الاحوط چنانکه باطل میشود روزه بجماع در روز باطل میشود بباقی ماندن بجنابت عمداً تا صبح چه از روزهٔ ماه مبارك رمضان و چه در قضاء آن بلکه چه در واجب و چه در مندوب علی الاحوط و در حکم بقاء بر جنابت است عمداً در باطل شدن روزه و وجوب قضا دو دفعه خوابیدن بعد از بیدار شدن یکدفعه و در دفعهٔ سیم واجب میشود قضا

۱ بلکه خالی از وجه نیست صدر دام ظله

۲ بلکه خالی از وجه نیست صدر دام ظله

۳ باید صورت اولی باشد صدر دام ظله

و کفاره امّا خواب اول پس اگر قصد غسل داشته باشد و بظن بیدار شدن بخوابد و اتفاق بیفتد که بیدار نشود ضرری ندارد چنانکه اگر مأیوس باشد از بیدار شدن قضا و کفاره هر دو لازم میشود و فرق نیست در تفصیل مذکور ما بین محتلم و غیر او لکن در حق محتلم احوط اینست که آن خوابی را که در آن محتلم شد خواب اول حساب کند پس در خواب دوم اگر بیدار نشد قضا کند اگرچه عادت او بیدار شدن باشد و عازم بر غسل نیز باشد و اگر ممکن نشود از برای جنب غسل لازم است تیمم کردن و باقی ماندن تا صبح با تیمم و تجدید تیمم بر فرض حصول ناقض قبل از آن کل ذلك علی الاحوط چون از برای حقیر در اصل وجوب تیمم در اینجا تأمل است بلکه بنظرم بسیار قوی میاید عدم وجوب بلکه این احتمال بنظرم اظهر است (۱) لکن عملا احتیاط نمایند و اگر شخص در شب مثلاً بی اختیار جنب شود یا بگمان وجود آب باختیار جنب شود پس ممکن نشود تحصیل آب و میسر نشود تیمم ساقط نمیشود روزه و صحیح است با جنابت در اینصورت روزه و امّا اگر فراموش کند جنب غسل را یا جنابت را باطل میشود روزه مطلقا علی الاحوط (۲) چنانکه اگر در اول ماه مثلا جنب شود و غسل را فراموش کند تا آخر ماه و بعد از تمام شدن ماه ملتفت شود یا بعد از گذشتن مدتی ملتفت شود و در آن میانه غسلی که رافع جنابت باشد نکرده باشد واجب است قضاء صلوة بلا اشکال و قضاء صیام نیز علی المشهور المنصوص و اگر مطلع نشود بر جنابت در شب یا حاصل شود جنابت بی اختیار در روز روزه واجب نیست تعجیل در غسل کردن از برای روزه اگرچه احوط است ولکن در واجب موسع اگر شب جنب شود و مطلع نشود تا صبح آن روز را روزه نگیرد که باطل است مطلقا علی الاحوط و حکم حیض و نفاس از راهی مانند حکم جنابتست باینمعنی که اگر حایض یا نفساء پاك شوند پیش از صبح واجبست غسل کردن قبل از صبح از برای روزه و اگر متمکن از غسل نشود لازم است تیمم علی الاحوط (۳) و لازم نیست بر مستحاضه مقدم داشتن

۱ معلوم نیست صدر مدظله

۲ بلکه خالی از وجه نیست صدر مدظله

۳ علی الاقوی صدر صدر دام ظله

غسل نماز صبح را بر فجر بلی غسل نماز مغرب وعشارا اگر ترك كرده باشد وخون منقطع شده باشد لازم است ازبرای روزهٔ بعد مقدم داشتن آن بر فجر یوم بعد علی الاحوط بلكه در هر جا كه دم استحاضه قبل از فجر منقطع شده باشد وموجب غسل شده باشد وقادر باشد بر اتیان آن قبل از فجر لازم است تقدیم بر فجر علی الاحوط (مطلب نهم) استمناء است یعنی اخراج منی از خود نمودن بغیر جماع خواه حاصل شود بدست مالیدن یا بملاعبهٔ بزن محلله یا محرمه درصورتیكه قصد انزال داشته باشد یا عادة او باشد انزال بلكه در ملاعبه وملامسه دور نیست فاسد شدن روزه اگرچه نه قصد انزال داشته باشد ونه عادت او چنین باشد بلی اگر جازم باشد بر عدم یا ظن بعدم انزال داشته باشد وناگهانی انزال شود حكم ببطلان مشكلست لكن احوط مراعات كردن آنست واما نظر كردن بزن یا گوش دادن بسخن او یا خیال كردن پس اگر عادت مقتضی انزال باشد یا قصد انزال كرده باشد فاسد میشود روزه اما اگر هیچیك نباشد وبرخلاف عادت ناگهانی اتفاق بیفتد انزال ظاهر اینست كه صوم او صحیح باشد خصوصاً نسبت بزوجه وكنیز (فصل چهارم) در بیان اسباب قضا وكفاره واسباب قضاء فقط ومقدار كفاره وكیفیت آنست بنحو ایجاز پس اولاً بدانكه انچه مذكور شد كه مبطل روزه است درصورتیست كه صادر شود عمداً واختیاراً پس اگر صادر شود از روی نسیان وفراموشی باعث بطلان نمیشود مگر فراموش كردن غسل جنابت كه اشاره بان شده بود واگر باكراه واقع شود مبطلی پس اگر قسمی شود كه صائم باراده مباشر فعل نشود مثل اینكه باكراه طعام داخل كرده شود در حلق صائم یا فرو برده شود سر صائم درزیر آب بقهر وغلبه چنین چیز منشأ بطلان روزه نمیشود اما اگر او را بترسانند واو از خوف خود فعل مفطر را بعمل آورد باطل میشود روزه علی الاحوط (۱) بلی اگر مكلف در بلاد سنیان باشد واز روی تقیه بمحض پنهان شدن قرص آفتاب افطار نماید یا بعضی از مفطرات را كه ایشان مفطر ندانند تقیةً لابد شود ومرتكب انها شود واحتمال

۱ علی الاقوی صدر دام ظله

عدم وجوب قضا بسیار قویست واگر (۱) مكلف مفطر را بعمل آورد از راه ندانستن مسئله باطل میشود روزه بلی اگر جاهل قاطع باشد كه این شیئی مفطر نیست یا بالمره غافل باشد از راه شدت جهل ونادانی دور نیست كه كفاره لازم نباشد وثانیاً بدانكه واجبست قضا وكفاره بر كسیكه فاسد كند روزهٔ ماه رمضان را بخوردن یا آشامیدن یا رساندن غبار غلیظ بحلق یا جماع كردن یا استمنا كردن یا باقی ماندن بر جنابت عمداً تا طلوع فجر یا باقی ماندن بر خواب سیم بلا اشكال وهم چنین در كذب بخدا ورسول ص وائمه علیهم السلام وحقنه بمایع وارتماس علی الاحوط وواجب نیست كفاره بلكه لازمست قضا فقط درقی كردن ودر فرو بردن آب بحلق بدون اراده در غیر وضو نماز واجب بان تفصیلی كه گذشت وهم چنین كسیكه فراموش نموده باشد غسل جنابت را و گذشته باشد بر او تمام ماه صیام یا روزهای چندی از ان وبعد متذكر شده باشد چنانكه گذشت اما اگر غافل از بودن شب ماه رمضان باشد مثلا لهذا ترك غسل نموده باشند ظاهر این است كه قضا لازم (۲) نباشد وهم چنین كسیكه (۳) ترك نیت روزهٔ واجبه كند عمداً یا سهواً یا جهلاً تا بگذرد ظهر یا بدون نیت در خواب بماند تا ظهر بگذرد وهم چنین بر حایض ونفسا لازم است قضا روزه فقط واگر حایض ونفسا بعد از پاك شدن در شب باقی بمانند بدون غسل تا صبح عمداً ظاهر این است كه لازم باشد قضاً فقط نه كفاره (٤) وهم چنین بر مریض ومسافر قضا فقط لازم است وبعضی از احكام مریض ومسافر مذكور میشود واگر مكلف در ماه مبارك رمضان در هنگامی كه نمیداند صبح طالع شده یا نه بامید باقی بودن شب مرتكب مفطر شود پس اگر خود تفحص نكرده باشد با ممكن بودن تفحص قضا لازم میشود نه كفاره واگر ملاحظه وتفحص نماید ومطمئن شود بباقی بودن شب یا قدرت بر ان نداشته ومظنه داشته باشد كه شب باقی است یا شاك باشد وبعد شود معلوم كه صبح بوده قضا لازم است نه كفاره ومخصوص است حكم بصحت بر تقدیر تفحص نمودن خود بشهر رمضان ونذر معین اما قضا رمضان ونحو ان از واجبات موسعه پس همینكه واقع شد افطار در روز واقعاً اكتفاء بان روزه

۱ احوط قضاء است بلكه خالی از وجه نیست صدر مدظله

۲ احوط قضاء است بلكه خالی از وجه صدر دام ظله

۳ این وهم چنین مربوط به وهم چنین سابق است صدر مدظله

٤ وكفاره احوطست صدر دام ظله

نمیتواند نمود مخفی نماند اینکه حرام است روزهٔ واجب معین را افطار کردن بلکه در بعضی ازانها کفاره لازم میشود مانند شهر رمضان و نذر معین و جایز است روزهٔ واجب غیر معین را افطار نمودن تاظهر اگرچه ازغیر باشد و با ستیجار لازم شده باشد علی اشکال و در قضا شهر رمضان حرام است افطار نمودن بعداززوال و موجب وجوب کفاره است لکن کفارهٔ مخصوصه دارد چنانکه مذکور خواهد شد و در روزهای مندوب حرام نیست قطع مطلقا و در سایر روزهای واجب موسع احوط ترك ابطال انها است بعداززوال بلکه مطلقا و کسیکه فوت شود ازاو روزه بسبب مرض در ماه رمضان پس اگر بمیرد بهمان مرض در ماه رمضان اشکالی نیست در اینکه قضائی در آن ثابت نیست حتی استحباب ان معلوم نیست و اگر وفات حاصل شود بعدازماه رمضان پس اگر بمیرد بهمان مرض و حاصل نشود قدرت بر قضا لازم نیست بر ولی قضاء ان و نه کفاره و اگر ان مرض اینقدر طول بکشد که داخل شود در رمضان دیگر ساقط میشود تکلیف بقضا و لازم میشود کفاره ازبرای هر روزی بمدی از طعام و اگر قبل از رمضان ثانی قادر بر قضا شد لازم است اتیان بقضا و اگر تاخیر ازراه تسامح واقع نشود و قبل از رمضان عذری عارض شود مثل اینکه دوماه یاسه ماه متصل قبل از رمضان ثانی مریض شود و قادر بر قضا نشود لازم است قضاء بدون کفاره و اگر بتسامح تاخیر بیندازد تا ماه رمضان ثانی واجب است قضا و کفارهٔ مذکوره مطلقا علی الاحوط و مکرر نمیشود این کفاره بتعدد رمضانها و اگر حایض یا نفساء قبل از بیرون رفتن شهر رمضان فوت شوند قضاء ان روزها لازم است علی الاحوط و اگر مسافر اصلا بگوش او برنخورده باشد وجوب افطار در سفر لهذا روزه گرفته باشد صحیح است روزهٔ او و لازم نیست قضا اما اگر نوعاً بداند لکن در محل اشتباه کرده باشد احوط مراعات قضا است بدانکه مریض اگر ظن ضرر کند لازم است بر او افطار اگرچه بعدازظهر باشد لکن سفر اگر انشاء کرده شود بعدازظهر و در شب هم قصد سفر نکرده باشد ان روزه صحیح است بلااشکال و اگر پیش ازظهر انشاء سفر کند و در شب قصد سفر

نموده باشد لازم است افطار بلااشکال بعدازتجاوز (۱) ازحد ترخص و اگر بعدازظهر سفر کند لکن در شب قصد سفر نموده و عازم بر مسافرت شده باشد یا پیش ازظهر انشاء سفر کند و در شب انشاء سفر نموده باشد هردو مسئله محل اشکال است و احتیاط (۲) در ان بنگاه داشتن روزه و قضا کردن است لکن اظهر در اول صحت صوم و عدم وجوب قضاء است و در ثانی اظهر بطلان صوم و وجوب قضا است پس ازانچه مذکور شد معلوم شد که مناط در افطار و عدم ان انشاء سفر است قبل اززوال و بعداززوال اگر قبل اززوال است لازم است افطار و اگر بعداززوال است روزه صحیح است و افطار جایز نیست بدانکه سفر موجب افطار روزه همان سفریست که موجب قصر کردن نماز میشود و اما مقدار کفاره و کیفیت ان پس بدان که کفاره ماه مبارك رمضان یکی از سه امر است یا روزه دوماه متوالی یا اطعام شصت مسکین یا ازاد کردن یك بنده و در افطار بحرام (۳) احوط کفاره جمعست و کفاره افطار در روزهٔ قضاء ماه رمضان علاوه بر اعاده ان این است که اطعام کند ده مسکین را بدادن یکمد گندم یا سیر کردن فقیر بنحویکه در شصت مسکین مذکور میشود و اگر عاجز شود باید سه روز روزه بدارد و کفارهٔ تاخیر روزهٔ قضاء ماه رمضان تا رمضان سال ثانی یکمد است و مد در هرجا که ذکر شود ازیك چاریك تبریز قلیلی کمتر است پس بدادن یك چهاریك تبریز امتثال حاصل میشود بلکه باقدری علاوه و دادن یکمد گندم کافیست لکن لازم نیست خصوص گندم چنانکه میاید وزن حمل دارنده که بترسد از حمل خود یا مرضعهٔ که بترسد بر بچهٔ خود افطار کنند با کفارهٔ مذکوره که مد از طعام باشد و مرد پیر و زن پیر که دشوار باشد بر انها روزه گرفتن و مستسقی نیز مثل انها است افطار کنند و احتیاطاً این کفاره را بدهند و اگر قادر شوند قضا کنند و ولد اکبر قضا کند روزهٔ را که فوت شده باشد از پدر بسبب سفر یا مرض (۴) و نحو آنها نه آنچه را ترك کرده باشد عمداً (۵) و در خصال کفاره اگر اختیار کند صوم را یکماه و یکروز باید متوالی باشد یعنی بدون عذر فاصله ندهد و فصل بجهت عذر مثل حیض

۱ اگر بعدازتجاوز پیش ازظهر باشد صدر دام ظله

۲ ترك نشود صدر مدظله

۳ بلکه در بعضی از حرامها خالی از وجه نیست صدر دام ظله

۴ بلکه ازمادر نیز علی الاحوط صدر دام ظله

۵ مطلقا احوط است صدر مدظله

ومرض مضر نیست ودر زیاده از یکماه ویکروز بلکه احتیاطاً در زیاده از سی ویکروز مطلقا مختار است ودر اطعام شصت مسکین اگر طعام بخوراندن باشد اینقدر بدهد که سیر بشوند واگر بدادن گندم باشد تقریباً یك چاریك تبریز نیز باید داد چنانکه مذکور شد وکفایت میکند دادن گندم وآرد ونان واذام لازم نیست لکن راجح است ولکن باید بشصت فقیر دادا گرچه متفرق باشند وصغیرا گر بتنهائی اطعام بشود دو تا یکی محسوب میشود لکن اظهر اینست که اگر اطعام بتسلیم باشد نه بخوراندن یکی یکی محسوب میشود اگرچه صغیر باشد ومنضم بکبیر نباشد واگر بخوراندن باشد پس اگر منضم بکبار نباشد بلااشکال دو تا یکی محسوب میشوند واگر منضم بکبار شوند مشهور اینست که یکی یکی محسوب میشود ولکن (۱) احوط اینست که دو تا یکی محسوب دارند مطلقا وبنده باید اثنی عشری باشد علی الاحوط وسالم از عیوبیکه باعث آزادی میشوند واگر مردی در ماه رمضان اکراه کند زوجهٔ خود را بر جماع واجب میشود بر مرد دو کفاره واگر زن تمکین کند بر هر یك از مرد وزن یك کفاره لازم است مبحث سیم در علامات دخول ماه رمضان وخروج آنست بدان که ثابت میشود داخل شدن ماه رمضان بچند چیز اول دیدن ماه پس هر که دیده باشد ماه رمضان را ثابت میشود در حق او ماه رمضان وواجبست بر او گرفتن روزه اگرچه احدی غیر از او ندیده باشد بلکه اگرچه شهادت داده باشد در نزد حاکم شرع وشهادت او را رد نموده باشد ودر حق همچه کس ثابت میشود ماه شوال بگذشتن سی روز از زمان دیدن او اگرچه احدی ماه شوال را ندیده باشد وهمچنین کسیکه دیده باشد ماه شوال را ثابت میشود در حق او تمام شدن ماه رمضان و حرام است بر او روزه در روز اول ماه شوال اگرچه ماه رمضان بیست ونه روز و بی سلخ شده باشد دوم گذشتن سی روز از هلال ماه شعبان که در این صورت واجب میشود روزه ماه رمضان اگرچه ماه رمضان دیده نشود سیم شهادت عدلین که بشهادت عدلین ثابت میشود نو شدن ماه اگرچه در نزد حاکم شرعی نشده باشد وحکم حاکمی اتفاق

۱ این احتیاط واحتیاط بعد از آن ترك نشود صدر دام ظله

نیفتاده باشد بلکه اگر عدلین در نزد حاکم شرع شهادت بدهند وحاکم بسبب نشناختن ایشان رد نموده باشد شهادت ایشان را ضرری ندارد از برای کسانیکه ایشان را عادل بدانند پس اگر باینحال شهادت بدهند در نزد کسانیکه ایشان را عادل میدانند ثابت میشود بر ایشان ماه ولازم میشود روزه وهمچنین ثابت میشود خارج شدن رمضان ونو شدن شوال اگر چنین شهادت نسبت بماه شوال بدهند وثابت نمیشود بشهادت عدل واحد بتنهائی ونه بضم یمین وشرطست در اعتبار شهادت عدلین اینکه موافق باشند در شهادت یا شهادت بدهند برؤیت بنحو اطلاق یا احدهما صفت ذکر کند دیگری بیان اوصاف نکند وضرر ندارد اختلاف در زمان با بودن هر دو در شب واحد چهارم شیاع است یعنی شهادت دادن جمع کثیری که باعث حصول علم شود ودر شیاع ظنی که ظن متاخم مر علم باشد اشکالست (۱) وهمچنین معتبر است علم از هر چه حاصل شود حتی اگر فرض شود که بقواعد نجوم یا مانند آن از برای کسی قطع حاصل شود آن قطع در حق آن شخص معتبر خواهد بود پنجم حکم حاکم است پس اگر ثابت شود در نزد حاکم شرع اول ماه بشهادت عدلین یا بشیاع قطعی یا غیر آن وصادر شود حکم از حاکم واجبست بر دیگران متابعت حکم او نمودن اگرچه بوده باشد آن دیگری از جمله حکام شرع بلی اگر معلوم باشد که منشأ حکم حاکم امریست که در نزد مجتهد دیگر ومقلدین او معتبر نباشد مثل اینکه حاکم بشیاع ظنی حکم نموده باشد ومجتهد دیگر معتبر نداند شیاع ظنی را از برای آن مجتهد ومقلدین او متابعت چنین حکم مشکلست لکن ضرر ندارد احتمال اینکه منشأ حکم چنین چیز باشد پس در صورت معلوم نبودن مستند حکم باز حکم حاکم معتبر ونافذ خواهد بود واگر در روز سی ام دیده شود ماه پیش از ظهر ثابت نمیشود بودن آن روز اول ماه بلکه لازمست روزه را اتمام نمودن واگر روز آخر ماه شعبان واول رمضان مشتبه شود شرعاً باید آن روز را آخر ماه شعبان بداند ومستحبست روزهٔ آن روز بنیت ماه شعبان و صحیح است بقصد قربت مطلقه یعنی قصد کند هر نحو را که حسب الشرع امر دارد

۱ ظاهراً عدم اعتبار است صدر مد ظله



واین حقیقة همان قصد استحبابست وصحیح نیست روزهٔ آن روز بقصد روزهٔ ماه
رمضان ونه تردید کردن که اگر درواقع آخر ماه شعبان است روزه مستحب باشد
واگر اول رمضان است واجب باشد پس اگر چنین نیت کند باطل خواهد
بود اگرچه در واقع اول رمضان باشد واگر روز را بقصد استحباب
روزه بدارد ودر اثناء روز معلوم شود که اول ماه بود قصد وجوب
کند واگر روزه نگرفته باشد پس اگر پیش از ظهر معلوم شود اول ماه
بودن وهنوز مفطری بعمل نیاورده باشد قصد روزه کند بنحو
وجوب واگر بعد از ظهر باشد زمان روزه گذشت وقضا کند
لکن واجبست امساك علی الاحوط (۱) واگر پیش از ظهر
معلوم شود واو مفطر بعمل آورده باشد لازم است قضا لکن بقیهٔ
روز را امساك کند احتیاطاً وکسیکه محبوس باشد ونداند
ماه مبارك رمضان را سعی کند در تحصیل مظنه
وبمقتضای ظن خود عمل نماید واگر مظنه نشود
مخیر است مابین ماهها پس اگر باقی بماند اشتباه
یا معلوم شود مطابق واقع شدن یا معلوم شود
که ماه رمضان گذشته بود واو ماه دیگر را
روزه گرفت در هر سه صورت روزهٔ
گرفتهٔ او صحیح است واگر معلوم
شود که هنوز ماه مبارك رمضان
نیامده بود روزه که پیش
واقع شده بود باطل خواهد بود والله العالم

۱ بلکه خالی از وجه نیست صدر مدظله

(در طهران در مطبعه مبارکهٔ شاهنشاهی بطبع رسید ۱۳۲۳)


موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

